

نَوَائِبُ الدَّهْوَرِ

فِي عِصَامِ الظُّهْرِ

تأليف

حُجَّةُ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ آقاي حاج سید حسن میرجانی

طباطبائی

جلد ۲

از انتشارات کتابخانه صدر

تهران، ناصر خسرو - پاسبان مجید تلفن ۳۹۷۶۹۶

شماره کتاب :

نام کتاب :	نوائب الدهور
تأليف :	حجة الاسلام والمسلمين آقاي حاج سيد حسن ميرجاني
تعداد :	۳۰۰۰ دوره
جلدات :	۱-۲ و ۳ و ۴ در دو جلد
نوبت چاپ :	دوم
تاريخ چاپ :	پهلو سال ۱۳۶۹
چاپ از :	چاپخانه نورشيد
نشر :	کتابخانه صدر - تلفن ۳۹۷۶۹۶

حق طبع برای مؤلف و ناشر محفوظ است

جزء دوم
کتاب فی باب الذی هو
در علامات ظهور حجتنا
منتظر عجل الله تعالی
فرجه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المحي الذي لا يموت عظيم الكبرياء عريض الجود المجود بغمته المطاع بطا
الذي لا معقب لحكمه ولا راد لفضائه ولا يمكن الفرار من حكمته عالم الغيب فلا
يظهر على غيبه احد الا من ارتضى من رسوله والصلوة والسلام على سيد
وخير خلقه واشرف برئه وبلغ رسالته ومعلم كتابه وحكمته ابي القاسم محمد
صلى الله عليه واله وسلم سبما من اشرف الارض بوزره الظاهر الباطن في ظهور
باب الله الذي منه يؤتى وجه الله الذي اليه يتوجه الاولياء كفى جده
وسميه الحجة المنتظر والامام الثامن عشر **ح مد بن الحسن**
العسكري عجل الله تعالی فرجه واللعة الدائمة على اعدائهم جميعين
من الان الى يوم نصب الموازين **اما بعد** نويسنده شرمند بنده فاني
محمد حسن مبرجها نای طباطبائی محمد ابادی جرقوی اصفهانی ابن علی بن قاسم برادر

پیش نوشت و اشعار ملف

۳

ایمانی و دوستان روحانی را خاطر نشان مینماید در این اوان بهجت توانان
 که جزو اول کتاب نواب الدهور در علام ظهور در طی چهار صد و سی یک صفحه بقطع
 هفت صفحات با استثنای صفحات فهرست و مدارک پایان یافت مشتمل بر مقدمه
 و سه بخش و کسری از دوازده بخش و خامنه منضمین دو بیت و بیت و دو جریبوی
 و سی و نه حدیث علوی غیر احادیثی که در مقدمه و بخش دوم نوشته ام بامضا
 و مدارک آنها اکنون شروع نمودم نوشتن جزو دوم کتاب از حدیث چهارم
 از بخش چهارم در احادیث علویه و توفیق اتمام انرا از خداوند متعال با استمداد از
 ذوات مقدسه محمد و آل صلوات الله علیهم اجمعین مبطلیم و چون شروع این جزو
 مصادف با پنجشنبه دوم ماه شعبان یک هزار و سیصد و هشتاد و سه هجری قمری
 و شب ولادت سراسر سعادت رحمت و اسعه الهیه مصباح هدایت زینب اسمائها
 و زمین و کشتی نجاه دنیا و آخرت جگر گوشه خراف خاتم الانبیاء و سید الاولیاء
 و ام الاممه البجاء محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم الصلوٰة والسلام
 میباشد افتتاح این جزو از کتاب را بچند شعری از اثر طبع قاصر فائز که در خاطر دارم
 و بمناسبت میلاد حضرت سروده ام نموده و صلوات استعانت از انجناب برای اتمام
 این کتاب مبطلیم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلن و الیه ائین **مولعز**
 افساب از افق غیب سر آورده برون یا حق از قلم و حدیث گهر آورده برون
 شهید الله که مرجان تر آورده برون حبذا مادر گیتی پیر آورده برون

قصیده مولودیه

روز میلاد مهین چمن یزدان آمد
جلوه غیب جهان دیگر آورده برون

منشعب رحمت حق در قله شجیان آمد
نازه آینه جسد عالمیان جان آمد

ماه عصمت خورشید را غش گرفت
اختری دختر خیر البشر آورده برون

عرش او برده خود را بر دوش گرفت
حلقه بند گیش روح قدس گوش گرفت

از چنان سوی زمین نعت لعبا آمد
مرغ نقیص عجب بال و پر آورده برون

بهر او فایده از عالم بالا آمد
برتر از عرش برین خانه زهر آمد

سر دبر عالمیان را هر عید است امروز
که قضا را بیت فتح و ظفر آورده برون

استغاثه عجب عید سعید است امروز
در همه کون و مکان دُخرو فرید است

ساخت ایندای از صیغ مبرا از غیب
پر تو حسن بشکل بشر آورده برون

خواست بی پرده کند جلوه گری شایسته غیب
و نذران کرد تجلای جمالی بی ریب

مات خود ساخت ز رخ سکر از غیب^{شهو}
از این نشان بلی بشکر آورده برون

سر زدن مشرق صبح از انش و جود
نا شود محو تجلای جمال معبود

حَضَرَتِ ابِیَعْدِ عَلَیْهِ السَّلَامُ

۵

خود نماں بخود انشا هد هر جای دا
دُر بکد آنکه در مخزن دانائی دا
عشق بازی برخ خویش بیکائی دا
از حجابات نهان جلوه گرا ورده برون

روز پیدایش انوار شهود است امروز
حامل عرش رشادی لیجود است امروز
جلوه جود خداوند وجود است امروز
که خدا قبله اهل نظر آورده برون

هست شد عالم امکان بتو لای حسین
خوربان شیفنه و محو تجلای حسین
قدس بان در فرج از مقدم والای حسین
نخل توحید چه نیکو ثمر آورده برون

ناکه در کربلا جام شهادت نوشد
جامه دهرن معشوق بقامت پوشد
شیرین در پی اوزان سعادت گوشت
راستین دست قضا و قدر آورده برون

جان چمران بقضای تن صد پاره او
هم بقریان دل زینب پیچاره او
بقضای حرم از وطن او پاره او
کز غش ناله ز دل پُرش را آورده برون

۲۶۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخش چهارم از اجزاء علم

۹

از خطبه های منسوب به آنحضرت معروف و ثبتی که در کتاب الزام الناصب در
کتاب مشارق الانوار شیخ رجب برسی و متفرقا بعضی از جلات آن در مناقب ابن شهر
و بعضی در هفتم ^{سیزدهم} تجار الانوار و بعضی از کتب عربیه و فارسیه دیگر نقل شده و بعضی هم بر
تمام آن شرح نوشته اند و صاحب الذریعه در جزو هفتم آن کتاب در حرف خاء
(خ ط ب) صفحہ ۲۰ گفته که در کتاب المجموع الرائق که در سال ۷۰۳ تالیف شده
و برسی در مشارق در سال ۷۷۳ تالیف کرده نقل کرده و فرموده است که سید کاظم
رشتی در سال ۱۲۳۲ شرح مبسوطی بر آن نوشته و در سال ۱۲۷۰ طبع شده الخ
پوشیده نماید که این شهر استوب بنام ^{تطبیح} انچه را که نقل کرده ذکر کرده ممکن است که
از خطبه دیگری از خطبا حضرت باشد که از جهت عبارت بعضی از جلات آن مصادف
شده با جلات این خطبه بهر تقدیر نگارنده انچه را که در این باب مینویسم از مشارق
و الزام الناصب نقل میکنم **از ان خطبه است که فرمود**
یا جابر انتم مع الحق و معه تکنونون و فيه تموتون (مورون ح) یا جابر اذا صاح
التاقوس (الناعوس ح) و کلب الکاجوس و تکلم الجاموس فعند ذلك عجائب
وای عجائب اذا انار النار بنصیبین و ظهرت الراية العثمانیه بوادی سواد و صغر
البحر و غلب بعضهم بعضا و صبا کل قوم الى قوم و تحرکت عسا کر خراسان و
تبع شعيب بن صالح التميمي من بطن طالقان و بویع لسعيد السوسي بخوزستان
و عفدت الراية لها لبق کردار و تغلب العرب علی بلاد الارمن و السغلاب و

وَأَجْعَلِ لَّيْلُ الْزَّيْنِ

۷

وَأَذْعَنَ هَرَقْلَ بَصْطَظِيَّةً لِبَطَارِقَةِ سَفِيَّانَ فَوَقَعُوا أَظْهُورَ مَكَمَ مُوسَى مِنَ الشَّجَرَةِ
عَلَى الطَّوْرِ

لغات نَاقُوس چوبیست که نرسایان وقت نماز خود زنند و آن دو چوبست که یکی
را نَاقُوس گویند که آن دراز باشد و دیگری را قِیْلَک گویند که آن کوتاه باشد کَافُوس
سنگین شدن در خواب بخوبی که نتواند بخندد در آن حال و آن مقدمه مرض صریح است جَامُوس
گاومیش را گویند نَضَبِین در معجم البلدان گفته شهرت معبر از شهرهای جزیره
در راه قافلهها که از مواصلت مبروند صافت آن از انجا تا سَجَّار نه شرح است و
فاصله آن ناموصل بقدرش روز راه است وادی سواء وادی دهشاء است و آن وادی
است که اصل آن از دهشاء شروع میشود در شهرهای بنی تمیم در بادیه بصره در زمین بنی
معد که عبوران از شهرهای بنی اسد است صَبَا کُل قَوْم الی قَوْم یعنی راهنما بدرگه و هی
گروه دیگر دشمن را طالقان در معجم گفته نام دو شهر است یکی در خراسان میان مرور
و بلخ که سه منزلی مرور و داست و اصطخری گفته بزرگترین شهر طخارستان طالقانست و
دیگر شهرت میان قزوین و ابهر و چند دهکده در اطراف آن است سَوِی مینویت
بَسُوس که معرب شوش و از بلاد خوزستان است که قبر دانیال پسر نبی در آنجا است عَاج
قبیله هستند که اینها و اعمالقه گویند که نسب اینها بعلیق بن لا و بن آدم بن (ارم بن) ع
سلام بن نوح پیغمبر میرسد که در شهرها منفرق شدند و اینها و اعمالقه اولی گویند
و از ایشانند فزاعنه مِضَر و اما عَمَالِقَه ثابته از ملوک حیره از اولاد عَمَلِق بن تمیمند

بَحْرُ حَقَائِقِ الْجَمَاعَةِ

۸

بن صَوَارِ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ اند کَرْدَر و کَرْدَر نَاجِه است از فَوَاحِی خَوَارِزَم بَانِزْدِک
 بَانِ از فَوَاحِی نَزَل که زبانِ اِستَانِ مَخَوَارِزِی است و نَزْدِکِی و در نَاجِه آن چَنَدِ
 اِست و اِهَالِی آن مَرْدَمَانِ بَقِی هَسْتَنْد اِرَمنِ مَخَفِ اِرَمنِ و اِرَمنِیة دَر مَیْهَ کَفَی
 شَهرِ بَست از شَهرِ هَی روم با چَهار اَقَلِمِ است با چَهار شَهر است مَقْصَلِ یَا هَم و هَر شَهرِی از
 اِنهَار اِرَمنِیة کُوبَد و در مَجمِ المَیْدَانِ کُفَی که آن بَر دَو قَم است اِرَمنِیة کَری و اِرَمنِیة
 صَغَری و هَذَانِ از بَر دَعَه نَابِی اَلَا بَوَابِ است و از جَهِتِ دِیْگَر نَا بِلَادِ روم و کُوهِ قُی
 و صَاحِبِ السَّری و کُفَی شَدَه اِرَمنِیة کَری اِخْلَاطِ و فَوَاحِی آن است و اِرَمنِیة صَغَری
 تَقْلِیْبِ و فَوَاحِی آن اِست سَقْلَابِ مُرَادِ سَرِخِ پُوسْتِ هَسْتَنْد نَزْدِکِ بِلَادِ خَزَرِ دَر بِلَاکَا
 کُوهِ هَی روم بَیْنِ بُلْخَارِ و قُسْطَنْطِینِیة و کُفَی شَدَه از اَوَلَادِ بَاثِ بِنِ نُوْجِ اِنْد و دَر
 مَجمِ از کَلْبِی تَقْلُکُودَه که رومی و صَقْلِبِ و اِفرِجِی بَرادر هَسْتَنْد اَوَلَادِ لُطِی بِنِ کَلُوجِ
 (کَلُوجِ بِنِ) بِنِ بُونَانِ بِنِ بَاثِ بِنِ نُوْجِ اِنْد و مَمْلَکَتِ بَرْدِکِ از بِلَادِ صَقَالِبِ بَیْشَا رَمِزِ
 اَوِغَانِ فَرُوتِی کَرْدَنِ هَر قِلِ نَامِ پادشاهِ روم است بَطَارِقَ جَمِ بَطْرِیْقِ مَعْنِی سَر هَنگی
 اِست که دِه هزار مَرْدِ جَنگی دَر بَختِ فَرْمَانِ اَو بَاشَد سَفِیَانِ مُرَادِ سَفِیَانِی اِست که عَمَانِ
 بِنِ عَنبِیة بَاشَد و دَر بَعْضِی از اَخْبَارِ سَفِیَانِ نَامِ اَو اِست و مَمْلَکَتِ مُوسِی مُرَادِ اَمِیرِ اَلْمُوسِی

عَلِیهِ السَّلَامُ اِست

مَعْنَایِ حَدِیْثِ فَرمود . اِیچَا بَر شَمَا با حَقِ هَسْتِید و با حَقِ مِیْبَاشِید
 و دَر رَاهِ حَقِ مِیْمِیْد پَادِ و رَمِزِ بِنِ اِیچَا بَر و قَیْمِ که صَیْحَرِ زَیْدِ نَاقُوسِ و نَا کِهَانِ مَرَضِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنِيبِ

9

شبهه بصرع رو بیاورد و سخن بگویند گاو پیش در چنین زمان عجائبی رخ دهد.
و چه عجائبی و فتحی است که نورد دهد انشی مخصوص در نصیبین که شهر است از شهرها
جزیره بین موصل و شام در شش منزلی موصل و ظاهر شود پرچمهای عثمانی بود
سواء که آن وادی است در شهرهای قبله بنی متهم در بادیه بصره در زمین بنی سعد
و بعضی از آن پرچمها بر بعضی دیگر غالب شوند و گروهی را همنامی بدین کنند گروه دیگر
و حرکت کند لشکریهای خراسان و پیروی کرده شود شعب بن صالح متهی از مبان
طالقان که شهر است در مبانه مرز و دزد و بلخ در سه منزلی مرز و دزد با آنکه شهر است در
مبان قزوین و ابهر و این اقرب بنظر ماباید و بیعت کرده شود سعید نای که از اهل
شوش با شوشر خوزستان باشد و پیچی بسته شود برای قبله علیقههای کردار
و با کرد که ساکنین خوارزم با نزد دلت به انداز نواحی تریه و غالب شود عرب
بر بلاد ارمین که ارمیتیه کبری باشد یا صغری و بر اثر اسرخر پوست که بین بلغار
و قسطنطنیه ساکنند و پادشاه قسطنطنیه نسبت بشکوسفیان فروتنی کند پس منظر
باشد ظاهر شدن سخنگوی باموسی بن عمران ع زادر کوه طور از درخت که
مراد خود حضرت علیه السلام است چنانچه از اخبار دیگری مستفاد میشود

مَوْلِیْ فِیضِ کَوْنِیْ

ظاهر طرف خطاب آنحضرت در این همت از خطبه جابر بن عبد الله انصاری است و در
این همت از فرمانهای خود علامتها بر خاطر نشان فرموده که در اطراف آن مقتضی است

بخش چهارم اخبار علوی

۱۰

شرح داده شود نکاتی چند اول فریاد کردن ناقوس که شاید کتابه است از استبداد
 بافتن مسیحیان در روی زمین که در همه جای زمین صدای ناقوس بلند شود و این
 مسیحیت رواج گیرد و اسلام و مسلمانان ضعیف شوند و کفر و کفار قوی و غالب شوند
 دوم ظهور پریشانی و آشفتگی در میان مردم و شدت بلاها و فتنهای بی دریغ بخوبی
 مردم از خود بخورد و در کارهایشان متحیر و سرگردان شوند که شبیه حالت صرع و دیوانگی
 یا نهاد دست دهد و حالت سفاهت و حماقت یا بهارخ دهد سوم سخن گفتن گاو میش
 و آن چند احتمال دارد یکی آنکه آن هم مانند سایر اوقات و علامات است که ظهور اینها حارق
 عادت خارق عادی باشد و خدا برای اتمام حجت گاو میش را بجهنم گفتن در آورد
 چنانچه از بعض اخبار دیگر هم مستفاد میشود که نازبان در دست صاحبش سخن گوید
 و بعل او با او تکلم کند چنانچه بعضی از اخبار آن در جبر و این کتاب شرح داده شد و بعضی
 از آنها هم بعد از این محل خود خواهد آمد و دیگر مرد صاحب قوت باشد که هر عملی خواهد
 انجام دهد بدهد و کسی نتواند او را از اراده و غری که دارد برگرداند و دیگر آنکه مراد
 مرد بزرگ جته و قوی هیکلی پر خوراک پیدا شود که گاو میش صفت باشد و با این صفت
 بر مردم سلطنت و ریاست کند و احداث مذهب و ملت تازه ای نماید و مردم آن
 روی جهالت یا ترس اطاعت او کنند یا زمامدار مردم کسی شود که ادراک شعور
 نداشته باشد و بر مردم حکومت کند و مردم آن ترس نمیکنند از او و کند چهارم
 روشن شدن آتش در مصیبتی که آن نیز چند احتمال دارد یکی آنکه آتش ظاهری در آن

وَأَجْعَلْ لِّمَنْ يَرْتَدَّ

۱۱

افند و بوزد خواه انش رقبی باشد یا اسمانی مانند بوق و امثال ان و دیگر
 انکه انش فتنه و فساد در ان افروخته شود که خاموش شدن نباشد و شاید
 ان انش فتنه سفیانی باشد و بلند شدن پرچم الملحین باشد در وادی سواد و
 بعضی از فتنه ها در وادی سواد فوخته و ظاهر غلط باشد و اگر چنین باشد لفظ
 ان سواد است که جمع اسود است که ان قریب است در شام که ظاهر شدن پرچم های
 سفیانی در انجانی مناسبست و احتمال دارد مراد عثمانی ال عثمان جو ق باشد
 که علیم ایشان در ان بیابان برپا شود و سلطنت ایشان تا بمکه و حوالی ان از طرف مغرب
 برسد چنانچه یکی از احتمالاتی است که صاحب بوز را لا نوار در کتاب خود داده است
 و مراد از اضطراب بصره حادث شدن فتنه بزرگی است در ان که در اثر ان کشت و
 کشتار زیادی در ان واقع شود و بمقتضای اخبار بسیار بصره چندین مرتبه خراب
 و آباد میشود تا وقتکه در اب غرق شود و مراد از حرکت لشکر خراسان لشکر مرز
 است یا پرچمهای سپاه خراسانی است که نسبت عراق میباشد و جزیره بنی کاوان
 که در نزدیکی بصره است میگردد و مراد از شعب بن صالح شاید همان شعب بن صالح
 است که از سمرقند قیام میکند و نسبت طالفان میرود و وعده حنی باو پیوندند
 و با پرچمهای سپاه کوچک غیر از پرچمهای سپاه خراسانی قیام و پیشروی میکند
 تا بکوفه برسند و لشکر سفیانی را فرار دهند و بر طریق حق باشند و عده انها ملحق
 شوند بلشکر حضرت بقینه الله عمل الله تعالی فرجه و پرچم را ایشان همان شعب بن صالح

بَحْثُ حَایِیَةِ اَنْجَبَاءِ عَلَیِّ

۱۳

است که اهل طالقان اورا متابعت میکنند و از خوزستان هم با سعید سوسی بیعت
 میکنند و پرچم کُرّ دار که ظاهر اگر دهها باشند که از عمارت بنما میروند و در اطراف
 زمین منفردند و منزل پیشین آنها در شام بوده برای قیام بسند شود و عرب بر سقلا
 و از من که حدود بلاد رومیّه است غالب شود و پادشاه روم مطیع و منقاد تحت
 فرمان لشکر یعنی سرهنگان لشکر سفیان که مراد عثمان بن عنبه است شود در
 پای تخت خود که قسطنطنیه باشد در انوفت وجود مبارک امیر المؤمنین علیه السلام
 که زبان گو بای الهی است بر میگردد بدینا و این اولین مرتبه رجعت انحضرت و آن
 بزرگوار را رجعتهای تعدیده است و اولین رجعت انحضرت مقارن با ظهور قائم آل محمد
 علیهم السلام است چنانچه اخبار از ما مفضلا با بیان مدارک آن در این کتاب خواهد
 یافت و در همین خطبه نیز آن بزرگوار بفرموده است در اینجا بیک فرموده
کیف بکم اذا ربکم صاحب الشام یبشر بالبناء و یقطع بالبناء طبرتم لا ذیقته الیم
العذاب الا فابشروا فالی برد امر الخلق غدا فلا تستعظم بما قلت فانا اعطینا علم المنايا
والبلايا و الناول و التزیل و فضل الخطاب و علم النوازل و الوقایع فلا یزب عنا
شیء و یشرا زاین جمالات فرموده و الذی بعث محمد صلی الله
علیه و آله و ابراهیم علیه السلام لا قتلن الشام بکم قتلات و ای قتلات و حق و
عظمتی لا قتلن بکم اهل الصفتین سبعین قتله و لا ردت الی کل مسلم جوه جده و لا سلن
الیه صاحب و ناله الی ان یثقی غلیل مدری منه و لا ملن بجاربین باسرا و ین الفری

را بجهت اهل زندان

۱۳

الف قَتْلٌ وَلَا يَقَالُ فَتَحَقُّوا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ لَوْ لَا وَكَيْفَ وَانْتِ وَنَتِ وَحَتِ
 بَعْنِي سوگند بآنکسکه برانگخت محمد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام را هرابنه
 خواهم کشت بواسطه شما اهل شام را کشتنها و چه کشتنها بختی خودم و بزرگی خودم
 هرابنه میگویم بواسطه شما اهل صفین را هفتاد مرتبه کشتن و هرابنه بر میگردد ام بوی هر
 مسلمانیکه در آنجاک کشته شده حیات نازده ای و تسلیم او بکم فائز نشویم و انا انکه شفا یابد
 جوشش و زدن سپه من از او و هرابنه میگویم البسه البسه بعوض کشتن ایشان عمار را بر او پی
 قرنی هزار نفر کشته را پی هلاکت و عذاب باد بر گروه ستمکاران و کشته میشود که چرا و برای چه و
 کجا و کی و چه وقت و ناچند و بعد از آن فرمودی چگونه اند شما و تشنه دین
 صاحب شام یعنی معاویه را که بریده شود اعضای او با آره ها و پاره پاره شود با
 ساطورهای هرابنه میچشانم او را عذاب در دوزخ تا آگاه باشی بدین بشارت باد شما
 را که بازگشت کار مردم بوی من است فرزند پس برزاد بنظر بناید آنچه را که گفتم زیرا که
 عطا کرده شده است بما علم مکرها و بلاها و ناوید و تنزید و فصل الخطاب و علم آنچه
 که فرود آید و آنچه که واقع شود پس پوشیده نیست از ما چیزی پس میکشاند
 کلام خود را تا اینجا که میفرماید ثم اسلم الی عمار بن یاسر اثنی عشر الف ادهم علی کل
 ادهم منها عت لله و لرسوله مع کل واحد اثنی عشر الف کتبه لا یعلم عددها الا الله
 الا فابشروا فانتم نعم الاخوان الا وانکم بعد حین طرقت عقابهم بها بعض البیان
 و بندگانکم صنایع البرهان عند طلوع بهرام و کون علی دقاق الاقران فعد

بَحْرِ چَهَارِي اَجْبَاعِ عَلِيٍّ

نَوَاتِرُ الْمَهْدَاتِ وَالزَّلَازِلِ وَنَقِيبُ الرِّبَابِ مَنْ شَاطَى حَيْثُ كَانَ إِلَى بَيْدَاءِ بَابِلٍ
يَعْنِي قَسَمُكُمْ بَعَارِ بِاسْمِهِ وَازْدَه هَرَارِ اسْبَ كَدِ بِهَرِ اسْبِي دُوسْتِي از دُوسْتَانِ
 خدای و رسول او سوار شود و با هر یک از ایشان دوازده هزار کنبه باشد که عدد آنها
 را کسی جز خدا نداند آگاه باشد پس بشارت باد شما را که شما بنکوب را درانی هستید
 آگاه باشد که برای شما بعد از زمانی چتم بهر فرخی است که مباد اندیشان بعضی از
 بیانات را و واضح میشود برای شما کارها بیکه هُوَ نِیَا اَشُود هنگام طلوع سَنَا
 مَرِیج و زحل برد قُبْقه های افرازان یعنی زمانیکه مَرِیج و زحل با هم مقارن شوند و
 در یک برج و یکد قُبْقه و یکد رجه باشند در آن زمان خرابیها و زلزله ها و بی در پی رُو
 مبدهد و پرچمهای از شط چون بعضی از طرف مشرق روم و باورد نایبیا بان
 با قبل که از شهرهای عراق است فرود آیند

مَوْلَا کَوید قسمت اول این جملات اخیر مربوط بر جبت است و قسمت آخر
 اشاره بخروج مشرقها است قبل از قیام حضرت بقینا الله عجل الله تعالی فرجه و

مقارن با خروج صفای چنانچه از اخبار بسیار دیگر استفاده میشود
کِسْ اَلْحَضْرَت بعد از بیان جملات زیادی در این خطبه که مربوط بشؤون و مقابلات
 خود آنحضرت اشاره میفرماید بطهور و سلطنت بیت و چهار نفر از خلفای بنی عباسی
 بوصفهای مخصوص به آنها و میگوید کلام را تا اینجا بیکه زمان امر بدست کودکان و
 زنان افتد و فتنه و فساد و ننگ و عار و هرج و مرج در روی زمین در تمام اقطار جهان

وَابْعَلَامُ خَرِ الزَّمَانِ

۱۵

زیاد شود و مدعیان باطل از هر گوشه دنیا صداها بلند کنند در انحال مرده فرج
عظیم میدهی پس بر صبر و استقامت کلام خود را بعلامه نزدیک ظهور دولتی حقه

و میفرماید

كَيْفَ بَكُمُ إِذَا دَهَكُمُ رَايَاتُ بَنِي كَنْزِهِ مَعَ عَمَالٍ مِنْ عَقِبَةِ مِنَ الشَّامِ هَيَّاتُ أَنْ يَكُونَ
الْحَقُّ فِي تَيْبِي أَوْ عِدْوِي أَوْ أَمُوتِي ثُمَّ يَكْبِي وَقَالَ أَلَا هَلَّا لَمْ يَشَاهِدْهُ بَنِي عَنبَةَ مَعَ بَنِي
كَانَةَ السَّائِرُونَ إِلَى الْآيَةِ لِيَصْلُوا إِلَى جَنْبِ الْحَبْرَةِ (وَفِي نَسْخَةِ) قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَلَّا
لَلَّامُ الْمَشَاهِدَةُ رَايَاتُ بَنِي عَنبَةَ مَعَ بَنِي كَتَامِ السَّائِرِينَ أَلَّا ثَالِثًا لَمْ يَكُنْ جَلًّا جَلًّا مَعَ
شَدِيدٍ وَيُوسَ عَيْنِدُ أَلَا وَهُوَ الْوَفَى الَّذِي وَعَدْتُمْ بِهِ

یعنی در چه حالید شما و قبیله بشار آورد شما را پرچمهای بنی کنده با کار گذاران
از گردنهای از شام چقدر دور است از زمان اینکه حق با تابعین اولی یا دومی یا
سومی باشد پس گریه کرد حضرت و فرمود ااه برای امتها بیکه ببینند پرچمهای بنی
عنبه را با بنی کثامه که سپر کنند مانند بخت آیه که شهرت کثامه را حاصل دریای قلم
پهلوی شام نابرند بطرف جزیره و آن شهر در آخر حجاز و اول شام واقع است (چنانچه در
مجم البلدان گفته) و بنا بر نسخه دیگر فرمود ااه بر امتها بیکه ببینند پرچمهای بنی عنبه را
با بنی کثامه در حالتیکه بنی کثامه سه سده شده اند و بنی کوه و آن کوه در او رند با ترس منجی و
عذاب آماده شده ای اگاه باشید انوقت است و قبیله کثامه وعده داده شد یعنی فتح
پس از آن اشاره بجایب از علامه از زمان فرموده و سوق داده کلام خود را بفرشته

نَحْشُجَاهِي الْجَبَاعِلُ

١٤

بني فظنوا كثرته وحين باشد ومالك شدن ايثان عراق واطراف شام را وبعد
اذان فرموده ذلك تقدروا العزيز العليم

ليس مبقرايد ثم يملك الانباط الافك والاعراب الناصبة في ملك البصرة
حتى ينزلوا وسط واعمالها الى الاهواز واطلالها واول خراب العراق في ايامهم
بكر البلاء العظيم والخط الشديد ثم تجري في عداد ذلك عجائب واى عجائب
اذا رحل العاشر على ديارهم وصالحوهم خوفا من شرهم كل ذلك يكون في القرن
الحادي عشر من الثلاثين يكون النك من فلك الجحيم واستبصال بيت الله احرام
وقتلهم الخاص والعام وذلك اذا دهم البلاء الزوال ونهضت الدنيا والزبابا
بالعالم فيقتل الانباط وجبابرهم ويملكون ديارها وذراريها وهم يكونون الثاني
في عشرها الاول ظهور الدبلم وجبلان وقوم من خراسان يملكون البربر و
يؤمرون الامم ويضربون العراق بهم والعجب كل العجب من الاربعين الى الخمسين
من نوازل وزلازل وبراهين ودلائل اذا وقعت الواقعة بين هذان وحلوان
ويقتل خلق في حلوان الى الهند وان يزل ملك الدبلم يملكها اعراق وهو عجيبي
اللسان يقتل صالحى ذلك العصر وهو اول الشاهد ثم في العشرين من الثلاثين
يقبل الرايات من شاطئ جحون لفارس وضيئين تترادف اليهم رايات العرب
فتنادى سائهم بقدر مجرى السحاب ويقصا من الكواكب وطلوع القطر الثاني
للمجرب كغراب الانبوب وزلازل وهبات وايات هنالك يومئذ الحق ويزل البلاء

زاجع من الزمان

۱۷

وبعد المؤمن وبذل الكافر المخالف ويملك تجارا الكوفة البرقي منهم لا المغلبيين في
الأمراة طاعة مرده فراغت ويكون بنواحي البصرة حركة لست ذكرها ويظهر
العرب على الحجة وبعدلوا بالاهواز من دون الناس ولم اشياء اخفيها لا
يطبقها الوعي ولا بصير على حملها وامود فداهلها خوفان يقال متى علمتها و
الحق قد بلغت الغاية القصوى التي انتهت وعلى ما امرت ابنت فلا يتهمى المهتمون
النار موى لهم (مواهم ج) لا يقضي عليهم فموتوا ولا تخفف من عذابها كذلك تجري
كل كفور وشرط القيمة في الكوراذ بلغ الزور ودار الجور وحق الكور وكان النجاة
وانت الساعة بقاءم يقوم في الناس بذهاب لبلاء عن المؤمنين وبجاني عنهم الحوائف
والرعب لا يكلم نفس الا باذن

شرح لغات ابناط جمع نبط است وانها كروهي هسند كه در بطائح و بيا بانه
ميان عراقين نازل شده اند الفك در زكوة وشخص بي راي و نذير را گویند ناصبه دشمن
اهل بيت يغمرو شيعة بان و دوسنان انها واسط از شهرهای عراقست كه حجاج بن يوسف
بناكرده و بهر يك از كوفه و بصرو پنجاه فرسخ فاصله دارد العاشر محتمل است كه ضعف قن
باشد فلك ناگاه كشتن و زخم زدن بزبان عصر مژ زكره دن استيصال بپاره شدن
زوراء بغداد است ديلم قتم كوهستان بلاكيلان است كه در شمال قزوین واقع است
و از شهرهای او است الموت و اهالي ان طابضاي هسند كه بنام زمينشان ناميده
شده اند (معجم البلدان و المجد) جيلان معرب كيلان است حلوان از شهرهای عراقست كه

بخش چهارم انجاء علی

14

در آخر حدود سواد بغداد پهلوی کوه واقع شده و در عراق شهری نزدیک کوه غیر
از آن نیست و جنبه ابلاتی دارد و با دریا بخا برف هم باریده میشود هژان شهرستان
شهرهای معروف ایران بهر حال جلگه است و وسیع میان بغداد و واسط و در مجم
گفته در انجاء نهران است بالا و وسط و پایین فارس قسمتی از خاک ایران است که در
زمان صدور جزا هوار و خوزستان از قسمتهای فارس شمرده میشود مانند اصفهان
نصفین شهر و ترجمه آن از پیش گذشت غراب در انجاء بمعنی بند است و انبوی بمعنی
نی یعنی بندنی و بن دو پیوندان هبات گرم و غبارها کور بجد کمال رسیدن گرمی
برگشت کردن

یعنی پس مالک میشوند بنطبههای دروغگو که گروهی هستند ساکنین بابا
میان عراق عرب و عراق عجم و عربهای ناصبی که دشمنان سر سخت آل محمد و
شیعیان و دوستان ایشان در ملک بصره تا اینکه فرود میآیند در واسط که
یکی از شهرهای عراق است و مسافت آن تا هربک از کوفه و بصره پنجاه فرسخ میباشد
و اطراف آن تا اهواز و نواحی آن داخل عراق از ایشان خواهد بود و در آنجا
ایشان بسیار میشود بلاهای بزرگ و فحش سخت پس جاری شود در شمار آن بلاها
و فحش چیزهای عجیب و چیزهای عجیبی زمانیکه قرن دهم بگذرد بر خانه های
ایشان و شاهسنگان و پیکان ایشان و همه آنها پس از آنکه سی سال از قرن بازدهم
بگذرد واقع خواهد شد و میباشد آدم کشی ناکامانی و تر کردن که از تر کردن

وَأَجْعَلِ الْآخِرَ زَيْنًا

۱۹

ايشان است که بپاره و متناصل کند بیت الله الحرام یعنی اهل مکه را و همان وقت است کشتن ايشان خاص و عام را و این وقتی است که فشار دهد ايشان را بلاء بغداد و بلاها و مصیبتها در تمام روی زمین روی دهد پس در آنوقت بکشند آیتها کردنگشان و جباران بغداد را و مالک میشوند خانهها و ذریههای ايشان را و چه بسیار بلاها تا که در قرن دوازدهم رخ خواهد داد در دهسال اول از آن که ظاهر شوند گروهی از ديلم و گیلان و گروهی از خراسان و تبریز را مالک شوند و امیری در آنجا نصب کند و عراق بسبب قیام ايشان مضطرب شود و شکفت و راست بتمام شکفتی از سال چهل تا پنجاه از قرن دوازدهم از زلزلهها و زلزلهها و نشانهها واضح و دلایلها هنگامیکه واقع شود جنگی میان ايشان و حلوان و کشته شوند خلقی در حلوان تا نهر و آن و ملک ديلم زایل شود و مالک شود آنرا اعرابی عجمی بآید و بکشد مردمان شایسته آن عصر را و آن اول شاهد پس در دهه سوم از سی سال که از قرن دوازدهم بگذرد پرچمهای از شطیحون که از ماوراءالنهر میآید قیام کنند برای فارس و نصیبین و پی در پی پرچمهای عرب هم بسوی ايشان بلند شود پی منادی شوند زمینهای ايشان بشغیر خدا بیکه جاری کنند و بکشد شستن بعضی از سنارها یعنی افتادن و سقوط بعضی از سنارها و اطالع شدن قطر جنوبی مانند بید و پیوندی و ظاهر شدن زلزلهها و گرد و غبارها آنوقت وقتی است که حق واضح و آشکار شود و بلاء زایل و نابود شود و مؤمن عرب و غالی و کافران

بَحْثُهَا فِي الْجَبَا عَلَيَّ

و منافعتن ذلیل و خوار گردند و تجارت بسیارانی کوفه مالک شوند نه مغلبین
از آنها زیرا که مغلبین سرکش و متمرد و متکبر و غوغا صفند و در نواحی بصره حرق
رخ دهد که ذکر نمیکم آنها و ظاهر میشود عرب بر عجم و تجار و باهواز کنند بجزایر
سایر مردم چه بسیار چیزها بپستکه مخفی نمیکم آنها را زیرا که گوش طاقت شنیدن آنها
را ندارد و صبر بر تحمل آنها نمیکند و چه بسیار اموری است که از گفتن آنها اهل میکنم
از ترس اینکه گفته شود از کجادانستی آنها را و حال آنکه من رسیده ام بمنتهی درجه از
علم و دانائی و آنها چنان اموری است که نمی گویم شده ام از ذکر آن و بنا بر اینچه که
ما مورم آبا میکنم پس بهمت من نند بمن بهمت زندگان و ایشان کسانی هستند
که جایگاهشان در انشاست حکم کرده نمیشود برایشان پس میپزند و تخفیف داده
نمیشود از عذابشان همچنین جزا میدهم هر ناسپاس گوزا و شرط قیامت بخدا کمال
رسیدن جور و ستم و فتنها و بلاها است در بارگشت کردن پس و قهقهه دروغ و لهو و لعب
و سازها و غناها بخدا کمال رسیدن جور و ستم و فتنها و بلاها است در بارگشت کردن پس
سزاوار میشود و امر رجعت صورت میگیرد و قیامت صغری برپا میشود بقیامتیکه
قیامت کند در میان مردم که بر دلا را از اهل ایمان و بر طرف کند از ایشان خوف
و ترس را و سخن نگویید هیچ نفسی مگر باذن و فرمان او

مَوْلَانَا جَمِیْعُ دَعَا
نشان فرموده که از علامت مهمته پیش از قیامت است **أَمَّا لَكِ تَرْفَعُونَ أَمَّا لَكِ**

وَأَجْعَلْ مِنْ خِزْيَانِ

۲۱

شدن منجبهها و ناصبهها بصره را با واسطه و اطراف آنها را تا برسد باهواز و نواحی
 آن ^۹ در ^۹ و آوردن فتنها و بلاهای شگفتا و در محلی در میان مردم ^{۱۰} **سوم**
 گشتهای ناگهانی و ترز کردنهای ایشان رودادن **چهارم** مَنَاصِل و
 بیچاره شدن اهل مکه **پنجم** قتل عام و خاص کردن بنطنان و ناصبیان مردم
ششم قتل آوردن بلاها و مصیبتها در بغداد و تمام روی زمین و کشته شدن
 جباران و گردنشان بغداد و تصرف کردن دشمن خانیها و ذریه های آنان را ^{۱۱} **هفتم**
 خروج دلبها و گیلانی و خراسانی و غلبه کردن خراسانی بر تبریز و گرفتن ایشان تبریز
 و از خودشان امیر برای آنها قرار دادن **هشتم** مضطرب شدن عراق از قتل
 دلبها و گیلانی و خراسانی **نهم** و افتادن جنگ شدید در میان همدان و طبرستان
 و کشته شدن جمعی از خلوان تا بهروان **دهم** شکست خوردن دلبها و گرفتن
 صلت را از تصرف ایشان **یازدهم** مالک شدن اعرابی عجمی زبانی ملل را و کشتن
 او مردمان شایسته صالح را **وزدهم** آمدن پرچمهای از سمت مشرق که
 ما و راء الفرب باشد از کنار سطره چون بطرف فارس و نصیبین **بیست و یکم**
 بلند شدن پرچمهای عرب بی دری و منادی شدن زبانیها **اثنی عشر**
 سقوط بعضی از ستاره ها بر زمین و از بعضی اجبارد بگر مسفاد میشود که در سمت مشرق
 سقوط کند یا **فرو** طالع شدن قطر خوبی مانند بند و پیوندی و ظهور
 زلزله ها و گرد و غبارها **شانزدهم** ظهور فرج برای مؤمنین و غلبه

بخش چهارم از اخبار علی

انها و خوار شدن کفار و منافقین و بسلامت در زمان قیام مهدی علیه السلام واقع

شود **و مراد از قرنیکه حضرت** در این خطبه اشعار فرموده محتمل است که قرن

میلادی ولی عصر ارواح الحالمین له الفداء باشد که اکنون که زمان تحریق
این کتاب است در او هر دهه سوّم از قرن دوازدهم ولادت ابنزکوار است چه که ولادت

انحضرت در سال دو بیت و پنجاه و شش هجری بوده و الاّن قریب یکمیزد و صد و بیست و هفت
سال از سنّ نازنین ابنزکوار میگذرد **و محتمل است** که ابتداء آن از اول زمان

عنبت کبری انحضرت باشد که در بنده شعبان سال سبصد و بیست و نه هجری واقع شده

که این سال یکمیزد و پنجاه و چهارم از عنبت کبری انحضرت که پنجاه و چهارمین سال از

قرن یازدهم از عنبت کبری است **و محتمل است** که انحضرت حساب از زمان

خلع المقدر بالله عباسی گرفته باشد بمناسبت آنچه که در بعضی از خطب منسوب بانحضرت

تصبریح شده که فرموده است لا تفرحوا بالمخلوع من ولد العباس (یعنی المقدر بالله) فان

اول علامات المغنبر یعنی شاد نشوید بخلع شده از فرزندان عباس از خلافت

یعنی مقدر عباسی زیرا که آن اول علامات تغنبر است پس ممکن است گفته شود

که مراد از قرن دهم و یازدهم و دوازدهمی که در این خطبه شریفه فرموده قرن دهم و

یازدهم و دوازدهم از خلع مقدر باشد و خلع مقدر در حدود سال سبصد و شش هجری

بوده که تاکنون یکمیزد و هفتاد و هفت سال است که عبارت باشد از سال هفتاد و هفتم

از قرن یازدهم از خلع مقدر **و محتمل است** که قرنیکه حضرت فرموده غیر از قرن

وَأَجْعَلْ خَيْرَ الزَّمَانِ

۲۳

مستعارف در این زمان باشد بهر حال خدا و حجت او دانای ترند بچنانکه لا علم لنا الا ما علمنا

مُتِمِّهِ كَلَامَ رَسُولِنَا

آنکه آنحضرت پس از بیان این جملات از فرمایشات خود رشته کلام را مپکشانند
به اینجا که میفرماید ایها الناس قد سمعتم خیرا فقولوا خیرا واسئلوا نفعوا
وكونوا للعلم حلة ولا تخرجوه الى غير اهله فتهلكوا فقال جابر فقلت يا امیر
المؤمنین فما وجه استکشاف فقال اسئلوا واسئلوا الامثلة من بعدی الذین
سببهم فلم یحل منهم عصر من الاعصار حتى قیام القائم فاسئلوا من وجدتم
منهم وانقلوا عنهم کتابی والمنافقون یقولون علی بض علی نفسه بالسبب وبینه
فاشهد واستهادة استلکم عند الحاجة ان علی بن ابیطالب نور مخلوق وعبد من
من قال غیر هذا لعنه الله من کذب علی ونزل المنبر وهو یقول یخصت بالحق الذی
لا یموت ذی العز والجبروت والفدرة والملکوت من کل ما اخاف واحذر
فایما عبد قالها عند نازله بدالاکشفها عنه قال ابن قدامة یقول هذه الکلمات
وحدها فقال علیه السلام تضیف الیهما الاثنی عشر اماما وتدعو بما اردت وحببت
فیحبب الله دعائک

یعنی ای گروه مردم بجهت شنیدن کلام خیر را پس بگویند کلام خیر را و پسینند
نایدانند و حامل علم و داناتی باشند و برای غیر اهل بیرون ندهند که هلاک میشوند
پس جابر عرض کرد یا امیرالمؤمنین پس وجه استکشاف چیست فرمود سوال کنید

بِحُجَّتِهَا رَأَى أَجْبَاعَهُ

و پیرسید از اطمینان که بعد از من هستند و نامهای ایشان را یاد کردم پس هیچ
عصری از عصرها از ایشان خالی نیت تا قیام قائم پس پیرسید از هر یک از ایشان
که او را بباید و از ایشان کتاب مرا نقل کند و آنها که ضایعند میگویند که
علی بن حصین کرد پروردگار برای خود یعنی ادعای خدائی میکند و خود را
خدا میداند پس شهادت دهید شهادت را که از شما خواش میکنم هنگام حث
که علی بن ابیطالب نوری است افزیده شده و بنده است روزی داده شده و
کسی که غیر این را گوید لعنت کند خدا او را یعنی من بنده افزیده شده و روزی خوا
خدا هستم و خدا هستم و ملعونست کسی که بر من دروغ بزند و بگوید علی ^{مک}
من خدا هستم این کلام را فرمود و از منبر بزرگ آمد و میفرمود خود را احصا کرد
بجدا اینکه زنده است و نمیبرد و صاحب غلبه و عزت و جبروت و توانائی و ملکوت
است از آنچه که میترسم و اندیشه ترس میکنم پس هر بنده ای که بگوید این دعا را که
من گفتم هنگام نزول بلا و حادثه ای بر طرف میکند خدا از او آن بلا و حادثه را
این فدایم عرض کرد این کلمات را بشنوائی بگوید فرمودند بر آن اضافه کن ^{و بگو}
دوازده امام را و دعا کن با آنچه که میخواهی و دوست میداری که خدا اجابت

میکند دعای تو را

حَدِّثْ بِلِسَانِكَ

۲۵

خطبه است در این مقام معروفه بخطبة البیان منسوبه بامیر مؤمنان علیه السلام

وَابْعَلَا مَرَجِرَ الزَّمَانِ

۲۵

که جمعی از بزرگان با اختلاف عبارات بعضی بتفصیل و بعضی باختصار در کتب خود نقل فرموده اند و بواسطه بعضی از جملات موحشه و الفاظ غریبه و لغات غیر مانوسه و لغزها تنبکه در آن مندرج است و صباغ عبارات آن که در بادی نظر برخلاف سایر خطب و کلمات صادره از آن بزرگوار است استشام را بجه جعل و وضع غلو میکنند و مبادرت در انکار صدور آن از آنحضرت مینمایند غافل از آنکه بسیاری از عبارات آن طور است که صدور آن جز از زبان معجز بیان لسان الله ناطق مقصود نیست و بجلاوه آنچه از عبارات آن که ظاهر را بجه غلو از آن بوشده میشود بعد از مر اجعه بمجموع اخبار وارده در فضائل و مناقب آنحضرت از خاصه و عامه در کتب معتبره ایشان از قبیل کتاب مستطاب بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار که معاصر آنحضرت عمر علیه السلام بوده و از مشیخ کبار علماء فرقه ناجیه است و مانند کلینی و صدوقین و شیخ مفید رحمهم الله و غیر ایشان از متقدمین در کتب خود از او روایت کرده اند و روایات مستطافه متواتره و مستفیضه و معتبره و صحیح و موثقه دیگر از غیر طریقه صفار و هکذا از کتب عامه مانند صحاح سنه و کتب محمد بن یوسف کجی شافعی و ابن طلحه شافعی و جمیع الروایه صحتی و نیایع الموده و غیرها رفع شبهه و غبار میشود هر آینه اخبار هم مانند آیات محکم دارد مثابه دارد عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مفصل و تزییل و تاویل دارد یک بر شخص منصف است که بحدیث بآخبر که ظاهر آن در نظر او زندگی دارد بالاخره نامل و تدبر نمود فوراً انکار کند شیخ مفید در کتابا خصاص حدیثی از حضرت صادق

بَحْثُهَا فِي رِجَالِهَا عَلَيْهِ

عليه السلام من دار وابتكره كه فرمود ان كلامنا ينفق على سبعين وجهًا ودر بگوي
 انا لنكلم بالكلية لها سبعون وجهًا لي من كلها المخرج وحدث دگراني لا نكلم بالكلية
 الواحدة لها سبعون وجهًا رجوع شود بصفحه ۲۸۸ كتابا مخصوص طبع ۱۳۷۹ هـ
 چنانچه چندی در طهران پس كلام اممه عليهم السلام هفتاد وجه دارد اگر كلای
 در فرمایشات ایشان دیده شد كه از منشا بهاتت فوراً بنا بدرد كرد بلكه اول
 سكوت و توقف كردن است و موافق با احتیاط و رعایت جانب احتیاط طریقی نگاه آ
 و نیز در كتاب اختصاص^{ص ۳۱} همان طبع حدیثی را روايت كرده
 كه حضرت امير مؤمنان عليه السلام در مسجد نشسته بودند و جمعی در نزد آنحضرت
 حاضر بودند عرض كردند حديث كن ما را يا امير المؤمنين بايشان فرمودت
 بر شما باد بدوستيكه كلام من مشكل و دشوار است تعقل نميكنند انرا مگر
 انا بايان عرض كردند ناچار بايد حديث كنی ما را پس فرمود انا الذي علوت
 فقهرت انا الذي اجي و اميت انا الاول والاخر والظاهر والباطن
 يعنى منم انكسبكه بلند و برتر شده ام پس قهر و غلبه ميكنم منم انكسبكه زنده ميكنم
 و ميپرانم منم اول و آخر و اشكار و پنهان پس غضب كردند و گفتند كافرشد
 و برخاستند پس حضرت بيد مسجد اشاره فرمود كه نگاهدار اينها را پس در
 اينها نگاهداشت پس فرمود ايا بتمنا نگفتم كه كلام من مشكل و دشوار است
 تعقل نميكنند انرا مگر و انا بايان معنای انا الذي علوت اينست كه منم انكسبكه

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۷

بلندی جستم بر شما بشیر پس فقر و غلبه کردم بر شما تا ایمان آورد بد بخدا و رسول او و اَمَّا اَنَا اَجَبْتُ وَاَمِيتَ معنای آن اینست که منم آنکه رنده مېکم ^{بشیر} را و مېپرانم بدعت را و اَمَّا اَنَا الْاَوَّلُ يعنی منم اول کسی که ایمان آوردم بخدا و اسلام اختیار کردم و اَمَّا اِنِّكَ گفتم اَنَا الْاَخِرُ يعنی منم آخر کسی که کفن کردم بشیر را و او را دفن کردم و اَمَّا كَفَنَ مِنْ اَنَا الظَّاهِرُ وَاَنَا الْبَاطِنُ يعنی منم آنکس که علم ظاهر و باطن نزد او است گفتم منم ما را زایل کردی زایل کن خدا غم را از تو پس اِنْتَقِيلَ کلمات ایشان را باید بکلمات دیگر ایشان که مفسر اینها است ^ص داشت زیرا که اخبار ایشان ما سزاهاست قرائنه است که بعضی از آنها مفسر بعض دیگر است و اگر بعضی از کلمات و اَعْلَال در انداخته باشد همانها محذورش است تمام ^{خطبه} چون اَبَمَقْدَمِ مذکر داده شد لازم دانستم مصادرا نقل این خطبه را تا اندازه ای که بر حور دکرده ام تذکرده هم و بعد بشرح آنچه از آن که در این کتاب اقتضاء ذکر آنرا دارد بپر دارم و از خدا توفیق فهم و شرح صدر مبطلیم و خوبی دانسته باد که شیخ اجازه حقیر علامه مجرب بحر البراهین الحجة صاحب کتاب الذريعة الى تصانيف الشیعة در ج ۲ و هفتم آن کتاب در (خ ط ب) در صفحه (۲۰۰) شمارد ب (۹۸۸) نوشته آنچه را که ترجمه آن اینست. خطبه البیان از خطبی است که شهرت دارد نسبت آن بامیر مؤمنان علیه السلام و از برای آن نسخه ها بخت تخلفه بار باره و نقصا و تمام تر از آنها نسخه است قریب با بضد بیت که در کوفه انشاء فرموده چنانچه

بخش چهارم از اجزاء علوی

۲۸

در بعضی از روایات است . پادربزرگ چنانچه در بعض دیگر است ذکر نکرده
 است انرا یعنی در هیچ البلاغه و همچنین ذکر نکرده است انرا ابن شهر آشوب
 مناقب در عداد خطبه های مشهوره انحضرت اری ذکر کرده است در آن
 خطبه افتخار را که در هیچ یافت نمیشود چنانچه اشاره کردیم بوی آن و شاید
 مراد از آن یعنی قنار همین خطبه باشد زیرا که در اول آن قریب هفتاد وصف
 از اوصاف خود را بعنوان انا گذاشته و ذکر فرموده در حالیکه بان فخر گشته است
و شیخ سراج الدین حسن بعضی از این خطبه را از کتاب در المنظم نیز نقل
 کرده و این خطبه در کتابخانه اسنان قدس رضوی موجود است که تاریخ کتاب آن
 در سال ۷۲۹ بوده با خطبه افایم چنانچه در ردیف کتب مخطوطه شهره شده و در
 جزو سوم فهرست آن کتابخانه در صفحه ۹۷ خصوصیات آن نوشته شده **و خطبه**
دیگر بخط درویش علی بن جمال الدین مقرئ نوشته شده در سال ۹۲۳ هجری
 در ۵۵ ورق که از موقوفات ابن خاتون است که در سال ۱۰۶۷ وقف استام شده
 رضویه نموده **و سید سبزواری** تمام این خطبه را در کتاب علام الطهور خود نقل کرده
و ترمذی در کتاب مشارق که در سال ۷۷۳ تالیف کرده قسمتی از آن را در مشارق
 نقل نموده بدون قید اسم خطبه البیان **و در منابع المودعه** نیز این خطبه را نقل
 کرده **و در بحر المعارف** حاج ملا عبد الصمد همدانی نیز نقل کرده و
 خطبه مختصر انرا قاضی سعید قاضی را در شرح حدیث عامه نقل کرده **و در الزام**

وَالْعَالَمِ الْآخِرِ

۲۹

النَّاصِبِ حَامِرِي بَارَجَنِي بَزْدِي سَهْ نَحْزَةَ اَزَانِ نَقْل كَرْدِه دَر بَكِي اَز اِنهَا اسَايِ اصْحَا
و بَا و رَانِ حَضَرَتِ بَقِيَّةِ اللهِ عَجَلِ اللهُ تَعَالَى مُرْجِهَ رَا مُضْمِنِ اسْتِ و دَر دِ بَكِي نَامِهَائِي
حُكَّامِ الْمُحَضَّرَتِ رَا دَر شَهْر هَا ذَكْر كَرْدِه و بَكِي رَا اَز كِتَابِ دَر الْمَنْظُمِ نَالِفِ مُحَمَّدِ بْنِ طَلْحَةَ
مُتَوَفَايِ سَالِ شَشْوَ دِ و بِجَاهِ و دَو هَجْرِي نَقْل كَرْدِه - و عَالَمِ جَنِبِ وَصْبِغِ بَصِيرِ وَ فَا ضِل
نَحْزَةُ اَز نَوَازِ شَيْخِ مُحَمَّدِ بَزْدِي نَبِي نَقْل كَرْدِه و خَلْدِ مَقَامِ مَرْجُومِ قَسِي صَاحِبِ قَوَائِدِ
دَر اَوَاخِرِ كِتَابِ جَامِعِ الشَّائِئَاتِ بَعْضِ اَزَانِ رَا نَقْل مَرْفُودِه

وَصَاحِبِ كِتَابِ الْاَخْبَارِ
سَيِّدِ حَسَنِ بْنِ سَيِّدِ عَبْدِ الْجَبَّارِ يَقُولِي كَيْتَا نِي مَحْرُومِي بَسْمَدِ خُودِ اِنْجِلْهَ رَا بِنَامِهَا
دَر كِتَابِ خُودِ نَقْل كَرْدِه و بَكَارِ وَدِه اِنْجِه رَا كِه اَزَانِ دَر اَيْنِ نَحْزَةَ نَقْل مَبْكَمِ اَز كِتَابِ عَجَابِ
الْاَخْبَارِ اسْتِ زَبَرَ اَكِه نَحْزَةَ اَنْ اَصْحَ اَز نَحْزَةِ الرَّامِ النَّاصِبِ بَطْرَامِدِ و نَحْزَةُ الرَّامِ فِي اَبْلَا
مَخْلُوطِ طَبْعِ شَدِه چَا اِنْجِه بِرِ مَطَالَعِه كَسْتِه اَنْ مَخْفِي و پُوشِيْدِه بَسْتِ اَكُونِ شَرُوعِ مَبْكَمِ
دَر نَوْشَنِ اِنْجِه اَز اَيْنِ خُطْبِه كِه مَقْصُودِي دَر اَيْنِ كِتَابِ اسْتِ بِجَوْلِ اللهِ تَعَالَى وَ قُوْتِه

عَجَابُ الْاَخْبَارِ

قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْحَرَّانِيُّ فَاضِلُ الرِّيِّ قَا
حَدَّثَنَا طُوقُ بْنُ مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعُودٍ رَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا تَوَلَّى الْخِلَافَةَ بَعْدَ الثَّلَاثَةِ اتَى إِلَى الْبَصْرَةِ فَرَقَى جَا مَعَهَا
وَحُطِبَ لِلنَّاسِ خُطْبَةٌ مَذْهَلُ مِنْهَا الْعَقُولُ وَ تَقَشَّرَ مِنْهَا الْجُلُودُ فَلَمَّا سَمِعُوا مِنْهُ ذَلِكَ

بخش چهارم انجاء علی

أَكْرَهَ وَالْبُكَاءَ وَالْحُجْبَ وَعَلَا الصَّارِخَ . قَالَ وَكَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
قَدْ اسْتَرَجَبَهُ السَّرَّاءُ الْخَفِيُّ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا جَلَّ ذَلَّةً انْتَقَلَ إِلَيْهِ
الَّذِي كَانَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ . قَالَ وَمَاتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي أَوْصَى فِيهِ بِعَلِيٍّ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ قَدْ أَوْصَى لِعَلِيِّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ
يُخْطَبُ النَّاسُ خُطْبَةُ الْبَيَانِ فِيهَا عِلْمٌ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ . قَالَ فَقَامَ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَابِرًا عَلَى ظُلْمِ
الْأَمَةِ إِلَى أَنْ قَرِبَ أَجَلُهُ وَخَانَ وَقْتُ وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْخُطْبَةِ الَّتِي
فَتَحَى بِالْبَيَانِ . فَقَامَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْبَصْرَةِ وَرَقِيَ الْمِنْبَرُ وَهِيَ آخِرُ خُطْبَةٍ خُطِبَهَا مُحَمَّدٌ
اللَّهُ وَآلِيُّ عَلَيْهِ وَذَكَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

يَعْنِي كَفَتْ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ رَمَانِيكَ اخْتَضَرَتْ مَوْتًا خِلَافَتْ شَدِيدًا رَاسَهُ
رَوْزَ بَصْرَةَ أَمْدٍ وَدَرْجَامَ مَسْجِدِ بَرْمَنْزِ لَا رَفَتْ وَخُطْبَةُ خَوَانِدَكِ عَقْلَهَا أَرَانِ غَافِلَشْد
وَبَدَنَهَا بَلَرَزَهُ دَرَامَدٍ بِسُحُونِ شَبْدَنْدَانِ اخْتَضَرَتْ الْخُطْبَةَ بِأَسْيَارِ كَرْمِشَنْدِ وَصَلَتْ
بِنَالِهِ وَضِجَّةً وَفَرَادِ بَلَنْدِ كَرْدَنْدِ . كَفَتْ كَرَسُو لَحْزَا صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَوْبِهِ بِهِنَانِي
سُحْنِ كَفَتْ سَرَّهَائِ نَهْفَنَئِي رَاكَةً دَرْمِيَانِ أَوْ وَخْدَا بُودِ بِسُحُونِ هَمْنِ مُنْقَلِ شَد
نُورِ كَبَكِ دَر رُوحِي بِسُجْمَرِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ بُودِ بِرُوحِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَفَتْ . وَرَمَدُ سُجْمَرِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَر مَرَضِيكَ وَصِيَّتْ كَرْدَمَرَانِ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ

در جمع کردن اخبار از آن

۳۱

علیه السلام و آنحضرت وصیت کرد بعلی علیه السلام که خطبه البیان را بر مردم اندازد که در آن علم گذشته و آینده آنچه که واقع شده و می شود ناقصا منست. گفت پس برپا خواست امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و اله در حالیکه بر طایفه و ستم امت صبر کننده بودند تا اینکه مدت عمر او نزدیک با آخر رسید و وقت عملکرد بوصیت پیغمبر صلی الله علیه و اله در رسید که خطبه موسوم ببیان از افشا کند پس بپای خواست امیر المؤمنین علیه السلام در بصره و بر منبر بالا رفت و این آخر خطبه ای بود که آنحضرت افشاء فرمود پس متناهی حد را بجا آورد و بر او ثنا گفت و یاد کرد آن پیغمبر صلی الله علیه و اله

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا وَجِبِّي مُحَمَّدٌ كَهَاتَيْنِ وَأَشَارَ بِسَبَابَةِ وَالْوَسْطَى وَقَالَ لَوْلَا أَنِّي مَنَ كِتَابَ اللَّهِ لَبَأْتُكُمْ بِنَاقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِي مَقَرِّ هَذَا فَمَا يَخْفَى عَلَيَّ مِنْ شَيْءٍ وَلَا يَقْرُبُ كَلِمَةً مِنْهُ وَمَا أَوْحَى إِلَى بَلِّ هُوَ عِلْمُ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ اسْتَرَى الْفَ مَسْئَلَةً فِي كُلِّ مَسْئَلَةِ الْفَ بَابَ وَفِي كُلِّ بَابِ الْفَ نَوْعٌ فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُوا وَفِي اسْأَلُونِي عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ أَخْبِرْكُمْ وَلَوْلَا أَنْ يَقُولَ قَائِلُكُمْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سَاحِرٌ كَمَا قِيلَ فِي ابْنِ عَمِّي لَا خَيْرَ لَكُمْ بِهِ وَأَضَعُ أَهْلَكُمْ وَبِمَا فِي غَوَامِضِ الْخَفَائِشِ وَلَا خَيْرَ لَكُمْ بِمَا فِي قَرَارِ الْأَرْضِ وَهَذِهِ هِيَ خُطْبَةُ الَّتِي خُطِبَ وَهِيَ خُطْبَةُ الْبَيَانِ

یعنی پس فرمود ای مردمان من و جیب من مانند این دو انگشتم و اشاره فرمود با انگشت سبابه و وسطای خود و فرمود اگر نبود ابی از کتاب خدا هر گونه سخن

بخش چهارم از اجزای علق

میدادم شمارا با آنچه که در آسمانها و زمین است و آنچه که در قعر زمین است پس
پنهان نیست بر من از آن چیزی و دور نشده از نظر من کلمه ای از آن و وحی بمن میشود
(یعنی من پیغمبر نیستم که وحی بمن برسد) بلکه آن علی است که بمن تعلیم داده است
انرا رسول خدا صلی الله علیه و اله هزار بار از گفتن بامن هزار مسئله را که هر مسئله
از آن هزار بار است و هر بابی از آن هزار نوع است پس بر سپردن من پیش از آنکه
مرا نباید و بر سپردن من از آنچه در زیر عرش است خبر میدهم شمارا و اگر نبوی
که گوینده ای از شما بگوید که علی بن ابیطالب (علیه السلام) جاد و گراش چنانچه
در حق پسر عتم گفته شد هزار بار خبر میدادم شمارا بموضع بقول و خوابگاهها
شما و دفینهای پنهان در زیر زمین و هزار بار خبر میدادم شمارا از تیره زمین و اینست
آن خطبه ای که خطبه الیهائش گویند

پس از بیان حضرت شروع بخطبه فرمود و حمد ثانی فصیح و بلیغ انشاء فرمود
در نهایت فصاحت و بلاغت که اینگونه حد و شاعر از زبان دارای مقام و لایستکبار
بیرون نیاید و شنیده نشود و پس از آن شهادتین را بر زبان جاری و ببالغ عبارات
درود و محبت بر حضرت خاتم الانبیاء فرستاده و جلالتی که دلالت بر عظمت و رفعت
و شئون خاتمیت صلی الله علیه و اله و سلم است بر آن پیوسته و پس از آن فرمود
ایها الناس سار المثل و حق العمل و کثر الوحل و دخی الرجل و لم یبق من عمری
آلا القلیل فاسئلونی قبل ان تفقدونی یعنی ای مردم مان دلیل و راهیما

وَأَجْعَلْهُمُ آخِرَ الزَّمَانِ

۳۳

شمارفت و محقق شد کار مرگ و زیاد شد ترس و نزد یکشد کوچ کردن و باقی ماند
از عمر من مگر گنجی پس پیر سپید از من پیش از آنکه مرا گم کند و نیاید

پس از آن صد صفت و خصیصه از صفات و خصیصه های خود را که از سنون
و لا بی است ذکر فرموده که در این کتاب اقتضاء ذکر و شرح آن نیست و بنابر من
است بشرح جدا گانه ای که خود کتاب جمعی میشود تا اینکه کلام خود را برساند
با اینجا که میفرماید انا ابوالمهدی القائم فی آخر الزمان یعنی منم پدر مهدی که
قیام کننده است در آخر زمان

يَسْأَلُكَ اشْرَ

برخواست و عرض کرد چه وقت این قائم از فرزندان تو قیام میکند یا امیر المؤمنین
فَقَالَ اِذَا هَمَقَ الرَّاهِقُ وَخَفَتِ الْحَقَائِقُ وَلَحِقَ اللَّاحِقُ وَثَقَلَ الظُّهُورُ
وَلَقَارَبَتِ الْأُمُورُ وَحَجَبَ النُّورُ وَارْغَمَ الْمَالِكُ وَسَلَكَ السَّالِكُ وَهَلَكَ
الْمَالِكُ وَغَمَّتِ الْغَوَاتُ (الغوات؟) وَبَغَتِ الْعَشِيرَاتُ وَكَثُرَتِ الْغَمَرَاتُ وَقَصُرَ
الْأَمَدُ وَدَهَشَتِ الْبَعْدَةُ وَهَاجَتِ الْوَسَاوِسُ وَغَبَطَتِ الْعَسَاعِيسُ وَمَاجَتِ
الْأُمُوجُ وَضَعُفَ الْحَاجُ وَاشْتَدَّ الْغَرَامُ وَارْدَلَفَ الْخَضَامُ وَاخْلَفَتِ الْعَرَبُ
وَاشْتَدَّ الطَّلَبُ وَنَكَصَ الْهَرَبُ وَطَلَبَتِ الدُّيُونُ وَدَرَقَتِ الْعِيُونُ وَآغَبَنَ
الْمَغْبُونُ وَشَاطَا النَّشَاطُ وَهَاطَا الْهَيَاطُ وَعَجَزَ الْمَطَاعُ وَظَلَمَ الشُّعَاعُ
وَصَمَّتِ الْأَسْمَاعُ وَذَهَبَ الْعَفَافُ وَسَجَّ الْأَنْصَافُ وَاسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ

بخش چهارم انجاء علی

عمر

لُغَاتٌ زَاهِقٌ بَعْنِ بَاطِلٍ وَنَاجِزٌ وَزَهَقَ بِمَعْنَى سَبَقَ بِعَيْنِ پِشْتِی گرفت و خفت **الْحَقِيقَاتُ** بِعَيْنِ سَبَدَ وَخَوَارِشُدَ حَقِيقَتَهَا وَلَحَقَ بِاللَّاحِقِ بِعَيْنِ رَسِیدَا بِمَعْنَى که رسیدند است **ثَقُلَتِ الظُّهُورُ** بِعَيْنِ پِشْتِهَا سَنَگِنَ شَدَ ثِقَارِیْتِ الْأُمُورِ ثِقَارِبِ أُمُورٍ کَمَا یُرِیْست از نزد یکشدن کارهای سخت و پیش آمدهای بهم دهند چنانچه از بعضی اخبار دیگر که این جلد را در متن آن معنا کرده فهمیده میشود **حُجِبَتِ النُّوُورُ** بِعَيْنِ مَحْجُوزَ شَدَ اسْکَا کُوفَاسَ کَرْدَنِ خِیرَهَا در منقحی الارب است **نُشِعْمَا** بِعَيْنِ فَاوْشَ کَرْدَنِ جَزْ وَاوْشَ الْمَالِکَ بِعَيْنِ بِعْنِ مَالِکَ عَجَاکَ مَالِیدَه شَدَ سَلَاکَ السَّالِکَ بِعَيْنِ پَا یَزْمِیْنِ کُو بید پای کوبنده در راه **شَرَّ هَلَاکَ الْمَالِکَ** در المجد است که گفته **الْمَالِکَ** الَّذِی یَهْوِی وَیَسْقُطُ بِعَيْنِ سقوط کند سقوط کننده ای و عَمَّتِ الْقَوَاتُ بِعِنِ کُورِ شُودَ قَنَاتِهَا بِعِنِ ابِ الْبَهِاسَاتِ شُودَ و عَمَّتِ بِمَعْنَى مِمِ از عَمَاءِ است بمعنی کوری و عَمَّتِ الْعِشْرَاتُ بِعِنِ بِرُونِ رُوندَا زَا مَاتِ امام عادل عشا و قبایل و کثرت العشرات یعنی بسیار شود سخنها و کینه ها دارد گرفتن وجهیت مردمان پراکنده و قصر الامد کونه شود عمرها و دهنش العبد یعنی سرکردن و متجسس سازد شمارهای فتنه و هاجت الوسوس برانگیخته شود اندیشهای بد و عیطل العاخص جمعیت کند بجزوش و عوغا گرگها و عمار و ماجت الامواج یعنی بجنش آمد موجها و ضعف الحاج و ناتوان شود حج گذارند و اشند القرام و شد بد و سخت شود شیفگی و از مندیها و بدیهای بی در پی و هلاکتها و عذابها غرام بوزن سحاب و از دلف الحصام پستی و نزد یکی گزند بر

وَابْعَلَاكُمْ فِي الْآخِرِ الزَّمَانِ

۳۵

یکدیگر جنگجویان یا شدت کند جنگها و اخلفت العرب و اخلاف واقع شود در میان
عربها و اشند الطلب و سخت شود بازجوی و نکص الهرب و عقب نشینی کنند ترسندگان
و طلب الدیون و مطالبه کرده شود و امها و ذرفت الیون روان شود اشکها از چشمها
و غبن المخون و فریب خورد مردست عقل و شاط النشام هلاک شود شادمان
و شادی کننده و هاط الهیاط بانگ و فریاد و شورش کند شورشان و اگر هباط به
بام موحد باشد یعنی بانگ و فریاد و شورش کند فرود آید گان در شهر و زندگان
و عجز المطاع عاجز شود کسبکه رهش و مطاع بوده و اظلم السماع ناریت شود نور افتاد
و صمت الاسماع کر شود گوشها و ذهاب الحفاف عفت و پاکدامنی برود و بیج الانصاف
مورد ملامت و بر شکست شود و دخواهی و درستی استخوذ الشیطان چهره و مستولی
شود شیطان

یَعْنِ فرمود یعنی زمانیکه باطل و ناچیز پیشرفت کند و سبک و خوار شود
راستی و حقیقتها و برسد آنچه که خواهد رسید و پیشتها سنگین شود از جور و فساد
و یا گناهان و کارها بحد بگردد بگردد گناهان از کارهای سخت و بیم دهنده است
چنانچه از بعضی از اجار دیگر مستفاد میشود و در متن حدیث مخاشه و صنع
کرده شود اشکار و فاش نمودن خبرها و یعنی مالک بحال مالیده شود و بگوید یا
خود را پای کوبیده در راه شمس و سقوط کند سقوط کرده و شکست شود و ثانیها
و بیرون روند از اطاعت امام عادل قبله ها و عشیره ها و قبیله ها شود سختها و کینهها

بَحْسِ چَهَارُمِ اَنْجَاءِ عِلْقِ

و جمیعهای پراکنده و کوناه شود عمرها و سرگردان و متجرب کند فتنهای بسیار
و بر آنکس شود اندیشه های بد و جمعیت کند بجز و شها و غوغاها گر گها و
خاریشنها یعنی مردمان گرفتار صف و خار پش طبیعت و بجنبش در اید موحها
یعنی موجهای بلا و فتنه و با صداهای مخالف و با گرفتن موجهها برای رساندن
صداهها با طراف و اکاف جهان بوسیله رادپوها و امثالان و ناتوان
شود حج گذارنده یعنی رفتن حج ممنوع شود و سخت شود شفتیکها و اشتک
و آرمندی و بدیهیای پی در پی و بهم پیوسته و هلاکها و عذابها و نزدیک
بیکدیگر شوند جنگجویان باشندت کند جنگها و اختلاف افند در میان عربها
و سخت شود بازجویی و عقب نشینی کنند ترسندگان و احواس شود
و امها و درواشها از چشمها و ضرب خورد مردست عقل و هلاک
شود شادمان و شادی کننده و بانگ و فریاد و شورش کنند شورشان
و یافزود ایندگان در شهرها و زد و خورد کنندگان و عاجز شود کسکه ریش
و مطاع باشد و نار یک شود نور آفتاب و گشت گوشها و برود عفت و
پاکدامنی و مورد ملامت و اعراض با سر شکست شود دادخواهی و درستی

و چهره مستولی شود شیطان

و فرمود **وَعَظَمَ الْعِصْيَانَ وَحَكَمَتِ النِّسْوَانُ وَفَدَحَتِ الْحَوَادِثُ وَ**
وَنَفَثَتِ النَّوَافِثُ وَهَمَّ الْوَابِثُ وَاخْتَلَفَ الْاِهْوَاءُ وَعَظَمَ الْبَلَوُ

وَالْجَعَلُ فِي الْخَزَائِنِ

۳۷

وَاشْتَدَّ الشَّكْوَى وَاسْتَمَرَ الدَّعْوَى وَفَرَضَ الْفَارَضَ وَلَمَّظَ اللَّامُظَ وَنَلَّحَ
 الشَّدَادَ وَنَقَلَ الْمَلْحَادَ وَعَجَّتْ الْفَلَادَةُ وَعَجَّجَ الْوَلَاةَ وَنَضَلَ الْبَارِحَ وَ
 عَمَلَ النَّاسِحَ وَزَلَزَتِ الْأَرْضُ وَعَظَلَ الْفَرَضَ وَكَبَتِ الْأَمَانَةُ وَبَدَتِ
 الْحَيَانَةُ وَخَشَبَتِ الصِّيَانَةُ وَاشْتَدَّ الْغَيْظُ وَارَاعَ الْغَيْظُ وَقَامَ الْأَدْعِيَا
 وَقَعَدَ الْأَوْلِيَاءُ وَخَبَّتِ الْأَغْنِيَاءُ وَنَالَ الْأَشْقِيَاءُ وَمَالَتِ الْجِبَالُ وَاسْكَلَتْ
 الْأَشْكَالُ وَشَبَعَ الْكِرْيَالُ وَمَنَعَ الْكَمَالُ وَسَاهَمَ الشَّجَمُ وَمَنَعَ الْفَلَيْحُ
 وَكَفَكَفَ الرِّوَيْحُ وَحَذَحَذَ الْبُلُوعُ وَتَكَكَلَ الْهَلُوعُ وَفَزَنَدَ الْمَدْعُورُ وَنَزَنَدَ
 الدَّيْجُورُ وَنَكَرَ الْمَنُورُ وَعَبَّرَ الْعَبُوسُ وَكَسَرَ الْجَبُوسُ وَاجْلَبَلَ النَّامُوسُ
لُغَاتٌ فَدَحَ كِرَانٌ وَدَسَّوَارُوسٌ وَنَحَتَ شَدَنٌ نَفَثَ دَرِيغًا بِمَعْنَى سَمِ بِاسْتِثْنَاءِ
 وَابْتِجَانِ كُنْزِهِ فَتَحَنَّنَ بِمَعْنَى بَرِيدِنَ وَكَدَشَنَ وَتَجَاوَزَ كِرْدَنَ لَمْطًا بِمَعْنَى دَرَامَدِنَ
 يُقَالُ الْمَطَّاعِلِيَّةُ إِذَا مَلَأَ غَيْظًا (مَشَقُّ الْأَرَبِ) وَلَمَّظَ الرَّجُلُ الْقَوْسَ شَدَّ وَتَرْتَهَا (الْمَجْدُ)
 نَلَّحَ الْقَوْمَ نَفَّالُوا شَدَّ الرَّجُلُ شَدَّ عَدَاوَتَهُ وَرَكَّضَ الْمَلْحَادَ كَثُرَ الطَّعْنُ فِي الدِّينِ (الْمَجْدُ) نَالَهُ
 مَرْدَمُ الْأَجَائِي بِجَائِي رَوْنَهُ نَقَلَ حَكْمَهُ حَاضِرُ جَوَابِي وَرَبَّحَنَ عَجَّةً كَرْدَ وَغَبَارَ وَدُودَ وَامِثَالَاتِ
 فَلَاتِ دَشْتُ وَبِيَابَانِ جِيَابِ وَكِيَاهُ عَجَّاجِ بَابُكَ وَفَرَادِزِ هَرَجِيهِ نَضَلَ جِهَهُ شَدَنَ
 دَرَبَرِ نَدَايِ بَارِحِ سَخَتْ كِرْمَنُهُ وَكَرْدَ وَبَدِي رَسَائِدُهُ نَحَّجَ بِجَاءِ مَهْلِكَةٍ بِرَدَاشْتِنَ وَ
 پَرَانِدِنَ خَالَكَ ارَاعَتَهُ تَرَسَّابِدِنَ فَيْضَ مَرْدَنَ أَشْكَالَ الْأَشْكَالِ بِمَعْنَى پُوشِيْدَنَ وَشَبَتَهُ
 شَدَّ كَارَهَا شَبَعَ الْكِرْيَالِ بِمَعْنَى پَاكِگِلَ مَا نَدَنَ وَسُسْتِي مَسَاهَهُ قَرَعَهُ زَدَنَ بِأَيْكَدِ بَكِرَ

بخش چهارم از اجاب علو

۳۱

شبیخ حربص و بچیل ساهای غالبی القرعة قلیح رستگار شده و فیزی پافته
تکلف باز آیتان ترویج راحت دادن حد حاد سرعت کننده و با شتاب بلوغ پر
خور و اگول تکلیک سپنه باندرون برون و سر را در سپنه فرو بردن و چپ کردن هلو
بر وزن صبور شخص سخت ناسکبا و تر سنده و از مندی بچیل و سخت نالان کدو مصاب
منهتواند تحمل کند قد قد ندنده یعنی دوید گر بران از درنده پادشمن مذکور تر سانه
شده مذید الذبحور پراکنده شود خال نکس المنصور یعنی سرگون شود مرد پر دیا کار
عین العیوس عین معنای روتش کردن و عیوس و زیدی را گویند که از آن روی
ترش شود و جماعت بسیار بر این گویند که کسته سخت کوفتن هوس کصبر و شب
رونده و شیر شکننده و شکار و شیر نرم گیرنده را گویند ناموس صاحب راز آگاه بر
نیهای امر یا صاحب راز خبر و مرد دانای ماهر در کار و مرد سخن چینی با مکر و چله نیما
را گویند

یعنی فرموده و متبکه بزرگ شد گناه و حکومت کردند زبان و گران و دشوار و سخت
شد حادثه ها و سم پاشی کردند سم پاشی کنندگان و هجوم آوردند جبهه و خبر کنندگان
و مختلف شده هواها و خواهشها و بزرگ شد بلاها و سخت شد شکوها و دنباله دار شد
دعواها و برید و از حد خود تجاوز کرد تجاوز کننده و بخت در آمد ختم کننده و قتال
و جنگ و خونریزی کردند سخت گیرندگان تجاوز کردن و ناخن و ناز و حاضر جواب
شدند طعن زنندگان در دین و غیبت و الود شد با آنها یا در اثر ناامنی و جنگها

را بعلایم الخزنه

۳۹

و با آنکه بآب و گیاه شد در اثر خشکسالی و بنامدن باران و بآنکه و فریاد کردند
 سلاطین و زمامداران امور عاقله مردمان و چهره شد در پرترازدازی سخت گیرند
 و گزند و بدی رساننده و خاله پاشی کرد خاله پاشی کننده و متزلزل شدند
 و معطل شدند و واجبات الهی و ضایع و سرگون شد امانت و ظاهر شد خجالت
 و نرسیده شد محافظه کار و شدت یافت خشم و کینه توزی و ترسانند مردم را
 مَرگ و بر پا خواستند پیر خواندگان و باز نشست شدند و دوستان یعنی قتل یا
 اشرار و ذلیل شدند اچار و پلید شدند ثروتمندان و باز روی خود رسیدند
 مردمان شقی و یکی میل کنند مردمان دانشمندان و بزرگان قوم (جبال بمعنای مهران قوم
 و دانشمندان و مردمان بخیل . منتهی لایب) و پوشیده و مشبه شود کارها و شایع شود
 سستی و پا بگل ماندن در کارها و در قرعه زدن حریص و بخیل غالب شود و ممنوع
 شود رستگاری شده و پیروزی یافته و راحت از مردم باز داشته شود و با شتاب سرعت کند
 مرد اکل پر خوری و سر بگریبان و سپهر خود عز و بر مرد بکشد شدت ناراحت و ناشکیبا
 و ترسند و از مند و بخیل و بی صبر و تحمل در مصیبتهاست و دویدن گردد و گریزان شود
 مرد ترسناکی و اوضاع پره و نار شود یا خاکها پراکنده و زبر و روشود (ممکن است در اثر
 زلزله یا حوادث دیگری باشد) و سرگون شود مرد پریشان کاری و ترش روی کند مرد
 ترش روی یا پیش بیا بد روز بدیکه که مردم از آن ترش رو شوند با آنکه ترش روی
 کند جمعیت بسیاری و سخت کوبیده شود مرد شیخون زنده ای که مانند شیر شکاری

بَحْثُ جَهَانِ الْخَبَائِعِ

ع

است بامانند شیردسته که بر می شکار خود را بیکدیگر و جلب کرده شود صاحب راز بیکه
اگاه است بر امر نهانی یا بر خبری یا مرد ماهر دانا یا سیاستی یا مرد سخن چینی
پر مکر و حيله ای

فرمود وَدَعِيَ الشَّقِيقَ وَجَرَّمُ الْإِيقَ وَفَوْرَ الْإِيقَ وَذَادَ الرَّائِدَ
وَرَادَ الرَّائِدَ وَجَدَّ الْمَجْدُودَ وَمَدَّ الْمَجْدُودَ وَكَدَّ الْكَدُودَ وَحَدَّ الْحَدُودَ
وَطَلَّ الطَّلِيلَ وَغَلَّغَلَ الْغَلِيلَ وَفَضَلَ الْفَضِيلَ وَشَتَّ الشَّتَاتَ وَشَمَّتْ
الشَّمَاتَ وَكَدَّ الْهَرَمَ وَقَصَّمَ الْقَصِمَ وَسَدَّمَ السَّدَمَ وَنَالَ الزَّاهِبَ وَذَابَ
الذَّائِبَ وَنَحَّمَ ثَائِبَ وَزَوَّرَ الْفُرَّانَ وَاحْمَرَّ الدِّبْرَانَ وَسَدَسَ الشَّرْطَانَ وَرَبَعَ
الزُّبْرَقَانَ وَثَلَّثَ الْحُلَّ وَسَاهَمَ زَحَلَ وَأَقْلَعَ الْغَرَارَ وَمَنَعَ الْوَجَارَ
أَثَبْتَ الْأَقْدَارَ وَحَكَّتْ الْعَشْرَةَ وَسَدَسَ الزَّهْرَةَ وَغَمَرْتَ الْعَمْرَةَ وَظَهَرْتَ
الْأَفَاطِسَ وَتَوَهَّمُ الْكَسَاكِسَ وَتَقَدَّمَتُمُ الْفَنَائِسَ فَهَكَدَحُونَ الْجَحَارُورَ وَ
يَمْلِكُونَ الْجَحَارُورَ وَجَدَّ ثَوْنُ كَيْسَانَ وَخَجَرُ ثَوْنُ خَرَّاسَانَ وَبَصُرُ ثَوْنُ الْحَلَسَانَ
وَيَهْدُمُونَ الْحَصُونَ وَيُظْهِرُونَ الْمَصُونَ وَيَقْطِفُونَ الْعِضُونَ وَيَنْتَحُونَ
الْعِرَاقَ وَيَحْجُونَ الشَّقَاقَ بِدَمٍ بَرَّاقٍ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرَفُّعُوا خُرُوجَ صَاحِبِ الرِّفَاقِ
لغات دَعِيَ دَعْدَعَةً وَدَعْدَعًا عَذَابِي بَطُولُ وَالتَّوَاءُ يَعْنِي بَاهْتِكِي دَوِيدَ شَقِيقَ
گوساله قوت گرفته با کسیکه تفرقه در میان مردم بیندازد و با شقی عصای مسلمانان
کند و برقی که راست دراز شده باشد در میان اسمان که میل بر است و چپ نکند

الاجزاء من الزمان

۱۴۱

و جرم الا فبق یعنی از بالا بپایین افتاد چیزی که نیکو بحبب آورنده باشد دور الا فبق
 یعنی دوشش گریه ایند فبق را که مراد عقبه فبق باشد که در ملاحم ذکر شده و افق
 قریب است از حوران در راه عود در اول گردیده معروفه بعقبه افق و عوام
 انرا فبق گویند بدون همزه و از این گردیده بسوی عود مبر و ند که اردن باشد
 و ان گردیده است که بقدر دو میل راه مسافت و است (معجم البلدان) و ذالذ
 یعنی دور کند دور کننده زاد الرائد یجتجو در اید جتجو کننده و حد الحدود و کوشش
 کند کوشش کننده کذا الحدود بمسقت و رنج و تعب اندازد بمسقت و رنج و تعب اندازد
 حد الحدود خشمگین گردد خشم گرفته ظل الطلیل خونها برایگان و باطل رنجیده شود
 غلغل الغلیل و کینه و راز سهری بهتری ثناب نامد و یا پیغام فرستد فضل الفضل فروغی
 باید فروغی پابنده شت الشات پراکنده شوند قتیلهای پراکنده شمت الشات
 شمت کنند بکدیگر را شمت کنندگان کذا المهرم بمسقت و رنج و تعب افند پیرم
 که نسال قصم القصم شکسته شود شکسته شونده سدم السدوم اندوهگین و
 پشیمان شود مرد خشم الود نال الزاهب برسد بکمی از مال داب الداب کوشش کند و
 رنج برد کوشش کننده و رنج برنده در کار و بجم ثابت یعنی قسم بستاره زحل که کاتبه ان
 خود انحضرت باشد یا ستاره ای که منسوب باحضرت زور العز ان یعنی زینت کرده
 شود قران و احمر الدیزان یعنی سرخ شد خانهها شرطان دوسناره اند در برج حمل
 و ان هر دو شاخ صورت حمل است و بجانب شمال ستاره اجبت کوچک که بعضی از عرب

بَحْسُ حَقَائِقِ اَنْجَبَاءِ عَلِيٍّ

انرا داخل دانند و هر سر را شرائط خوانند و فاصله دو ستاره شرطان بقدر یک ذراع
 و در میان آن است و صورت ایشان باین شکل است (ه ه) سدس الشرطان
 یعنی شرطان بحالت کشید رسد ربع الزبرقان زبرقان بمعنای ماه است یعنی
 ماه بحالت تزبیع رسد و ثلث الحبل یعنی حل که نام یکی از بروج است بحالت ثلث
 رسد سابع زحل یعنی زحل در خانه سیم واقع شود و بحال مقادیر رسد اقل الحار یعنی
 ناپدید شد هر چیزی که بسوی چیزی باز گردد (عزرا بر وزن سحاب است) منع الوجود
 بضم و او بیا بیاها است میان مکه و بصره که در میان آن منزلی بنیت اثبت الاقدار
 ثابت گردیده شد فرمانها و حکمها و اندازه گیر بها الحلت العشره کامل شده علامت
 و سدست الزهره بحالت کشید رسید و هره غمرت الغرة فرو گرفت سختی بافرامند
 گروهی از مردمان پراکنده از هرجا ظهرت الافاطس و ظاهر شود پهن بینها و
 کسانیکه پست است استخوان بینی آنها یعنی ترکهای بینی قطوراء از سمت مشرق توهم
 الکسا کس ککاس شخص کوتاه قد درشت تن بزرگ اندام و کسا کر جمع است و آن طایفه از
 ترکهای چینی هستند که میبایند بطرف عراق و شامات و تقد مناهم التفاس و پیش روی
 کنند بر ایشان مردان خوب گرانمایه ظاهر امر را اصحاب سپید حنی و شجیب بن صالح
 که بر آنها غالب شوند چنانچه از اجبار دیگر مستفاد میشود یکد خون الحارتر محبوب کند
 زمینهای ازاد را و بمذکون الحار بمالک شوند جزیره ها را یجد ثون کیسان احداث جلیها و
 سکا لش و یوفای و غدر را و مجربون خرایسان خراب کنند خراسان را بصر فون الحلسان

را بجهاد امر الزمان

ع ۳

برگردانند ملازمین خانه هارا از خانه نشینی بهد موم الحصون خراب کنند حصار
 هارا نظم من المصون اشکار کنند آنچه را که پنهان و حفظ شده بقضفون الغصون
 قطع کنند شاخه ها را بفتحون العراق میکشایند عراق را بجحون الشقاق سرعت میکند
 در مخالفت و دشمنی و ضرر رسانیدن بسبب خوئی که رنجته شود انوقت مستطرب باشد ظهور
یعنی و با هستی بدود و گوساله قوت گرفته گناه است از کود که گوساله صفت
 که روی کار بیاید و در امور عامه تکلم کند یا کسیکه بفرقه در میان مردم بیندازد و شق
 عصای مسلمانان کند و با آنکه ظاهر شود در آسمان برقیکه که با هستی سیر کند و
 آن راست و دراز باشد و بجانب راست و چپ میل نکند و از بالا بیاید و افند چیزیکه
 نیکو عجب آوردند باشد و روشن گرداند اقیق را که مراد گردیده اقیق باشد که در ملا
 ذکر شده و دور کند و در کند و بجستجو در آید جستجو کننده و کوشش کند کوشش کننده
 و بمشقت و رنج و تعب اندازد بمشقت و رنج و تعب اندازند و خشمگین گردد ختم
 کبرنده و خون بر ایگان و باطل رنجته شود و کینه و زار شهری شهری بشتاب پیغام
 نامه فرستد و فروزی باید فروزی بایزده و پراکنده شوند قبیلهای پراکنده و ستمات کند
 بیکدیگر را ستمات کنندگان و بمشقت و رنج و تعب افند پیر مرد که ستمال و شکسته شود
 شکسته شوند و اندوهگین و پشیمان شود مرد ختم الود و برسد یکی از مال و کوشش
 کند و رنج برد کوشش کننده و رنج برنده در کار ختم ستاره سوراخ دارند با حلقه دار
 که ستاره زحل باشد که آن ستاره خود انحضرت با خود انحضرت باشد و زبور کرده

مَجْمَعُ رِجَالِ الْاَجْبَاءِ عَلَيْهِ

ع ۴۴

شود قرآن و سرخ کرده شود خانها (و بنا بر نسخه این دو جمله چنین است و در
القرآن و احقر الدبران است) یعنی دوزده شود قرآن و سرخ شود سناره در آن
که یکی از منازل قمر است و آن منزل چهارم از منازل بیست و هشتگانه قمر است و نشانه
آن سناره ایت روشن که در جی مایست که چهار سناره دیگر با آن است باین شکل
(۹۹) و بعضی آنرا شبیه کرده اند بصورت هفت از رقم هندی و آن ستاره بزرگ
روشن سرخ رنگ را که بر طرف چپ او است و از آن چهار سناره دیگر بزرگتر است نم
چشم جنوبی ثور است از اینجهت او را عین الثور خوانند و آنکه بر طرف راست است نم
چشم شمالی ثور است و آنکه بر زاویه است نم نماله بینی ثور است و علت اینکه او را در
گویند بجهت دبور و تبعیت او است ثور را و از اینجهت او را تابع النجم و نالی النجم و
حاوی النجم نیز خوانند (ببینات ملا مظفر)

فرمود - و وقتی که بحالت شد پس رسد شرطان (که منزل اول از منازل ماه است) و
بحالت تربع رسد ز برقان یعنی ماه و بحالت ثلث رسد حمل و در خانه سهم واقع
شود زحل یعنی در حال مقارنه باشد و ناپدید شود هر چیزیکه بجز دیگری باز گردد
و بیابانهای میان مکه و بصره ممنوع شود و فرماها و حکمها و اندازه گیریها ثابت
شود و نشانهای دهگانه ظاهر و کامل شود و زهره بحالت شد پس رسد و فرگیرد
سخن مردم را با فراهم و گرد هم شوند گروهی از مردمان پراکنده از هر جا و ظاهری
شوند گروه پنهان پنهان که پست است استخوانهای پنهانهاشان یعنی ترکهای بنفوس

در ابعاد امر آخر الزما

۴۵

از سمت مشرق و بوقلم افند کوتاه بالا یان درشت اندام بزرگ پیکر که شایسته
چنینها باشند و تقدم جویند بر ایشان مردمان نیک گرامی (ظاهر امراد حسنی
و شعب بن صالح باشند که بر اینها غالب شوند) و محبوب کنند زنیهای اراد
را و مالک شوند جزیره ها را و احداث کنند جلیها و غدرها و بیوفایها را و
خراب کنند خراسان را و برگردانند ملازمین خانیها را از خانه نشینی و خراب
کنند حصارها را و اشکار کنند آنچه را که پنهان و حفظ شده و قطع کنند شاخه ها
را و فتح کنند عراق را و سرعت کنند در مخالفت و دشمنی و ضرر رساندن بسبب
خونبکه و بجهت شود پس در آنوقت منظر باشد خروج صاحب الزمان را

ثم انهم جلس عليه السلام

على اعلى منبر و قال اه ثم اه لتقرض الشفاء و ذبول الافواه
قال فالقت هبنا و سماء و نظرا بطون العرب و ساداتهم و وجوه اهل الكوفة
و كبار القبائل بين يديه و هم صموت كان على رؤسهم الطير فتفس الصداء
و ان كذا و تملل حزنا و سكث هنبه

پس نشست ابن زکوار (علیه السلام) بر بالاترین پله منبر و فرمود اه پس اه از کتابه
سخن گفتن آنها و پرموده شدن دهنها (گفت راوی) پس توجه فرمود بجانب
راست و چپ و نظر کرد بسوی جماعتی از اهل کوفه و بزرگان ایشان و موجه بین اهل کوفه

بخش چهارم از اخبار علی

۴۴

و بزرگان قبایل در پیش روی حضرت نشسته در حالتیکه همه آنها ساکت بودند
گو با مرغ یا لای سر ایشان نشسته پس آه سردی از دل کشید و ناله ای اندوهگین
زد و بی آزاری کرد و کمی ساکت شد

فَقَامَ إِلَيْهِ سُوَيْدُ بْنُ نَوْفَلٍ وَهُوَ كَالْمُسْتَهْزِءِ وَهُوَ مِنْ سَادَاتِ الْخَوَارِجِ فَقَالَ
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ حَاضِرٌ مَا ذَكَرْتَ دَعَايَ وَمَا أَخْبَرْتَ قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ أَلَا مَنَّا
وَرَمَقَهُ بَعْضُهُ رَمَقَةَ الْغَضَبِ فَصَاحَ سُوَيْدُ بْنُ نَوْفَلٍ صَيْحَةً عَظِيمَةً مِنْ عَظْمِ نَارِ
نَزَلَتْ بِهِ فَمَاتَ مِنْ وَقْتِهِ وَسَاعِدَهُ فَارْجُوهُ مِنَ الْمَجْدِ وَقَدْ نَقَطَ إِرْبًا إِرْبًا فَقَالَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْثَلِي بِسَهْمِ الْمُسْتَهْزِءِ أَمْ عَلَى بَعْضِ أَشْرَافِ الْبُحْرَانِ أَوْ بَلِيقِ
لِمَثَلِي أَنْ يَتَكَلَّمَ بِمَا لَا يَعْلَمُ وَيَدْعِي مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقِّ هَلَكٍ وَاللَّهِ الْمُبْطِلُونَ وَأَيُّمَ اللَّهِ
لَوْ شِئْتُ مَا نَزَلْتُ عَلَيْهِمَا مِنْ كَافِرٍ بِاللَّهِ وَلَا مُنَافِقٍ بِرَسُولِهِ وَلَا مُكَذِّبٍ بِوَصِيهِ
وَأَمَّا أَشْكُو بَنِي وَحَرَّيْ إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَعْلَمُونَ

پس بپا خواست بسوی او سُوید پسر نَوْفَل و او مانند استهزاء کننده ای بود و او از
بزرگان خوارج بود پس گفت یا امیر المؤمنین آیا تو حاضر اینچنینی را که پادشاهی
و میدانی اینچنینی را که خبر میدهی (گفت راوی) پس توجه فرمود بسوی او امام
علیه السلام و نگریت او را نگاه غضبناکی پس صیحه زد سُوید بن نَوْفَل صیحه ای
بزرگ از بزرگی عذابیکه با و نازل شد پس در همان وقت حُرِد و در همان ساعت پس
بیرون بردند او را از مسجد در حالتیکه پاره پاره شده بود پس فرمود علیه السلام

وَابْعَثْ خَيْرَ الْاَنْبِيَاءِ

۴۷

ایا ممانند منی استنشاء میکند استنشاء کنندگان با بر همچون منی اعراض کند
اعراض کنندگان با آنکه سزاوارست برای ممانند منی که سخن گوید بچیزی که
ضمیمه اند و ادعاء کند چیز برای او سزاوار نیست بذات خدا قسم هلا میشو
باطل کنندگان حجت خدا و بذات خدا سوگند یاد میکنم که اگر بخوانم باقی نمیکند را
بر روی زمین کافر بخدائی را و نه نفاق کننده با پیغمبر او را و نه تکذیب کننده حق
پیغمبر او را و جز این نیست که شکایت میکنم بوی خدا خزن و اندوه خود را و میدا
از جانب خدا آنچه را که مینداید

فَالْفَقَامَ إِلَيْهِ صَعْصَعَةَ بْنِ صَوْحَانَ وَمَيْمَنَ وَأَبَا هَيْمَنَ بْنِ مَالِكٍ النَّشْرَ
وَعَمْرَو بْنَ صَالِحٍ وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَقُصُّمُ عَلَيْكَ يَا بْنَ عَمَلٍ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى
عَلَيْهِ وَالْهَ ان تَبَيَّنَ لَنَا مَا يَجْرِي فِي طَوْلِ الرِّمَانِ بِكَلَامٍ يَفْهَمُهُ الْعَاقِلُ وَالْجَاهِلُ
قَالَ - ثُمَّ أَنَّهُ حَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَ وَقَالَ أَنَا مَخْرُجٌ
بِمَا يَجْرِي مِنْ بَعْدِ مَوْتِي وَمَا يَكُونُ فِي آخِرِ الرِّمَانِ (وَفِي نَسْخَةٍ إِلَى خُرُوجِ صَاحِبِ الرِّمَانِ
الْقَائِمُ بِالْأَمْرِ مِنْ ذُرِّيَّةٍ وَلَدَى الْحَبِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْيَ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الرِّمَانِ
حَتَّى تَكُونُوا عَلَى حَقِيقَةٍ مِنَ الْبَيَانِ (وَفِي نَسْخَةٍ بَعْدَ قَوْلِهِ فِي آخِرِ الرِّمَانِ فَأَنْتَ تَجْعَلُنِي
وَتَزِيدُنِي فِي آيَاتِنَا فَقَالَ جَاءَ وَكَرَامَتُهُ ثُمَّ تَهَضُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَى وَخَطَبَ خُطْبَةً بَلِغَةً
فَشَوَّقَ إِلَى الْجَنَّةِ وَنَعَمَهَا وَتَحَذَّرَ مِنَ النَّارِ وَحَجَّجَهَا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي سَمِعْتُ
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَ يَقُولُ يَجْتَمِعُ فِي أُمَّتِي مِائَةُ خُضْلَةٍ لَمْ يَجْتَمِعْ فِي غَيْرِهَا

بَحْثِ خِطَابِ اَنْجَبَاءِ عَلِيٍّ

فَقَامَتِ الْعُلَمَاءُ وَالْفُضَلَاءُ يَحْتَلُونَ بِوَاطِنِ قَدَمِهِ فَقَالُوا مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ (رَجَعْنَا إِلَى نَحْنِ الْأُولَى) فَقَالُوا مَا عَمِي فَقَالَ يَكُونُ مِنْهُمْ قَوْمٌ وَجُوهُهُمْ جَبِلٌ وَضَمَائِرُهُمْ زِدَّةٌ فَأَلَوْا فَمَتَى يَكُونُ ذَلِكَ

راوی گفت - پس بپا خواستند شبوی اوصصعه بن صوحان و میثم و ابراهیم بن مالک اشتر و عمرو بن صالح و گفتند یا امیرالمؤمنین قسم میدهم تو را بحق پیر غمت رسول خدا صلی الله علیه و اله که بیان کنی برای ما آنچه که میگذرد در طول زمان بکلامیکه بفهمد انرا عاقل و جاهل - گفت . پس آنحضرت سیاس گفت خدا را و ثنا گفت بر او و یاد کرد پیغمبر صلی الله علیه و اله را و فرمود من خبر دهنده ام شمار از به آنچه میگذرد بعد از من و با آنچه میباشد در آخر زمان (و بنا بر نسخه دیگر فرمود - ناخروج صاحب زمان که قائم با مراست از ذریه فرزندان حسین علیه السلام و آنچه میباشد در آخر زمان ناخبردار باشند حقیقت بیان را - (و در نسخه دیگر بعد از قول آنحضرت که فرمود در آخر زمان گفتند بدرستی که تو زنده میکنی دلهای ما را و پاد میکنی در ایمان ما فرمود دوستی و کرامتی است پس بپا خواست آنحضرت و در حالیکه ایستاده بود خطبه بلغی را خطاب کرد که آن خطبه ما را مشتاق بهشت و نغمهای آن کرد و ترسانند از جهنم و انشأ آن پس فرمود اگر گروه مردمان بدرستی که من شنیدم از برادرم رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود جمع میشود امت من صد خلعت که جمع نشده است در عنبر ایشان پس بپا خواستند علماء و فضلاء و میبوسید کردند

وَأَجْعَلْ لِكُلِّ شَيْءٍ نَّزْلًا

۴۹

کفهای دو قدم انحضرت را پس عرض کرد ند چه وقت میباشد اینها (برگشتم به

نسخه اول) پس گفتند چیست اینها پس فرمود بعضی از ایشان روهاشان پاک کرده است

و باطنهاشان پخت است عرض کرد ند چه وقت میباشد اینها

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَقَعَ الْمَوْتُ فِي الْفُقَهَاءِ وَصَبَّتْ أُمَّةٌ مَحْدً

(صلى الله عليه وآله) الصَّلَوَاتِ وَاسْتَعْوَا الشَّهَوَاتِ وَقَلَّتْ أَمَانَاتُ وَكَثُرَتْ الْخِيَانَاتُ

وَشَرِبُوا الْقَهَوَاتِ وَاسْتَشْعَرُوا أَسْمَ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ وَرَفَعَتِ الصَّلَاةُ مِنَ الْمَسَاجِدِ

بِالْخُصُومَاتِ وَجَبَلُوا حُجَّالِ الطَّعَامَاتِ وَكَثُرُوا مِنَ السَّيِّئَاتِ وَقَلَّتْ أَمَانَاتُ

الْحَسَنَاتِ وَعَوَصَرَتِ السَّمَوَاتُ فَجَبَلَتْ تَكُونُ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ وَالشَّهْرُ كَالْأَسْبُوعِ

وَالْأَسْبُوعُ كَالْيَوْمِ وَالْيَوْمُ كَالسَّاعَةِ وَبُكَوْنِ الْمَطَرِ قَطْطًا وَالْوَلَدُ غَيْطًا

فرمود (علیه السلام) زمانیکه واقعه مرگ در فقهاء و ضایع گردد امت محمد

(صلى الله عليه وآله) نمازها را پیروی کرد ند شهواتها و میلها را دل خود را گم شد

اماناتها و زیاد شد خیانتها و آشامیدند مسکرات را و شعار خود کردند دشنام

دادن بیداران و مادیان را و برداشته شد نماز از مسجدها بسبب شتمنها و قراردادند

مسجدها را بجمعههای خوردن خور و پنبها و بسیار کردند گناهانرا و گم کردند کارها

خوب را و فشرده شد اسمانها گناهانرا از آنکه باران ببارد پس در آنوقت برکت از سال و

ماه و روز و هفته و ساعت برداشته شود هر سالی بقدر یکماه و هر ماهی بقدر یکهفته

و هر هفته ای بقدر یکروز و هر روزی بقدر یکساعت نموده شود و فضل باریدند با

بِحَسَنِ الْجَبَائِلِ

هو اما نذر تابستان باشد و باران نبارد و پیر کینه پدر و مادر را در دل گیرد
و تكون لاهل ذلك الزمان لهم وجوه جملة و ضمائر رديّة من رأيتهم اعجوبه من
عامتهم ظلموه و جوههم و جوه الادميين و قلوبهم قلوب الشياطين فهم امر
من الصبر و انتن من الجففة و انجس من الكلب و اروع من الثعلب و اطعن من الشج
و الزرق من الجرب لا يشاهون عن منكر فعلوه ان حدثتكم كذبوا و ان اسئلتهم
خافوا و ان وليت عنهم اغتابوا و ان كان لك مال حسدوا و ان بخلت عنهم
بغضوا و ان وعظمت شتموك سماعون للكذب اكلون للسميت يستحلون الزنا
و الخمر و المقاتلات و الطرب و الغناء و الفقير بينهم ذليل حقير و المؤمن ضعيف
و العالم عندهم وضعيف و الفاسق عندهم مكرم و الظالم عندهم معظم و الضعيف
عندهم هالك و القوي عندهم مالك لا يأمرون بالمعروف ولا ينهون عن المنكر
الغنى عندهم دولة و الامانة مغنما و الزكوة مغرما و بطيع الرجل زوجته و
يعصى والده و يحفوها و يسعى في هلاك اخيه و ترفع اصوات الفجار و
يجنون الفساد و الغناء و الزنا و يتعاملون بالسميت و الربا و يخار على العلماء
(و يخار على الغلمان) و يكثر ما بينهم سفك الدماء و قضائهم يقبلون الرشوة
يعني و ميباشد راي اهل الزمان بر ايشان روهاي پاكه و باطنهاي بد
هر كه ببيند انها را عجب در او رنداور و هر كه با ايشان معامله كند باو ظم و ستم كند و
ايشان روهاي اديان است و دلهاي ايشان دلهاي شياطين است پس ايشان

وَابْعَدُ إِلَىٰ حَرِّ الزَّمَانِ

۵۱

تلخترند از صبر و گدیده ترند از مُردار و بخت ترند از سست و چله ورتند
از روباه و طبع ایشان پیشتر است از اسب که در طمع معروف بوده و ضرب المثل است و
چسبده ترند از جرب قبول نمیکند هیچی از منکر که بجا میآورند اگر حدیث کئی ایشان
را بکذب کنند ثورا و اگر امین دانستی ایشان را با تو خیانت کنند اگر روگردانند
از ایشان عیب ثورا گویند و اگر ثورا مالی باشد حدیث ثورا میزند و اگر بخل کفی از
ایشان بکنه ثورا در دل گیرند و اگر بیکد دهی ایشان ثورا دشنام دهند بسیار گوش
دهنده بد روغند و بسیار خورنده حرامند حلال میهند بازا و خوردن مسکرات
و مخبان شرفشنه انگیز و افسانه های دروغ و حرام و شادمانی و نشاط و آواره
خوانی ببناء و ساز و نواز هارا و فقیر در میان ایشان خور و کوچکت و مؤمن
نافوان و پست است و نادان در نزد ایشان بمقدراست و فاسق در نزد ایشان گرامی
داشته شده است و ستمکار در نزد ایشان بزرگ شمرده شود و نافوان در نزد
ایشان ناچیز است و صاحب قوت نزد ایشان مالک است امر معروف و نهی آن
منکر نمیکند ثروت در نزد ایشان دولت است و امانت را غنیمت میدانند و زکوة
دادن را ضرر خود میدانند و فرمانبرداری میکند مرد زن خود را و نافرمانی کند
از پدر و مادر خود و جفا کند با ایشان و کوشش کند در نابود کردن برادر خود
و بلند شود صدا های اهل فجور و دوست بدارند فساد و غنا را و زنان را و معاظه
کنند بحرام و ربا و سر زدن کرده شوند علماء (و بنا بر اینجمله) غیرت کشته شود

بَحْسُ حَيَاةِ رَجُلٍ اِنْجَارَ عِلْقٍ

برپایان برای مخور کردن و زیاد میشود در میان ایشان ریختن خونها و قضاة
ایشان میبید برادرشوه را

و تزوج الامراء بالامراء و تزوج کائنات العروس الى زوجها و نظهر دولة
الصبيان في كل مكان و يتحل القبان المنافع و شرب الخمر و يكتفي الرجال بالرجال
و النساء بالنساء و تركب السروج الفرج فتكون الامراء مستولية على زوجها
في جميع الاشياء و تنجح الناس ثلاثة وجوه الاغنياء للزهد و الاوساط للتجارة
و الفقراء للسئلة و يتحل الاحكام و تحتط الاسلام و نظهر دولة الاشرار و يحل
الظلم في جميع الامصار فتعذ ذلك بكذب الناجر في تجارته و الصايغ في صيغته
و صاحب كل صنعة في صناعته فتقل المكاسب و تضيق المطالب و تختلف
المذاهب و يكثر الفساد و يقل الرشاد فتعذها فتوز الضمائر و يحكم عليهم
سلطان جائر و كلامهم امر من الصبر و قلوبهم امتن من الجففة فاذا كان
كذلك ماتت العلماء و فسدت القلوب و كثرت الذنوب و هجر الصالحين
و تحرب المساجد و تقول الامال و نقل الاعمال

یعنی و جنت میشود زن بازن و خودش را میسازد همچنانکه عروس خود را
برای شوهرش میسازد و اشکار شود دولت کو دکان در هر جائی و حلال
شود خواندن زنهای خواننده و رقاصه و غناهای حرام و اشامیدن مسکرات
و اکفا کنند مردان بمردان در فجور و زنان بزنان و سوار بر زینها شوند

وَابْجَلَاءُ فِي الْاٰخِرَةِ

۵۳

پس بوده باشد زن اسیرا دارند بر شوهر خود در همه چیزها و حج و دین و دم
برسد و جبر و ثروتمندان برای گردش و اسراحت و میانه حالان برای تجارت کند
و فقراء برای گدائی کردن و باطل و ناپسند شود احکام الهیه و باطل و ناپسند
شود اسلام و اشکارا شود دولت شربران و حلال شر و ستمگری و ستم
پیشگی در تمام شهرها پس در چنین زمانی دروغ گو بدناجر در تجارت خود
و در یخه گر در رنج گیری خود و هر صاحب صنعتی در صنعت خود پس
کم شود کسبها و تنگ شود راههای معیشت و زندگانی و در مذاهبها
و روشها اختلاف روی دهد و فساد زیاد شود و رشد و هدايت
کم شود پس در چنین زمانی دلها سپاه شود و حکومت و داوری کذب
ایشان پادشاهی ستمکار و سخنانشان از صبر تلخ است و دلهاشان
از مراد گدیده تراست پس چون چنین زمانی پیش آمد میباید علما
و داناان و فاسد میشود دلها و بسیار میشود گناهان و در افکار
میشود قرائنها و خراب کرده میشود مسجدها و دراز میشود ازوها
و کم میشود عملها

وَتَبْنِي الْأَسْوَارَ فِي الْبُلْدَانِ مَحْصُوصَةً
لِرَفِيعِ (لَوْ قَع ۲) الْعِظَامِ النَّازِلَاتِ

بَحْرُ خِيَامِ الْجَمَاعَةِ

ع ۳۵

فَعِنْدَهَا لَوْ صَلَّى أَحَدُهُمْ يَوْمَهُ وَلَيْلَتَهُ فَلَا يَكْتَلِبُ مِنْهَا شَيْئًا وَلَا تَقْبَلُ صَلَوتُهُ لَأنَّ بَيْتَهُ وَهُوَ قَامَ بِصَلَاتِهِ يَفْكُرُ فِي نَفْسِهِ كَيْفَ يَظْلِمُ النَّاسَ وَكَيْفَ يَحْكُمُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَيَطْلُبُونَ الْإِيسَاءَةَ لِلنَّفَاخِرِ وَالنِّظَامِ وَيَضِيقُ عَلَى مَسَاجِدِهِمْ الْأَمَاكِنَ وَيَحْكُمُ فِيهِمُ الْمَنَافِقَ وَيَجُورُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا عَدَاوَةً وَبَغْضًا وَيَفْخَرُونَ بِشَرِّ الْحُجُورِ وَيَضْرِبُونَ فِي الْمَسَاجِدِ الْعِيدَانَ وَالزُّنُورَ فَلَا يَنْكُرُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ وَأَوْلَادُ الْعُلُوجِ يَكُونُونَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ الْأَكَابِرِ وَيَرْجِعُ الْقَوْمُ سَفَهَاتِهِمْ وَيَهْلِكُ الْمَالُ مِنْ لَا يَمْلِكُهُ وَلَا كَانَ لَهُ بَاهِلٌ لَكَعٍ مِنْ أَوْلَادِ الْكُفْرِ وَتَضَعُ الرُّؤُسَاءُ رُؤُسًا لَنْ لَا يَسْتَحِقُّهَا وَيَضِيقُ الذَّرْعُ وَيَفْسُدُ الزَّرْعُ وَيَقْتُلُ الْبَدَنُ وَيُظْهِرُ الْفِتَنَ كَلَامَهُمْ فَحَشَ وَعِلْمَهُمْ وَحَشَ وَفَعْلَهُمْ خَبَثٌ وَهُمْ ظَلَمَةُ عَشْمَةٍ وَكِبَرَاءُهُمْ بَجَلَةٌ عَدَمَتُهُ وَفَقَاهَتُهُمْ يَقْنُونُ بِمَا يَشْتَهَوْنَ وَقَضَائِهِمْ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ يَحْكُمُونَ وَكَثَرَتْهُمُ بِالزُّرُورِ يَهْدُونَ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ دَرَاهِمُ كَانَ عِنْدَهُمْ مَرْفُوعًا وَمَنْ عَلِمُوا أَنَّهُ مَقْتُلٌ فَهُوَ عِنْدَهُمْ مَوْضُوعٌ وَالْفَقِيرُ مَهْجُورٌ وَمُبْخُوضٌ

يَعْنِي وَبِنَا كَرْدِهِ مَبْدُودٌ حَصَارُهَا دِيَا بَگَاهَا دَر شَهْرَهَا مَحْضُوسٌ بَرَايِ دَاقِعِ
شَدَن بَابِلْد شَدَن بَاجِلُو گِری شَدَن عِظَامٌ يَعْنِي چَرِبْهَائِ بَزْرگی کِه فَرْدِ
بِیَا بَد (دور نَبِیْتُ مُرَادِ اسلِحْهَائِ جَنگی وَطِیَارَاتِ وَمُوشْکِهَا بَاشَد) پَس دِر چِنِ
زَمَانِ اِگَر مَازِ گِذَارَدِ بَکِ اَز اِیْشَان شَبَانِ رُوزِ خُودِ زَا پَس نُوْشْتِه فُتُوْدِ اَز بَرَايِ اَو
اَز جَهْتِ اَن مَازِ چِزِی وَنَمَازِ اَو پِذِ پَر فِتْنِه مَبْشُود زِ بَرَا کِه دَر اَخَالِیکِه مَازِ سِگْدَارِ

را بعمال آخر الزما

۵۵

مگر مپسند در پیش خود و نیت او این است که چگونه ظلم کند در حق مردم و چگونه
 حبله کند با مسلمانان و طلب مپسند ریاست را برای فخر کردن و ظلم کردن و
 و نیک مپسود بر مسجد های ایشان مکانها و حکم مپسند در حق ایشان کارن
 و ستم مپسند بعضی بر بعضی و مپسند بعضی از آنها بعضی دیگر را از روی دشمنی
 و کینه تیزی و فخر مپسند با شامیدن مسکرات و میزند در مسجد ها ساها
 و نوازها را و کسی انکار نمیکند بر ایشان و بزرگان ایشان در آن زمان زنا را
 و مردمان پسند و سرپرست مردم سفیهان ایشان شوند و مالک مال شود
 کسیکه مالک ائمال نیست یعنی غاصب است و آن پدید می آید از فرزندان بی
 پایست پلیدی است از فرزندان پستها و پلیدها و رؤسا ریاست را بکسی دهند
 که سزاوار ریاست کردن نیست و نیک شود خلق و خواها و فاسد شود راعها
 و اشکارا شود بدعها و ظاهر شود فتنها سخنان آنها دشنام دادن است و
 کارها شان و حتی گری امت و کارها شان پلید است و ایشان ستمکاران
 باشند که در ستمگری فروگذار نکنند و بزرگان ایشان بچلهها و گداهایند و
 فقهاء ایشان هر طور دلشان خواهد فتوی دهند و دادستانها شان بچپریک
 نمیدانند حکم کنند و بیشتر ایشان بدروغ شهادت دهند هر که بول دارد
 نزد ایشان بلند مرتبه است و هر که را دانستند که فقیر و بیچاره است نزد ایشان
 خوار و پست است و فقیر محتاج نزد ایشان مهجور است و کینه او را دار کنند

بِخَيْرَاتِهِمْ اَجْبَاعُ حَقِّ

۵۴

وَالْعَنَىٰ مَجْبُوبٌ وَمَخْصُوصٌ وَيَكُونُ الصَّالِحُ فِيهَا مَدْلُولُ الشَّوَارِبِ يَكُونُ قَدَرٌ
 كُلُّ نَمَاحٍ كَاذِبٌ وَيَنْكُرُ اللَّهُ مِنْهُمْ الرُّوسَ وَيَعْنِي مِنْهُمْ الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ أَكْثَرُ
 سَمَانِ الطُّبُورِ وَالطَّيَاسُجِ وَلِبَسُهُمُ الْخَزَّ الْيَمَانِيُّ وَالْحَرَبُ يَسْتَحِلُّونَ الْبَرَّ وَالسُّبُهَاتِ وَ
 يَتَفَارِضُونَ الشَّهَادَاتِ يَرَاؤُنَ بِالْأَعْمَالِ قِصْرَ الْأَجَالِ لَا يَهْمُ فِي عِنْدِهِمْ إِلَّا مَنْ كَانَ
 نَمَاحًا يَجْعَلُونَ الْحَلَالَ حَرَامًا أَفْعَالَهُمْ مُنْكَرَاتٌ وَقُلُوبُهُمْ مُخْتَلِفَاتٌ يَذَارِسُونَ فِيهَا
 بَيْنَهُمُ بِالْبَاطِلِ وَلَا يَنْتَاهُونَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ بِخَافِ أَجْيَارِهِمْ أَشْرَارُهُمْ يَتَوَارَوْنَ
 فِي غَيْرِ كَرَاهِيَةِ اللَّهِ تَعَالَى يَهْتَكُونَ فِيهَا بَيْنَهُمُ بِالْمَحَارِمِ لَا يَتَعَاظِفُونَ بِلَهْثَاتِهِمْ
 إِنْ رَأَوْا صَاحِبَ الْحَارِدِ وَهَؤُلَاءِ أَمَّا (نَمَاحًا) اسْتَقْبَلُوهُ وَمِنْ أَسَاتِمِهِمْ يَعْطُوهُ
 وَتَكْثُرُ أَوْلَادُ الرِّثَا وَالْأَبَاءُ فَرَجَيْنَ بِمَا يَرَوْنَ مِنْ أَوْلَادِهِمُ الْقَبِيحِ فَلَا يَهْتَابُهُمْ وَلَا يَرْضَاهُمْ
 عَنْهُ وَهَرَى الرَّجُلُ مِنْ زَوْجَتِهِ الْقَبِيحِ فَلَا يَسْهَاهَا وَلَا يَرْضَاهَا عَنْهُ وَبَاخِذُ مَا نَالَهُ
 مِنْ كَدِّ فَرْجِهَا وَمَنْ مَعَسَدَ حِدْرِهَا حَتَّىٰ لَوْ نَكَحْتُ قُلُوبَهُ لَا وَعَرَضْتُ أَلْمَافِيهِ وَلَا لِيَمِيعِ
 مَا مَثَلَ فِيهَا مِنَ الْكَلَامِ الرَّدِيِّ فَذَلِكَ هُوَ الدِّيُوثُ الَّذِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لَهْثَةَ قَوْلِهِ وَلَا
 لَأَعْدَا وَلَا عَذْرًا فَالْكَلَامُ حَرَامٌ وَمِنْكُمْ حَرَامٌ فَالْوَجِبُ قَتْلُهُ فِي شَرِّ الْأَسْلَامِ وَفَضِيحَتُهُ
 بَيْنَ الْأَنَامِ وَيَصِلِي سَعِيرًا فِي يَوْمِ الْقِيَامِ

يَعْنِي وَثَرْتُمْ دُرُوسْتِ دَاسْتِ شُدِه وَمَخْصُوصِ اسْتِ وَأَنكَ شَائِسْتِ اسْتِ
 دَرْمِيَانِ مَرْدَمِ اَزْ فَرْمَانِ حَلْقِ وَكُلُوشِ كَرْمَه وَرَاهَا بَرَاوِسْتِ اسْتِ وَبِرْزِ مَبْكَنْدِ
 قَدْرِهِ كَمِي رَاكِه سَخْنِ چِينِ وَدَرُوعْ كَوَا سْتِ سِرْ بِرِزِ مَبْكَنْدِ اِيْهَا اَخْدَا وَكُوْرِ مَبْكَنْدِ

وَابْعَلَاكُمْ فِي الْآخِرِ زِينَةً

۵۷

از ایشان دلها فیثان که در سینه های ایشان خوراکشان کوشتهای نرغ
فره و تیهو هاست و پوشاکشان خز میانی و ابریشمی است حلال میدهند و با
و مالهای شبهه ناک را و شهادتها را بیکدیگر قرض میدهند و کارهای
خود را برپا کردن نمایش میدهند عمرهاشان کوتاه شود سخنان سخنی
نزد آنها مضاعف شده شود حلال را حرام میکند کارهاشان رشت و نا
پسند است و دلهاشان با همدیگر مختلف است باطل را در میان خود در
میدهند و درس میگیرند از کارهای رشتی که میکنند یعنی کرده نمیشوند
نیکانسان از بد ایشان میترسند پشیمان بگرد بگرد در غمزد که خدای تعالی
هتک و پاره میکند پردهای حرامها را مهربانی با هم نکند همدیگر پشت کند
اگر شخص شایسته ای را ببیند او را رد کند و اگر گناهکار را با سخن چینی ببیند
او را استقبال کند کسکه به آنها بدی کند او را تعظیم کند و زیاد شوند
فرزندان زنا و پدران خوشحال شوند بهر کار رشتی که از فرزندان خود ببینند
و آنها را از آن نفی نکند و آنها را از آن دور نکند بپندد از زن خود عمل رشت
یعنی زنا را و او را نفی نمیکند و از آن او را دور نمیکند و میگردد آنچه را که از کد فرج خود
و بی عفتی خود بدست میاورد و نا این اندازه که اگر از درازی و پنهان او را بگایند
اهمیت نمیدهند و اگر دوباره او حرف ردی بشود گوش نمیکند پس و است آن
دقیقی که پذیرد خدا برای او سخنی و نه کار درستی و نه عذر و پوزشی را پس

بِحَيْثُهَا رَمَى الْخَبَاءَ عِلْوًا

پس خوراک او حرام و نکاح او حرام است واجب است کشتن او در شریعت اسلام و
 رُسُو اگر کشتن او در میان خاص و عام و افکنده می شود در آتش جهنم در روز قیامت
وَفِي ذَلِكَ یعلون بئسم الاباء والامهات ونذل السادات وتقلو
 الاباط وتکثر الاخطا فما اقل الاخوة فی الله تعالی ونقل الذراهم الحلال و
 ترجع الناس الى شرجال فعندها تذو ردول الشياطين وتواش على اصغف
 المساکین وتوب الفهد الى فرسته وفتح الغنی بما فی بديه وبيع الفقیر
 اخره بدیناه فباوיל للفقیر وما یجیل به من الخسران والذل والهوان فی ذلك
 الزمان المستضعف باهله وسیطلون ما لا یجیل لهم فاذا کان كذلك اقبلت
 علیهم فمن لا قبل لهم بها الا وان اولها الهجری والرقطی واخرها السفیانی والشامی
یعنی اشکاد دشنام دهند پدران و مادران را و ذلیل شوند بزرگان و بالا
 روند مردمان پست بی اصل فرومایه و زیاد شود اختیاط و پریشانی عقل و دهن و تنگی
 پس چقدر رگست در آن زمان برادری از یوای خدای تعالی و کم میشود پولها حلال
 و مردم بر میگرددند بیدترین حالی پس در آنوقت دور میزنند دولتهای شیطانی
 و جستن میکنند بر ظلم و ستم کردن بر ناقوانان و گدایان و می پوشد یوز پلنگ
 لباس شکار خود را که شکم او را در برده است و بخل میکند ثروت و تمندی آنچه که در دست
 دارد از مال و ثروت و می فروشد فقیر آخرت خود را بیدینای خود پس ایوای بر
 فقیر و آنچه با و وارد میشود از زبان و ذلت و خواری در آن زمان که اهل خود را

وَأَجْعَلْ لِّمَنْ يَخِفُّ

ضعف و بيماره کند و زود باشد که بطلبند فقرا آنچه را که برایشان حلال نیست پس چون چنین بشود و او را درد برضرا ایشان فتنها بیک طاقت مقابل شدن با امر او را از آگاه باشد که اول فتنه از هجری که از اهل قضیه است از بحرین و در قطی که شخصی است دارای مرض لك و پیه شروع میشود و آخران بسفینانی و شامی منتهی میشود

وَأَنْتُمْ سَبْعَ طَبَقَاتٍ

فَالطَّبَقَةُ الْأُولَى وَفِيهَا خَيْرُ النَّفَوَى إِلَى سَبْعِينَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ (و) فِي لَنْخَةِ أَهْلِ تَكِيدٍ وَقُوَّةٍ إِلَى سَبْعِينَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ (و) خَلِ الطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ

أَهْلُ تَبَاذُلٍ وَتَقَاطُعٍ إِلَى الْمِائَتَيْنِ وَالثَّلَاثِينَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ

وَالطَّبَقَةُ الثَّالِثَةُ

أَهْلُ تَدَابُرٍ وَتَقَاطُعٍ إِلَى الْمِئَةِ وَخَمْسِينَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ

وَالطَّبَقَةُ الرَّابِعَةُ

أَهْلُ مَكَالِبٍ وَتَحَاسُدٍ إِلَى السَّبْعِينَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ

وَالطَّبَقَةُ الْخَامِسَةُ

أَهْلُ تَشَاخُحٍ وَبَهْتَانٍ إِلَى الثَّمَانِيَةِ وَعِشْرِينَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ

وَالطَّبَقَةُ السَّادِسَةُ

أَهْلُ الْهَرَجِ وَالْبَرَجِ وَتَكَالِبِ الْأَعْدَاءِ وَظُهُورِ أَهْلِ فُتُوقٍ وَخِيَانَةٍ إِلَى الثَّمَانِيَةِ

وَالْأَرْبَعِينَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ

بِحَيْثُهَا فِي الْحَبَاءِ عَلِقَ

وَالطَّبَقَةُ السَّابِعَةُ

فَهُمْ أَهْلُ خُتْلٍ وَغَدْرٍ وَحَرْبٍ وَمَكْرٍ وَخَدَعٍ وَفُتُوقٍ وَتَدَابُرٍ وَتَقَاطُعٍ وَتَبَاعُضٍ
وَالْمَلَاهِي الْعِظَامِ وَالْمَخَافِي الْحَرَامِ وَالْأُمُورِ الْمَشْكَلَاتِ وَارْتِكَابِ الشَّهَوَاتِ وَخَرَابِ
الْمَدَائِنِ وَالذُّرُورِ وَابْتِهَادِ الْعَمَارَاتِ وَالْقُصُورِ وَفِيهَا يُظْهَرُ الْمَلْعُونُ مِنَ الْوَادِي
الْمَشْتُومِ وَفِيهَا انْكَشَافُ السُّرِّ وَالْفُرُوجِ وَهُوَ عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ يُظْهَرَ ثَمَنُ الْمَهْدِ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ

يَعْنِي فرمود و شما هفت طبقه میشوید طبقه اولی در آنست زبادی بقوی
و پرهیزکاری ناسال هفادم هجری (و بنا بر نسخه دیگر: اهل سخت و دشوار زندگی
کردن هستند و اهل مساوت ناسال هفادم هجری)

و طبقه دوم اهل بزل و نجش و مهربانی هستند ناسال دویست و سیام هجری
و طبقه سوم اهل پشت کردن بیکدیگر و بریدن از یکدیگر هستند ناسال پانصد و پنجم هجری
و طبقه چهارم اهل سک صفتی و حسد بودن بیکدیگر هستند ناسال هفتصد و پنجم هجری
و طبقه پنجم اهل بادی بینی کردن و تکبر و بختاندن ناسال هشتصد و بیست هجری
و طبقه ششم اهل خو بریزی و غلق و اضطراب و سک صفتی دشمنان و ظهور اهل
فسق هستند ناسال نهصد و چهل هجری

و طبقه هفتم پراپشانند اهل حیلها و فریب و جنک و مکر و خدعه ها و فسقها

را بجهت دیگر از نماز

۹۱

و پشت کردن بیکدیگر و بریدن از یکدیگر و کینه همدیگر را در دل گرفتن و اسباب بازیهای بزرگ و مرتکب شدن شهنشاه و ساز و نوازهای حرام و کارهای دشوار و خرابی شهرها و خانه ها و خراب شدن ساختمانها و قصر و کاخها و در این طبقه ظاهر میشود لغت کرده شده ای از بیابان بدیمی (مراد سیفای است که از وادی پاب در شام قیام میکند) و در انطباق است کشف شدن پرده حیا و فرجه ها و آن بهین حال هست تا اینکه ظاهر شود قائم ما مهدی صلوات الله علیه

فَالْقَامَتِ إِلَيْهِ سَادَاتُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَكَابُرُ الْعَرَبِ
وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَيْنَ لَنَا أَوَّانَ هَذِهِ الْفَنَنِ وَالْعِظَائِمُ الَّتِي ذَكَرْتَهَا لَنَا لَقَدْ كَادَتْ قُلُوبُنَا أَنْ تَفْطُرَ وَأَرْوَا حِنَانًا نَفَارِقَ أَبْدَانَنَا مِنْ قَوْلِكَ هَذَا فَوَاسِقًا عَلَيَّ فَرَأَيْنَا يَا لَكَ فَلَا أَرَا اللَّهَ فِيكَ سُوءٌ وَلَا مَكْرَهُهَا - فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَضَى الْأَمْرَ الَّذِي فِيهِ تَشْفِيَانِ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ - قَالَ فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ إِلَّا وَبِكُلِّ ذَلِكَ

راوی گفت - پس بپا خواستند بسوی او بزرگان اهل کوفه و بزرگان عرب و گفتند یا امیرالمؤمنین بیان فرما برای ما اوقات این فتنها و امرهای بزرگی که یاد فرمودی برای ما هر اسبه بجهت نزدیکت دلهای ما شکافه شود و روحهای ما از بدنهای ما جدا شود از گفتار تو ابهامی که گفتمی چه در جای ما سفاست بر جدا شدن ما از تو پس پس شما یا ند خدا ما را در تو بدی و نه مکروهی را پس فرمود علی علیه السلام جاری شده است قضا در آنچه که شما استفتاء میکنید هر نفسی چشیده مرگ است - گفت

بَحْسُ خِيَارِ الرِّجَالِ عَالِيٍّ

پس باقی نما ند احدى مگر اينكه كره كرد ازاين كلامى كه فرمود

قَالَ ثُمَّ إِنَّ عَلِيَّكَ السَّلَامَ

قَالَ. اَلَا وَاَنْ تَذَارَكَ الْفِتْنُ بَعْدَ مَا ابْتَدَعَكُمْ بِهِ مِنْ اَمْرِكُمْ وَالْحَرَمَيْنِ مِنْ جُوعٍ اَعْبَرٍ
وَمَوْتٍ اَحْمَرٍ - اَلَا يَا وَيْلَ لَاهِلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ وَشُرَفَائِكُمْ مِنْ غِلَاءٍ وَجُوعٍ وَفَقْرٍ
وَجَلٍّ حَتَّى يَكُونُوا فِي اَسْوَأِ حَالٍ بَيْنَ النَّاسِ اَلَا وَاَنْ مَسَاجِدَكُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ
لَا يَسْمَعُ لَهَا فِيهَا صَوْتٌ وَلَا تَلْبَى فِيهَا دَعْوَةٌ ثُمَّ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَ ذَلِكَ وَلَئِنْ يُوَلِّ
عَلَيْهِمْ مَلُوكٌ كُفْرَةً مِنْ عَصَاهُمْ قَتَلُوهُ وَمَنْ اطَاعَهُمْ اَجَّوَّهُ اَلَا اِنَّ اَوَّلَ مَنْ يُلْجِئُكُمْ
بَنِي اُمَيَّةٍ ثُمَّ تَمْلِكُ مِنْ بَعْدِهِمْ مَلُوكٌ بَنُو الْعَبَّاسِ فَكَمْ فِيهِمْ مِنْ مَقُولٍ وَمَسْلُوبٍ
ثُمَّ اِنَّهُ قَالَ هَآئِ هَآئِ اَلَا يَا وَيْلَ لَكُمْ فَاَنْتُمْ هَٰذِهِ وَمَا يَحِلُّ فِيهَا مِنَ السَّيْفَانِ فِي
ذَلِكَ الزَّمَانِ يَا قَاتِلِي اِلَيْهَا مِنْ نَاحِيَةِ قَهْرٍ يَحْجِلُ سَبَاقَ نَفُودِهَا اَسْوَدَ ضِرَاعِي وَبَلُوثِ
فَسَاحَتِي اَوَّلَ اسْمِهِ شَبَنُ اِذَا اُخْرِجَ الْغِلَامُ اَلَا شَرُّ اَنْعَامٍ بِاسْمِهِ عَلَى الْبَصَرِ (عَالَمٌ
بِاسْمِهِ فَيَأْتِي إِلَى الْبَصَرِ خَدًا) فَيَقْتُلُ سَادَاتِهَا وَيَسْبِي حُرَّهَا فَاِنْ لَا عَرَفَ بِهَا كَقَتْلِهِ
مُحَدِّثِهَا وَبَغِيرِهَا وَتَكُونُ بِهَا وَقَعَاتُ بَنِي تَمِيمٍ وَكَاكُم فَيَقْتُلُ بِهَا اَلْأَسْمُو تَسْبِعِدُ
بِهَا صَنَمٌ ثُمَّ يَسْبِي فَلَا يَرْجِعُ اِلَّا بِالْحَرَمِ فَعِنْدَهَا يَعْلُو الصَّيَاحُ وَتُقْتَلُ بَعْضُهَا بَعْضًا فَيَا
وَيْلَ لَكُمْ فَاَنْتُمْ مَنْ نَزَلَهُ بَدَارُكُمْ مَهْلِكٌ حُرْمِكُمْ وَهَذِهِ اَطْفَالُكُمْ وَيَهْلِكُ نَسَائُكُمْ
عَمْرُهُ طَوِيلٌ وَشَرُّهُ غَرِيزٌ وَرَجَالُهُ ضِرَاعَةٌ وَتَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ اَلَا وَآهَهَا فَيَنْ
يَهْلِكُ فِيهَا الْمَنَافِقُونَ وَالْقَاسِطُونَ وَالَّذِينَ فَسَقُوا فِي دِينِ اللَّهِ تَعَالَى وَبَلَادِهِ وَ

را بجمع الهمم الخ زمانا

۹۳

ليسوا الباطل على جادة عباده فكان في بهم قد قتلوا اقواما تخاف الناس اصواتهم وتخاف
شتمهم فكم من رجل مفضول وبطل مجدول يها بهم الناظر اليهم قد تظهر الطامة الكبرى
فليحتموا اولها اخرها

لغات هجر یکی از شهرهای بحرین است خیل سباق استبان پیشرو اسود جمع است
بمعنای شیر ضارعتة جمع ضرغام بمعنای دلاور و شیر جفت لبوث جمع لَبْث بمعنای شهر
قسم بعین بی نقطه بروزن جعفر مرد کلا نسال و کرکی وسط درشت و شیر بیشه است
بکی گویند که پلک چشم او بر کشته باشد و در بعضی از نسخ استمر بین بی نقطه و لم است
بمعنای گندم گون نلؤل جمع تل است بمعنای تپه بلند و اکام جمع اکه محرکه بمعنای شسته
اتهام بناگاه در آمدن کوفان مراد کوفه است غریب سیار قاسطون کسانی هستند که
از حق برگشته و اهل جور و ستم و پیداد کنند بطل بمعنای شجاع مجذول بزمن افزاده
یعنی فرمود اگاه باشد که تدارک فتنها بعد از آنچیز است که خبر میدهم شما را از امر که
و مدینه از گرسنگی عباد الود و مرگ سرخ یعنی خونریزی ایوای براهل بیت پیغمبر شما و
شرفهای شما از گریانی و گرسنگی و احتیاج و ترس که با نیاز رخ دهد تا اندازای که
دو بدترین حالی باشند در میان مردم اگاه باشد که مسجد های شما در آن زمان شنبه
نشود در آن صدائی برای ایشان و جواب گفته نشود در آن دعوتی پس هیچ خبری در زندگی
بعد از آن نیست و بدستیکه مقرب در امر میشوند و بر شما حکومت میکنند پادشاهان کفار که
هر که ناخرمانی آنها را کند او را بکشند و هر که فرمانبرداری آنها را دوست بدارند او را اگاه باشد

بخش چهارم از اجتماع

اول کسیکه متصرف در امر شما و والی بر شما میشود بنی امیه اند پس مالک میشوند بعد از ایشان پادشاهان بنی عباس چه بسیار که در میان ایشان کشته شدند و غارت زده شوند پس آنحضرت فرمودهای های ایوای بر کوفه شما این شهر و آنچه که بر آن وارد شود از سیفائی در آن زمان و قتی که بپاید بسوی آن از ناحیه هجر که یکی از شهرهای بحرین است و گروهی گفته اند که هجر شهرها نیست که قصبه آن صفا است و فاصله آن تا ایمام بقدر ده روز راه است و میان آن و بصره پانزده روز راه است بسیر شتر و مناسب است آن با سپهر سیفائی بجهت کوفه اولی و اقرب از اول است — مبادی سیفائی از آن ناحیه با اسبهای قوی پیشرو بکه میکشاند آنها را مردانیکه مانند شیرهای دلاور و کرکها شکاری هستند و سر کرده آنها کسی است که اول نام او شین است و فغانیکه بیرون آید جوانی که اشتر است یعنی پلک چشم او برگشته است یا آنکه لقب او اشتر است یا آنکه چهره او اسم یعنی گندم گون است و من دانای بنام او هستم تا آنکه میاید در بصره پس میکشد بزرگان آنرا و اسیر میکند زنهای آنرا و بدرستی که من همراهی میباشم چند جنگ را که در آنجا واقع شود و در غیر آنجا و در آنجا جنگهای واقع شود در میان تلها و پشته ها پس شخص اسم گندم گون در آنجا کشته شود و در آنجا بخت پرستیده شود پس از آنجا سپر میکشد و بر نمیکرد و مکر باز نهانیکه اسیر کرده در آنوقت فریادها بلند شود و بعضی بناگهانی حله بر بعضی دیگر کنند پس ایوای بر کوفه شما از فرود آمدن او بخانه های شما مالک میشود حرم شما را و سر میبرد بچهای شما را و هتک میکند زنهای شما را و در آنوقت و بسیار است

وَابْعَثْنَا مُوسَىٰ خَلِّفًا فِي الْأَرْضِ

۶۵

وعدوان او بشرد لای هستند و در اینجا جنگ بزرگی واقع میشود آگاه باشید که در آن جنگ فتنهائی است که هلاک شوند در آن منافقها و از حق برگشتگان ستمگرم پیشه و آنکه فاسق شده اند در دین خدای تعالی و در شهرهای او و پوشیدند لباس باطل را بر راه بندگان او گو یا می بینم آنها را که می کشند گروهی را که از صداهای آنها مردم می شنید و از شرارت و بدی آنها ترسانند پس چه بسیار کشته های شیطانائی که بر روی خال افتا شود که هببت آنها فرو گیرد و نگردد با آنها را پس بمحقق ظاهر میشود بلای بزرگی که ملحق کنند آخر آنها را یا اول آنها

الْأَوَّلِ السُّفِيَّا يَدْخُلُ الْبَصْرَةَ ثَلَاثَ دَخَلَاتٍ يَذَلُّ فِيهَا الْغَيْرُ وَيُسَيِّئُ فِيهَا الْحَيِّمُ الْأَيَّامُ وَالْمُؤْتَفِكَةُ وَمَا يَحِلُّ بِيَهَامٍ سَيْفٌ مَسْكُولٌ وَقَتِيلٌ مَجْدُولٌ وَحُرٌّ مَهْتُوكٌ ثُمَّ بَاتِيَ إِلَى الزُّوْرَاءِ الظَّالِمِ أَهْلَهَا فَيَحُولُ لِهِنَّ بَيْنَهُنَّ وَبَيْنَ أَهْلِهِنَّ فَمَا أَشَدَّ أَهْلَهَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا وَكَثُرَ طُغْيَانُهُمَا وَغَلَبَ سُلْطَانُهُمَا ثُمَّ قَالَ الْوَيْلُ لِلدَّيْمِ وَشَاوَانَ (شَاهُو) وَعَجْمٌ لَا يَفْقَهُونَ تَرَاهُمْ بِضَمِّ الْوَجْهِ سَوْدَ الْقُلُوبِ نَائِرَةُ الْحُرُوبِ قَاسِيَةُ قُلُوبِهِمْ سَوْدَ ضَمَانِهِمْ الْوَيْلُ ثُمَّ الْوَيْلُ لِلْبَلَدِ دَخَلُونَهَا وَارْضَ يَسْكُونُهَا جَزَمَ طَامَسَ وَشَرَّهَمْ لَا مَسَ صَجَرَهُمْ أَكْثَرَهُمَا مِنْ كِبَرِهِمْ تَلْقَيْهِمُ الْأَحْرَابُ وَبِكْرُهُمَا بَيْنَهُمُ الضَّرَبُ وَتَقْصِبُهُمُ الْأَكْرَادُ أَهْلُ الْجِبَالِ وَسَاءَ الْبُلْدَانُ وَتَضَافُ إِلَيْهِمُ الْكَرَادِمُ هَذَانِ (الْكُرْدُ) هَذَانِ (ي) وَحُمْرُهُ وَعَدْوَانٌ حَتَّى يُلْحِقُوا بِأَرْضِ الْأَعْجَامِ مِنْ نَاحِيَةِ خِرَاسَانَ مِنْ سَمَقِدٍ فَيَحْلُونَ قَرِيبًا مِنْ قَرْوِينَ وَكَاشَانَ فَيَقْتُلُونَ فِيهَا السَّادَاتِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ بَيْتِكُمْ ثُمَّ يَنْزِلُ

بخش چهارم اخبار علق

بارض شہراز آلا باویل اهل الجبال وما یحل بها من الاعراب
لغات هونقکه شهر بیت که بر گردیده شده از شهرهای قوم لوط و در اینجا مراد بصره
 است مملوک شمشیر کشیده شده مجدول بجاله افناده ذوراء بغداد دہلم کو مستانات
 گیلان و ماژندرانست که در قسمت شمالی قزوین واقع است و الموت یکی از شهرهای آن است
 شاوان از قریبہ های مرو خراسان است شاهون یا شاهی از بلاد ماژندران است و نیز
 شاهی موضعی است نزدیک قاسم و ظاهر مراد حضرت اول باشد طامس ناپدید کنند
 و ناپدید لایس بمعنای غالب حمزہ وعدوان دو قبیلہ اند از عرب

یعنی اگرگاه باشد بد رستبکه سفیانی سر مرتبه داخل بصره میشود و دلیل
 و خوار میکند در آن استحاض با عزت و غلبه را و اسپر میکند در آن زنها را ایوای بر
 شهریکه سابقا از شهرهای لوط بوده و وارونه شده مراد حضرت نیز بصره است - و
 آنچه بران وارد شود از شمشیر کشیده و کشته بجاله افناده و زنهای هتک شده پس
 میاید بجانب بغداد که ستمکارانند اهل انجا پس تغیر میدهد خدا میانه آن و میانه
 انرا و چقدر در میان بغداد و اهل آن شدت و سختی روی دهد و طغیان و سرکشی آن
 زیاد شود و سلطان آن مغلوب شود - پس وای برای دہلم که کوهستانانیتست
 از ماژندران و گیلان در قسمت شمالی قزوین و اهل شاوان که از توابع مرو خراسان ^{شد}
 با اهل شاهی ماژندران و مردمان عجمی که چیز نمیفهمند یعنی انهارا سفید روین و سیاه
 دلها را روشن کنندگان انش چنگها که دلهای آنان سخت و ضعیفهای ایشان سپاه است ایوای

در ابعاد و احوال الزمان

۴۷

پس وای بر آن شهر که در آن داخل شوند و وای بر آن زمینی که در آن ساکن شوند
خبری از آنها پدید نشود و شر آنها غالب باشد همت کوچکهاشان از بزرگانهاشان
زیادتر باشد جزئیها و گروهای با آنها برسند و زرد و خورد در میانشان زیاد
شود و کردهای اهل جبال با آنها یار شوند و از سایر شهرها و بعده آنها اضافه
شوند کردهای همدان یا کردهای عراق و قبیلهای همدان و حمزه و عدوان
که از قبايل عربند تا اینکه با آنها ملحق شوند بزمن عجمها یعنی ایران از طرف خراسان
پس وارد شوند نزدیک قزوین و کاشان از طریق سمرقند پس میکشند در آنجا
سادات از اهل بیت پیغمبر شمارا پس از آنجا فرود میایند بزمن شیراز ایوی
بر اهل کوهستانها و آنچه بر آنها وارد شود از عربها

الْأَيَّامُ وَبِلَاحِلِ الْأَهْلِ هَرْمُوزُ وَقَلْعَاتُ وَمَا يَحِلُّ بِهَا مِنَ الْأَفَاتِ مِنَ الْأَهْلِ
الطَّرَاطِرُ الْمَذْهَبَاتُ وَبِأَوَّلِ الْأَهْلِ عَمَّانُ وَمَا يَحِلُّ بِهَا مِنَ الذَّلِّ وَالْهَوَانِ
وَكَمَرُ وَقَعَةٍ فِيهَا مِنَ الْأَعْرَابِ فَتَقَطُّ مِنْهُمْ الْأَسْبَابُ فَيَقْتُلُ فِيهَا الرِّجَالُ
وَتَسْبِي فِيهَا الْحَرَمُ وَبِأَوَّلِ الْأَهْلِ أَوَّلُ مَعَ صَابُونَ مِنَ الْكَافِرِ الْمَلْعُونِ
يَدْبِجُ رَجَالُهُمْ وَيَسْتَجِبِي نَسَاءَهُمْ وَإِنِّي لَا أَعْرِفُ بِهَا ثَلَاثَةَ عَشْرَ وَقَعَةٍ الْأَوَّلُ
بَيْنَ الْقُلْعَيْنِ وَالثَّانِيَةِ فِي الصَّلِيبِ وَالثَّلَاثَةِ فِي الْجَبَّةِ وَالرَّابِعَةِ عِنْدَ قُبَا
وَالْخَامِسَةِ عِنْدَ أَهْلِ عَرَارٍ وَالْكَوَارِ وَالسَّادِسَةِ فِي أَوَّلِ خَارِقَانَ وَالْكَلْبَا
وَفِي سَارٍ وَبَيْنَ الْجَبَلَيْنِ وَبَرْجَيْنِ وَبَيْنَ الْكُتَيْبِ وَذُرْوَةِ الْجَبَلِ وَ

بِحِشِّهَا مَرَّ الْجَبَاعَةُ

۹۸

مِنْ شَجَرَاتِ النَّبَقِ الْأَبَاوِيلَ لِلْكَنْسِ وَزَكِيَّةَ وَمَا يَحِلُّ بِهَا مِنَ الذَّلِّ وَالْهَوَانِ
 مِنَ الْجَوَّعِ وَالْغَلَا وَالْوَبْدِ لَا هَلْ خَرَّاسَانِ وَمَا يَحِلُّ بِهَا مِنَ الذَّلِّ الَّذِي لَا يَطَاقُ
لغات هَرْمُوز وَهَرْمُزْ شَهْرِي است در دریا که شایخ است از دریا بوی آن
 و آن در کنار دریا است در بیابان فارس و آن جای در آمدن کشتی است بدینا از
 سمت کرمان که کشتیها بکراخه انجار رسد و از هر موز نقل میشود متاعهای هند بکرمان
 و سیستان و خراسان چنانچه در معجم البلدان نقل کرده است قُلَاهَات بفتح فاء و
 سکون لام شهریت بجمان در کنار دریا که پیشتر از کشتهای هند در آنجا توقف
 میکرد و آنجا جای در آمدن در کشتی است و اهل آنجا همه خوارچند و آل بضم هـ
 و بفتح پـ نگفته شده جزیره است که دریا محیط بر آن است در ناحیه بجزیران دارا
 نخلهای بسیار و لیمون و بستانها است صابون و صابونی دهی است نزدیک
 مِصْرَ قَلْعَتَيْنِ نَوَاحِي بَحْرَيْنِ امْتِ صِلَبِ کوهی است نزدیک کاظمه بین بحرین و بصره
 دو منزل بصره مانند جَنَبَتِهِ محلی است نزدیک وادی القری و تَبُولُ تَوْبًا محلی است نزدیک
 نهبوی و آن کوهی است که قوم پوش بر آن توبه کردند و عذاب از آنها برداشته شد و آن
 در حد و موصل واقع است عِرَار بکسر عین موضعی است از دیار بابهله نزدیک مامه
 آگوار دامنه های کوهها و کمر خارقان و کلینا نام دو موضع است شارار حصارها
 یمن و نام یکی از امکندها است بین الجبلین و بر حنین سرزمینی مکه است
 کَثَبٌ قُلٌّ رِیْکُ ذُرَّةُ الْجَبَلِ بالای کوه شجرات النبق درختهای سدر کنس و زکیه

وَابْعَدُ الْغَايَةَ الْخَرِيفَةَ

۹۹

قریه است میان بصره و واسط

یَعْنِیْ اگاه باشد ابوای بر اهل هر موز که شهرت در دریا و ان ساحل و جا
در آمدن کشتی است بدریا از سمت کرمان - و اهل قلعات که شهرت در عمان و
در کنار دریا واقع است که بیشتر از کشتیهای هند در اینجا توقف میکند - و آنچه
که یان وارد شود از افقها از اهل طبری مذهبها که خوارج باشند - و ابوای
از برای اهل عمان و آنچه که بر آنها وارد شود از ذلت و خواری و چند وقعه در
انجا واقع شود از عربها که قطع اسباب از آنها شود پس کشته میشوند در انجا و در
واسط میشوند زنان - و وای بر اهل اوال که جزیره است از جزایر بحرین که دریا
بزان محیط است - و اهل صابون که دهی است نزدیک مصر از شخص کا فر ملعون
که سر میبرد مردان ایشان را و زنده میگذارد زنان ایشان را و من می شناسم در
انجا سیزده وقعه ای را که واقع میشود اول در میان دو قلعه که در نواحی بحرین
است دوم در صلیب که کوهی است نزدیک کاظمه که در میان بحرین و بصره
واقع است و مسافت آن تا بصره دو منزل است سوم در جنبه که محلی است نزدیک
وادی القری و تبوک سوم تو با که محلی است نزدیک نینوی و آن کوهی است که قو
یونس بزان توبه کردند و عذاب از آنها برداشته شد و آن در حدود موصل
واقع است چهارم در عرار که موضعی است از دیار بایله نزدیک بامیه پنجم در اکوار
که دامنه کوههای انجا است ششم در اوک و خارفان که نام موضعی است هفتم

بخش چهارم از انجاء علی

۷۰

کلیاً و آن نیز نام موضعی است. هشتم در مشار که از حصارهای مین و نام یکی از مکانها
 تها میده است **نَهْم** و دهم بن الجبلین و بر چنین است در سه منزلی مکه یازدهم در
 کتب که نام محلی است که تل ربک در آنجا است دوازدهم در بالای کوه در همان حدود
 سیزدهم دریای درختهای سدر — آگاه باشید ایوای برکنس و زکبه که قریب است
 میان بصره و واسط و آنچه بان وارد شود از ذلت و خواری از گرسنگی و گرانی و و
 بر اهل خراسان و آنچه بان وارد شود از ذلت و خواری ای که طاقت آورده نشود **وَأَيُّهَا**
وَيَا وَيْلَ لِلرَّيِّ و مایجل بها من القتل العظیم و سبی الحرم و ذبح الاصل
 و عدم الرجال و یا ویل لبلدان الافرنج و مایجل بها من الاعراب و یا ویل لبلدان
 السند و الهند و مایجل بها من القتل و الذبح و الحراب فی ذلک الزمان **وَيَا وَيْلَ**
لجزيرة قیس من رجل محبف یزول بها و ما هو و من معه (محبف یزول هو و من معه)
 فیقفل جمیع من فیها و یفکک باهلها و انی لاعرف بها جنس و قعات عظام
 فاؤل وقعة منها علی ساحل بحرها قریب من برها و الثانية مقابلة کوشا
 و الثالثة من قرنها الغربی و الرابعة بین الزولین و الخامسة مقابلة نرها
 الایا ویل لاهل البحرین من وقعات نرادف علیها من کل ناحية و مکان قنوه
 کبارها و تبتی صغارها و انی لاعرف بها سبع وقعات عظام فاؤل وقعة
 منها فی الجزيرة المنفردة عنها من قرنها الشمالی تسمى سماهیج و الوقعة
 الثانية تكون فی القاطع و بین النهر عن عین البلد و قرنها الشمالی الغربی

در بیان احوال و احوال

۷۱

وبین الابله و المسجد و بین الجبل العالی و بین الثلثین المعروف بجبل جوة ثم یقبل الکوخ بین التل و الحادة و بین شجرات البیق المعروف بالبدیرات بجانب شط الماچی ثم الحوریتین و هی سابعة الطامة الکبری و علامة ذلك یقبل فیها رجل من اکابر العرب فی بینه و هو قریب من ساحل البحر فیقطع رأسه بامر حاکمها فغیر العرب علیه فقتل الرجال و نهب الاموال فخرج بعد ذلك الجمع علی العرب و يتبعوهم الی بلاد الحظ

لغات افرنج قبله جرمیه هستند که در فرانسه ساکن شدند و انجا را وطن گرفتند در قرن پنجم میلادی و در اصطلاح شرقین اطلاق بر اروپا بها میشود اجمالا و بعد از جنگهای صلیبی این اطلاق شایع شد (المجد) جزیره قیس جزیره کوچکی است در خلیج فارس که از انجا صید لؤلؤ میکنند کو شامحلی است در نزدیکی ان فنک کشتن ناگهانی که در اصطلاح مقلدین اروپائی برده میگویند سماهیج جزیره است در وسط دریای مایانه عمان و بحرین (معجم البلدان) و زبان فارسی جزیره ماس میگویند ابله شهرت کنار دجله بصره دجله بزرگ در زاویه خلیجی که داخل بصره میشود و ان شهری بوده قدیم تر از بصره زیرا که بصره بنا و ان در ایام عمر بن الخطاب بوده و ان خراب شده و فعلا ابله همین بصره فعلی است کرخ مراد کرخ میسان است که ان بلدیت در بحرین حوریتین دو وادی است از وادیهای قبله در همان منطقه خنار مینی است که نهرهای خطی بان نسبت داده میشود و از شهرهای ان خط است قَطِیف و عَقْفَر و قَطْر

بَحْرِ حَمَرٍ اِلْجَا عِلْقَ

یَعْنِ وای بَرَوَی و آنچه بران وارد شود از کشتن بزرگ و اسپر شدن زنهار و
 سر بریدن بچه ها و نابود شدن مردان و ایوای بر شهرهای فرانسه و اروپا و آنچه
 بآنها وارد شود از کشتن و سر بریدن و خراب شدن در آن زمان پس ایوای بر جزیره
 قیس که جزیره کوچکی است در خلیج فارس از مرد ترسانند ای که فرود میناید با هم را هائش
 در آنجا پس می کشند همه اهل آن را و ناگهانی آنها را می کشند و من پنج و قعه بزرگ
 را در آنجا می شناسم که واقع خواهد شد و قعه اول کنار ساحل دریای آن است در
 نزدیکی بیابان آنجا و قعه دوم در مقابل کوشا که نام موضعی است در همان حد
 و قعه سوم در همان جانب غربی الجزیره و قعه چهارم در میان زوالت که دو قعه
 کوچکی است در همان نزدیکی و قعه پنجم در مقابل بیابان آن ایوای بر اهل بحرین
 از جنگهای پی در پی که در آن واقع شود از هر ناحیه و مکانی پس میگرد بزرگان
 آنرا و اسپر میشوند کوچکهای آنها و هفت جنگ در آنجا واقع شود جنگ اول در جزیره
 ایت که از آن منفرد جدا است از طرف شمالی آن که در وسط دریا میانه بحرین و عمان
 واقع است و آنرا شما هیچ گویند که آن دربار ما ش نامند و جنگ دوم در قاطع و میانه
 نهر الحیمه شهر واقع شود و طرف شمالی غربی و میانه ابله و مسجد و میانه کوه بلند و
 میانه دو قل معروف بکوه حنوه پس میناید بطرف کرخ میسان که شهر است نزدیکی
 بحرین میان تل و جاده و میانه درختهای سِد که آنرا سِد پرات یا بد پرات گویند
 بطرف شط ما جی پس از آن در دو وادی از وادیهای قبیل در همان قبیل که آنرا

وَأَجْعَلُوا خِزْمًا

۷۳

حوریتن گویند و این هفتمین بلای بزرگست و علامت آن اینست که کشته میشوند
 انجا مردی از بزرگان عرب در خانه خودش که آن نزدیک ساحل دریا است پس بریده
 میشود سرا و با مرگم انجا پس عرب بران حاکم متغیر شوند پس کشته میشوند مردان و
 غارت کرده میشوند مالها بعد از آن بیرون آید عجم بر عرب و دنبال میکنند آنها را تا بلاد خط
الایاویل للخط (لاهل الخط) من وقعات مختلفات تتبع بعضها بعضا
 فاولها وقعة بالبطاء ووقعة بالديبيرة ووقعة بالصفصف ووقعة على الشا^{حل}
 ووقعة بسوق البحر بن ووقعة بين التكت ووقعة بين الزرقاة ووقعة بالحرارة
 ووقعة بالمدارس ووقعة بناروت الایاویل للهجر وما يحل بها مما يلي سور
 من ناحية الكرخ ووقعة عظيمة بالقطر تحت السبل المعروف بالحيني ثم
 بالفيج ثم بالقروين ثم بالاركة ثم بام خور الایاویل نجد وما يحل بها
 من الخط والغلاء ولا في لاعرف بها وقعات عظام بين المسلمين الایاویل
 البصرة وما يحل بها من الطاعون ومن الفتن يتبع بعضها بعضا وان في لاعرف
 وقعات عظام بواسطه وقعات مختلفات بين الشط والمجنية ووقعات بين
 العویند

لغات بطاء محل واسع سیل گراست که سنگریزه در آن جمع شده و هر موضع
 و سبعی که زمین آن نرم و دارای سنگریزه است گویند دیمه قریه ایست در بحرین
 از بنی عامر بن حارث بن عبد قیس صفصف زمین مسلمانو می است که از افکن

بخش چهارم از احیاء علی

که نام شهری از یعلی بن محمد است سرازیر میشود در وادی سوق الحجازین بازارشتر
 گشها سکا کویچها و حیا با بها زرافه کرده مردم الحجازه بفتح و شدید ناحیه است
 از نواحی بطحیه ناروت نام محلی است در الحزود قطر میان عمان و عُقیر است و قریب
 ببحرین واقع است تلک مصغر تل است فرج شهر بیت در احوال فارس از آنکه یامرد
 عراق است که نزدیک قزوین واقع است و آنرا از آنکه گویند و یامرد موضعی است در میان
 از بنی عجل که عمارة بن عقیل در حق آن گفته و غداه بطن بلاد کان بونکم بیلاد
 آنجد منجدون و غاروا و بزی الاراکه منکم قد غاروا جیفاکان رؤسها الفخار
 و بمناسبت ذکر قزوین ممکن است مراد حضرت اراکی که در ایران است باشد و مؤید
 آن است بعضی از اخبار دیگر که قبلا ذکر شده و بعد نیز بمجل خود ذکر خواهد شد ام خود
 اسم است برای بصره و مصر هر دو و خور بمعنای ذاهب است (معجم البلدان)
 مجنبه ما بین سواد عراق و زمین همن است عویند قریه است در میانه از بنی حد
 (معجم البلدان)

یعنی ایوای براهل خط از وقعه های مختلفه ای که از پی یکدیگر در آن واقع
 شود اول آن وقعه است در بطحا که محل وسیع سبل گیری است یا زمین دسعی است که
 سنگریزه در آن بسیار است و وقعه ای در دیر و واقعه ای که در بیت در بحرین از
 بنی عامر بن حارث بن عبد قیس و وقعه ای در صمصاف واقع شود که زمین نرمی است
 از شهر افکان سرازیر میشود و آن در دامنه کوهی است و وقعه ای در بازار شهر گشها واقع

در بیان احوال و احوال

۷۵

شود ووقعه‌ای در کوه‌ها و دخیابانها ووقعه‌ای در میان جمعیت مردمان ووقعه‌ای در جزیره که نتیجه‌ایست از بطحہ واقع شود ووقعه‌ای در تاروت که نام علی است در آنحدود واقع شود ایوای بر اهل حجر و آنچه بر آن وارد آید در پهلوی حصار آن در ناحیه کرخ ووقعه‌ای بزرگی که در قطر که در میان عثمان و عقیق است واقع شود که آن بجز بن نزدیک و آن وزیر قل کوچکی است که معروفست ببتلک حسینی پس از آن ووقعه‌ای در فرج واقع شود که آن شهر است از اعمال فارس وواقع در آن و قزوین واقع شود ووقعه‌ای در رام حور که مراد بصره یا مصر باشد واقع شود ایوای بر نجد و آنچه که در آن واقع شود از محلی و گراف و من هرا به مپشناسم در آن ووقعه‌های بزرگی را در میان مسلمانان ایوای بر بصره و آنچه که بر آن وارد شود از طاعون و از فتنه‌های پی در پی و من مپشناسم در آن ووقعه‌های بزرگ را که در واسط واقع شود ووقعه‌های مختلفه را که میان شطرات و مجنبه که در میان سواد عراق و زمین یمن واقع است ووقعه‌ای که در میان عوبند که قریب است

و دیماه از بنی خدیج واقع شود

الْأَيَّامُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ السَّنَةِ مِنْ مَوْتِ وَقْتِ وَخَوْفِ يَثْمَلِ أَهْلِ الْعِرَاقِ إِذَا حَلَّ فِيهَا بَيْنَهُمُ السَّيْفُ فَيَقْتُلُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَعَلَامَةُ ذَلِكَ إِذَا ضَعُفَ سُلْطَانُ الرُّومِ وَتَسَلَّطَ الْعَرَبُ وَدَبَّتِ النَّاسُ إِلَى الْفِتَنِ كَدَبِ الْبَلِّ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَخْرُجُ الْجَمْعُ عَلَى الْعَرَبِ وَيَمْلِكُونَ الْبَصْرَةَ الْإِيَّامُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ السَّنَةِ وَنَاحِيَةُ الْبَصْرَةِ وَنَاحِيَةُ الْبَصْرَةِ

بِحُجَّتِهِمْ لِحُجَّتِهِمْ

الْفِتْنَةُ الَّتِي لَا يُطَاقُ إِلَّا يَاوِيلُ لَاهِلِ الدُّنْيَا وَمَا يَحِلُّ بِهِمَا مِنَ الْفِتْنَةِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَجَمِيعِ الْبِلَادِ الْغَرْبِ وَالشَّرْقِ وَالْجَنُوبِ وَالشَّمَالِ إِلَّا وَانَّهُ تَرْكِبُ النَّاسِ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَتَوَاتَبَ عَلَيْهِمُ الْحُرُوبُ الدَّائِمَةُ وَذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيَهُمْ وَمَا رَبَّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ

يَعْنِي آگاه باشید ایوای بر بغداد از رومی از مردن و کشتار و ترسبکه شامل اهل عراق شود زمانیکه وارد شود در میان ایشان شمشیر کشیده شود آنچه که خدا میخواهد و علامت آن اینست که وقتی که ضعیف شود پادشاه روم و عرب مُسَلِّط شود و مردم بجنبش درآیند بسوی فتنها مانند بجنبش در آمدن مورچگان عجم بر آنها حمله کند ایوای بر فلسطین و آنچه بر آن وارد شود از فتنها که طاقت تحمل آن نباشد ایوای بر اهل جهان و آنچه بر آنها وارد شود از فتنها در آن زمان و در جمیع شهرها از مشرق و مغرب و جنوب و شمال آگاه باش که مردم بعضی بر بعضی دیگر سوار شوند و جیتن کنند بر یکدیگر و جنگها دائمی میان ایشان واقع شود و اینها بسبب آنچه هست که پیش گرفته است دستها آنها و نیست پروردگار تو ستمکار بر بندگان

نُشْرًا مِّنْ عَلَيِّ السَّلَامِ

لَا تُفْرَحُوا بِالْمُخْلُوعِ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ (يعني المقتدر) فانه أول علامات النُّفْيِ إِلَّا وَأَنْتَ أَعْرَفَ مَلُوكَهُمْ مِنْ هَذَا الْوَقْتِ إِلَى ذَلِكَ الزَّمَانِ

وَأَجْعَلْهُمُ الْخِرَافَةَ

٧٧

يَعْنِي فِي الْفِرْكَوَارِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودِ خُشَالِ فَوَيْدِ نَجْلِ شَدِ اَزَاوَلَدِ
عَبَّاسِ اَوْ خَلَاَقَتِ يَعْنِي الْمُقَدَّرِ بِاللهِ عَبَّاسِي زَبْرَاكِ خَلْعِ شَدْنِ اَوَاوَلِ نَشَانِهَا
تَغْيِرِ اِسْتِ اَكَااهِ بَاسِيْدِكِهْ مِنْ مِشْنَا سَمِ يَادِ شَاهَانِ اِيْشَانِ اَزَا اِيْوُفُشْ نَا اَنْزَمَانِ

فَالْفَقَّارُ الْبَيْدُ رَجُلٌ اَسْمُهُ

الْفَقَّاعُ وَجَاعَةٌ مِنْ سَادَاتِ الْعَرَبِ وَقَالُوْا لَهُ يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ بَيْنَ لَنَا اَوْصَاؤُهُمْ
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَوَّلُهُمُ الشَّيْخُ فَهُوَ الشَّيْخُ وَالسَّهْمُ الْمَارِدُ وَالْمِشْرِ الْجَاجُ
وَالصَّقُورُ وَالْجُورُ وَالْمَقُولُ بَيْنَ السُّورِ وَصَاحِبُ الْجَبَّتِ الْعَظِيمِ وَالْمَشْهُو
بِمَاسِهِ وَالْمَحْشُورُ مِنْ بَطْنِ السَّبَاعِ وَالْمَقُولُ مَعَ الْحَرَمِ وَالْهَارِبُ اِلَى بِلَادِ الرُّو
وَصَاحِبُ الْفَنَةِ الدِّهْمَاءُ وَالْمَكْبُوبُ عَلَى رَاسِهِ بِالسُّوْقِ وَالْمَلَاخِقُ الْمُؤْتَمَنُ
وَالشَّيْخُ الْمَكُوفُ الَّذِي يَنْهَزُ اِلَى بَنُوْحَى وَفِي رِجْلَيْهِ يَقْتُلُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ وَ
مَالِكُ الْاَرْضِ بِمَصْرَ وَمَاحِي الْاَسْمِ وَالسَّبَاعُ الْفَنَانُ وَالذَّيْنُحُ الْاَمْلَحُ وَ
الْثَانِي الشَّيْخُ الْكَبِيْرُ الْاَصْلَحُ الرَّاسُ وَالنَّفَاضُ الْمَرْقَدُ وَالْمَدَلُّ بِالْفَرْسَةِ وَ
الْبَيْنُ الْهَجِيْنُ وَالطَّوْبُ الْعَمْرُ وَالْوَضَاعُ لَا هَلْهُ وَالْمَارِقُ لِلزُّورِ وَالْاَبْرَشُ
الْاَتْلَمُ وَبَنَاءُ الْقُصُورِ وَزِمْمُ الْاُمُورِ وَالشَّيْخُ الرَّهِيْمُ وَالْمَنْفُلُ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ
وَالْكَافِرُ الْمَالِكُ لِرِقَابِ الْمُسْلِمِيْنَ وَضَعْفُ الْبَصَرِ وَقَلِيلُ الْعَمْرِ الْاَوَانُ بَعْدَهُ
يَحْلُ الْمَصَابِيْ وَكَافِي بِالْفَتَنِ وَمَدَا قِلْتِ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمَظْلَمِ

لُغَاتِ شَاخِ بِلَنْدِ بِالْاَوْتِكَبْرِ شَيْخِ بَقْتِ شِيْنِ مَرْدِ سَالِ دَاوَكِهْ سَالِ اَوْ هُوْ بِدِ اَبَشْدِ اِيْلَا فِهْ

بِحِشِّ هَارِ الْجَاعِلِ

پناه و بک ناخر میر نا هاشاد سال و بعضی از چهل سال بیالا گفته اند و خواجه
و شخص صاحب رای صائب و ذاقتمند و مالدار زیاد و صاحب اولاد زیاد و صاحب عشر
و قبله را بر شمع گویند شَهْم بفتح شین و هاء بر خاطر و چالاک و توانا و مهتر و مطاع
و گویند مَلَرْد سَرکش و در گذرنده مَشَر اشاره کننده بوی چهره عجاج بروزن سَخَا
مرد نودیده و فرومایه و بروزن شَداد یعنی بابانک و فریاد صَقُور بروزن تَوَرَن
یا مرد جَلَب و بسیار لعن کننده و سخن چین و کافر خَوَر بروزن صَبُور مرکب زناو
گناهکار و اگر خَوَر بجا باشد بمعنای بخود نازیده است بآنس بهم و عذاب و سختی و
فُوت در حرب و دلبری فَنه دَهْماء یعنی نار بک کننده مَكُوب بر روبرو افتاده مُلَاحِق
خود را بدگری چسبانده از باب مفاعله در میان دو طرف است مَوْمِن اعتماد کرد
شده براو مَكُوف یعنی کف بسته و دست بسته سَبَاع بسیار درند فَنان بسا و فَنه
کننده دَنَاح رام شونده و اگر عجم نقطه دار باشد بروزن کُتاب بمعنای استواری و استوار
کردن کار است اَمَلج سفید و سیاهی هم اَمِجَه و کبود و قاصص و لرز کننده با فرسند
بجست و دشمن از خوف و ترس مَرْتَعِد مضطرب و لرزان و اِرام مدلل بالف و تشه یعنی
دلالت کننده بادلالت کرده شده بیبیتی گرفتن لَیْسَ زبان آور و وضع همچین
ناکس و فرومایه و بی اصل پاکبکه پدرش ازاد و مادرش بنده باشد و ضَاع
دروغ سازنده مَلِیق بیرون رونده از دین زُور دروغ و کفر و شرک جزا و مجلس
سرود و بیتی که میپرسند و باطل از هر چیزی اَبَرش بمعنای بَرص آثم رخنه کننده

وَأَجْعَلْ مِنْ أَمْرِهِمْ

زمیم الامور در دست گیرنده مهارکارانها را هیچ برانگیرنده فتنه و شر

یعنی باری گفت - پس بپاخواست بسوی آنحضرت مردی که او را فقاع میگویند
(و آن فقاع بن شوز از نابین است) با گروهی از بزرگان عرب و گفتند مرا آنحضرت را
که با امیرالمؤمنین بیان فرما برای ما وصفهای ایشان را - پس فرمود آنحضرت علیه
السلام اول ایشان مرد متبکر با بلند بالای است سالخورده یا صاحب زای و دانه
و با مالدار زیاد یا صاحب قبیله یا صاحب ولاد زیاد و مرد تیرخاطر چالاک و توانا و
سرکش و درگنده رنده - و اساده کننده فودیده فرومایه و با بانک و فریاد کننده با سر و
صدائی - و مرد جلب و بسیار لعن کننده سخن چین کافری - و مرد زنا کننده و گناه
کار با بخود نازنده ای - و مردی که کشته میشود در میان حرمسرایان خود - و مردی که
صاحب لشکری بزرگست - و مردی که در بیم دادن و عذاب کردن و سختی و قوت و با
دلیری در جنگ کردنست - و مردی که از شکم درندگان محسوس شود یعنی درندگان
او را طعم خود کند - و مردی که با حرم خود کشته شود - و مردی که بشهرهای روم فرار
کند - و مردی که صاحب فتنه بزرگ و ناز کننده است - و مردی که از سر برود و رفتند
بازار - و مردی که خود را بد بگری بچسباند و اعتماد کرده شود بر او - و مرد سال
خورده ای که با کثرت و دست بسته فلان کند بجانب تنوی که در حد و موصول است
و باز برگردد و چون برگشت مردی از بنی عباس را بکشد و مالک زمین مصر شود
و مردی که بخوگنده نام باشد - و مردی که بسیار درنده و فتنه گر باشد - و مردی که

بخش چهارم از اجتماعات

رام شوند یا اسنوار در کار باشد و آن مردی است که چهره او بسیار سفیدی و
 بودی بهم آمیخته باشد - و مردی که بت و لرز کننده با از خوف و ترس فرسوده متحس
 از دشمن باشد و مضطرب و لرزان و بی آرام باشد - و مردی که دلالت کننده پیشی
 گرفتن از طرف پادروندگی باشد - و مردی که زبان او و فصیح و ناکس خروماهر و بی
 اصل باشد با کسی که پدرش ازاد و مادرش کنیز باشد - و مردی که سازنده دروغ باشد
 براهل خود - و مردی که از دین بیرون رفته باشد بعلت دروغ و کفر و شرک بجزا و
 مجلس سرود و خوانندگی و بت پرستی - و مردی که دارای مرض برص و رخنه کننده باشد
 - و مردی که بنا کننده قصرها باشد - و مردی که در دست گیرنده مهار کارها باشد
 - و مردی که سالخورده و پراکنده فتنه و شر باشد - و مردی که از شهری شهر دیگر
 منتقل شود - و کافر که برگردد به مسلمانان سوار شود - و مردی که دید چشم ضعیف
 باشد - و مردی که عمر او کوتاه باشد - آگاه باشد که بعد از آن مصیبتی رواورد
 گویا میبینم که فتنائی رواورد از هر مکانی مانند مانند پارهای شب نارید کنند

مؤلف فقیر گوید

که آنحضرت علیه السلام در این ممت از خطبه سی و سه نفر از پادشاهان به او خطبه
 که دارند یاد فرموده و نامهای آنها را ذکر کرده و آنچه بنظر میباید است که این ملوک
 غیر از خلفاء بنی عباس میباشد که عدد آنها سی و هفت نفر بوده اند اول آنها ابو
 العباس سفااح است که نام و نسب او از اینقرار است عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله

وَابْعَثْنَا رِجَالًا

۸۱

بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف - وَاخْرَاجُهَا ابُو أَحْمَدُ عَلِيُّ
بن مُسْنَدِ مُسْتَعْنِمِ عَبَّاسِي است که در حدود سال ششصد و پنجاه و پنج هجری
هلاکوخان بمشورت خواجہ نصیر الدین طوسی در بغداد اورا کشت و دولت
بنی عباس بقتل او منقرض شد - اجمالاً ملوک غیر از خلفاء هستند و ظاهراً
کلام المحضرت در این خطبه تقبیر ملوک فرموده نه خلفاء و مؤید اینست خبری
که بطریق مختلفه خاصه و عامه از رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ وَاٰلہٖ وَاٰسَٔتہٖ وَسَلَّمَ
که آنحضرت دوره را بعد از رحلت خود تا زمان قیام قائم بچهار قسم تقسیم فرموده
اول دوره خلفاء دوم دوره ملوک سوم دوره امراء چهارم دوره جبابره
و دوره جبابره متصل بظهور مہدی علیہ السلام است و امتداد دوره خلفاء
از ملوک بیشتر و دوره ملوک از امراء بیشتر و امراء از جبابره بیشتر است و امراء کثرت
هستند که حکومت آنها بعنوان سلطنت و پادشاهی نیست بلکه بعنوان جمہوریت
و رئیس جمہوریت چنانچه در عصر حاضر در اغلب ممالک روی زمین متداولست
خلاصه کلام آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام نام بعضی از ملوک را بطور لغز و مزح
در این خطبه و بعضی را تلویحاً اشاره فرموده و در غیر این خطبه نیز بعضی از آنها اشاره فرمود
چنانچه در محل خود بمقدور مہمور و مقتضی اشاره خواهم کرد ان شاء اللہ تعالی شایع التوفیق

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَعَاشِرَ النَّاسِ لَا تَشْكُوا فِي قَوْلِي هَذَا فَإِنِّي مَا ادَّعَيْتُ وَلَا تَكَلَّنَ زَوْدًا

بِخَيْرِهَا رَأَى الْجَنَّةَ

وَلَا انْتَبَهْتُمْ إِلَّا بِمَا عَلَيْنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَقَدْ أَوْعَى الْفَ مَسْئَلَةَ
 يَنْفَرُجَ مِنْ كُلِّ مَسْئَلَةِ الْفَ بَابُ مِنَ الْعِلْمِ وَيَنْفَرُجُ مِنْ كُلِّ بَابٍ مِائَةَ الْفَلَيْبِ وَامْتَنَّا
 أَحْصَيْتُمْ لَكُمْ هَذِهِ لَتَعْرِفُوا مَوَاقِعَهَا إِذَا وَقَعْتُمْ فِي الْفَتَنِ مَعَ قَلَّةِ اعْتِبَابِكُمْ فَبَاكَتُمْ
 فَنَنَكَمَ وَجِبَتْ ذِمَّتُكُمْ وَحَيَاتُهُ حَكَاكُمْ وَظَلَمَ قَضَاكُمْ وَكَلَّابُ تَجَارَكُمْ وَشَخْصُ مَلُوكُمْ
 وَفَتَى اسْرَارَكُمْ وَمَا تَقَلَّ اجْسَاكُمْ وَتَقُولُ أَمَالَكُمْ وَكثرة شَكَاكُمْ وَبَاقِلَةُ مَقَرِّكُمْ
 وَذَلِكَ فِقَرَكُمْ وَتَكْبَرُ اعْتِبَاءُكُمْ وَقَلَّةُ وَفَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ وَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ
 أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ تَحُلُ فِيهِمُ الْمَصَائِبُ وَلَا يَتَعَطَّوْنَ بِالْبَوَائِبِ وَلَقَدْ خَالَطَ
 الشَّيْطَانُ أَبْدَانَهُمْ وَرَنَحَ فِي أَبْدَانِهِمْ وَوَلَجَ فِي دِمَائِهِمْ وَبَوَسَّ نُفُوسَ لَهُمْ
 بِالْأَفْكَ حَتَّى تَرَكَبَ الْفَتَنُ الْأَمْصَارَ وَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ الْمُسْكِنُ أَهْبَ لَنَا اتِّقِ مِنْ
 الْمُسْتَضْعَفِينَ وَخَيْرُ النَّاسِ بَوْمُئِذٍ مَنْ يَلْزِمُ نَفْسَهُ وَيَخْفَى فِي بَيْتِهِ عَنْ غِلَاظَةِ
 النَّاسِ نَفْسَهُ وَالَّذِي يَسْكُنُ قُرْبًا مِنْ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ طَالِبًا لَا تَارًا لِبَنَاءِ
 يَعْجَنِي بِسَ فَرَمُودِ الْخَضِرَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - اَيَكْرَهُه مَرْدَمٌ دَرَكُنَادٍ مِنْ شَكِّ نَكْبَدِ
 اِهْتِمَامًا بِمَا كَرِهَ مِيكَوْمَ زَهْرَاكَ مِنْ ادْعَايِ نَكْرَدَهَامِ وَبَحْنِ دَرُوعِ نَكْفَتِمْ وَخَيْرُ مَنِيهِمْ
 شَمَارَا مَكْرَ بَاخِجِ بَعْلَمِ فَرَمُودِهِ امْتَرَارُ رَسُوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهَرَا بِنَه
 اَزْ رُوِي تَحَقُّقِ بَامَانَتِ مِنْ سِرِّ دَهْرَارِ مَسْئَلَةِ اَيِّ رَاكَ مَنَفَرَجِ اسْتِ اَزْ هَرِ مَسْئَلَةِ اَيِّ فَرَارِ
 بَابِ اَزْ عَلِمَ كِهْ اَزْ هَرَا بِي اَزْ اَنْ صَدَّ هَرَا رَا بِي اَزْ عَلِمَ وَجْزَا بِنِ بِنْتِ كِهْ سَمَرْدَمِ بَرَا بِي
 سَمَا اِهْتِمَامَاتِ رَا ثَابِتًا سَبْدَا وَقَاتِ اِهَارَا ذِمَّتَانِكِهْ دَرْفَتَهَا وَاقِعِ شَوِيدِ بَاكِي

را بجد مرا خزنما

۱۳

صبر شما پس چقدر شگفتا و راست فتنهای شما و پلیدی زمان شما و بختانکردن
حکام شما و ظلم کردن دادستانهای شما و سبک صفی بازرگانان شما و فحش
حرص پادشاهان شما و اشکار شدن اسرار شما و لاغر و نزار شدن جمیعها شما
و دراز شدن ارزوهای شما و زیاد شدن شکایتهای شما و عجب ستارگی مفت
شما و خواری شدن فقیر شما و بکر و بزرگی کردن ثروتمندان شما و یکی فای شما
بدرستی که ما برای خدا هستیم و بدرستی که ما بسوی او بازگشت کننده ایم و این
استرجاع برای مصائب و فتنهاست که از اهل انزمان رخ دهد و ارد شود
در حق ایشان مصیبتها و اندوهها و بزرگ نمیدانند مصیبتها و کارهای دشوار را
و هر آینه بتحقق امیخته شود سلطان در بدبهای ایشان و در آید شود در بدبهای
ایشان و وارد شود در خونهای ایشان و وسوسه کند بر ایشان بدروغ گفتن نااستکه
فتنهای شهرها سوار شود و بگوید مؤمن بنیوی دوست دارنده ما که من از ناتوانان
هستم و بهترین مردم در ان زمان کسی است که ملازم نفس خود باشد و پنهان
شود در خانه خود و اجتناب کند نفس او از امیرش با مردمان و آنکس که نزدیک

بیت المقدس ساکن شود در حالیکه طلب کننده آثار پیغمبران باشد

مَعَاشِرِ النَّاسِ لَا يَسْتَوِي الظَّالِمُ وَالْمُظْلُومُ وَلَا الْجَاهِلُ وَالْعَالِمُ وَلَا الْحَقُّ
وَالْبَاطِلُ وَلَا الْعَدْلُ وَالْجَوْدُ وَالْإِفْتَالُ لَهُ شَرَائِعُ مَعْلُومَةٌ غَيْرُ مَجْهُولَةٍ وَلَا يَكُونُ
نَبِيٌّ إِلَّا وَلَهُمْ أَصْدَادٌ يَرْبِدُونَ أَطْفَاءَ نُورِهِمْ وَلَحْنُ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ إِلَّا وَانْ

بِحَسْبِ حَرَمِ الْجَنَّةِ عِلَقِ

دَعَوْكُمْ إِلَى سَبَابِ فُسَبُونَا وَإِنْ دَعَوْكُمْ إِلَى شَتْمَا فَاشْتَمُونَا وَإِنْ دَعَوْكُمْ إِلَى عِيَا
فَالْعُنُونَا وَإِنْ دَعَوْكُمْ إِلَى الْبِرَاةِ مَنَّا فَلَا تَبْرءُوا مِنَّا وَمُدَّوَا عِنَا فَنَمُ لِسَفِ
وَاحْضَرُوا بَيْتَكُمْ فَإِنَّهُ مِنْ تَبْرءُوا مَنَّا بَقْلِهِ تَبْرءُوا كَلَهُ مِنْهُ وَرَسُولُهُ الْوَاثِقُ لَا يَحْتَمِلُ
سَبَابًا وَلَا شَتْمًا وَلَا لَعْنًا **نُشْرَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** فَيَا بِلْ مَسَالِكُنْ
هَذِهِ الْأُمَّةُ وَهُمْ شَيْخُنَا وَحَبِيبُنَا وَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ كُفَّارٌ وَعِنْدَ اللَّهِ أَبْرَارٌ وَعِنْدَ
النَّاسِ كَاذِبِينَ وَعِنْدَ اللَّهِ صَادِقِينَ وَعِنْدَ النَّاسِ ظَالِمِينَ وَعِنْدَ اللَّهِ
مَظْلُومِينَ وَعِنْدَ النَّاسِ جَائِرِينَ وَعِنْدَ اللَّهِ عَادِلِينَ وَعِنْدَ النَّاسِ خَائِبِينَ
وَعِنْدَ اللَّهِ رَاجِحِينَ فَارْزُوا اللَّهَ بِالْإِيمَانِ وَخُذُوا مَنَاقِبَ مَعَاشِرِ
الثَّامِسِ إِنَّمَا وَلَّيْتُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَفْعَلُونَ الصَّلَاةَ وَ
يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ مَعَاشِرَ النَّاسِ كَانَتْ بِطَائِفَةٍ مِنْهُمْ يَقُولُونَ
إِنَّ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَعْلَمُ الْعَيْبَ وَهُوَ الرَّبُّ الَّذِي يَحْيِي الْمَوْتَى وَهَمَّ بِتِلْكَ الْأَحْيَاءِ
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ كَذَبُوا وَرَبَّ الْكِبَرَةِ أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا إِنَّمَا مَا شَتَمْنَا
وَاجْعَلُونَا مِنْ يَوْبِينَ

يَعْنِي اِيگر و مردمان یکسان و برابر نیست ستمکار با ستم دیده و نه نادان
با دانای و نه حق با باطل و نه عادل با جور کننده آگاه باشید که برای خدا راهها و
شریعتها بنیاد شده که ندانسته نیست و نمیشاید پیغمبری مگر اینکه ایشانرا
صید هائی هستند که میخواهند نوزانها را خاموش کنند و ما اهل بیت پیغمبر شما ایم

زاجعلهم اجر النما

۸۵

اگاه باشید و اگر خواند شمارا که ما را دشنام دهد پس دشنام بدهید و اگر خواند شمارا که بیا فاسز گوید پس فاسز گوید و اگر خواند شمارا که لعنت کند ما را پس لعنت کنید و اگر خواند شمارا بپزایی از ما پس بپزایی بخوبید از ما و بکشید گردنهای خود را برای شمشیر (یعنی کشته شوید) و از مابزایی بخوبید و نگاهدارید بقتل خود را زیرا که هر که قلباً از ما بپزد بپزد و خدا و پیغمبر از او اگاه باشند که دشنام و فاسز و لعن میبندد - پس فرمود آنحضرت علیه السلام پس ایوای برینو بان این امت که شیعیان و پیروان ما هستند و دوستان ما هستند و ایشان نزد مردم کافرها هستند و نزد خدا از نیکانند و نزد مردم دروغگو باشند و نزد خدا از راستگو باشند و نزد مردم ستمکارانند و نزد خدا ستمدیدگانند و نزد مردم جور کنندگانند و نزد خدا عادل و داد کنندگانند و نزد مردم زیانکارانند و نزد خدا سود برندگانند و ستمکارانند بقاتل خدا و منافقان زیانکارانند گروه مردمان - جز این نیست که سزاوارتر بصرف کردن در کارهای شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند بخدا و رسول او و اینها کسانی هستند که پیامبران نماز را میدهند زکوة را در حالتیکه ایشان در حال رکوعند - گروه مردمان - گو یا میبینم طایفه ای از ایشان را که میگویند علی بن ابیطالب غیب میداند و او است انبیا و در گاریکه زنده میکند مردگان را و میپزد زندگان را و او بر هر چیزی توانا است دروغ میگویند قسم پیرو در گار کعبه ایهمردمان در شان ما هر چه

بَحْثُهَا فِي أَجْزَائِهَا عِلْق

١٤

مِنْهُوَ أَهْدِي بَكُوَيْدٍ بَعْنِي أَرْفَضَائِلَ وَمَنَاقِبَ وَكَمَالَاتٍ وَقَرَارٍ دَهِيدٍ مَارًا
تَرَبَّتْ شِدْكَانَ وَبِزْدَكَانَ خُذَا بَعْنِي مَا حَذَانِي سِتْمَ بِلَكَّةِ بِنْدَكَانَ أَوْزِدَةً شِدْهِمْ
أَلَا وَإِنَّكُمْ سَتَخْتَلِفُونَ وَتَتَفَرَّقُونَ أَلَا وَإِنَّ أَوَّلَ لَسَنِ إِذَا انْقَضَتْ سَنَةٌ
مِائَةٌ وَثَلَاثَةٌ وَسِتُّونَ سَنَةً تَوْفَقُوا أَوَّلَ الْفَتَنِ فَانْهَارَ نَارُهُ عَلَيْكُمْ ثُمَّ بَاتَكُمْ
فِي عَقَبِهَا الدَّهْمَاءُ تَذْهَبُ الْفَتَنِ فِيهَا وَالْغُرَاءُ تَغْرُو بِأَهْلِهَا وَالسَّقَطَاءُ
تَسْقُطُ الْأَوْلَادُ مِنْ بَطُونِ أُمَّهَاتِهِمْ وَالْكُتَيَاءُ تَكْسَحُ فِيهَا النَّاسُ مِنَ الْخَطِّ وَ
الْحَنَ وَالْفَتَنَاءُ تَفْتَنُ بِهِمَا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَالنَّازِحَةُ تَنْزَحُ بِأَهْلِهَا
مِنْ الظُّلَمِ وَالْغُرَاءُ تَغْرُو فِيهَا الظُّلَمَ وَالْمَنْفِيَّةُ تَفْتَنُ مِنْهُمْ الْأَيَّانَ وَالْكُتَيَاءُ
كَرَّتْ عَلَيْهِمُ الْحَبْلُ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ وَالْبُرْشَاءُ يُخْرِجُ فِيهَا الْأَبْرَشَ مِنْ خُرَاسَانَ وَ
الشُّوَلَاءُ يُخْرِجُ فِيهَا مَلِكَ الْجِبَالِ إِلَى جَزَائِرِ الْبَحْرِ يَقْتُلُهُمْ ثُمَّ يُؤَيِّدُهُمُ اللَّهُ بِالنَّصْرِ
ثُمَّ يُخْرِجُ بَيْنَ ذَلِكَ الْعَرَبَ وَيُخْرِجُ صَاحِبَ عِلْمٍ أَسْوَدَ عَلَى الْبَصَرِ فَمُقَصَّدُ الْفَتَنِ
إِلَى الشَّامِ ثُمَّ الْعَتَاءُ عَنْتُ الْحَبْلُ بِاعْتِمَادِهَا فِي دِيَارِ الْبَصَرِ وَالْكُتَيَاءُ طَحَنَ الْأَقْوَا
فِي كُلِّ مَكَانٍ وَالْفَتَنَاءُ تَفْتَنُ أَهْلَ الْعِرَاقِ وَالْمَرْجَاءُ تَمْرُجُ النَّاسَ إِلَى الْبَيْنِ وَ
السَّكَاةُ تَكْتُبُ الْفَتَنِ بِالشَّامِ وَالْمَحْدَرَاءُ تَحْدَرُ الْفَتَنِ إِلَى الْجَزِيرَةِ الْمَعْرُوفَةِ وَالْ
مِقَالِ الْبَحْرَيْنِ وَالطُّوُوحُ تَطْلُعُ الْفَتَنِ فِي خُرَاسَانَ وَالْجَوَرَاءُ جَارَتُ الْفَتَنِ بَارِضَ
فَارِسَ وَالْهُجَوَاءُ هَاجَتُ الْفَتَنِ بَارِضَ الْخَطِّ وَالطُّوَلَاءُ طَالَتُ الْحَبْلَ عَلَى الشَّامِ
وَالْمُرَّةُ نَزَلَتْ الْفَتَنِ بَارِضَ الْعِرَاقِ وَالْمُقَصَّلَةُ اتَّصَلَتْ الْفَتَنِ بَارِضَ الرُّومِ

واجب العمل آخر الزمان

۱۷

(وَالطَّائِفَةُ طَارَتْ الْفَتَنَ بَارِضَ الرُّومِ) وَالْمُحِبَّةُ (الْمُهَيَّجَةُ) هَاجَتْ لَا كَرَامَ
 مِنْ شَهْرٍ زَوَرٍ وَالْمُرْمَلَةُ أَرْمَلَتْ النِّسَاءَ بِالْعِرَاقِ وَالْكَاسَةُ تَكْسَرُ الْحَيْلَ
 عَلَى أَهْلِ الْخَزِيرَةِ وَالنَّاحُوتُ تَخْرُتُ النَّاسَ بِالشَّامِ وَالطَّائِفَةُ تَطْحُ الْفِتْنَةَ
 بِالْبَصْرَةِ وَالْفِتْنَةُ تَقْلُتُ النَّاسَ عَلَى الْقَنْطَرَةِ بِرَأْسِ الْعَيْنِ

لُغَات دهاء هجوم آوردن غزوای جنگ کردن بادشمن و غارتگری سقظا
 افتادن بجه از شکم مادر کشاء رنژیدن و ربودن و درمانده شدن فتناء فتنه
 خیزی و فتنه گری کننده نازحه دور و اواره شوند و تعدیه ان بیاء حرف جر شده
 بیخه دور و اواره کننده عمراء فروگیرنده و بیپا کانه در سختی و زحمت اندازنده مَنِعَه
 نیست و نابود کننده کَرَّاء حمله کردنها برشاء نمابند برص شولاء حمله کردن در
 جنگ با انواع اسلحه عَنَاء درازبند بغم و چهرگی طَحْنَاء نرم کننده خَائِثَه بفسنه انداز
 مار حقه از مند شوند سَكْنَاء ساکت شوند حَذْرَاء سران بردن اَوَّال جزیره است
 انجزا جزیره طَائِحَه سخت شونده جوراء ستمگری هَوَّجَاء باد سخت تند که ریشه
 کن کند و بران کند خائنها را طولاء تیرد کردن بدرازی مَرْلَه فروورسند طَائِفَه
 پرواز کننده مُحِبَّة داخل در جنگ کننده مَهْجِه هيجان آوردن مَرْمَلَه بیهوده کننده
 زنان کَاسِرَه شکننده و رساننده چيز بکه طاقت ان نباشد نَاحِرَه مَحْر شوند
 قتاله کننده رَأْس الْعَيْن شهرت بزرگ و مشهور از شهرهای جزیره واقع در
 میان حران و نصیبین و دُنْشِير مِصَافَت ان نا نصیبین پانزده فرسخ است تقریباً

نحس چهارم از اجزاء علق

و ناخران هم همین مقدار فاصله است و نادر بنسبده فرسخ است قنطره یعنی یک
یعنی آگاه باشید که زود باشد که شما با یکدیگر مختلف شوید و از همدیگر
 جدا شوید آگاه باشید که اول سالها زمانیکه سال صد و شصت و سوم از هجرت
 بگذرد آنوقت منتظر باشید که اول زمان فتنه است که آن بر شما نازل شود پس
 در زمان آن سال هجوم آورنده فتنها است در آن سال جنگی که با اهل خود
 بجنگد و سال اندازنده آنکه مادرها چنهای خود را سقط کنند و سال رنبدین و بوب
 و در مانده شدن که مردم در آن از محطی و محنتها رنبدیده و روبرو و در مانده شوند و سال
 فتنه خیز بیکه بقتله بیندازد اهل زمین را و سال دور و آواره کننده که از ظلم و ستم اهل
 خود را آواره کند و سال فروگیرنده یا فریبده آنکه بیایا کانه اهل خود را بظلم و ستم فرو
 و سال بیت و نابود کننده آنکه ایمان را از دلهای اهلش ببرد و نابود کند و سال حله
 آورنده آنکه سواران جنگی برایشان در آن حله آورند از هر طرف و سال برص آورنده
 آنکه در آن شخص برصی که دارای برص است از سمت خراسان خروج کند و سال بکار
 بردن اسلحه که در آن انواع سلاحهای جنگی بکار برده شود که در آن پادشاه جبل
 خروج کند و مجزیههای دریا فخر و غلبه کند و پس از آن خدا اهل انجریها را نایبند
 کند بیا ریکردن به آنها و غالب شدن پس عرب در آن زمان خروج کند و خروج کند
 صاحب پرچم سیاه بر بصره پس بطرف او قصد کند و او را تا شام تعقیب کند و آنرا
 پس از آن در آید بقتل و چرگی سوارانی با عنایهای خود در خانههای بصره و سال

واجب العمل الزمان

۱۹

نرم کنند ای که نرم کند روزیهای اهل خود را یعنی در اثر نبودن خوار و بار سختی
افند و نرم و کوبیده شوند در همه جا و سال بقتنه اندازند ای که بقتنه اندازد اهل
عراق را و سال باحتجاج و از مندی اندازند ای که که اهل آن از فطاحت حاج و
از مندی بچایب یکن روند و سال ساکت و آرامی که در شام فتنها ساکت و آرام
شود و سال سر از پر شوند که فتنه داران بطرف جزیره ای که معروف به اوال است
از جزیره های بحرین سر از پر شود و سال سخت شوند ای که سخت شود فتنه دار
زمین خراسان و سال جور و ستمگری که فتنهای جور و ستم در زمین فارس رخ
دهد و سال وزیدن باد سخت شد که باد شدید در پیشه کن کند و ویران کننده
خانه ها در زمین خطا بوزد (مراد خط عثمان با خط قطیف و عقیقه و قطر که نزدیک
بحرین است میباشد) و سال نبرد و جنگ دیناله دار که در شام جنگ و نبرد لشکر با
دیناله دار و دراز شود و سال فرو فرسندند ای که فرو فرسندند زمین عراق
و سال اتصال یا بنده که فتنه دار زمین روم متصل شود با بنابر فتح ای پروار کنند
که فتنه دار زمین روم پروار کند و سال داخل در جنگ کنند یا بیجان آورند ای که
داخل در جنگ کند یا بیجان آورد کرده ها را از شهر روم که جلگه است و کوهستان است
در میان اربل و همدان واقع و اهالی آن همه گردند و سال پیوه کنند زینها که در عراق
زینها پیوه شوند و سال شکسته ای که لشکر با آن اهل جزیره را در هم شکسته و خورند
و سال مخر کنند ای که مردم در شام مخر شوند و سال سخت شوند ای که فتنه در بصره

بَحْثُهَا فِي أَجْبَاءِ عِلْقٍ

٩٠

میخت شود و سال کشنده ای که کشنده شوند مردم بالای جبر در رأس العین که شهر
است بزرگ از شهرهای جزیره در پانزده فرسخی نصیبین و پانزده فرسخی حران و ده
فرسخی دُنبیر که هر سه از شهرهای جزیره اند

وَالْعَلَيْهِ السَّلَامُ

وَالْمَقْبَلَةُ اقْبَلَتِ الْفِتْنَةَ إِلَى أَرْضِ الْيَمَنِ وَالْحِجَازِ وَالصُّوْحُ مَصْرُخَةُ أَهْلِ الْعِرَاقِ
فَلَا نَأْمَنُ لَهُمُ وَالْمَسْمُوعَةُ أَسْمَعَتْ أَهْلَ الْإِيمَانِ فِي مَنَامِهِمُ السَّابِغَةُ سَجَّتْ
الْحَبْلُ فِي الْقَتْلِ إِلَى أَهْلِ الْحِزْبَةِ وَالْأَكْرَادُ يَقْتُلُ فِيهَا رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ
عَلَى فَرَّاشِهِ وَالْكَرْبَاءُ أَمَانَتُ الْمُؤْمِنِينَ بِكَرْبِهِمْ وَحَسْرَتِهِمْ وَالْغَامِرَةُ
عَمَرَتِ النَّاسَ بِالْفُحْطِ وَالسَّائِلَةُ سَأَلَ النِّفَاقَ فِي قُلُوبِهِمْ وَالْعُرَاءُ
تَغَرَّقَتْ أَهْلَ الْحَطِّ وَالْحَرَبَاءُ نَزَلَ الْحَطُّ بِأَرْضِ الْحَطِّ وَهَجَرَ كُلُّ نَاجِيَةٍ حَتَّى أَنَّ
السَّائِلَ يَدُورُ رَيْثُلًا فَلَا أَحَدٌ يُعْطِيهِ وَلَا يَرْحَمُهُ أَحَدٌ وَالْغَالِيَةُ تَغْلُوا
طَائِفَةٌ مِنْ شُعْبَةٍ حَتَّى يَتَخَذُوا فِي رَبِّهَا وَائِي بُرَى مِمَّا يَقُولُونَ وَالْمَكْنَاءُ
تَمَكَّتِ النَّاسَ مِنْ مَبَانِي دِي فِيهَا الصَّارِخُ مَرَّتَيْنِ أَلَا وَإِنَّ الْمَلِكَ فِي آلِ عَلِيٍّ
أَبْطَالُ بَنِي فَيْكُونُ ذَلِكَ الصَّوْتُ مِنْ جَبْرِئِيلَ وَيَصْرُخُ ابْلِيسُ لَعْنَةُ اللَّهِ أَلَا وَإِنَّ
الْمَلِكَ فِي آلِ أَبِي سَفْيَانَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُخْرِجُ السَّفِيَانِيُّ فِتْنَةً مِائَةَ أَلْفِ رَجُلٍ
ثُمَّ يَنْزِلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ فَيَقْطَعُ مَا بَيْنَ جَلُولَا وَخَاصْتَيْنِ فَيَقْتُلُ فِيهَا الْفُجْعَاجَ
(الْجَهْلِيَّاهُ) فَيَذِمُّ كَمَا يَذِمُّ الْكَبْشَ ثُمَّ يُخْرِجُ شُعْبَةَ بَنِي صَالِحٍ مِنْ بَنِي قُضَيْبٍ

وَأَجْعَلْ مِنْ أَمْرِ الزَّوْجِ

۹۱

وَأَجْعَلْ مِنْ أَمْرِ الزَّوْجِ فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ بَيْنَ جَمَادَى وَرَجَبٍ مِمَّا يَجِلُّ
بَارِضِ الْجَمَازِ وَعِنْدَهَا يَظْهَرُ الْمَفْقُودُ مِنْ بَيْنِ التَّلِّ بِكَوْنِ صَاحِبِ النَّصْرِ
فَيُؤَاقِفُهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ ثُمَّ يَظْهَرُ بِرَأْسِ الْعَيْنِ رَجُلٌ أَصْفَرُ اللَّوْنِ عَلَى رَأْسِ
الْفُطْرَةِ يُقْتَلُ عَلَيْهَا سَبْعِينَ أَلْفَ صَاحِبٍ مُحَلَّدٍ وَتَرْجِعُ الْفِتْنَةُ إِلَى الْعِرَاقِ
وَتَظْهَرُ فِتْنَةُ شَهْرِ زَوْرٍ وَهِيَ الْفِتْنَةُ الطَّامَّةُ الدِّهْمَاءُ (الصَّمَاءُ وَالذَّاهِبَةُ الْعُظْمَى)
الْمُتَمَاتَةُ بِالْهَلِيمَةِ

لُغَاتٌ مَقْبَلَةٌ رَوَّادُونَ صَرُوحٌ فَرِيَادٌ كِشْدَةٌ مُسْتَمِعَةٌ شَوَانِدَةٌ سَابِحَةٌ شَنَا
اَكْرَادٌ جَمْعُ كَرْدٍ كَرِيَابٌ عَمٌّ وَامْزُودٌ يَدِيدٌ وَرَنْدَةٌ غَامِرَةٌ فَرْزُ كِهْرَنْدَةٍ سَائِلَةٌ جَارِيٌّ وَرَوَّادٌ
شَوْنِدَةٌ عَرَفَاءٌ عَرَقٌ كَنْدَةٌ حَرَبَاءٌ رِبَايَنْدَةٌ مَالٌ غَالِيَةٌ غُلُوكَنْدَةٌ مَكْنَاءٌ وَرَنْدَةٌ
كَنْدَةٌ جُلُوكٌ شَهْرِبَتٌ اَزْ شَهْرَهَائِ عِرَاقٌ فَجْفَاجٌ مَرْدٌ سَخْنٌ اَزَّايٌّ وَبِسْمِ خُودِ نَارَنْدَةٌ
جَهَنجَاهٌ نَامُ مَرْدٍ لَيْسَتْ كَهْ تَمَامُ رُوى زَمِينِ رَا بَكْرِدْ كَبَشٌ قُوجٌ جَنْكِي اَعْوَرٌ يَكْشِيمُ مُحَلَّدٌ
مَرْدٌ سِيَاهٌ چَرْدَهٌ پَرِ مُحَلَّلًا اَسْلِحَهَائِ پَرِ اَسْنَه الطَّامَّةُ بِلَايِ بَرْدَه دِهْمَاءُ نَادِرٌ كَنْدَةٌ
صَمَاءٌ كَرَكَنْدَه دَاهِيَه بِلَايِ بَحْتِ هَلِيمَتِمْ لَاصِقٌ وَچِسْبَنْدَه بِيَار

يَعْنِي فَرَمُود - وَسَالِ رَوَّادُونَ اَيَكه دَوَّارْدَنَسَه بَزَمِينِ يَمِينِ وَحِجَازِ وَ
سَالِ فَرِيَادِ كَنْدَه كَه فَرِيَادِ كَنْدَ فَرِيَادِ كَنْدَه اَهْلِ عِرَاقِ پَرِ اِيْمَنِ بَرَايِ اَيْشَانِ بِنَاشْدِ وَ
سَالِ شَوَانِدَه اَيَكه بَشَوَانْدَه اَهْلِ اِيْمَانِ اَزْ اَصْدَادِ رَحَالِيَتِكِه خَوَابِ بَاشْدِ وَسَالِ
شَنَا وَرِيَكِه كِشْتِهَائِ جَنْكِي لَشْكِرِ دَر رُوى دَرِيَا بِنَاشْدِ رَايْدِ بَرَايِ كِشْتِ اَهْلِ حَرْبِ

بَحْثُ خَلَاءِ الْأَخْبَاءِ عَلَيْهِ

و کَرِهَ مَا مَبْکَشَدُ دَرِ اَنَسَالِ مَرْدِی از بَنی عِبَاس رَا دَر خَوَابْگَاهِ او و سَالِ غَمِّ
و اندوه پدید آوَرِنْدَه که مِی پَرند مُؤْمِنَانِ بَغْمِ و اندوه و خَسَرَتِهای خود و سَالِ
فِرَو گِرِنْدَه اِیْکَه قَحْطِی مَرْدَمِ رَا فِرَو گِرَد و سَالِ جَارِی و رَوَان شَوِنْدَه اِیْکَه جَارِی و
رَوَان شَوْد نَفَاقِ دَر دِلِهای اِیْشَان و سَالِ غَرَق شْدَن که دَر اَنَسَالِ اَهْلِ خَطِ
غَرَق شَوِنْد و سَالِی رِیَاسَنْدَه که مَالِهای مَرْدَمِ دَر اَثَرِ قَحْطِی رُجُوعِ شَوْد دَر زَمِنِ خَطِ
و هَجَر و هَر نَاحِیَایِ نَا اَنْدَازَه اِیْکَه سَائِلِ دُورِ بَگِرَد و وَا حِدِی چَیْری بَا و نَد هَد و کَمِ
بَا و رَحْم نَکُنْد و سَالِ غُلُوكُنْدَه که جَمْعِی از شُعْبَانِ مَن غُلُوكُنْد و مَر اِیْرورد گَارِ
بِیْنِ خَدَایِ بَگِرَد و بَد رَسْتِیکَه مَن بِنِز اَم از اِیْچِه مِی گَوینْد و سَالِی دَر نِک کُنْدَه
که دَر نِک کُنْد مَرْدَمِ پِش بِنَا نَد کُنْد مَن اِیْچِی فَر پَاد کُنْدَه دَر اَن سَالِ دُور مَر تَبَه که
ا گَاه بَاشَد که مَلِک دَر اَلِ عَلِی بنِ اِیْطَالِیَاسْت مَن اِن صَدَایِ جِیْر تِلِاسْت و جِیْر
مِی کُنْد شُطْرَانِ اَحْتِ کُنْد خَدَا و رَا که ا گَاه بَاشَد که مَلِک دَر اَلِ ابِی سَفِیَانِ اسْت
دَر اَن خَالِ بَیْرُونِ اِیْد سَفِیَانِ و پِیْر و ی کُنْد اَو رَا صَد هَزار مَرْدِ پِش فِرود اِیْد دَر
زَمِنِ عِرَاقِ پِش قَطْع مِی کُنْد مِیَانِ جَلُولَا که دَهی اسْت دَر شَرْقِی بَعْدَاد و خَاطِرِ
پِش مِی کُنْد دَر اَن جَا مَرْدِ بَنی "اَر اِیْرَا که نَا زِنْدَه اسْت بَنی خُودِ پِش سَر پِیْدَه شَوْد
اَن مَرْدِ هِیْچَا نِیْکَه قُوجِ جَنگی سَر پِیْدَه شَوْد پِش بَیْرُونِ اِیْد شُعْبِ بنِ صَالِحِ اَرْمِیَانِه
خَانِه های بِنِی و بَیْرَا هَا و اَو مَر دِیْتِ یَکْجَم و پِیْرِی سِیَاه چَرْدَه پِش عِجَبِ و رِنْدَه
اسْت هَر گُونه عِجَبِ اِیْ دَر مِیَانِ مَاهِ جُمَادِی و مَاهِ رَجَبِ اَز اِیْچِه وَا رَد شَوْد بَر مِیْنِ

راجه الامير الخزانة

۹۳

جزائر از قشها و بلاها در احوال ظاهر میشود و کشته ای از میان تل که صاحب
نصر و غلبه است پس در اوقت با آن مرد بچشم جنگ کند پس ظاهر میشود بر اسب
که شهر است از شهرهای جزیره مینان حران و نصیبین مردی زرد رنگ بر سر جبر
پس میگوید در اینجا هفتاد هزار نفر که صاحب اسلحه های پراسته اند و فتنه برگشتن عراق
میکند و ظاهر میشود فتنه شهر زور که محل کرده های کوهستانی همدان است و افسانه
بلای بزرگی است نادرین کننده یا اگر کننده و بلای سختی که آن فتنه بابل را هلم نامند
یعنی چسبند که آنها را رها نکنند

قال الراوى فقامت جماعة وقالوا يا امير المؤمنين بن لنا من اين
يخرج هذا الاصفر فصف لنا صفه — فقال عليه السلام اصفه لكم
مديدا الظهر قصيرا ساقيين سريع الغضب يواقع اثني عشر (اثنى وعشرين)
وقعة وهو شيخ كبر دعى لى طويل العمر تدب له ملك الروم ويحملون حذوهم
وطأهم على سلامة من دهنه وحسن يقينه وعلامة خروجه ببيان مدينة الروم
على ثلاثة ثغور (من الثغور) تجدد على ابدته ثم يخرج ذاك الوادى الشيخ
صاحب السراق المستولى على الثغور ثم يملك رقاب المسلمين وبنضاف اليه
رجال الزوراء وتقع الواقعة ببابل فيهلك فيها خلق كثير ويكون حنف
كثير وتقع الفتنه بالزوراء ويصبح صاحب الحقا باحوالكم بشا طي الفرات
وتخرج اهل الزوراء كدبيب النمل فيقتل بينهم خمسون الف قتل وتقع

بِحِشِّهِمَا إِلَى الْجَبَالِ عُلُوًّا

٩٤

الهرمية عليهم فلاحقون الجبال ويقع باقهم الى الزوراء ثم يصبح صبيحة ثابته
فيخرجون فيقتل منهم كذلك فيصل الخبر الى ارض الجزائر فيقولون الحقوا
باخوانكم فيخرج منهم رجل اصفر اللون ويصير عصابة الى ارض الحظ
وتلقاه اهل هجر واهل نجد ثم يدخلون البصرة فتعلق رماجالها ولم يزل
يدخل من بلد الى بلد حتى يدخل مدينة حلب وتكون بها وقعة عظيمة
فيكون فيها مائة يوم ثم انه يدخل الا صفر الجزيرة ويطلب الشام فواقعه
وقعة عظيمة خمسة وعشرون يوما ويقتل فيها بينهم خلق كثير ويصعد جيش
العراق الى بلاد الجبل ويحذر الا صفر يطلب الكوفة فيبقى فيها فيأتي خبر
من الشام انه قد قطع على الحاج فعند ذلك يمنع الحاج جانيه فلا ينج احد
من الشام ولا من العراق ويكون الحج من مصر ثم ينقطع بعد ذلك ويصرخ
من بلاد الروم انه قد قتل الا صفر فيخرج الى الجيش بالروم في الف سلطان
وتحت كل سلطان مائة الف مقاتل صاحب سيف محدد ويزلون بارض ارجو
قريب مدينة السوداء ثم ينهي الى جيش المدينة الهالكة المعروفة بام الثور
الذي نزلها سام بن نوح فتقع الواقعة على بابها فلا يرحل جيش الروم عنها
حتى يخرج عليهم رجل من حيث لا يعلمون ومعه جيش فيقتل منهم مقتلة
عظيمة ويزجج الفئدة الى الزوراء فيقتل بعضهم بعضا ثم تنهي الفئدة فلا يبقى
غير خليفين يهلكان في يوم واحد فيقتل احدهما عن الجانب الغربي والاخر

وَابْجَعِدْ مِرْجَانِ

۹۵

الْجَانِبُ الشَّرْقِيَّ فَيَكُونُ ذَلِكَ فِيمَا يَمِينُهُ أَهْلُ الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ فَيَكُونُ فِي ذَلِكَ خَسْفٌ كَثِيرٌ وَكَوْفٌ وَاضِحٌ فَلَا يَمْنَحُهُمْ ذَلِكَ عَمَّا يَفْعَلُونَ مِنَ الْمَعَاجِي

لُغَات مَدِيدُ الظَّهْرِ كَشْدَةُ نُشْتٍ قَصِيرُ السَّاقَيْنِ دُوسَاقُ پَایِ او کوناہ یعنی خوب دو تنور جمع نغور در اینجا بمعنای قلعه شیخ صاحب سراق نام شخصی است و سراق بشد بد نام بالقبلا است و در آء بغداد بابل بکسر باء دو م ناحیه است نزدیک حله و کوفه عصاب جمعیتها خط ناحیه است از تخان یا قطیف و عقیق و قطر که از فواحی بحرین است هجر نیز از فواحی بحرین است بخدا اسم است برای زمین پهناور یک بابای آن زمین بهقامه است و پابن آن عراق و شام است و گفته شده است که همه بخیز از توابع میا مه است و آن دریا بینهای حجاز واقع است سَبَفٌ عَمَلًا شَمْسٌ صَبَقْلَى و زبور شده ارجون و ارجونه نام شهر است از اطراف جَبَان که نزدیک مدینه السوداء که اندلس باشد واقع است ام تغور مراد شام است که از بناهای سام بن نوح بوده

یعنی گفت زای پس بیایا خواستند گروهی و گفتند یا امیرالمؤمنین یا کن برای ما که از کجا بیرون میاید این اصف یعنی زرد پوست پس وصف کن برای ما صفت او را - پس آنحضرت علیه السلام فرمود که وصف میکنم برای شما او را پشت او کشیده است یعنی پهن است و دوساق پاهای او کوناہ است و زور غضب یعنی زود خشم است دوازده یا بیست و دو جنگ میکند و او پیر مرد است

بخش چهارم از اجابا علی

که در صفت خوب صورت دراز عمر پادشاه روم به این او در ابد و زندهای خود را در زبیر پهلای خود قرار دهند و آن مرد بدست که دین او سالم است و یقین او نیکو است و نشان بیرون آمدن او بنا گذاردن شهر روم است بر سه قلعه با سه برج و با سه پایگاه که بدست او متحد بد شود پس نوادی را شیخ صاحب سرق خراب کند و او کسی است که مسئول بر قلعهها با سرحدات یا پایگاهها است پس مالک رقاب مسلمانا شود یعنی برگردن مسلمانان سوار شود و مردانی از اهل بغداد بر او اضافه شوند و جنگی در بابل که نزدیک حله است واقع شود که در آن جنگ خلق بسیاری کشته شوند و بسیاری بر زمین فرو روند و فتنه ای در بغداد واقع شود و فریاد کننده ای فریاد کند که ملحق شویم به پادشاهای خود در کار فرات پس اهل بغداد مانند مورچگان از خانه های خود بیرون میروند و میان ایشان پنجاه هزار نفر کشته شوند و فرار کنند و ملحق بکوهها شوند و باقیانده آنها بغداد روند پس فریاد کننده ای فریاد دوم را بلند کند باز بیرون آیند مردم مانند مورچگان از خانه های خود پس از ایشان همچنان کشته شود پس جن بر زمین جزا میسرند پس اهل جزا را گویند ملحق شویم به پادشاهای خود پس بیرون آیند از میان ایشان مردی زرد رنگ و با گوش چند میانه بطرف زمین خط که طرف تمان باشد با طرف قطیف که از توابع بحرین است و اهل حجر و اهل نجد نیز به آنها ملحق میشوند پس داخل بصره شوند و مردم بصره به آنها پیوندند و از شهری بشهر دیگری وارد شوند تا اینکه داخل شهر حلب

وَأَجْعَلِ فِي الْأَنْزِلِ

۹۷

شوند و در آنجا جنگ شدیدی واقع شود و یکصد روز در آنجا بمانند پس از
 آن آنمزد زرد رنگ داخل جزیره شود و در طلب گرفتن شام در آنجا پس جنگ
 بزرگی در آنجا برپا کند که بیست و پنج روز طول کشد و در میان دو طرف خلق
 بسیاری کشته شوند و لشکر عراق بمقت بلا دجل که محل کردها است بالا روند
 و هر د زرد رنگ بال لشکرش بطرف کوفه سه از بوشوند و در آنجا میمانند تا اینکه
 خبر از شام میرسد که راه را بر خاچان بر بندند در آنوقت خاچان از رفتن
 بجانب مکه منع کرده شوند پس احدی از طرف شام و عراق بمکه نرود و فقط
 از راه مصر حج روند پس از آن راه حج قطع کرده شود و فریاد کننده ای از
 سمت روم فریاد کند که آنمزد زرد رنگ کشته شد پس بیرون آید بسوی لشکر که
 در روم هستند با هزار نفر ریش مسلط بر لشکر که هر ریشی صد هزار مقاتل جنگی
 در تحت فرمان او باشد همه با سلاحهای آراسته و پیراسته و فرود آیند در زمین
 آر جُون که نام شهر است از اطراف جیان نزدیک ام السوداء و مدینه السوداء
 که دمشق باشد و آن شهر است که سام بن نوح در آن فرود آمده پس جنگی بود و
 آن واقع شود و لشکر روم از آنجا کوچ نکند تا اینکه خروج کند مردی بزرگ
 ضراب ایشان از جای که میدانند و با او لشکری باشد پس میکشد گروه عظیمی را
 از لشکر و میان و فتنه بپزند بر میگردد پس میکشد بعضی از ایشان بعضی دیگر
 پس نشسته با نتهاء میرسد و باقی میماند مگر دو خلیفه که هر دو در یک روز کشته میشوند

بَحْثُ حَمَلِ الْأَجْبَاءِ عَلَيْنِ

یکی از آنها در طرف غرب بغداد و دیگری در طرف شرق آن و این جزای اهل طبعه هفتم میشوند پس در آنوقت خف بسیاری واقع میشود و آفتاب بطور واضح و روشن میگردد و میندازد این آیات را و دست از معصیتها و گناهانکه میکشد برنمیدارند و اگر

نهیشان کنند منتهی نمیشوند

فَقَامَ إِلَيْهِ ابْنُ يَقْطَنِ وَجَمَاعَةٌ مِنْ وَجْهِ أَصْحَابِهِ

وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ ذَكَرْتَ لَنَا السَّيْفَ فِي الشَّامِ وَتَرِيدُ أَنْ تَبْتِلَ لَنَا أَمْرَ

قَالَ قَدْ ذَكَرْتَ خُرُوجَهُ لَكُمْ آخِرَ السَّنَةِ الْكَاسَةِ - فَقَالَ اشْرَحْ لَنَا قَالَ قُلُوبُنَا

مَدَارِنَاعَتْ حَتَّى نَكُونَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنَ الْبَيَانِ

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلَامَةُ خُرُوجِهِ تَخْلُفُ ثَلَاثَةَ رَأْيَاتٍ مِنَ

الْعَرَبِ فَيَأْتِي الْمَصْرَ وَمَا يَحِلُّ بِهِمَا مِنْهُمْ وَرَأْيَةٌ مِنَ الْبَحْرَيْنِ مِنْ جَزِيرَةِ أَدَالٍ مِنْ أَرْضِ

فَارُوسَ وَرَأْيَةٌ مِنَ الشَّامِ فَتُذَوِّمُ الْفَنَنَةَ بَيْنَهُمْ سَنَةً ثُمَّ يُخْرِجُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ

الْعَبَّاسِ فَيَقُولُونَ أَهْلَ الْعِرَاقِ مَدَجَّاءُ كَمَا قَوْمُ خَفَّاتٍ أَصْحَابُ هَوَاءٍ مُخْلَفَةٌ

فَيَضْطَرُّبُ أَهْلَ الشَّامِ وَفِلَسْطِينَ وَيَرْجِعُونَ إِلَى رُؤَسَاءِ الشَّامِ وَمَصْرَ فَيَقُولُونَ

اطْلُبُوا وَلَدَ الْمَلِكِ فَيُطْلَبُ ثُمَّ يَأْتِي بِفَوْهٍ بَعُوطَةٍ دِمَشْقَ مَبْذُوعٍ يُقَالُ لَهُ رَسْمُ الْفَاذِ

حَلَّ بِهِمْ أَخْرَجَ أَحْوَالَهُ بَنَى كَلَابَ وَبَنَى دِهَانَةَ وَبُكُونُ لَهُ بِالْوَادِي الْأَبَاسِ عَدَّةٌ

عَدِيدَةٌ فَيَقُولُونَ لَهُ يَا هَذَا مَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَضَعَ الْأَسْلَامَ أَمَا تَرَى إِلَى النَّاسِ

فِيهِ مِنَ الْأَهْوَالِ وَالْفَنَنِ فَاتَّقِ اللَّهَ وَخَرِجْ لِمَصْرَدِكَ فَيَقُولُ أَنَا لَسْتُ بِصَاحِبِ

وَأَجْعَلْ لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْتَهِىَ

فَيَقُولُونَ لَهُ أَلَسْتَ مِنْ قَرَبٍ وَمِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمَلِكِ الْقَائِمِ أَمَا تَنْصَبُ لَهْلَ
بَيْتِ نَبِيِّكَ وَمَا فَدَنَزَلْ بِهِمْ مِنَ الذَّلِّ وَالْهَوَانِ مِنْذُ زَمَانٍ طَوِيلٍ فَانْكَ
مَا تَخْرُجُ رَاغِبًا بِالْأَمْوَالِ وَرَغْبًا الْعَيْشِ بَلْ مَحَامِيًا لِدِينِكَ فَلَا تَزَالُ الْقَوْمَ
يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ فَعِنْدَهَا يَقُولُ أَذْهَبُوا إِلَى خَلْفَانَا كَمْ الَّذِينَ
كُنْتُمْ لَهُمْ هَذِهِ الْمُدَّةَ ثُمَّ أَنْهَى بِجَبْهَتِهِمْ وَخَرَجَ مَعَهُمْ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَصَعِدَ مِنْ
دَمَشْقٍ وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَصْعَدُ ثُمَّ يَخْطُبُ وَيَأْمُرُهُمْ بِالْجَهَادِ وَيُبَايِعُهُمْ عَلَى أَقَمِ
لَا يَخَالِفُونَ أَمْرَهُ رِضْوَانَهُ أَوْ كَرْهَهُ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الْغَوَاطِرِ وَلَا يُلَاحِظُ بِهَا حَتَّى يَجْتَمِعَ
النَّاسُ عَلَيْهِ وَيَبْلُغَ حَقُّونَ أَهْلِ الصَّفَا ثُمَّ يَكُونُ فِي حُضْنِ الْفِ مَقَامًا فَيَنْبَغِ
أَخْوَالَهُ إِلَى بَنِي كَلَّابٍ فَيَأْتُونَهُ مِثْلَ السَّيْلِ السَّائِلِ فَيَأْتُونَ عَنْ ذَلِكَ رِجَالٌ بَرَبِينَ
يَقَاتِلُونَ رِجَالَ الْمَلِكِ ابْنِ الْعَبَّاسِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخْرُجُ السَّيْفَانِي فِي عَصَابٍ
أَهْلُ الشَّامِ فَيُخْتَلَفُ ثَلَاثَ رَايَاتٍ فَرَايَةُ لِلزُّكْرِ وَالْجَمِّ وَهِيَ سُودَاءُ وَرَايَةُ لِلْبَرَبِينَ
لَا بَنَ الْعَبَّاسِ صَفَرَاءُ وَرَايَةُ لِلْسَّيْفَانِي فَيُغْتَنَلُونَ بِطَرِيقِ الْأَزْرَقِ قَتْلًا شَدِيدًا
فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ سِتِينَ أَلْفًا ثُمَّ يَغْلِبُهُمُ السَّيْفَانِي فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ خَلْقًا كَثِيرًا وَيَمْلِكُ بِطُونَهُمْ
وَيَعْدِلُ فِيهِمْ حَتَّى يَقَالَ فِيهِ وَاللَّهِ مَا كَانَ يَقَالُ عَلَيْهِ إِلَّا كَذِبًا وَاللَّهِ لَمْ يَكُنْ
وَلَا يَعْلَمُونَ مَا تَلَقَى أُمَّةٌ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَوْ عَلِمُوا مَا فَعَلُوا ذَلِكَ وَلَا زَالَ
يَعْدِلُ فِيهِمْ حَتَّى يَسِيرَ فَأَقُولُ سِيرَهُ إِلَى أَحْمَرَ وَإِنْ أَهْلَهَا بِأَسْوَعَ حَالٍ ثُمَّ يَجْعَلُ الْفَرَّ
مِنْ بَابِ بَيْعَةِ مِصْرَ وَيَنْزِعُ اللَّهُ عَنْ قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ وَيَهْدِي إِلَى مَوْضِعٍ يَقَالُ لَهُ قَرْنَةُ

تجسس الجاهل على

١٠٠

سببا فيكون له بها وقعة عظيمة فلا تبقى بلداً ولا ببلعه خبره فيدخلهم
من ذلك خوف وجزع فلا يزال يدخل بلداً بعد بلد إلا واقع أهلها فأول
وقعة تكون بمحصن ثم بالرقعة ثم بقربة سببا وهي اعظم وقعة يواقعها محصن
ثم ترجع الى دمشق وقد دانت له الخلق فيجسس حبشا الى المدينة وجبشا الى
المشرق فيقتل بالزوراء سبعين الفا ويقتربون ثلثمائة امرأة حامل ونحو
الجيش الى كوفانكم هذه فكم من بالك وبالكية فيقتل بها خلق كثير وأما حبش
المدينة فانه اذا توسط البيداء صاح به جبرائيل صيحة عظيمة فلا يبقى منهم
احداً ولا وحسفاً لله به الارض ويكون في اثر الجيش رجلان احدهما لبشر و
الاخر نذير فينظرون الى ما نزل بهم فلا يرون الا رؤوساً خارجة من الارض
فيقولان بما اصاب الجيش فيصبح بها جبرائيل فيقول الله وجوههما الى قهقري
فيبضى احدهما الى المدينة وهو البشر فيبشرهم بما سلمهم الله تعالى والاخر نذير
فيرجع الى السفياخ ويخبر بما اصاب الجيش - قال وعند جهنم الخبز الصالح
لانهم من جهنم بشر ونذير فيهرب قوم من اولاد رسول الله صلى الله عليه
واله وهم اشراف الى بلاد الروم فيقول السفياخ للملك الروم ترد علي عبيدي
فيرد هم اليه فيضرب اعناقهم على درج الشرق الجامع بدمشق فلا ينكر ذلك عليه
لغات روع ترسيدن جريره والجريره منفرد ايت از بحر بن حرسه ايت
حاوراء وسكون سبن وبله دونقطه قربه بزرگي است معوره واقعه درميان بستان

از بعلبک و از حرمه

ل

دمشق در راه حصص فاصله آن تا دمشق یکصد و پنجاه فرسنگ است و چیزی زیادتر می‌گردد
قبیله سفیانی هستند بنی دهانه قبیله است از عرب وادی الیابن بیابانی است
در شام که سفیانی از آنجا بیرون آمد بطریق از رزق قریب مجرود شامات است
حصص بکسر حا و سکون می‌م شهر است بزرگ از شهرهای شام در طرف قلبی قلعه
حصنه بالای تل بزرگ بلندی واقع است و در میان دمشق و حلب واقع است در
منه راه سبأ زمینی است از بنی سلیم در شامات و قریه است در همان حدود و رقه
از بلاد بنی عامر است جبهه نام قبیله است از قضاعه

یعنی پس بپا خواست ابن بقطین و گروهی از مو جهین اصحاب انحضرت
و گفتند یا امیرالمؤمنین بدرستی که تو باید فرمودی برای ما سفیانی شامی
و ما میخواهیم که بیان کنی برای ما امر او را پس فرمود که بجهنم ذکر کردم
بیرون آمدن او را برای شما که در آخر سال خواهد بود یعنی آخر سالیکه بقا
فائمه متصل است پس عرض کرد شرح ده از او برای ما زیرا که دل‌های ما ترسان
تا اینک از بیان شما بیستایم پس انحضرت علیه السلام فرمود نشانه خروج
او اختلاف سه پرچم است یکی پرچم عرب که بلند شود پس وای بر مصر و آنچه که
وارد شود بر آن از ایشان و پرچی از بحرین از خبر پره اول بلند شود از زمین
فارس و پرچی از شام بلند شود پس آمده دارد فتنه در میان ایشان تا
یکسال پس خروج کند مردی از او که عباس پس اهل عراق گویند که

بخش چهارم از اخبار علی

"امدند شمارا اگر و هی پای برهنگان صاحبان هواهای مختلفه پس مضطرب شوند اهل شام و فلسطین از جزا آمدن آنها در جوع می کنند بر و شام و مصر پس با ایشان گویند که بطلبید شاهزاده را پس بطلب و میروند تا اینکه توافق می کنند و او را در عوطه دمشق می یابند در موضعی که انرا رستگاه گویند و ان موضوع است در راه حصی که نادمشق یکفرسخ زیادتری فاصله دارد پس چون برایشان درآید خلوت می کند با ایشان و بیرون می کند از مجلس دایمهای خود را که از قبله بی کلاب و بی دهانه میباشند و از برای او عده معدوده است در وادی پس پس واردین با و میگویند ای شخصی که سزاوارش است که این کار را در آید حالا نیست برای تو که اسلام را ضایع کنی یعنی ساکت بنشین و قیام نکنی تا اسلحه ضایع شود و ازین بروی ایا نمیبینی که چه هولها و فتنها در مردم ظاهر شده پس پرهیز از خدا و بیرون بیا برای بار یکردن دینت پس میگوید من رفیق و صاحب شما نیستم پس به او گویند که ایا از قریش نیستی و از اهل بیت پادشا قیام کننده نیستی ایا غیرت و تعصب نمیکشی از اهل بیت پیغمبر و میبینی انچه را که با ایشان وارد شده از ذلت و خواری در این دنیا که هرگاه قیام کنی برای رعیت در جمع اوری مال و خوشگذرانی نیست بلکه در این حال حیات کشته از دین خود میباشی پس پیوسته یکی بعد از دیگری در نزد او رفتند اما مد می کنند و او در انوقت در جواب ایشان میگوید بروید نزد ان خلیفه ها که

را بجمع امرا الزمان

۱۰۳

با ایشان بود بد در ایتمدت پس از آن ایشان را اجابت میکند و بیرون آید
 با ایشانند در روز جمعی پس بالای منبر میروند و آن اول دفعه است
 که منبر میروند و خطبه بخوانند و آنها را امر بجهاد میکند و بیعت میگیرد از ایشان
 با اینکه مخالفت نکنند با او در کارهایی که میکند چه رضایت با آنها داشته باشند
 با کراهت پس از آن بیرون میاید بسوی غوطه و وارد میشود در آن ناایستگاه
 جمع شوند مردمان با او - و ملحق شوند با او مردمان لعن کننده و سخن چینی و
 کافر پس عده او پیچاه هزار نفر میشوند پس میفرستند را پنهانی خود را در قبیله
 بنی کلاب پس مانند سبیل جاری بنزد او میایند از آن قبیل مردهای بیابانی
 و نامردان یادشیا هم که از ابن عباس است مقابله میکند پس در آنوقت بیرون
 میاید سفیانی با گروههای از شامیان پس اهل سرپرچم با همدگر مخلط شوند
 پرچم بزرگ و عجم که پرده آن سیاه است و پرچم عربهای بیابانی که تابعین ابن
 عباسند که پرده آن زرد است و پرچم سفیانی پس در بطن الا زرق جنگ
 و قتال میکند جنگ و قتال سختی پس کشته میشود از ایشان شصت هزار نفر
 پس از آن سفیانی برایشان غالب شود و بکشد از آنها جمیع زباده را
 و مالک شود مرکزهای حساس ایشان را و بنای خود را در میان ایشان
 بعد از و داد گذارد نا اندازد ابکی در حق او گفته شود بذات خدا قسم اینها
 درباره او میکنند (یعنی میکنند ظالم و ستمکار است) دروغ بوده بذات خدا

بخش چهارم از اخبار علق

همانکه ایشان دروغگو یابند و نمیدانند که چه خواهد کرد با امت پیغمبر
 صلی الله علیه و اله و اگر میدانستند این سخن را نمیگفتند و پیوسته بعد از آن در
 میان ایشان رفتار میکرد تا اینکه بگویند در آید و سپر کند و اول سپر او جری
 است و بد رستیکه اهل حصه در بدترین حالت پس عبور میکنند از فرات تا ازین
 بجهه مصر و میکنند خدا از دل او رحم را و میروند به وضعیکه انرا قریه سبأ گویند
 و در آنجا جنگ بزرگی واقع میشود پس باقی نمماند شهری مگر اینکه خبر او به
 اهل آن میرسد و ترس و جزع از آنجا میآید و فرزند میگرد پس پیوسته داخل
 میشود بشهری بعد از شهر دیگری و با آنها جنگ میکند اول جنگ او در حصه
 واقع میشود و بعد از آن در رقه و پس از آن در قریه سبأ و این بزرگترین جنگی است
 که در حصه واقع شود پس بر میگردد بدمشق و مردمان با و نزد یک شوند پس لشکر
 تجهیز میکنند و بمدینه میفرستند و لشکری بمقت شرق (یعنی عراق) میفرستند
 پس در بغداد هفتاد هزار نفر را میکشد و سیصد زن حامل را شکم پاره
 میکند و لشکر او بکوفه شتابرون رود چه بسیار مرد و زن که بگریه در آید
 پس میکشد در آنجا خلق بسیاری را و اما لشکر که بمدینه فرستاده چون
 بزمن بیدار شدند جبرئیل صیحه عظیمی بر آنها میزند پس باقی بممانند از ایشان
 احدی مگر آنکه بزمن فرو میروند و دو مرد در عقب لشکر بممانند که
 یکی از آنها بشارت دهنده باشد و دیگری بیم دهنده و این دو نفر

را بجهنم از آخر الزما

انچه را که بر آنها وارد میشود پس نمیبینند از آنها مگر سرهای ایشان را
 که از زمین بیرون است پس میگویند انچه را که میبینند پس جبرئیل بران
 دو نفر صبحی ای زند که صورتهای آنها بعقب برگردد و خدایان آنها
 را بعقب برگردانند پس یکفر از آنها میپرسد و او ان بشارت دهنده است
 پس بشارت میدهد ایشانرا که خدا آنها را از شران لشکر سالم گردانند و
 دیگری بهم دهنده است و او بر میگردد بنوی سفیانی و جز میدهد
 او را با انچه که بشکر او وارد شده - فرمود - و خبر صبح نزد جهنم است که
 قتیله ای هستند از عرب زیرا که این دو نفر که بشر و نذر هستند از جهنم
 اند پس فرار میکنند گروهی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و اله که از شر یغما
 هستند بشهر روم پس سفیانی پادشاه روم گوید بنندگان مرا بمن برگردان
 پس بر میگردد اند ایشانرا بنوی او پس بالای درجه شرقی مسجد جامع
 دمشق آنها را گردن میکنند و کسی او را بر این کار انکار نمیکند

قال علی السلام

أَلَا وَانْ عَلَامَةُ ذَلِكَ تَجِدُ الْأَسْوَارَ بِالْمَدَائِنِ فَقِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
 أَذْكَرَ لَنَا الْأَسْوَارَ فَقَالَ تَجِدُ سُورَ بَالْتَامَ وَالْعُجُوزَ وَالْحَرَانَ يَتَنَبَّأُ عَلَيْهِمَا
 سُورَانِ وَعَلَى رَاسِطِ سُورٍ وَالْبَيْضَاءِ يَتَنَبَّأُ عَلَيْهِمَا سُورٌ وَالْكُوفَةُ يَتَنَبَّأُ
 عَلَيْهَا سُورَانِ وَعَلَى شَوْشَرِ سُورٍ وَعَلَى أَرْمَنَةِ سُورٍ وَعَلَى مَوْصِلَ

بخش چهارم اخبار علی

سور و علی هذان سور و علی البرقه سور و علی دبار و بن سور و علی
حمض سور و علی مطیره سور و علی الرقطاء سور و علی الرخه سور
و علی دبر هند سور و علی القلعه سور **سخن مؤلف در شرح**

لغات سور بمعنای باره است بر وزن چاره در کتاب برهان جامع که
لغت پارسی است ده معنی برای آن ذکر کرده آنچه که در اینجا مناسب است آن
معنای دوم از ده معنی است که مراد دیوار و قلعه شهر و غیره است چنانچه
که نازل منزله دیوار و قلعه شهر باشد و آن برای محفوظ ماندن شهر است
از حمله و اسبیل و دشمن و در هر عصری سور هر شهری برای جلوگیری از
دشمن بمقتضای آلات و ادوات و قوای جنگی است که در آن عصر متداول است
و استعمال میشود مثلاً در زمانه سقا بقره حصارهای بلند قطور و محکم و برج و بارو
و پاکدن خندق بدور شهر و بستن دروازه ها و امثال آن بوده چنانچه هنوز
در بعضی از شهرهای قدیمی از آن آثار باقی مانده ولی در عصر حاضر اینگونه سورها
برای حفظ شهر و سرحدات مملکتی بهیچ وجه جلوگیری از راه یافتن بیگانگان
با مختصرات جدید عصری که بکار برده میشود نیست و لذا سوز در این عصر
باید متناسب زمان و مقتضیات آن باشد تا بحکم این شریفه و اعدوا لهم
ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل تا آخر این از دشمن بتوان جلوگیری کرد
و بادر کار بودن انواع اسلحه گرم و سرد فعلی برج و بارو و حصار و خندقها

وَأَجْعَلِ الْبُنْيَانِ

۱۰۷

قدیمی نتیجه ای ندارد پس سوره ها بشک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در
 اینجطیه خبر داده که بنا گذارده میشود و با تجدید میشود قطعاً غیر از برج و
 باروها و حصارها و خندقهای متداوله در قریه های گذشته است بادر نظر
 فرمایشات حضرت که راجع بوقایع مهمه و پیش آمد کردن فتنهای بزرگ و
 جنگهای خونین جهانی است و امور خارق عادی که در آخر زمان در دنیا
 رخ میدهد اگر گفته شود که مراد حضرت از بناء و تجدید سوره ها ساختن یا تجدید
 کردن حصارهای سابق قرون صدر اسلام بوده سخن بسیار سست میری
 است پس باید گفت مراد حضرت بنا و تجدید سوره در شهرها
 و اماکن بخصوصی که نام برده و یاد فرموده یا بگاهاهای جنگی و فرودگاه
 های فعلی است که در بیشتر از نقاطی که حضرت خبر داده در عصر حاضر ساخته
 و دائر شده که قبل از این نحوه ساختن آنها سابقه ای نداشته میباشد بنا
 بناهای اهمیت دارتری که بعد از این ساخته شود

البحر اسم جمهوریت از جماهیر دهناء که انرا حُرُوی گویند (معجم البلدان)
 حُران بضم حاء تشدیداء دو وادی است بتجدد و وادی است بجزیره یاد
 زمین شام (معجم) واسطه شهرت میان بصره و کوفه واقع است و فاصله آن
 بهربا از ابند و پنجاه فرسخ است بیضا شهرت بزرگ در فارس و نام شهری
 است در مغرب و نام گردنیز است در جبل المناف که در حد و طائف است و نام حلب

بخش چهارم از انجاء علی

و نام محلی است میان موصل و بصره و نام محلی است در بصره و نام چهار قریه است در مصر و نام قریه ایست نزدیک اسکندریه و نام شهریت در بلاد سرزیست باب الاواب از منتهی کبری و صغری اول در روم دوم قفلس و نواحی انت رقه شهریت مشهور در کما و فرات از شهرهای جزیره از انجا تا حران سه دور راه است دیار یونان در حوالی موصل است مظهره از قریه های مصر است رقطا از نواحی خط البحرین است و رجه وادی است نزدیک صنعا و ناحیه است میان مدینه و شام و قریه ایست در عراق دیر هندی کبری در جره است و دیر هندی صغری نزدیک نجف است قلعه محلی است نزدیک حلوان عراق یا قلعه ایست که قلعه است که ان کوهی است در شام در راه چین

یعنی آگاه یا بشد که نشانه ان (یعنی خروج سفیانی نازده شدن پا بگاها بدست در شهرها پس گفته شد که یا امیرالمومنین ذکر کن برای ما ان پا بگاها را پس فرمود که تجدید میشود پا بگاها در شام و در پا بگاه در عجز که نام جمهوریت از جاهیرد هناه و حران که دزوادی است در تجدید در شام و پا بگاها در واسط که شهریت در میان کوفه و بصره و بنا میشود پا بگاها در بصره که شهریت بزرگ در فارس یا در مغرب یا نام گردنه ایست در جبل المناقب که در حدود طائف است یا در حلب یا بحلب میان موصل و بصره است یا محلی در بصره یا در خراسان مصر یا قریه ای نزدیک

وَأَجْعَلِ الْبِلَادَ حُرًّا

۱۰۹

اسکندریه یا شهریکه در بلاد خرد است و بنا گذارده میشود و پیاپیگاه در
کوفه - و پیاپیگاهی در شوشتر . و پیاپیگاهی در ارض بکر یا صغری . و
پیاپیگاهی در موصل . و پیاپیگاهی در همدان . و پیاپیگاهی در رقه که
شهریت در کنار فرات . و پیاپیگاهی در دیار یونس . و پیاپیگاهی در حص
و پیاپیگاهی در مطریه که از قریبهای مصر است . و پیاپیگاهی در رقطاء
که از نواحی خط یا بحرین است . و پیاپیگاهی در رجه که وادی است نزدیک
صغای یمن یا ناحیه ابت میان مدینه و شام یا قریه است در عراق .
و پیاپیگاهی در دیار هند بکر یا در دیار هند صغری نزدیک بحف
و پیاپیگاهی در قلعه نزدیک حلوان عراق یا قلعه ایکه معدن قلعه

که آن کوهی است در شام

مَعَاشِرُ النَّاسِ أَلَا وَإِذَا أَظْهَرَ السَّيْفَانِ تَكُونُ لَهُ وَقَاعٌ عَظَامٌ
فَأُولُ وَقَعَةٍ يَحْضُ ثُمَّ يَجْلِبُ ثُمَّ بِالرَّقَّةِ ثُمَّ بَقَرِيَّةٍ سَبَا ثُمَّ بِرَأْسِ لَبْنٍ ثُمَّ
بِفَضَائِلٍ ثُمَّ بِالْمَوْصِلِ وَهِيَ وَقَعَةٌ عَظِيمَةٌ ثُمَّ تَجْمَعُ إِلَى الْمَوْصِلِ رِجَالُ الزُّوَارِ
وَمَنْ دِيَارِ يَوْفُونَ إِلَى الْحِجَّةِ وَتَكُونُ بَيْنَهُمَا وَقَعَةٌ عَظِيمَةٌ يَقْتُلُ فِيهَا سَبْعُونَ أَلْفًا
وَيُجْرَى عَلَى الْمَوْصِلِ قِتَالٌ شَدِيدٌ يَحِلُّ بَيْنَهُمَا ثُمَّ يَنْزِلُ السَّيْفَانِ وَيَقْتُلُ مِنْهُمْ
سِتِينَ أَلْفًا وَأَنْ فِيهَا كَوْزٌ فَارُونَ وَلَهَا أَهْوَالٌ عَظِيمَةٌ بَعْدَ الْخُفِّ وَالْفَزِّ
وَالْمَسْحِ وَتَكُونُ أَسْرَعُ ذَهَابًا فِي الْأَرْضِ مِنَ الْوَيْدِ الْحَرِيدِ فِي أَرْضِ الرَّحْفِ

بَحْثُ حَمَلِ الْجَائِعِ

۱۱۰

قَالَ وَلَا يَزَالُ السَّيْفَانِي يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَعَلَى وَحْشٍ وَحَبْنٍ وَفَاطِمَةٍ وَجَمْعِ
وَمُوسَى وَزَيْنَبٍ وَخَدِجَةَ وَرَقِيَّةَ بَعْضًا وَحَقًّا لَا مُحَمَّدٌ ثُمَّ يَبْعَثُ فِي جَمِيعِ الْبُلْدَانِ
فِيَجْعَلُ لِلْأَطْفَالِ وَيَعْلِي لَمْ الرِّبِّ فَيَقُولُونَ لَهُ الْأَطْفَالُ إِنْ كَانَ أَبَاؤُنَا عَصَوْا لَنَحْنُ
ذُنُوبًا فَيَأْخُذُ كُلَّ مَنْ اسْمُهُ عَلَى مَا ذَكَرْتَ فَيُغْلِبُهُمْ فِي الرِّبِّ ثُمَّ يَهْرِلُ كُوفَانَكُمْ هَذِهِ
فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الدَّوَامَةُ فَيَفْعَلُ بِالرِّجَالِ كَمَا يَفْعَلُ بِالْأَطْفَالِ وَيَصْلُبُ عَلَى نَائِبِهَا
كُلَّ مَنْ اسْمُهُ حَسَنٌ وَحَبْنٌ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَعْلِي دُمَانُكُمْ كَالْعَلَى دَمِ بَحِيٍّ بِنِ زَكِيٍّ فَإِذَا رَأَى
ذَلِكَ الْأَمْرَ يَقْنُ بِالْهَلَاكِ فَيَقُولُ هَارِبًا وَبَارِجًا مِنْهُمْ إِلَى الشَّامِ فَلَا يَبْرِي فِي طَرِيقِهِ
أَحَدٌ يَخَالِفُ عَلَيْهِ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ فَإِذَا دَخَلَ إِلَى بَلَدِهِ اعْتَكَفَ لَا يَشْرِبُ الْحَمْرَ وَالْمَعَاصِي
وَبَارِجًا صَحَابَهُ بِذَلِكَ فَيُخْرِجُ السَّيْفَانِي وَبَيْدَهُ حَرْبَةً وَبَارِجًا بِأَمْرَةِ فَيَدْفَعُهَا إِلَى بَعْضِ
أَصْحَابِهِ فَيَقُولُ لَا تُفْجِرْ بِهَا فِي وَسْطِ الطَّرِيقِ فَيَفْعَلُ بِهَا ثُمَّ يَبْعَثُ بِطَبَّهَا وَيَقْطَعُ الْجَنْبَيْنِ مِنْ
بَطْنِ أُمِّهِ فَلَا يَقْدِرُ أَحَدٌ يَنْكُرُ عَلَيْهِ ذَلِكَ

يَعْنِي كَرَاهَةِ مَرْدِمِ الْكَاهِ بِأَشَدِّ كَيْفٍ سَفِيَانِي ظَاهِرٌ شَوْدٌ بَرَايِ أَوْ قَائِمٌ وَتَكْمَلُهَا
بَرْزُكِي خَوَاهِدُ بَدُودِ أَوَّلِ وَقْعَةٍ وَجَنَكِ أَوْ بَهْرُ حُصْنٍ وَاقِعٌ خَوَاهِدُ شَدِّ بَرِ اِزَانِ بَحْلَبِ
اِزَانِ بَرْقَةٍ بَرِ اِزَانِ بَقَرَةٍ بِسَابِ بَرِ اِزَانِ بِرَأْسِ الْعَيْنِ كَمَا شَهْرُ شَيْتِ اِزْشَهْرُ هَايِ جَرَنْدِ
دِرْ بِاِ نَزْدَةِ فَرَسُخِي بَضْبِ بَرِ اِزَانِ بِبَضْبِ بَرِ اِزَانِ بِمُوصَلِّ وَوَقْعَةٍ مُوصَلِّ وَقْعَةٍ بَرْزُكِي
خَوَاهِدُ بَدُودِ بَرِ اِزَانِ جَمْعٌ مِثْوَنٌ دَرِ مَوْصَلِّ مَرْدَانِ بَعْدَادِ وَازْدِ بِاِ يُونِ تَالِجِدِ كَمَا نَامِ
مَوْضِعِي اسْتِ وَدَرِ اِخْجَالِكِ عَطْفِي وَاقِعٌ شَوْدِ كَمَا هَمْدَادِ هَرِ اِنْفَرِ دِرْ اِزَانِ جَنَكِ كَشْتِ شُونِ وَ

را بجهای احرار

۱۱۱

جریان پیدا میکند چنانکه تا موصل و در آنجا مثال سختی رو خواهد داد پس فرود میآید
سفینائی در آنجا و سشت هزار نفر از ایشان را میکشد و بد رستبکه در آنجا است گنجهای
قارونی و از برای آنجا است هولهائی بزرگی بعد از فرو رفتن بر زمین و سنگباریدن و مسخ
شدن و زود تراز آنجاهاى دیگر در زمین فرو رفتن از منج اینست که بر زمین مست اوزان فرود
فرمود و پیوسته سفینائی میکشد هر کسى را که نام او محمد و على و حسن و حسین و فاطمه
و جعفر و موسى و زینب و خدیجه و رفیده است از روی بغض و کینه ای که با ال
محمد دارد پس میفرستد در جمیع شهرها و جمع میکند برای او بچه ها را و میجوشت
برای ایشان روغن زیت را پس بچه ها میگویند با و که اگر پدران ما نافرمانی
نورا کردند پس ما چه گناهی کرده ایم پس میکشد هر که را اسم او مانند یکی از آن
اسمهاى است که ذکر کردم و میجوشتاندا و در روغن زیت پس میرود بجانب
کوفه شما این شهر پس دور میزند در کوچه های کوفه مانند کوفه های دبا و بامردان
همان معامله را میکند که با اطفال کرده و بردار میکشد و دروازه کوفه هر که را نام
او حسن و حسین است پس در این هنگام میجوشت خونهای ایشان همچنانکه بچوش
آمد خون بچی بن زکریا پس چون این امر را میبیند بقتل بپردازد خود پیدا میکند و
وشت میکند از ترس و بر میگردد فرازا بسوی شام پس نمیداند در راه خود کسى را
که با او مخالفت کند تا وقتیکه داخل شام شود و چون داخل شهر خود شود در آنجا
معتکف بشرب خمر و انواع معصیتهای میشود و اصحاب خود را با این کارها امر میکند

بَحْثُ حَمَائِمِ الْاَجْبَاءِ عَلَقِ

پس بیرون میاید سفبانی در حال تنگه حربی در دست او است امر میکند زین را در
نزد او میاورند و او را بعضی از اصحاب خود میدهند که در میان راه با او مخور کنند
تا و بگویند که با او مخور کن در میان راه پس با او مخور میکند پس از آن شکم او را
پاره میکند و بچدای که در شکم دارد سقط میکند و کسی قدرت ندارد که بر او انکار کند

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَعَنْدَهَا تَضْرِبُ الْمَلَائِكَةُ فِي السَّمَوَاتِ وَبِأَذْنِ اللَّهِ يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِي
وَهُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ ثُمَّ يَشِيعُ خَبْرُهُ فِي كُلِّ مَكَانٍ فَيُهْلِكُ جَبَائِلَ عَلَى صُحُفِهِ
الْمُقَدَّسِينَ فَيَصِيحُ فِي أَهْلِ الدُّنْيَا فَيَذْجَاءُ الْحَقُّ وَذَهَبُ الْبَاطِلِ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوًّا
ثُمَّ إِنَّهُ يُفْنِي الصَّعْدَاءَ فَإِنَّ كَمَدًا وَجَعَلَ يَقُولُ

وَلَا يَهْ مَهْدِي يَقُومُ وَيَعْدِلُ	بُنِيَ إِذَا مَا جَاسَتْ التُّرُكُ فَاسْطَرَّ
وَبُوعِ مَنَامٍ مِنْ يَلْدٍ وَيَهْلِكُ	وَذَلْ مَلُوكِ الْأَرْضِ مِنَ الْهَاسِمِ
وَلَا عِنْدَهُ جَدٌّ وَلَا هُوَ يَعْقِلُ	صَبِيٍّ مِنَ الصَّبِيَّانِ لَا رَأْيَ عِنْدَهُ
وَبِالْحَقِّ يَأْتِيكُمْ وَبِالْحَقِّ يَمِيلُ	وَتَمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْحَقُّ مِنْكُمْ
فَلَا تَخْذُلُوهُ يَا بَنِيَّ وَعَجَّلُوا	سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ رُوحِي فِدَاؤَهُ

قَالَ - فَيَقُولُ جِبْرِئِيلُ فِي صَبْحَتِهِ يَا عِبَادَ اللَّهِ اسْمَعُوا مَا أَقُولُ إِنَّ هَذَا مَهْدِي إِلَى
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَارِجٍ مِنْ أَرْضِ مَكَّةَ فَاجِيبُوهُ

يَعْنِي فرمود انحضرت علیه السلام . پس در آنوقت مضطرب میشوند و در

ز ابعلا و الزما

۱۱۳

در اسمانها و اذن مبد همد خدا بخروج قائم از دزب من و او است صاحب زمان پی
شایع میشود خبر او در همه جاها پس در آن هنگام جبرئیل فرود میاید بالای ضربه بیت
المقدس و در میان اهل جهان ندا میکند که "امد حق و رفت باطل بد رست که باطل
از بین رفته است پس آنحضرت علیه السلام اه سر دی از دل کشید و ناله حزن
آوردی زد و فرمود پس از من زمانیکه لشکرا را می کرد طائفه ترك پس منظر باش
و لایت مهدی را که قیام میکند و بعد از آن داوری میکند و ذلیل میشوند پادشاهان
دوی زمین که ازال هاشمند و بیعت کرده شوند از ایشان کسانی که لذت طلب و اهل
هزل و بهیوده گوئی هستند و آن کو د کت از کود کها که هیچ را بی از خود ندارد و هیچ حقه
نکند و صاحب غفل و تدبیر نباشد و پس از آن قائم بحق و راستی که از خود شماها است
قیام میکند و محقق و راستی میاید شما را و بحق عمل میکند و او همنام رسول خدا
میباشد جان من فدای او پس خوار نکند او را ای پیران من و بشاید بسوی او
گفت پس میرئیل در صحن خود که ای بندگان خدا بشنود آنچه را که میگویم بدرستی
است مهدی ال محمد صلی الله علیه و اله که بیرون آمده است از زمین مکه

پس اجابت کند او را
قَالَ فَقَامَتِ إِلَيَّ الْفُضُلَاءُ وَالْعُلَمَاءُ وَوَجَّهُوا

اصحابه و قالوا یا امیر المؤمنین صف لنا هذا المهدی فان قلوبنا اشتاق الی
ذکره فقال علیه السلام هو صاحب الوجه الاقر و الجبین الازهر و صاحب العلاء

بِحُجَّتَيْنِ اجْبِا عَلَوِيَّ

۱۱۴

وَالشَّامَّةَ الْعَالَمَ غَيْرَ مَعْلَمٍ وَالْمَجْرِبَ بِالْكَائِنَاتِ قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ مَعَاشِرَ النَّاسِ
 إِلَّا وَأَنَّ الدِّينَ فِينَا قَدْ قَامَتْ حُدُودُهُ وَآخَذَ عَلَيْنَا عَهْدُهُ أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ
 يَطْلُبُ الْقَضَاءَ مِنْ لَا يَعْرِفُ حَقًّا وَهُوَ الشَّاهِدُ بِالْحَقِّ وَخَلِيفَةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ
 اسْمُهُ كَاسِمُ جَدِّهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ وَلَدِ
 فَاطِمَةَ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحَبِيبِ وَلَدَى فَحْنِ الْكَرْسِيِّ وَاصِلِ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ فَحَبَّتْنَا لَهُمُ
 الْأَخْيَارَ وَوَلَّيْنَا فَضْلَ الْخَطَابِ وَنَحْنُ حُجَّةُ الْحَجَابِ أَلَا وَإِنَّ الْمَهْدِ أَحْسَنَ
 النَّاسِ خُلُقًا وَخَلْقًا (خَلْقُهُ زَيْدٌ) ثُمَّ إِذَا قَامَ تَجَمُّعُ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ عَلَى عِدَّةِ أَهْلِ بَيْتِ
 وَأَصْحَابِ طَالُوتَ وَهُمْ ثَلَاثَةُ أَلْفٍ وَثَلَاثَةُ عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ لَبُوثٌ قَدْ خَرَجُوا مِنْ
 غَابَاتِهِمْ مِثْلَ زَبَرِ الْحَدِيدِ لَوْ أَنَّهُمْ هُمَا بَارِزَا لِهَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي لَا زَلُّوا هَا
 عَنْ مَوَاضِعِهِمْ الَّذِينَ وَحَّدَ اللَّهُ بِهِ حَقَّ تَوْحِيدِهِ لَهُمْ بِاللَّيْلِ أَصَوَاتٌ كَأَصْوَاتِ
 الثَّوَالِ كُلِّ خَوْفًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَقَامُ قَوَامُ اللَّيْلِ صَوَامُ النَّهَارِ وَكَأَنَّ زَيْدًا هُمُ أَبٌ وَاحِدٌ
 فَلَوْ بِهِمْ مَجْمُوعَةٌ بِالْمَحَبَّةِ وَالنَّصِيحَةِ الْأَوَانِي لَا عَرَفَ اسْمُهُمْ هُمْ وَامْصَارُهُمْ

يَعْنِي رَاوِي كَفْتُ . پس بیا خواستند بسوی او صاحبان فضل و علم و مؤمنین
 بآنان آنحضرت و گفتند یا امیر المؤمنین و طفیف کن برای ما این مهد را زیرا که در کتابها
 ما مشتاق ذکر او است پس فرمود آنحضرت علیه السلام که او است صاحب روئی
 مانند ماه و نور پیدایش او در رخشدگی دارد و صاحب نشان و خالی است دانا
 در حالتیکه کسی از بشر او را تعلیم ندهد و خبر دهنده است با پنجر خواهد بود و خواهد

را بعلی از انزلما

۱۱۵

شد پیش از آنکه تعلیم داده شود گروه مردم آگاه باشید بد رستبکه حد و
 دین در میان ما برپا شد و عهد ان از ما گرفته شد آگاه باشید بد رستبکه مهتر
 طلب و قضا ص میکند از کسیکه بنشیند حق ما را و او گواه بر حق است و خلیفه
 خداست بر خلق او نام او مانند نام جدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است پسر
 بن علی از اولاد فاطمه از ذریه فرزندانم حسین است پس ما بپس ریشه علم و دانایی
 و عمل پس دوست دارندگان ما از بیکانند و ولایت ما فصل خطابت و ما بپس
 بهترین دلبانان خدا در میان دربانان او آگاه باشید که مهدی نبوت زین
 مردم است از حیث افرینش و خلق و خوی پس چون قیام کند جمع میشوند بوی او
 با دافش که بشماره اصحاب بدر و اصحاب طالوتند و ایشان سبحد و سبزه نفرند
 که همه آنها بشیرانی هستند که از کینکاههای خود بیرون آیند مانند پارهای آهن
 اگر ایشان اراده کنند که کوههای سخت را از جا بکنند هر آنکه میکنند آنها را از
 جا های خود پس ایشانند کسانی که بیگانهگی پرستی میکنند خدا و عیب ان مهتر
 حق بیکانند دانستن او از برای ایشانست در شبها صداهائی مانند صداهای زبنا
 جوان مرده از ترس خدا و خشت او نماز گذارند گمانند در شبها و روزه دارانند
 در روز کر با بیکدر و بیکار و از آنها را تربیت کرده اند دلهاشان با هم جمع و یکی است
 در دوستی کردن با همدگر و پند دادن بیکدیگر آگاه باشید که من هر آنکه میشناسم
 نامهای ایشان و شهرهای ایشان را

تَحْسِينُ حُرَّامِ الْجَمَاعَةِ

فَقَامَ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَصْحَابِ وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَتُشَلِّكَ بِاللَّهِ
 وَبِابْنِ عَلِيٍّ رَسُولَ اللَّهِ أَنْ قَتَلَهُمْ بِأَسْمَاءِهِمْ وَأَمْصَارِهِمْ فَلَقَدْ ذَابَتْ قُلُوبُنَا
 مِنْ كَلَامِكَ - فَقَالَ اسْمِعُوا ابْنِينَ لَكُمْ أَسْمَاءُ أَيْضًا نَسَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ
 أَوَّلَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَأَخْرَجَهُمْ مِنَ الْأَبْدَالِ وَالَّذِينَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ رَجُلَانِ
 اسْمُ أَحَدِهِمَا عَلِيُّ وَالْآخَرُ حُجَارِبُ - وَرَجُلَانِ مِنْ قَاشَانَ عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ
 وَثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنَ الْمُهَاجِمَةِ مُحَمَّدٌ وَعُمَرُ وَمَالِكُ - وَرَجُلٌ مِنَ السَّنَدِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
 وَرَجُلَانِ مِنْ هَجْرٍ مُوسَى وَعَبَّاسُ - وَرَجُلٌ مِنَ الْكُوفَةِ إِبْرَاهِيمُ - وَرَجُلٌ مِنْ
 عَبْدِ الْوَهَّابِ - وَثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنْ سَعْدِ الْأَوْءِ أَحَدٌ وَبُحَيٍّ وَفَلَّاحُ - وَثَلَاثَةُ
 مِنْ زَيْدٍ مُحَمَّدٌ وَحَسَنٌ وَفَهْدُ - وَرَجُلَانِ مِنْ حِمَيْرٍ مَالِكُ وَنَاجِسُ - وَارْبَعَةُ
 رِجَالٍ مِنْ شَبْرَازِ وَهُمْ عَبْدُ اللَّهِ وَصَالِحٌ وَجَعْفَرُ وَإِبْرَاهِيمُ - وَرَجُلٌ مِنْ عَقْرِ أَحَدٍ
 رَجُلَانِ مِنَ الْمَضُورِيَّةِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَمَلَاعِبُ - وَارْبَعَةُ رِجَالٍ مِنْ سِيرَافِ خَالِدُ
 وَمَالِكُ وَحَوْقِلُ وَإِبْرَاهِيمُ - وَرَجُلَانِ مِنْ خُوْنِجِ نَحْرُوزِ وَبُؤُوحُ - وَرَجُلٌ مِنَ
 الثَّقَبِ هَرُونَ - وَرَجُلَيْنِ مِنَ الرِّسِّ مَقْدَادُ وَهَوْدُ - وَثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنَ الْهَوِثِ
 عَبْدِ السَّلَامِ وَفَارِسُ وَكَلْبُ - وَرَجُلٌ مِنْ رِهَاطِ جَعْفَرُ - وَسِتَّةُ رِجَالٍ مِنْ عَمَّا
لُغَاتُ قَاشَانَ مَعْرَبُ كَاشَانَ اسْتِ مَهْجَمُ وَلَا بَقِيَ اسْتِ أَرَاغَالُ زَبِيدُ دَرْمِنْ سِنْدُ
 شَهْرُهُائِ اسْتِ مِيَانِ شَهْرُهُائِ هِنْدُ وَكِرْمَانُ وَسِيْتَانُ دَنَامِ شَهْرُهُائِ دَرَانْدَلُسُ وَنَامِ
 قَرْمِهْ اسْتِ اَزْقَرْمِهْ هَائِي بَلْدَةُ سَنَادِ دَرْخُزَا سَانِ (مَعْمُ) هَجْرِي نَامِ بَلْدِي اسْتِ دَرْخُزَانِ وَنَبِيْ

وَأَجْعَلِ الْعَمَلُ الْجَزْأَ

۱۱۷

نام محلی است از بچین کور از اعمال بصره است مبانه میان میان و دریا شهر و شهر است از شهرها
شامات که بچین کردن از میان آن عبور میکند سعاداده نام قریه و محلی است در بچین
حجاز و بچین موضعی است نزدیک مریخ حثاف از اعمال شام است و نیز نام محلی است در حثاف
از شهرهای جزیره عقر در زمین عراق است نزدیک کربلا منصوبه نام چند موضع است
سپهر شهریت از شهرهای فارس ناسپهر از سبخت فرسخ راه است خویج شهریت در
از بایجان مبان حراغه و زبجان از طریق رقی که از کاغذ کان نیر گویند و آن شهر حراست
کوچک (مجم) ثقیب از دهات یمامه است سن شهریت کنار دجله بالای تکریت
هونین شهریت در نواحی مصر دهاط موضعی است در سر قریه مکه و نام محلی است
از توابع بنبع بانبوع

یَعْنِ پی بیا خواستند نبوی آنحضرت جماعتی از یاران و گفتند یا امیر المؤمنین
خواهش میکنم از تو حق خدا قسم و بحق پیر عمت رسول خدا صلی الله علیه و آله که نام بیری
انهارا بنامهایشان و شهرهایشان پی هر اسبه بجهت اب شد دلای ما از سخنان
تو - پی فرمود بشوید بیان میکنم برای شما نامهای یاران قائم علیه السلام
را بدرستی که اول ایشان از اهل بصره است و اخرا ایشان از ابدال است و آنها بیکه
از اهل بصره اند و نفرند یکی از آنها نامش علی است و دیگری محارب و دورد از
کاشانند عبدالله و عبید الله و سه مرز از مکه اند که در حد و دهن است محمد و عمر
و مالک و بکر از سند است عبدالرحمن و دورد از هجرند موسی و عباس و مرز

بَحْسُ حَمَلَةِ أَجْنَاءِ عَلِيٍّ

از کور که از توابع بصراست ابراهیم و مردی از شیر عبدالوهاب و سر مرد
از سعد الوه که نام قریب است در زمین حجاز احمد و یحیی و فلاح و سر نفر از زید
که از توابع شام با محلی است از الحنا محمد و حسن و محمد و دو نفر از قبیل حمیر مالک و فلاح
و چهار نفر از شیرازیان عبدالله و صالح و جعفر و ابراهیم و مردی از عقر که زید
کریم است احمد و دو مرد از مضور به عبدالرحمن و ملاعب و چهار مرد از شیراف
خالد و مالک و حوقل و ابراهیم و دو مرد از خویج که قریب است میان مراغه و زنجان
محرز و نوح و مردی از نقب هرون و دو مرد از سق مقداد و هود و سر مرد
از هونین عبدالسلام و فارس و کلیب و مردی از رهاط جعفر و شش مرد از عثمان
محمد و صالح و داود و هوشب و کوش و یونس

وَرَجُلَانِ مِنَ الْعِمَارَةِ مَالِك - وَرَجُلَانِ مِنْ جَعَارَةِ يَحْيَى وَاحِد - وَرَجُلٌ
مِنْ كَرْمَانَ عَبْدِ اللَّهِ - وَارْبَعَةُ رِجَالٍ مِنْ صَنْعَاءَ جَبْرِئِيلَ وَحَمْرَةَ وَيَحْيَى وَسَمِيعَ - وَ
رَجُلَانِ مِنْ عَدَنَ عَوْنٌ وَمُوسَى - وَرَجُلٌ مِنْ نَجْوَانِ كُوثر - وَرَجُلَانِ مِنْ هَمْدَانَ عَلِيٍّ
وَصَالِحَ - وَثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنَ الطَّائِفِ عَلِيٍّ وَسَبَاوَزْكَرِيَّا - وَرَجُلٌ مِنْ هَجْرَ عَبْدِ الْقَدُوسِ -
وَرَجُلَانِ مِنَ الْخَطَّ عَزَبَ وَمُبَارَكَ - وَخَمْسَةُ رِجَالٍ مِنْ جَزِيرَةِ أَوَالٍ وَهِيَ الْجَزِيرَةُ
عَامِرٌ وَجَعْفَرٌ وَبُصَيْرٌ وَبَكْرٌ وَلَبِثَ - وَرَجُلٌ مِنَ الْكَبْشِ مُحَمَّدٌ (مُهْدِي) وَرَجُلٌ مِنَ الْحَدِّ
ابْرَاهِيمَ - وَارْبَعَةُ رِجَالٍ مِنْ مَكَّةَ عَمْرٌ وَابْرَاهِيمُ وَمُحَمَّدٌ وَعَبْدُ اللَّهِ - وَعَشْرَةٌ مِنَ
الْمَدِينَةِ عَلَى أَسْمَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلِيٍّ وَحَمْرَةَ وَجَعْفَرٌ وَعَبَّاسٌ وَطَاهِرٌ وَحَسَنٌ وَحَبِيبٌ

وَأَجْعَلْهُمْ أَجْرًا

١١٩

وقاسم وإبراهيم ومحمد - وأربع رجال من الكوفة محمد وعيث وهود وعتاب -
 - ورجل من مرق وحذيفة - ورجلان من بني بؤر علي ومهاجر - ورجلان
 من سمرقند علي ومجاهد - وثلاث رجال من كازرون عمر ومعمّر وبون
 ورجلان من السوس شبان وعبد الوهاب - ورجلان من نستر أحمد وهلال
 ورجلان من الصيف عالم وسهيل - ورجل من طائف اليمن هلال - ورجلان
 من مرقية بشر وشعب - وثلاث رجال من برعة يوسف وداود وعبد الله
 ورجلان من عسكر مكرم طيب وميمون - ورجل من واسط عقيل - وثلاث
 رجال من الزوزاء عبد المطلب وأحمد وعبد الله - ورجلان من سر من رأى
 مرثي وعامر - ورجل من السهم جعفر - وثلاث رجال من سبلان نوح وحز
 وجعفر - ورجل من كرخي بغداد قاسم - ورجلان من نوبة وأصل وقاضل -
 وثمانية رجال من قزوین هرون وعبد الله وجعفر وصالح وعمر وليث وعلي ومحمد
 ورجل من بلخ حسن - ورجل من المرافعة صدقة - ورجل من قم يعقوب - وأربعة
 وعشرون من طالقان وهم الذين ذكرهم رسول الله صلى الله عليه وآله فقال
 اني اجد بالطالقان كثرا ليس من ذهب ولا من فضة فهم هؤلاء كثرهم الله فيها
 وهم صالح وجعفر وبجي وهود وفالح وداود وجبل وفضل وعيسى وجابر و
 خالد وعلوان وعبد الله وايوب وملاعب وعمر وعبد العزيز ولقمان وسعد و
 ومهاجر وعبدون وعبد الرحمن وعلي - ورجلان من سنجار آبان وعلي - و

بِحُجَّتِهِمْ أَلْجَاءُ عَلَيْهِمْ

ورجلين من سخرس ناجيه وحفص - ورجل من الابرار علوان - ورجل من
 القادسية حصين - ورجل من الدوزق عبد الغفور - وست رجال من الجبلة
 ابراهيم وعبي ومحمد وحذان واحد وسالم - ورجلان من موصل هرون وفهد
 - ورجلين (رجل محمد) من البلقاء صادق - ورجلان من نصيبين احمد وعلى -
 ورجل من سنجار محمد - ورجلان من خرشان نكيه ومسنون - ورجلان من
 ارمينية احد وحسين - ورجل من اصفهان بوثن - ورجل من ذهاب حسين -
 ورجل من الرمي جمع - ورجل من ديار شبيب - ورجل من هرات بهرديق - و
 رجل من سلما س هرون - ورجل من تفلين محمد - ورجل من الكرديون - و
 رجل من الحبش كثير - ورجلان من الخلاط محمد وجعفر - ورجل من الشولبة عيسى
 - ورجلان من البضاء سعد وسعيد - وثلاثة رجال من الصنعة زبد وعلي
 وموسى - ورجل من اوس محمد - ورجل من الانطاكية عبد الرحمن - ورجلان
 من حلب صبيح ومحمد - ورجل من حمص جعفر - ورجلان من دمشق داود وعبد
 الرحمن - ورجلان من الرملة طليق وموسى - وثلاثة رجال من بيت المقدس كثير
 وداود وعمران - وخمسة رجال من عسقلان محمد وبوسف وعمر وفهد وهرون
 ورجل من عترة عيسى - ورجلان من عكة مروان وسعد - ورجل من عرفة فريخ
 ورجل من الطبرية فليح - ورجل من بلست عبد الوارث - واربعة رجال من القسطنطينية
 من مدينة فرعون لعنة الله احمد وعبد الله وبوثن وطاهر - ورجل من باليس

وَأَجْعَلُوا خَيْرَ النَّاسِ

۱۲۱

نَصِير - واربعة رجال من الاسكندرية حسن ومحسن وشبيل وشببان - وخمسة رجال من جبل اللكام عبد الله وعبيد الله وفادم ونجر وطالوت - وثلاثة رجال من الساذ صلب وسعدان وشبيب - ورجلان من الافرنج علي واحمد - ورجلان من اليمامة طافر وجبيل - واربعة عشر رجلا من المعادة سويد واحمد ومحمد وحن ويعقوب وحن وعبد الله وعبد القدير ونعيم وعلي وحيان وظاهر وثعلب وكثير - ورجل من الائمة معشر - وعشرة رجال من عبادان حمزة وشببان وقاسم وجعفر وعمرو عامر وعبد المهيمن وعبد الوارث ومحمد واحمد - واربعة عشر من اليمن جبر وحوش ومالك وكعب واحمد وشببان وعامر وعمار وفهد وعاصم وحجرش وكلثوم وجابر ومحمد - ورجلان من بدو مصر بجلان ودراج - وثلاثة رجال من بدو اعقيل منبته وصابط وعربان - ورجل من بدو اعبر عمرق - ورجل من بدو شببان نهراش - ورجل من متهم ريان - ورجل من بدو قين جابر - ورجل من بدو كلاب مطر - وثلاثة رجال من موالي اهل البيت عبد الله ومخنف وبراك - واربعة رجال من موالي الانبياء صباح وصباح ومهيون وهود - ورجلان مملوكان عبد الله وناصح - ورجلان من الحلة محمد وعلي - وثلاثة رجال من كربلاء حنين وحنين وحسن - ورجلان من الحبش جعفر ومحمد - وستة رجال من الابدال كلهم اسماء وهم عبد الله

يَجَنِّي ومردى از عماره که یکی از شهرهای عراق است بنام مالک و مردی از نجاش که نیز از شهرهای عراق است یحیی واحمد - ومردی از کرمان عبد الله - وچهار

تَحْسِیْنُ الْاَنْبِیَاءِ عَلَیْهِمُ

مرد از صفای پیر جبرئیل و حمزه و یحیی و سمیع - و دو مرد از عدن عون و
 موسی - و مردی از نجف که جزیره است بزرگ که در آن است پادشاه زنگبار
 کوثر - و دو مرد از همدان علی و صالح - و سه مرد از طائف علی و سبأ و زکریا -
 و مردی از حجر عبدالقدوس - و دو مرد از خطه علی و مبارک - و پنج مرد
 از جزیره اوال که از بحرین است عامر و جعفر و یحیی و یونس و واثق - و مردی از
 کیش (جانب غرب بغداد) محمد یا فهد - و مردی از جدّه ابراهیم - و چهار مرد
 از مکه عمر و ابراهیم و محمد و عبدالله - و ده مرد از مدینه بنامهای اهل بیت
 علی و حمزه و جعفر و عباس و طاهر و حسن و حسین و قاسم و ابراهیم و محمد -
 و چهار مرد از کوفه محمد و عیث و هود و عتاب - و مردی از مرو حدیقه
 و دو مرد از بشتابور علی و مهاجر - و دو مرد از سمرقند علی و مجاهد - و سه مرد
 از کازرون عمر و عمر و یونس - و دو مرد از شوش شهبان و عبدالوهاب -
 و دو مرد از شوش واحد و هلال - و دو مرد از ضیق (از دهات تیمانه است) عالم
 و سهیل - و مردی از طائف پیر هلال - و دو مرد از مرقیه (قلعه است در ساحل
 حص) بشر و شعب - سه مرد از بصره (در نزدیکی طائف است) یوسف و
 داود و عبدالله - دو مرد از غنکر مکرّم (شهری است از فوایح خوزستان) طب
 و میمون - و مردی از واسط عقیل - سه مرد از بغداد عبدالطلب و احمد
 و عبدالله - دو مرد از سمرقند رایی و رائی و عامر - و مردی از سَهْم (از قراء

را بجلال و اكرامه

۱۲۳

اندلس است) جعفر - و سه مرد از سبلان (جزیره است بزرگ میان هند و چین)
 نوح و حسن و جعفر - و مردی از کرخ بغداد فاسم - و دو مرد از توبه و اصل
 و فاضل - و هشت مرد از قر و بن هرون و عبدالله و جعفر و صالح و عمر و ولایت
 و علی و محمد - و مردی از بلخ حسن - و مردی از مراغه صدقه - و مردی
 از قم بهمنوب - و بیست و چهار مرد از طالقان ایشان کسانی هستند که یاد
 کرده است ایشان را رسول خدا صلی الله علیه و آله پس فرموده است که من پیام
 در طالقان گنجی را که نه از طلا است و نه از نقره و آن این جماعتند که ذخیره کرده
 است خدا ایشان را در اینجا و ایشان صالح و جعفر و یحیی و هود و فالج و داود و
 حمبل و فضیل و عیسی و جابر و خالد و علوان و عبدالله و ایوب و ملاعب و
 عمر و عبدالعزیز و لقمان و سعد و فضله و مهاجر و عبدون و عبدالرحمن و علی
 - و دو مرد از سجار (و آن دهی است از دهات نوزبیت فرسخی بخارا) ابان و
 علی - و دو مرد از سرخس ناجیه و حفص - و مردی از ابنا که از شهرهای
 عراق است) علوان - و مردی از فادسته حصین - و مردی از دوق (از
 شهرهای خوزستان نزدیک رامهرمز است) عبدالغفور - و شش مرد از جبهه
 ابراهیم و عیسی و محمد و حمدان و احمد و سالم - و دو مرد از موصل هرون و همد
 - و یکمرد از بلقاء (بلکه است از جلکهای دمشق میان شام و وادی القری) صادق
 - و دو مرد از نصیبین احمد و علی - و مردی از سجار (بکرسین شهریت مشهور

بَیِّنَاتِ اَیْمَانِ

۱۲۴

از نواحی جزیره سه روز راه فاصله است تا موصل) صادق علیه السلام - محمد - و دو مرد از
 خِزْشَان (یکی خاموشیست در بیضه) تَکِیّه و مَسْنُون - و دو مرد از اَرْمَنِیّه
 احمد و حُیْن - و مردی از اصفهان یونس - و مردی از ذهاب حین - و مردی
 از رَمّی جمیع - و مردی از دیار شعیب - و مردی از هرات بهروش - و مردی
 از سلیمان هرون - و مردی از نقیص محمد - و مردی از کُرْدَعُون - و مردی
 از حبش کثیر - و دو مردی از خلّاط محمد و جَعْفَر - و مردی از ثَوْبَل (بلکه است نلب
 کَرّک از بلاد شام) عُمَرُ - و دو مرد از بِنّا سَعْد و سَعْد - و سه مرد از صَنْعَه زَبَد
 و علی و موسی - و مردی از قبیلۀ اَوَس محمد - و مردی از انطاکیه عبدالرحمن -
 و دو مرد از حَلَب صَبِیح و محمد - و مردی از حِمص جَعْفَر - و دو مرد از دمشق داود
 و عبدالرحمن - و دو مرد از رمله طَلِیق و موسی - و سه مرد از بیت المقدس فُتُور
 داود و عِمْران - و پنج مرد از عسفلان محمد و یوسف و عَمَر و فهد و هرون -
 و مردی از عرب عَنَف عُمَرُ - و دو مرد از عکامروان و سَعْد - و مردی از عَرَفه
 (نام بلادی چندانست) فَرّج - و مردی از طبریه قَلِیح - و مردی از ثَبَلْت (از دها
 اسکندریه است) عبد الوارث - و چهار مرد از فسطاط (و آن نزدیک مصر است
 که در زمان خلافت عمر فتح شد) و آن از شهرهای فرعون لعنه الله است احمد و
 عبد الله و یونس و طاهر - و مردی از بَالِس (و آن شهر است در شام میانه حَلَب و
 رِقّه) بَصِیْر - و چهار مرد از اسکندریه حن و حُیْن و شَیْکَل و شِیْبَان - و پنج مرد

الْبَعْلَاءُ فِي خُرَازْمِ

۱۲۵

از جیل الکام (علی است مشرف برانظاکه در لبنان) عبدالله و عبدالله و محمد و قد
 (لوط) و طالموت - و سه مرد از ساداته (محلّی است در یمامه) صلیب و سعدان و شبیب -
 - و دو نفر از افرنج یعنی فرانسه علی واحد - و دو نفر از یمامه ظافر و جیل -
 و چهارده نفر از معاذه (علی است نزد پل کوههای افریقه از بنی قسیر) سوزید
 واحد و محمد و حسن و یعقوب و حسین و عبدالله و عبدالقدیم و نعم و علی و حیا
 و ظاهر و تغلب و کثیر - و مردی از آلومه (بروزن آکوله شهرست از دبار هیدل)
 معشر - و ده مرد از عبادان حمزه و شبیان و قاسم و جعفر و عمرو و عامر و عبد
 المهیمن و عبدالوارث و محمد و احمد - و چهارده نفر از بنی جبر و حوث و
 مالک و کعب و احمد و شبیان و عامر و عمار و فهد و عاصم و محمّد و کلثوم و نجّا
 و محمد - و دو مرد از بادیه نشینهای مصر عجلان و درّاج - و سه مرد از بادیه
 نشینهای اعقیل منبه و ضابط و غریبان - و مردی از بادیه نشینهای آخر عمر
 - و مردی از بادیه نشینهای شبیان نهراش - و مردی از قبیلہ بتم ربان -
 و مردی از بادیه نشینهای قسین (ناحیه است از نواحی کوفه) جابر - و مردی
 از بادیه نشینهای قیل کلاب مطر - و سه مرد از موالی اهل بیت عبدالله و
 یحیی و براء - و چهار مرد از موالی ابناء صباح و صیاح و میمون و هود - و دو
 مرد غلام عبدالله و ناصح - و دو مرد از حله محمد و علی - و سه مرد از کر بلا حسین
 و حسین و حسن - و دو مرد از یحیی جعفر و محمد - و شش نفر از ابدال نام همها عبدالله

بِخَيْرِ حَالٍ انْجَاءَ عَلَيْهِ

فَقَالَ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ انَّهُمْ هُوَ لَا يَجْتَمِعُونَ كُلُّهُمْ مِنْ مَطْلَعِ الشَّمْسِ وَمَغْرِبِهَا وَسَهْلَيْهَا وَجَبَلَيْهَا اجْتَمَعَ بِاللهِ تَعَالَى فِي اَقْلٍ مِنْ نَصْفٍ لَيْكَةِ فَبَاتُوا فِي مَكَّةَ فَلَا يَبْعُرُونَ اَهْلَ مَكَّةَ فَيَقُولُونَ كَيْسَنَا اَصْحَابُ السَّيْفَانِ فَاذَا تَجَلَّى لَهُمُ الصُّبْحُ يَرَوْنَهُمْ طَائِفِينَ وَقَائِمِينَ وَمُصَلِّينَ فَيَنْكُرُونَهُمْ اَهْلَ مَكَّةَ - ثُمَّ انَّهُمْ يَمْنُونُ إِلَى الْمَهْدِيِّ وَهُوَ مُخْتَفٍ تَحْتَ الْمَنَارَةِ فَيَقُولُونَ لِمَ انْتَ الْمَهْدِيُّ فَيَقُولُ لَهُمْ نَعَمْ يَا انصَارِي ثُمَّ انَّهُ يَخْفَى نَفْسَهُ عَنْهُمْ لِيَنْظُرَهُمْ كَيْفَ هُمْ فِي طَاعَةِ وَنَهْيِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَجْرِبُهُمْ انَّهُ لَاحِقٌ بِقَبْرِ جَدِّهِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَلْحَقُونَهُ بِالْمَدِينَةِ فَاذَا احْتَرَّ بِرَجْعِ إِلَى مَكَّةَ فَلَا يَزَالُونَ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثًا ثُمَّ يَتَرَاءَوْنَ لَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ فَيَقُولُ اِنِّي لَسْتُ فَاطْعَا امْرَأَتِي بَنِي يَعْقُوبَ عَلَى ثَلَاثِينَ خِصْلَةً لَنْزِلِكُمْ لَا يُغَيِّرُونَ مِنْهَا شَيْئًا وَلَكُمْ عَلَى ثَمَانِ خِصَالٍ فَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا فَانْكَرْنَا مَا اَنْتَ ذَاكَ

يَعْنِي پس فرمود علی علیه السلام بدو ستم که ایشان گروهی هستند که جمع میشوند همه ایشان از محل بیرون آمدن افق یعنی از مشرق و مغرب آن و زمینهای هوای آن و کوههای آن جمع میکنند خدای تعالی ایشان را در کمترین نصف شبی پس میايند بیوی مکه پس نمیشناسند ایشان را اهل مکه پس میگویند ناگهان روی آوردند و فرو گرفتند ما را لشکر سفیانی و باران پس چون صبح روشن شود میبینند ایشان را در حال آنکه طواف کنندگان و برپا ایستندگان و نماز گذارانند پس

وَابْعَدُكُمْ مِنْ حَرْزِنَا

۱۲۷

یعنی پیشانی

منکر میشوند ایشانرا اهل مکه پیر ایشان میروند بنزد مهدی علیه السلام در حال تنگی و در زیر مناره پنهان شده است پس بر او میگویند تویی مهدی

پس میفرماید مرا ایشانرا ای ای یاوران من پس بدرستی که او پنهان میکند نفس خود را از ایشان تا ببیند ایشانرا که چگونه اند در فرما برداری از او پس میرود بسوی مدینه پس خبر با ایشان میدهد که او ملحق شد بقبر جدش یعنی پدش رفت نزد قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله پس ملحق میشوند به آنحضرت در مدینه پس چون آنحضرت احساس کند که ایشان بمدینه آمدند بر میگردد بمکه پس پیوسته اینکار را میکند تا سه مرتبه یعنی هر مرتبه ای حضرت از اینا غنی میشود از مکه بمدینه و از مدینه بمکه و اینها هم با آنحضرت ملحق میشوند پس از سه مرتبه حضرت خود را به ایشان مینماید باند در میان صفا و مروه پس به ایشان میفرماید که من نیستم که قطع پیدا کنم کار برانرا اینکه با من بیعت کنید بر سی حضرت که ملازم آن باشید و تعبیرند هبید از آن چیز پرا و برای شما بر ذمه من است هب حضرت پس میگویند که می شنویم و فرما برداری میکنیم پس ذکر فرما برای اینچیز را که ذکر

ذکر فرما شده ای

فَيَقُولُ اَبَايَكُمْ عَلٰى اَنْ تَوَلُّوْا دَابْرًا وَلَا تَقُوْنَ وَلَا تَرْثُوْنَ وَلَا تَقْلُوْنَ مَحْرَمًا وَلَا تَأْتُوْنَ فَاَحْشَةً وَلَا تَضْرِبُوْنَ اَحَدًا اِلَّا بِحَقٍّ وَلَا تَكُوْنُ ذَهَابًا وَلَا مَقْصَةً وَلَا بَرًّا وَلَا شَعْبَرًا وَلَا تَخْرُبُوْنَ مَسْجِدًا وَلَا تَشْهَدُوْنَ زَوْرًا

بِحُجَّتِ الْإِيمَانِ عَلَيْكُمْ

وَلَا تَقْبَحُونَ عَلَى مُؤْمِنٍ وَلَا تَأْكُلُونَ رِبَاً وَأَنْ تَضِرُوا عَلَى الضَّرَاءِ وَلَا تَلْعَنُونَ مُوحِّدًا
وَلَا تَشْرَبُونَ مَيْكِرًا وَلَا تَلْبَسُونَ الذَّهَبَ وَلَا الْحِجْرَ وَلَا الذَّبِيحَ وَلَا تَتَّبِعُونَ هِمًّا
وَلَا تَسْفِكُونَ دِمَاحًا وَلَا تَعْدِرُونَ مَسْلَمًا وَلَا تَبْعُونَ عَلَى كَافِرٍ وَلَا مَنَافِقٍ وَلَا
تَلْبَسُونَ الْحَرَمَ مِنَ الثِّيَابِ وَتُؤَسِّدُونَ الرِّبَابَ وَتَكْرَهُونَ الْفَاحِشَةَ وَتَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ فَلَكُمْ عَلَى أَنْ لَا تَأْخُذَ صَاحِبًا سِوَاكُمْ
وَلَا الْبَسَ الْأَمْثَلُ مَا تَلْبَسُونَ وَلَا أَكْلُ الْأَمْثَلُ مَا تَأْكُلُونَ وَلَا أَرْكَبُ الْأَكْرَبُونَ
وَلَا أَكُونُ إِلَّا حَيْثُ تَكُونُونَ وَأَمْسُقُ حَيْثُمَا تَمْسُقُونَ وَأَرْضِي بِالْقَلِيلِ وَأَمْلَأُ الْأَرْسَ
فَتَطَاوَعْدًا كَمَا مِلْتُ ظُلُمًا وَجُورًا وَنَعْبُدُ اللَّهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ وَأُؤِنُّ لَكُمْ أَوْفَوًا إِلَى
فَقَالُوا وَارْضِنَا وَبَايِعْنَاكَ عَلَى ذَلِكَ فَبَيَّعَهُمْ رَجُلًا رَجُلًا

یعنی بی میگوید بیعت میکنم با شما براینکه پست نکنید و دزدی نکنید و زنا
نکنید و کار حرامی نکنید و حشاً و منافق عقی بجایا ورید و احد پرا نزنید مگر بحق
و طلا و نقره و گندم و جو را گنج و ذخیره نکنید و مسجد را خراب نکنید و شهادت
دروغ ندهید و بر مؤمن زشت نگویید و ربا نخورید و در سجنها صبر کنید و
مُوحِّد را لعنت نکنید و بناسامید مست کننده ابر و بنوشید طلا را و نذر ابر
و دینار و دینال فرار کننده ای نروید و نریزید خون حرامی را و با مسلمان
عذر نکنید و مهل بکافر و منافق نکنید و از جامه ها جامه خرپوشید و بر خالک
سر بگذارید و تکیه کنید و مکروه بدانید بیعتی و کار زشت ناروا را و امر کنید بکار

را بجهاد و امر و نهی

۱۲۹

خوب و نیکو و نهی کند از کارهای زشت ناپسند پس چون این کارها را را
بکنند بجای شما بر دمه من است که رفیق جز شما نگرم و پوشم مگر آنچه را که
شما میپوشید و نخورم مگر آنچه را که شما میخورید و سوار شوم مگر بر آنچه که
شما سوار میشوید و بناسم مگر آنچه که شما میبایستید و نزوم مگر آنچه که
شما میروید و خوشنود شوم بکم از مال دنیا و پرکم زمین را از عدل و داد
همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و بندگی کنم خدا را حق بندگی کردن او
و وفایم کنم با شما و وفا کنید با من پس گوئید که خوشدیم ما و با تو یقین میکنم

براینها پس مصالحه میکند با ایشان یکی یکی

فَإِذَا بَعْدَ ذَلِكَ يَظْهَرُ بَيْنَ النَّاسِ فَخُضَعُ لَهُ الْعِبَادُ وَتُقَادِلُهُ
السُّلَاطَةُ وَبُكُونُ الْخَضِرِ بَيْبِ دَوْلَتِهِ وَاهْلُهُمْ هَذَا وَزَرَاتُهُ وَخَوْلَانُ
جُودِهِ وَجَمَاعَتُهُ وَمَضْرُوقَاتُهُ وَبِكُرَاتِهِ جَمْعُهُ وَبَشْدَظْمُهُ شَم
بِالْجَبُوتِ حَتَّى يَبْصُرَ إِلَى الْعِرَاقِ وَالنَّاسُ خَلْفَهُ وَأَمَامَهُ عَلَى مَقْدَمِهِ حُلْ
اسْمُهُ عَقِيلٌ وَعَلَى سَاقِهِ رَجُلٌ اسْمُهُ الْحَارِثُ فَلَمَحَهُ رَجُلٌ مِنْ أَوْلَادِ الْحَسَنِ
فِي اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ فَارَسٍ وَيَقُولُ يَا ابْنَ الْعَمِّ أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ بِهَذَا الْأَمْرِ لَأَنِّي
مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ وَهُوَ أَكْبَرُ مِنَ الْحَكِيمِ فَيَقُولُ الْمَهْدِيُّ إِنِّي أَنَا الْمَهْدِيُّ فَيَقُولُ
لَهُ هَلْ عِنْدَكَ آيَةٌ أَوْ مَعْجَزَةٌ أَوْ عَلَامَةٌ فَيَنْظُرُ الْمَهْدِيُّ إِلَى طَيْرٍ فِي الْهَوَاءِ فَيُؤَمِّي
إِلَيْهِ فَيَسْقُطُ فِي كَفِّهِ فَيَنْطِقُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَيَشْهَدُ لَهُ بِالْأَمَامَةِ ثُمَّ

بُحْیْنِ حَمَارِیْ اِجَارِ عَلَیْ

بَغْرَسِ قَضَبًا بِأَبَا فِي بَقْعَةٍ مِنَ الْأَرْضِ لَيْسَ فِيهَا مَاءٌ فَخَضِرَ وَهُوَ رِقٌّ وَبَا حَنْدَ جَلْمُودًا كَانَ فِي الْأَرْضِ مِنَ الصَّخْرِ فَبَفَرَكَ بِيَدِهِ وَبَعَجَهُ مِثْلَ الشَّمْعِ فَنَقُولُ الْحَسَنَى الْأَمْرَكَ فَنَسَلَمَ وَتَسَلَّمَ جَوْدَهُ وَبُكُونَ عَلَى مَقْدَمَتِهِ وَجَلَّ اسْمُهُ كَاسْمِهِ ثُمَّ يَسِيرُ حَتَّى يَفْتَحَ حَرَّاسَانَ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَمِيعُ بِحَبْرِهِ جَمِيعَ النَّاسِ فَيَطْعِمُهُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَهْلَ الْحِجَازِ وَتَحَالَفُهُ ثَقِيفَ ثُمَّ أَنَّهُ يَسِيرُ إِلَى النَّسَا إِلَى حَرْبِ السَّيْفَانِ فَنَقَعَ صِجَّةً بِالسَّامِ الْأَوَّانِ الْأَعْرَابِ أَعْرَابَ الْحِجَازِ فَدَخَرَجَتْ إِلَيْكَ فَنَقُولُ السَّيْفَانِ لَا صِحَابَهُ مَا نَقُولُونَ فِي هَؤُلَاءِ فَنَقُولُونَ نَحْنُ أَصْحَابُ حَرْبٍ وَتَبَلَّ وَعَدَّةٌ وَسِلَاحٌ ثُمَّ انْتَهَمَ بِتَجْمُونِهِ وَهُوَ عَالَمٌ بِمَا يُرَادُ بِهِ

بَعْنَى پس بدرستی که آنحضرت بعد از آن ظاهر میبود در میان مردم پس فرمودی کنند از برای او بندگان و اهل شهرها مطیع و منقاد او شوند و خضر پرورده عهد و پیمان دولت او شود و اهل همدان که نام قبیله است از عرب و زبرهای او شوند و خولان که نیز طایفه ای از عربند لشکر او شوند و حمیر که قبیله ای از عربند یاران او شوند و مضر که قبیله ای از عربند پیشروهای لشکر او شوند و خدا جمعیت او را بسیار کند و پشت او را محکم کند پس مهر و بدلشکرنا و ارد عراق شود و مردمان در عقب او و پیشروی او روانه شوند و پیشرو لشکر او مردیست که نام او عقیل است و بر ساق و دنباله لشکر او مردیست که نام او حارث است پس با او ملحق شود مردی از اولاد حسن باد و از ده هزار سوار و میگوید ای پسر عم من سزاوارتم

را بجلال و العز

۱۳۱

از تو باین امر یعنی امامت زیرا که من از فرزندان حسن میباشم و او بزرگتر از حسین است پس میهدی میگوید منم مهدی پس به او میگوید که ابا برای تو نشانه یا معجزه یا علامتی هست پس نظر میکند مهدی بمرغی که در هوا نما برفت و بر آن اشاره میکند پس میشوند در کف آنحضرت و بقدرت خدای تعالی بچین در آید و گواهی دهد برای آنحضرت با امامت پس میکارد چوب خشکی را در بقعه ای از زمین که در آن ابی بنبت پس سبز میشود و برک میآورد و میگردد قطعه سنگ سختی را از زمین و بدست خود نرم و خیر میکند مانند موم پس حسنی میگوید امارامت بافت پس تسلیم آنحضرت میشود و لشکر او هم تسلیم میشوند و در جلوسه شکر او می است که هنام با او است پس سپر میکند و فتح مینماید خراسان را پس از آن بر میگردد بجانب مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله پس همه مردم جنرا و را میپوشوند پس اطاعت کنند او را اهل بمن و اهل حجاز و مخالفت کنند او را قتلۀ پس آنحضرت بشام میرود بجنک سفیانی پس صدائی در شام بلند میشود که آگاه باشید این عربها عریضهای حجازی هستند که بیرون آمده اند بوی شما پس سفیانی به اصحاب خود گوید چه میگویند در حق اینجاعت پس میگویند مایاران جنک و تیراندازی و عده و آلات جنگی هستیم پس آنها سفیانی را قتلۀ جنک کنند و او میداند که آنها اراده ایشان چیست

فَقَامَتُ إِلَيْكَ جَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَالُوا

بِحَيْثُ هَارِي أَخْبَاءَ عَلِيٍّ

مَا أَسَمَ هَذَا السَّيِّئَاتِي فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْمُهُ حَرْبُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ مَرْثَةَ بْنِ كَلْبِ بْنِ سَاهِزِينَ زَيْدِ بْنِ عُمَانَ بْنِ خَالِدٍ وَهُوَ مِنْ قُلُلِ بْنِ يَدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ مَلْعُونٌ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ اشْرَ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى وَالْعَالَمُ جَدًّا وَكَرَّمَهُمْ ظُلُمًا ثُمَّ إِنَّهُ يَخْرُجُ بِجَيْشِهِ وَرِجَالِهِ وَخَيْلِهِ فِي مَاتِي الْفَقَائِلِ فَيَسِيرُ حَتَّى يَنْزِلَ الْحِجْرَ ثُمَّ إِنَّ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِقَدَمِ بَحْلِهِ وَرِجَالِهِ وَجَيْشِهِ وَكُتَابِهِ وَجَبَلٍ عَنْ يَمِينِهِ وَمِكَايِيلَ عَنْ شِمَالِهِ وَالنَّصْرَ مِنْ يَدَيْهِ وَالنَّاسَ يُلْحِقُونَهُ فِي جَمِيعِ الْأَفَاقِ حَتَّى يَأْتِيَ أَوَّلَ الْحِجْرِ قَرِيبًا مِنَ السَّيِّئَاتِي وَيَغْضَبُ لِعُضْبِ اللَّهِ سَائِرًا مِنْ خَلْفِهِ حَتَّى يَلْمُو مِنَ السَّمَاءِ تَرْتِيمَهُمْ بِأَجْحَقِهَا وَإِنْ الْجِبَالَ تَرْتِيمَهُمْ بِصُورِهَا وَجَرَى بَيْنَ السَّيِّئَاتِي وَبَيْنَ الْمَهْدِيِّ حَرْبٌ عَظِيمٌ حَتَّى يَهْلِكَ جَمِيعُ عَسْكَرِ السَّيِّئَاتِي فِيهِمْ وَمَعَهُ شَرْفُ مَمْلُوكَةٍ قَلِيلَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَيُلْحِقُهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَضَارِ الْقَائِمِ اسْمُهُ صِيَّاحٌ وَمَعَهُ جَيْشٌ فَيَسْتَأْذِنُهُ فَيَأْتِيهِ إِلَى الْمَهْدِيِّ وَهُوَ يَصِلُ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ فَيُخَفِّفُ صَلَواتَهُ فَيَقُولُ السَّيِّئَاتِي يَا ابْنَ الْعَمِّ اسْتَبْقِ كُونَ لَكَ عَوْنًا فَيَقُولُ لَا أَصْحَابَهُ مَا يَقُولُونَ فَيَقُولُ فَاخِ الْبَتَّ عَلَى نَفْسِي لَا أَفْعَلُ شَيْئًا حَتَّى تَرْضَوْهُ فَيَقُولُونَ وَاللَّهِ مَا نَرْضِي حَتَّى تَقْبَلَهُ لَا تَرَى سَفَلَ الدَّمَاءِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ سَفْكَهَا وَأَنْتَ تُزِيدُ أَنْ تَمُنَ عَلَيْهِ بِالْحَيَوَةِ فَيَقُولُ لَهُمُ الْمَهْدِيُّ شَانَكُمْ وَأَبَاءَ فَيَأْخُذُ وَجَمَاعَةً مِنْهُمْ فَيُضْجِعُونَهُ عَلَى شَاخِ الْهَجْرِ تَحْتَ شَجَرَةٍ مَدْلَاةٍ بِأَعْضَانِهَا فَيَذْجَعُونَهُ كَمَا يَذْجَعُ الْكَبْشَ وَتَعْمَلُ اللَّهُ بِرُوحِهِ إِلَى النَّارِ

يَعْنِي بِسَاحِوَا اسْتَدْبَوِي أَوْ كَرِهِي إِذَا هَلْ كُوفُهُ وَكُفْسُهُ بِالْأَمْرِ الْمُنِينِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۳۳

چیت نام این سفیانی پس فرمود علیه السلام نام او حرب است پس غنیمت فرموده پس
 کَلْبُ پسر ساهه پسر زبید پسر عثمان پسر خالد و او از نسل پزید پسر معاویه پسر ابی سفیان
 است که لغت کرده شده در آسمان و زمین است بدترین خلق خداست عالی و ملعونین
 است از حیث جد و بسیار تر است از حیث ستمگری پس بدرستیکه او بیرون آید با
 لشکر خود و مردان خود و سواران خود با دولت هزار نفر قاتل کننده پس هر روز
 نافرود میابد بچهره که یکی از شهرهای عراق است پس بدرستیکه مهد علیه السلام
 پیشی میگردد با سواران خود و مردان خود و لشکر خود و گروه اسبان گرد آمده
 خود در حالیکه جبرئیل از طرف راست او است و میکائیل از طرف چپ او و ملائکه
 نصر و بروی او و مردمان به او ملحق شوند از همه گرانهای زمین تا آنکه میباید
 در اول چهره نزدیکی سفیانی و غضب میکند برای غضب کردن خدا با سایر از
 خلق خدا حتی مرغان از جهت بالا میاندازند ایشان را با بالهای خود و بدرستیکه
 کوهها میاندازند ایشان را ببلنگهای خود و در میان سفیانی و مهد جنگ بزرگ
 واقع شود تا آنکه همه لشکر سفیانی هلاک شوند پس او فرار میکند با عده خیلی
 کمی از اصحاب خود پس با و میرساند خود را مردی از یاران قائم که نام او صیاح است
 و با او است لشکری پس اسیر میکند سفیان را و میآورد او را نزد مهد در حالیکه آن
 حضرت نماز معرب را خوانده و بنماز عشاء مشغول است پس آنحضرت سُبُکَ میکند نماز
 خود را پس سفیانی میگوید ای پسر عم مرا باقی گذار تا آنکه برای تو بار و همراه باشم

بخش چهارم از اخبار علی

پس حضرت باصحاب خود فرماید که شما چه میگویند در باب آنچه که میگوید زهرا که من
بعده خود گیرم تا ام که کار برانکم تا اینکه شما را ضعی باشد پس میگویند بذا خدا
قسم ما را ضعی نمیشویم مگر اینکه او را بکشی زهرا که او رخنه است خونهای که خدا
حرام کرده و تو میخواهی میت بر او گذاری بزنده گذاردن او پس مهتر میشو
گوید در باره او آنچه میخواهد بکشد پس میگردد او را گروهی از ایشان و میخوا
او را کتار شطاب که میان بصره و کوفه است زبرد درختی در حالیکه او رخنه است شای
اندرخت پس سر میزند او را مانند سر بریدن قوچ و شتاب کند خدا بانداختن روح

او در الش

قال فَبَصَلَ جَبَهَ اِلَى بَنِي كَلَابِ اَن حَرْبَ بْنَ عَبْسَةَ قَتَلَ قَتْلَهُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ
بْنِ اَبِي طَالِبٍ فَيَرْجِعُونَ بِوُكَلَّابِ اِلَى رَجُلٍ مِنْ اَوْلَادِ مَلِكِ الرُّومِ فَيَبَايَعُونَهُ عَلَيَّ
فَقَالَ الْمَهْدِيُّ وَالْاَخْنَسُ بَنَا حَرْبَ بْنَ عَبْسَةَ فَضَمَّ اِلَيْهِ بِتَوْثِيقٍ فَخَرَجَ مَلِكُ
الرُّومِ فِي اَلْفِ سُلْطَانٍ وَتَحْتَ كُلِّ سُلْطَانٍ اَلْفُ مَقَاتِلٍ فَنَزَلَ عَلَيَّ بِلَدٍ مِنْ بِلَدَانِ
الْقَائِمِ تَحْتِي طَرَسُوسَ فَيَنْهَبُ مَوَالِيَهُمْ وَانْعَامَهُمْ وَحَرَمَهُمْ وَيَقْتُلُونَ رَجُلًا لَهُمْ
وَيَنْقُضُ حِجَارَهَا حَجَرًا عَلَيَّ حَجَرًا وَكَافَتْ بِالْاَنْسَاءِ وَهْنُ مَرَدَاتٍ عَلَيَّ ظُهُورَ الْحِجَلِ خَلْفَ
الْعُلُوجِ خَبْلَهُنَّ نُلُوحٍ فِي الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ فَيَنْتَهِي الْحِجْرُ اِلَى الْقَائِمِ فَيَسِيرُ اِلَى مَلِكِ الرُّومِ
فِي جَبُوشِهِ فَيُؤَاقِعُهُ فِي اسْفَلِ الرِّقَّةِ بَعَثَ فَرَسًا فَقَصَبَ بِهَا الْوَتَقَةَ سِتِّي بَيْتَةً
مَاءَ الشَّطِّ بِالْدَمِ وَبَنَتْنِ جَانِبَهَا بِالْحِجَفِ الشَّدِيدِ فَيَنْهَزِمُ مَلِكُ الرُّومِ اِلَى الْاَنْطَاكِ

وَالْبَعْلَاءُ فِي الْخَزَائِنِ

فَبَقِيَ الْمَهْدِيُّ إِلَى قِتَّةِ الْعَبَّاسِ تَحْتَ الْقَطَوَارِ فَبَيْعَتْ مَلَكَ الرُّومِ إِلَى الْمَهْدِيِّ
وَبَوْدَى لَهُ الْخَرَجَ فَيَجِيءُ إِلَى ذَلِكَ حَتَّى عَلَى أَنَّ لَا يَرُوحَ مِنْ بِلَدِ الرُّومِ وَلَا يَبْقَى

أَسِيرٌ عِنْدَهُ إِلَّا أَخْرَجَهُ إِلَى أَهْلِهِ فَيَفْعَلُ ذَلِكَ وَيَبْقَى تَحْتَ الطَّاعَةِ

یَعْنِی گفت پس جزا و بخی کلاب میرسد که حرب بن عتبه سرکشند کشتا و لا
مردی از فرزندان علی بن ابی طالب پس بر میگرددند بنو کلاب بنوی مردی از
اولاد پادشاه روم و با او بیعت میکنند بر قتال مهتری و گرفتن خون حرب بن
عتبه و بر عده آنها پیوسته میشوند قبیله بنی ثقیف پس بیرون میاید پادشا
روم با هزار سر هتک که در زر و فرمان هر سر هتگی هزار مرد قتال کننده باشد پس
فرود میثابند در شهری از شهرهای قائم که انزاطرسوس نامند (و ان شهر
است در سرحدات شام میان انطاکیه و حلب و شهرهای روم) پس غارت کرده شود
اموال و چهار یا بان و زنان ایشان و میکشند مردان ایشان را و میکشند سنگها
ان شهر را هر سنگی که بالای سنگی نباشد گو یا می بینم و بنهارا که در ردیف مردها
بر پشتهای اسبان بر عقب مردمان بیدین سوارند و اسبهای آنان در شعاع
افتاب و ماه نما بایست پس خبر بقیام علیه السلام میرسد پس میرود بطرف پادشا
روم با لشکرهای خود و با او جنگ میکند در پائین رقه بدو فرسخ فاصله شب را
تا بصبح جنگ میکنند تا اینکه آب شط از خون متعمر شود و طرف شط گدازد و عفونت
شدید بدنهای مردار کشتگان فرو گیرد پس پادشاه روم فراو میکند و با انطاکیه

بَحْثُ حَمَلِ اَبْنَاءِ عَلِيٍّ

میرود و مهد علیه السلام بدینال او میرود تا قبه عباس که نزدیک مصر است و بر
 قطور که نلم محلی است در همان حدود پس پادشاه روم بنزد مهدی میفرستد
 و با و خراج میدهد پس اجابت میکند او را بشرطیکه از روم بیرون نرود و اگر
 در نزد او باقی ماند مگر آنکه او را با همل خود برگرداند پس پادشاه روم قبول
 میکند و در تحت انحضرت میماند

ثُمَّ اَنَّ الْمَهْدِيَّ بَيَّرَ اِلَى حَتَّى بَنَى كَلَابَ مِنْ جَانِبِ الْحِجْرَةِ حَتَّى بَنَى اِلَى
 دَمَشَقَ وَبَرَّسَلَ جَيْشًا اِلَى اَحْيَاءِ بَنِي كَلَابَ وَبَنَى نِصَامُومَ وَبَقَتْلَ اَعْلَبَ رَجُلًا لَهُمْ
 فَبَاوُونَ بِالْاَسَارِيِّ فَيُؤْمِنُونَ بِهِ فَيَبَايَعُونَهُ عَلَى دَرَجٍ دَمَشَقَ مِثْمُومَاتِ الْبَحْثِ
 الْفَضْلِ ثُمَّ اَنَّ الْمَهْدِيَّ بَسْرَهُو مِنْ مَعَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ قِتْلِ السَّيْفَانِي
 فَيَنْزِلُونَ عَلَى بِلَدٍ مِنْ بِلَادِ الرُّومِ فَيَقُولُونَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَتَسَاقَطُ حِطَانُهُمَا ثُمَّ اَنَّ الْمَهْدِيَّ بَسْرَهُو مِنْ مَعَهُ فَيَنْزِلُ
 فِي مَحَلٍّ مَلِكِ الرُّومِ فَخَرَجَ مِنْهَا ثَلَاثَ كُوزٍ كَثَرَتْ مِنَ الْجَوَاهِرِ وَكَثُرَ مِنَ الذَّهَبِ وَ
 كَثُرَ مِنَ الْفِضَّةِ ثُمَّ بَقِيَتْ الْمَالُ عَلَى عَسَاكِرِهِ بِالْفَقْدَانِ ثُمَّ اَنَّ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ بَسْرَهُو حَتَّى بَنَى اَرْصِفَةَ الْكِبْرَى فَازْدَارَاهُ اَهْلُ اَرْصِفَةَ اَنْزَلُوهُ رَاهِبًا
 مِنْ رُهَبَانِهِمْ كَثِيرَ الْعِلْمِ فَيَقُولُونَ اَنْظَرْنَا مَاذَا يَرِيدُونَ هُوَ لَاحُ فَازْدَارَاهُ الرَّاهِبُ
 عَلَى الْمَهْدِيَّ فَيَقُولُ الرَّاهِبُ اَنْتَ الْمَهْدِيَّ فَيَقُولُ نَعَمْ اَنَا الْمَذْكُورُ فِي الْكِتَابِ
 اَنَا اَخْرَجْتُ فِي الْاَخِرَةِ اَنْتَ الرَّاهِبُ عَنْ مَسْأَلِ كَثِيرَةٍ فَيَجِيبُهُ عَنْهَا فَيَسْأَلُهُ

را بعلال و اهل الزمان

۱۳۷

الراهب و یمنع اهل ارمینه

یَعْنِ پس بدرستیکه مهدی می‌رود بسوی طایفه بنی کلاب از طرف دریا
 تا آنکه می‌رسد بدمشق و می‌فرستد لشکر بر بسوی طایفه‌های بنی کلاب و اسیر می‌کند
 زمینهای ایشان را و می‌کشد بیشتر از مردان ایشان را پس اسیران را می‌آوردند پس همان می‌آوردند
 باحضرت پس بیعت می‌کنند با آنحضرت بویشتن نه‌های ناچیز و کی پس مهدی می‌رود
 او با کسانیکه با او هستند از مؤمنین بعد از کشتن سفیانی پس فرود می‌آیند در
 شهری از شهرهای روم پس می‌گویند لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله
 علیه و آله پس می‌فکنند دیوارهای آن پس بدرستیکه مهدی می‌رود با کسانیکه
 با او هستند و فرود می‌آید در قسطنطنیه در محل پادشاه روم پس بیرون می‌آورد
 از آنجا سه گنج را گنجی از جواهر و گنجی از طلا و گنجی از نقره پس تقسیم می‌کند اموال را
 بر لشکر خود با پیمان‌ها که هر پیمان‌هشت مکول و هر مکول کی پیمان‌ای باشد که
 تقریباً نه من جنس گیرد پس مهدی علیه السلام می‌رود تا اینکه فرود آید در ارمینه
 کبری چون اهل ارمینه آنحضرت می‌بینند فرود می‌آوردند بنزد او را بهی از راهبها
 خود را که دارای علم بسیار است پس اهل ارمینه با و گویند بین این جماعت چه
 میخواهند پس راهب بنزد مهدی آید و گوید آیا تو مهدی هستی پس می‌فرماید
 بلی منم باد کرده شده در آنجیل شما که بیرون می‌آیم در آخر الزمان پس می‌رسد
 از راهب مسئله‌های بسیار را پس جواب می‌گوید او را از آنها پس مسلمان

تَحْسِينُ رَأْيِ الْخَبَائِعِ

۱۳۱

میشود راهب و اهل ارضیه از آنحضرت و اصحابش ممانعت نمیکند
فَبَدَّ حُلُونَهَا اصحاب المهدی فَيَقْتُلُونَ فِيهَا حَمْسَ مِائَةِ مَقَاتِلٍ مِنَ النَّصَابِ
 ثم يعلق مدینتهم بین السماء والارض بقدره الله تعالى فينظر الملك ومن
 معه الى مدینتهم وهي معلقة عليهم وهو يومئذ خارج عنها يجمع جنوده الى
 فقال المهدی فاذا نظر الى ذلك فینهمز ويقول لاصحابه خذواکم مہربا فہرب
 اولہم واخرہم فخرج علیہم اسد عظیم ففرق فی وجوہہم فلبقون ما فی ابدانہم
 من السلاح والمال وتبعہم جنود المہدی فباحذون اموالہم وبقیتہا فیہا فیکون
 لكل واحد من تلك الالف مائة الف دينار ومائة جارية ومائة غلام ثم ان المہدی
 سار الى بیت المقدس واستخرج ثابوت السکنة وخاتم سلیمان بن داود والاولا
 التي نزلت علی موسی ثم فہر المہدی الى مدینة التریج الکبریٰ و فیہا الف سوق
 وفي کل سوق الف دکان ففتحتہا ثم ہالی الى مدینة یقال لہا فاطمہ وهو علی البحر
 الاخضر المحیط بالدنبا وطول المدینة الف میل فیکبرون علیہا ثلاث بکرات فتسا
 حیطانہا وتقطع جدرانہا فقتلون فیہا مائة الف مقاتل

یَعْنِ پس اصحاب مہدی داخل ارضیه میشوند و میکشدند را بخا یا بضد نفر
 قتال کنندہ از رضا دی را پس معلق میگردد اند شہر ایشان را میان اسمان و زمین
 بقدرت خدا یقال پس پادشاہ ارضیہ و کسانیکہ با او ہستند مہیند شہر
 را معلق بالا ای سریشان و در انروز از شہر خود خارج است باہم لشکر ہانش

را بَعْلًا وَاِخْرَاقًا

۱۳۹

برای قتل بمهدی پس و قتی که این منظره را می بیند فرار میکند و باصحاب
خود میگوید برای خود فرارگاهی بگیرد پس اول و آخر آنها هم فرار کنند پس شهری
بزرگ بر سر راه آنها آید و بر روی آنها صبحای زند بخوبی که آنچه از آلات جنگ
و اموال دردستهای خود دارند میاندازند و لشکر مهدی بدنبال آنها
میروند و مالهای ایشانرا میگیرند و تقسیم میکنند بهربك از آنها که هزارها
هستند صد هزار دینار طلا و صد کبوتر و صد غلام میبرند پس مهدی میرود
بطرف بیت المقدس و بیرون میاورد تا بوقت سکنه را با مهر سلیمان بن
داود و الواح که بر موسی نازل شده پس میرود مهدی بشهر زیگان شهر
بزرگ آنها که در آن فرار بازداشت و در هر بازای هزار دکان پس فتح میکند
انجارا پس میآید بشهر که انرا فاطم گویند و آن کنار دریای سبز است که
محیط بردنهاست و درازی آن شهر بقدر هزار میل راه است پس سه تکبیر
انها میگویند که دیوارهای آن میافتد و بریده شود دیوارهای آن

پس در انجا صد هزار نفر را میکشد که همه ایشان قتل کننده اند

مَقِيمُ الْمَهْدِيِّ فِيهَا سَبْعَ سِتِينَ فَبَلَغَ سَهْمُ الرَّجُلِ مِنْ ثَلَاثِ الْمَدِينَةِ
مِثْلَ مَا اخَذَهُ مِنَ الرُّومِ عَشْرَ مَرَّاتٍ ثُمَّ يُخْرِجُ مِنْهَا مِائَةَ أَلْفِ قَوَاطِلٍ
وَكُلَّ مَوْكِ يَزِيدُ عَلَى خَمْسِينَ أَلْفَ مَقَاتِلٍ فَيَنْزِلُ عَلَى سَاحِلِ فِلَسْطِينَ بَيْنَ عَكَّةَ وَسُورَ
غَزَّةَ وَعَسْطَلَانَ فَيَأْتِيهِ جُزَاعُ الرِّجَالِ بَاقِيَةً فَذَلِكَ الْحَرْثُ وَالنَّسْلُ ذَلِكَ

بَحْثُ حَمَلِ الْجَاعِلِ

انْ اَعْوَدَ لَدَجَالٍ يَخْرُجُ مِنْ بَلَدَةٍ يُقَالُ بِهَا يَهُودَاءُ وَهِيَ قَرِيبَةٌ مِنْ قَرْيَةِ اَصْفَهَانَ وَهِيَ
 بَلَدَةٌ مِنْ بِلْدَانِ الْاَكَاْسَةِ لَهُ عَيْنٌ وَاحِدَةٌ فِي جِهَتِهِ كَانَهَا الْكُوكَبُ الزَّاهِرُ رَاكِبٌ عَلَى حَارِ خُصْوَةٍ
 مَدَّ الْبَصَرَ وَطَوَّلَهُ سَبْعِينَ ذِرَاعًا وَهَمَشَى عَلَى الْمَاءِ مِثْلَ مَا يَمَشَى عَلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يَنَادِي بِصَوْتٍ
 يَبْلُغُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ وَهُوَ يَقُولُ اِلَى اِلَى يَا مَعْاشِرَ اَوْلِيَائِي فَاَنَارَ بَكُمُ الْاَعْلَى الَّذِي خَلَقَ
 فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى وَالَّذِي اَخْرَجَ الْمَرْعَى فَتَبِعَهُ اَوْلَادُ الزَّانِيَةِ وَمَنْ ذُو
 النَّاسِ اَوْلَادُ الْيَهُودِ النَّصَارَى وَتَجَمَّعَ مَعَهُ الْوَفَى كَثِيرٌ لَا يَحْصِي عَدَدَهُمْ اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
 ثُمَّ لَبِثَ وَبَيْنَ يَدَيْهِ جَبَلَانِ جَبَلٌ مِنَ اللَّحْمِ وَجَبَلٌ مِنَ الْخَمْرِ لَمْ يَكُنْ خُرُوجُهُ فِي زَمَانٍ
 مُحْتَضِرٍ شَدِيدٍ ثُمَّ لَبِثَ الْجَبَلَانِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَفْقَسُ مِنْهُ شَيْءٌ فَيُعْطَى كُلٌّ مِنْ اَقْرَبِهِ بِالرَّيْبِ
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلَا وَاِنَّهُ كَذَابٌ مُلْعُونٌ اَلَا فَاعْلَمُوْا اَنْ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِاَعْوَرٍ وَلَا بِاَكْلِ الطَّعَامِ
 وَلَا بِشَرَبِ الشَّرَابِ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَمْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

يَعْنِي پس میباید میدیدی در مدینه النخج هفت سال پس میرسد سهم هر مردی
 از این شهر مثل آنچه که از روم گرفته ده برابر پس بیرون میاید از آنجا و با اوست صد
 هزار مویک و هر مویکی زیاده بر پنجاه هزار مقاتل است پس میاید کنار ساحل فلسطین
 میان عتقا و حصار عجزه و عسقلان پس خبر خروج دجال بر او میرسد که ان ملعون
 یکچشم نابود کرده است زراعتها و نسلهارا و ان چنانست که یکچشم دجال بیرون
 میاید از شهر بکه انرا یهودا گویند که ان قریه ایت از قریه های اصفهان و ان شهری
 است از شهرهای اکاسه و از برای دجال یکچشم است در پیشانی او که مانند ستاره

در ایستادن و حرکت کردن

در خشنده است سوار شده باشد بر خنجر گام او بقدر مدبصراست یعنی نا احرز
جائی که چشم میبندد و درازی آن خرنفشاد ذراع است و بروی آب راه رود ^{میخیزد}
که روی زمین راه رود پس ندانم کند و جمال بصدای خود و آن صدا میسر کند تا
جائیکه خدا بخواد و میگوید بیاید بوی من بیاید بوی من ای گروه دوستان من
پس منم پروردگار شما که بلند تر است شأن او آنکه افزود و درست کرد و آنکه اندازه
گیری کرد پس راه نمود و آنکه بیرون آورد و بجا هموارا پس در آن روز متابعت کند
او را ز نازادگان و بدترین مردمان که از فرزندان یهود و نصاری باشد و جمع
میشود با او هزارها بچند و اندازه که عدد آنها را کی شماره نکند مگر خدای تعالی
پس سپهر میکند و در پیش روی او دو کوه باشد کوهی از گوشت و کوهی از نان پزند
شده و خزوج او در زمان محلی شد بد باشد پس آن دو کوه در مقابل او میروند
و هر چه خورده شود چیزی از آن کم نمیشود پس عطا میکند از آن بکسیکه اقرب
پروردگاری او کند پس فرمود امام علیه السلام آگاه باشید که او بسیار در ^{نگو}رو
و ملعون است آگاه باشید پس بدانند که پروردگار بیکم بخت و طعام بخورد
و شراب نمئی آشامد و او زنده است بلکه میمیرد بدست او است خرنو بکی و او بر هر
چیزی توانا است

قال الراوی فقامت الیه اشراف الکوفه و قالوا یا مولانا و ما یجد ذلک قال
علیه السلام ثم ان المهدی برجع الی بیت المقدس فخطی بالناس اماما (ایا امام)

بِحُشَّانِ اجْبَاءِ عَلِيٍّ

فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَقَدِ انْقَضَتِ الصَّلَاةُ فَنَزَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ثَلَاثِ السَّاعَةِ
 مِنَ السَّمَاءِ عَلَيْهِ ثَوْبَانِ أَحْمَرَانِ وَكَأَنَّمَا يَقْطُرُ مِنْ رَأْسِهِ الدِّهْنُ وَهُوَ رَجُلٌ صَبِيحُ الْمُنْظَرِ وَالْوَجْهَةُ
 أَشْبَهَ الْخَلْقَ بِأَبْنَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ فَيَا خِيَا الْمَهْدَى وَيَصْنُفُحْ وَيَبْشُرُهُ بِالنَّصْرِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ
 الْمَهْدَى تَقْدِمُ بَارُوحَ اللَّهِ وَصَلَّ بِالنَّاسِ فَيَقُولُ عِيسَى بَلَا الصَّلَاةَ لَكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ
 فَعِنْدَ ذَلِكَ يُوْذَنُ عِيسَى وَيُصَلِّيْ خَلْفَ الْمَهْدَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَجْعَلُ عِيسَى خَلِيفَةً
 عَلَى مَثَالِ أَعْوَرَ الدِّجَالِ ثُمَّ يُخْرِجُ أَمِيرًا عَلَى جَيْشِ الْمَهْدَى وَإِنَّ الدِّجَالَ قَدْ أَهْلَكَ الْحَرْثَ
 وَالنَّسْلَ وَصَاحَ عَلَى غَلَبِ أَهْلِ الدِّينِ وَبَدَعُوا النَّاسَ لِنَفْسِهِ بِالنَّبُوتِ فِي أَطَاعَةِ
 أَنْعَمَ عَلَيْهِ وَمَنْ ابْنِ قُلَّةٍ وَقَدْ وَطَأَ الْأَرْضَ كُلَّهَا الْأَمْكَةُ وَالْمَدِينَةُ وَبَيْتُ الْمَدِينَةِ وَفَدَّ
 أَطَاعَتْهُ جَمِيعُ أَوْلَادِ الرِّبَاعِ عَنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا ثُمَّ يَهْجُوهُ إِلَى أَرْضِ الْحِجَازِ فَلْيَحْمِقْهُ
 عِيسَى عَلَى عَقْبَةِ هَرَشَا فَرْعَاقٍ عَلَيْهِ عِيسَى زَعْفَةً وَيَتَّبِعُهَا بِضَرْبَةٍ فَيَذُوبُ الدِّجَالُ كَمَا يَذُوبُ
 الرِّصَاصُ وَالْخَاسِ فِي النَّارِ ثُمَّ إِنَّ جَيْشَ الْمَهْدَى يَقْتُلُونَ جَيْشَ أَعْوَرَ الدِّجَالِ فِي مَذَارِعَيْنِ
 يَوْمًا مِنْ طُلُوعِ الشَّمْسِ إِلَى غُرُوبِهَا ثُمَّ يَطْفُرُونَ الْأَرْضَ مِنْهُمْ وَبَعْدَ ذَلِكَ يَهْلِكُ الْمَهْدَى
 مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَمَغَارِبُهَا وَيَفْتَحُهَا مِنْ جَابِرًا إِلَى جَابِرًا وَيَسْتَمِرُّ أَمْرُهُ

يَعْنِي كَقَوْلِ رَاوِي فِي بَيَاخُوشَنْدِ نَبَوِي وَامْتِرَافِ أَهْلِ كُوفَةِ وَكَمُتَنْدِجِهْ مَبْشُورِ دَايْمُولَا
 مَا بَعْدَ إِذَا أَنْ فَرَمُودَ انْخَضَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَهْدَى بِرْمِكُورِ دِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَنَمَازِ مَبْكَرَادِ
 بَا مَرْدِمَانِ بَا مَامَتِ تَا چَندِ رُوزِي فِي چُونِ رُوزِ جَعْدِ شُودِ وَيَا دَاشْتِ شُودِ نَمَازِ فَرُودِ مِيَا يَدِ
 بِنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ افْسَاعَتِ از آسمَانِ بَرَاوِ اسْتِ دُوجَا مِهْ سَرِخِ وَكَو بَا مَبْشُورِ رُوزِ

وَالْجَعَلُ فِي الْآخِرِ نَارًا

۱۴۳

از سر او میچکد و او مرد بت خوشه و زبیا شبیه تر بن خلق است بیدر شما ابراهیم
 پس میباید بنزد مهنگ و با او مصاحبه میکند و مرده نصر با و میدهد پس در آنوقت
 مهدی با و گوید بار و روح الله پیش با بست و با مردم نماز گذار یعنی امامت کن پس
 عیسی گوید بلکه نماز گذاردن با امامت مخصوص است ای پسر رسول خدا پس در
 آنوقت عیسی اذن میگوید و در عقب مهدی نماز میگذارد پس آنحضرت علیه
 و آله خلیفه خود قرار دهد بر فئال کردن با دجال بچشم بی بیرون رود عیسی در
 حالیکه امیر باشد بر لشکر مهدی و بدرستیکه دجال نایب بوده کرده باشد زراعت
 و نسل مردم را و صیحه زند بر بیشتر اهل زمین و آنها را دعوت بخود کند بخدا
 پس کسیکه فرمانبردار او شود بر او نعمت دهد و کسیکه سرپیچی از فرمان او کند
 او را بکشد و در هر جای روی زمین قدم میزند مگر مکه و مدینه و بیت المقدس
 را و جمیع زنازادگان او را اطاعت کنند در مشارق و مغارب زمین پس میرود
 بر زمین حجاز و عیسی با و ملحق شود در گردن هر شا و آنجا جا بست که راه مدینه
 و شام یکی شود پس عیسی بر او نعره ای زند نعره سختی و بر او ضربتی زند
 پس دجال اب شود همچنانکه فلی و من در انش اب شود پس لشکر مهنگ
 میکشند لشکر دجال را در مدت چهل روز از طلوع آفتاب تا غروب آن
 پس پاک میکند زمین را از ایشان و بعد از آن مهدی مالک میشود مشارق
 و مغارب زمین را و فتح میکند از جانب شرقا تا جانب سارا و تمام میشود امر او

بخش چهارم از اخبار علی

و بعدل بین الناس حتی ترعى الشاة مع الذئب فی موضع واحد و تلعب لصبي
بالحبة والعقرب ولا يضرهم و يذهب الشربق و يبقى الحزن و يزرع الرجل الشجر و الحنطة
فخرج من كل من مائة من كما قال الله تعالى فی كل سنة مائة حبة والله يضاعف
لن يشاء و يرتفع الزنا و الربا و شرب الخمر و الغناء و لا يعلو احد الا و قد المهد عليه
السلام و كما تارك الصلوة و يعتكفون الناس على العبادة و الطاعة و الخشوع و الذل
و كما تطول الامار و تحل الاشجار الا ثمار فی كل سنة مرتين و لا يبقى احد من اعداء آل
محمد المصطفى صلى الله عليه و آله الا و هلك ثم انه فلا قوله تعالى شرع لكم من الدين
ما وصي به نوحا و الذي اوحينا اليك و ما وصينا به ابراهيم و موسى و عيسى
ان ايتهموا الدين و ما نفرقوا به كبر على المشركين - قال ثم ان المهدي يفرق اصحابه
و هم الذين عاهدوه فی اول حروجه فوجههم الى جميع البلدان و يامرهم بالعدل و
الاحسان و كل رجل منهم يحكم على اقليم من الارض و يعمرون جميع مدائن الدنيا بالعدل
و الاحسان ثم ان المهدي يعيش اربعين سنة فی الحكم حتى يظهر الارض من الدمن
يعني و بعدالت رفتار کند در میان مردم تا حدی که گو سفند با گرك در یک موضع
با هم چرا کنند و بازی کنند و دکان با مار و عقرب و ضرر نرسانند ایشان را و
بدی از میان برود و نیکی با فقرا و زراعت کند مرد جو و گندم را پس بیرون آید
از هر یک که میکارد صد من چنانچه خدا باری فرموده در هر خوشه ای صد دان
و خدا و چندان میکند برای هر که بخواهد و برداشته میشود زنا و ربا و اسامه

را بَعْلًا مِنْ جَرِّ مَا

۱۴۵

مشکرات و غناء ها و خوانندگهای بطرز غناء و ساز و نواز ها و نکند احدی ابتکار
 هارا مگر آنکه مهدی علیه السلام او را میکشد و همچنین ترك كننده نماز را و مردمان
 معتكف بر عبادت و طاعت و خشوع و بنداری شوند و همچنین عمرها طولانی و
 دراز شود و در رخسان از بهوها بارور شوند در هر سالی دو مرتبه و باقیمانده شود
 احدی از دشمنان آل محمد مصطفی صلی الله علیه و اله الا اینکه هلاك و نابود شود
 پس آنحضرت ثلاث فرمود گفته خدای تعالی را که فرموده پیدایش اشکار کرد
 راه و ابوابها از دین آنچه را که عهد گرفت فوج را به آن و آنچه را که وحی فرستادیم
 بسوی تو و آنچه را که عهد گرفتیم بدان از ابراهیم و موسی و عیسی اینکه بیای
 دار بدین را و مشغرف نشود در آن بزرگ آید بر مشرکین - فرمود پس مهدی
 مشغرف میکند یاران خود را و ایشان کثای هستند که از آنها عهد گرفته و معا
 کردند با او در ابتدای خروج آنحضرت پس میفرستد ایشانرا بجمع شهرها و
 امر میکند ایشانرا بمبادخواهی و عدالت و نیکی کردن و هر مردی را ایشان
 بر اقلیمی از زمین حکومت کنند و آباد میکنند همه شهرهای دینار و بعدالت
 و نیکی کردن پس مهدی در حکومت خود ناچهل سال میماند تا اینکه پاك
 كند زمین را از چرکها و کثافات

قَالَ فَقَامَتْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 السَّادَاتُ مِنَ الْأَوْدَادِ الْأَكَابِرِ وَقَالُوا مَا بَعْدُ ذَٰلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ بَعْدَ ذَٰلِكَ

بِحَسْبِ رَأْيِ الْجَائِعِينَ

مَيُوتُ الْمُهْجَرُ وَوَزَارَتُهُ وَتَبْقَى الدِّينِيَّةُ إِلَى حَيْثُ مَا كَانُوا عَلَيْهِ مِنَ الْمَجَاهِلَاتِ وَالْأَلَاةِ
وَتَرْجِعُ النَّاسُ إِلَى الْكُفْرِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْدَأُ اللَّهُ تَعَالَى بِخَرْابِ الْمَدِينِ وَالْبِلْدَانِ فَأَمَّا
الْمُؤَنَّفَةُ فَيُطْعِمُ عَلَيْهَا الْفَرَاتَ وَأَمَّا الرُّورَاءُ فَيُخْرِبُ مِنَ الْوَفَايِعِ وَالْفَتَنِ وَأَمَّا
وَأَسْطُ فَيُطْعِمُ عَلَيْهَا الْمَاءَ وَأَذْرَبُ بِحَبَانٍ يَهْلِكُ أَهْلُهَا بِالطَّاعُونَ وَأَمَّا مَوْصِلُ
فَيَهْلِكُ أَهْلُهَا مِنَ الْجُوعِ وَالْغَلَا وَأَمَّا الْهَرَاتُ فَيُخْرِبُهَا الْمَصْرِيُّ وَأَمَّا الْقَرْيَةُ
فَيُخْرِبُهَا مِنَ الرِّيحِ وَأَمَّا حَلَبُ فَيُخْرِبُهَا مِنَ الصَّوَاعِقِ وَتُخْرِبُ الْأَنْطَاكِيَّةُ مِنَ
الْجُوعِ وَالْغَلَا وَالْخَوْفِ وَتُخْرِبُ الصَّقَالِبَةُ مِنَ الْحَوَارِثِ وَتُخْرِبُ الْخَطَمُ مِنَ
الْقَتْلِ وَالنَّهْبِ وَتُخْرِبُ دِمَشْقُ مِنْ شِدَّةِ الْقَتْلِ وَتُخْرِبُ حِمًصُ مِنَ الْجُوعِ وَ
الْغَلَا وَأَمَّا بَيْتُ الْمَقْدِسِ فَانْهَ مَحْفُوظٌ إِلَى يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ لِأَنَّهُ بَيْتُ الْمَقْدِسِ
فِيهِ آثَارُ الْأَنْبِيَاءِ وَتُخْرِبُ مَدِينَةُ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ كَثَرَةِ الْحَرْبِ وَتُخْرِبُ الْهَجْرَ
بِالرِّيحِ وَالرَّمْلِ وَتُخْرِبُ جَزِيرَةَ أَوَّالٍ مِنَ الْبَحْرِينِ وَتُخْرِبُ قَتِسُ بِالسَّيْفِ
وَتُخْرِبُ كَبَشُ بِالْجُوعِ

يَعْنِي كُفْتُ دَاوِي - پس بپا خواشد نبوی امیر المؤمنین علیه السلام
بزرگانی از اولاد بزرگان و عرض کرد ندکه بعد از آن چه میشود یا امیر المؤمنین
فرمود بعد از آن میبرد مهدی و میبرد وزیران او و باقی میماند دنیا به
حالتی که پیش از پیش بود از نادانین و گمراهان و مردمان بکفر برگردند
پس در آنوقت ابتدا میکند خراب بخواب و ویران کردن شهرها و بلاد پس اما

ز ابجد ابرار الزمان

۱۴۷

مؤتفکه یعنی بصورت اب فرات فرو گیرد یعنی زاب غرق شود و اما بعد ازین
 خراب میشود از جنگها و فتنها و اما واسطه زاب میگردد یعنی غرق میشود و از اینجا
 اهل آن بطاعون هلاک شوند و اما موصل هلاک میشود اهل آن از گرسنگی
 و گرانی و ترس و اما هرات را مصری خراب کند و اما قزیه که آن شهر است
 در زبر واسطه که پنج فرسخ فاصله دارد و دارای بازارها و مسجد بزرگی
 است از بادهای خراب شود و اما حلب را صاعقه ها خراب کند و خراب
 شود انطاکیه از گرسنگی و گرانی و ترس و بلاد صقالیه از حادثه ها خراب
 شود و بلاد خط از کشتن و غارتگری خراب شود و دمشق از شدت کشتن
 خراب شود و حمص از گرسنگی و گرانی خراب شود و اما بیت المقدس
 محفوظ میماند تا زمان خروج یاجوج و ماجوج زیرا که بیت المقدس در آن
 است آثار انبیاء و خراب میشود مدینه رسول الله از بادی جنگ و
 خراب میشود هجر ببادها و رمل و خراب میشود جزیره اوال از بحرین -
 و خراب میشود جزیره قیس بشمس و خراب شود کیش که مراد از آن یا شهر است
 جانب غرب بغداد که آنرا کیش الاسد گویند نزدیک سماعه یا جای دیگر است

بگرسنگی
 قال علیه السلام ثم یخرج یاجوج و ماجوج و هم صنفان
 الصنف الاول طول احدیهم مائة ذراع و عرضهم سبعون ذراعاً و الصنف الثاني

بَحْثُهَا فِي أَهْلِهَا عَلَى

١٢٨

طُولَ أَحَدِهِمْ ذِرَاعٌ وَعَرْضُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعًا يَفْتَرِشُ بِأَحَدِهِمْ أَذْيَنَهُ وَيَلْتَحِفُ بِالْآخَرِ
وَلَهُمْ أَكْثَرُ عِدَّةٍ مِنَ النُّجُومِ يَنْبَسِجُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا يَمُوتُونَ بِنَهْرٍ وَلَا وَشَرْبَةٍ وَلَا جَبَلٍ
وَلَا لَحْصَةٍ وَلَا وَرْدٍ عَلَى شَطْأٍ وَلَا نَشْوَةٍ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ تَخْرُجُ دَابَّتُهُنَّ لِأَرْضِ لَهَا
كَرَاسُ الْفَيْلِ وَلَهَا وَبَرٌ وَصُوفٌ وَشَعْرٌ وَرَيْشٌ مِنْ كُلِّ لَوْنٍ وَمَعَهَا عَصَى مُوسَى
خَاتَمُ سُلَيْمَانَ فَتَنْتَكُ وَجْهَ الْمُؤْمِنِ بِالْعَصَا فَتَجْعَلُهُ ابْيَضَ وَتَنْتَكُ وَجْهَ الْكَافِرِ بِالنَّارِ
فَتَجْعَلُهُ اسْوَدَ وَيَبْقَى الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا وَالْكَافِرُ كَافِرًا ثُمَّ تَرْفَعُ بَعْدَ ذَلِكَ التَّوْبَةُ فَلَا
تَنْفَعُ نَفْسٌ أَيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلٍ أَوْ كَسَبَتْ فِي أَيْمَانِهَا جُرْمًا

قَالَ الرَّأْيِيُّ فَقَامَتْ إِلَيْهِ أَشْرَافُ الْعِرَاقِ وَقَالُوا لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَقَدْ
بِالْأَنْبَاءِ وَالْأَمَّهَاتِ بَيْنَ لَنَا كَيْفَ تَقُومُ السَّاعَةُ وَآخِرُهَا بَدَلًا لَهَا وَعِلْمًا
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَظُهُرُ صَاحِخٍ فِي السَّمَاءِ وَنَجْمٌ فِي السَّمَاءِ لَهُ ذَنْبٌ فِي
كُلِّ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ وَبَظُهُرُ كَوْكَبَانِ فِي السَّمَاءِ فِي الْمَشْرِقِ ثُمَّ بَظُهُرُ خِطِّ ابْيَضَ فِي
وَسَطِ السَّمَاءِ وَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ ثُمَّ يَخْفِضُ الْقَمَرَ ثُمَّ تَطْلُعُ الشَّمْسُ
مِنَ الْمَغْرِبِ فَيُحْرِقُ حَرُّهَا سُجْرَ الْبَرَارِيِّ وَالْجِبَالِ ثُمَّ تَظْهَرُ نَارٌ مِنَ السَّمَاءِ فَتَحْرِقُ
أَعْدَاءَ آلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى تَتَوَتَّى وَجُوهَهُمْ وَابْدَأَتْهُمْ

يَعْنِي بِسُيُورِهِمْ مَبَايِدُ بِأَجُوجٍ وَمَاجُوجٍ وَأَيْشَانُ دُوصَفَنْدُ صَنْفِ أُولَ
طُولُ قَامَتِ هَرَبُكَ أَزَايْشَانُ صَدِّ ذِرَاعٍ اسْتَوْعَرَضَ وَهَضَادُ ذِرَاعٍ وَصَنْفُ دُومٍ
طُولُ قَامَتِ هَرَبُكَ أَزَايْشَانُ بِكَ ذِرَاعٍ اسْتَوْعَرَضَ وَهَضَادُ ذِرَاعٍ فَرَشَ مَبْكَدُ بَكِي

را بجمع المذخر الزمان

۱۴۹

از دو گوش خود را و لحاف خود میکشد گوش دیگر را و شماره ایشان از ستاره ها بیشتر است پس سیاحت میکند در روی زمین و نمیکزد و نمیزد بگری آلا اینکه تمام ابناء را میباشانند و نه بکوهی آلا اینکه انرا میپسند یعنی گاهی و درختی بران باقی نمیکذارند و بر شعلی وارد نمیشوند مگر آنکه اب انرا خلت میکند پس از ان بیرون میآید جنبه زمین که مری دارد مانند سر قبل و کمر و پشم و مو و پیر دارد از هر رنگی و با او است عصای موسی و انگشتری سلیمان پس خط میکشد بر روی مؤمن با عصا پس روی او را سفید میکند و خط میکشد بر روی کافر با انگشتری پس روی او را سیاه میکند و مؤمن بحالت مؤمنی باقی ماند و کافر بحالت کافری پس بعد از ان توبه برداشته میشود یعنی دیگر توبه قبول نمیشود و نفع نمیدهد نفسی را ایمان آوردن او در آنوقت که از پیش ایمان پناورده بود پاکب کرده بود در ایمان خود نیکی را - راوی گفت پس بپا خواستند بسوی الحضرت اشرف عراق و عرض کردند باحضرت که یا امیر المؤمنین پدرها و مادرهای ما فدای تو باد بیان فرما برای ما که چگونه برپا میشود قیامت کبری و جزده ما را بنشانیها و علامتهای ان پس فرمود علیه السلام ظاهر میشود فریاد کننده ای در آسمان و ستاره ای در آسمان که از برای او دنباله است در هر ناحیه ای از مغرب و ظاهر میشود در آسمان دو ستاره در مشرق پس ظاهر میشود مانند ریمان سفیدی در میان آسمان و فرود میآید بمعدی از انزور از آسمان پس از ان ماه میگذرد پس از ان افتاب از مغرب طلوع میکند پس ميسوزا

بَحْشَنَامِ الرَّحْبَاءِ عَلَيَّ

۱۵۰

گر می ان درختهای بیابانها و کوهها را پس ظاهر میشود آفتی از آسمان و میسوزاند
و شمنان ال محمد را بخوبی بچند و بریان میشود و هوا و بدنهای ایشان

ثم يظهر كيف بلا زبد وفيها فلم يكتب في الهواء والناس يسمعون صير القلم وهو
يقول واقرب الوعد الحق فاذا هي شاخصه ابصار الذين كفروا فخرج يومئذ
الشمس والقمر وهما منكسفان النور فماخذ الناس الصبح والناجر في بيعه و
الساخر في مناعه والتوب في مسداته والمرء في غرلها (سجها م) واذا كان
الرجل البقة بيده فلا يقدر اكلها وبطلعان الشمس والقمر وهما اسودان اللون
وقد وقع في زوال (زالزاله) خوفا من الله تعالى وهما يقولان الهنا وخالقنا
وسيدنا لا نعذبنا بعذاب عبادة المشركين وانت تعلم طاعتنا والجهد فبنا وعرسنا
لمضى امرك وانت علام الغيوب قال الله تعالى صدقتم ولكن قضيت في نفسي ان
ابدي واعيد واتى خلقتكما من نور عرسي فخرجان اليه فبقي كل واحد منهما بقر
مكاد تحطف الابصار ويخيل طان بوز العرش فينفخ في الصور فصعق من في السموات
ومن في الارض الا ما شاء الله تعالى ثم ينفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون
فانا لله وانا اليه راجعون

يعني پس ظاهر میشود کف دستی بدون هیچ و در آن قلمی است که می نویسد
در هوا و مردم میشوند صدای نوشتن آنرا در حالیکه میگوید نرد بکشد آن
و علی حق راست خدا یعنی قیامت پس در آنوقت راست می ایستد چشمهای آن

را بَعْلًا مَرَّ الزَّوَالِ

۱۵۱

که کافر شدند پس بیرون میآیند در آن روز آفتاب و ماه در حالتیکه نورانیها
گرفته شده باشد پس صبحی مردم را فرو گیرد در حالتیکه ناجر مشغول خرید و فروش
است و مسافر در میان مناع خود باشند و جامه درجا بپاگاه خود باشد و زن
بر پیدن بافتاجی خود مشغول باشد و زمانیکه مرد لقمه بدست او باشد و توانا
خوردن آنرا نداشته باشد و آفتاب و ماه در آیند در حالتیکه رنگ آنها سیاه
باشد و در حالت زوال واقع شده باشند یا متزلزل و لرزان باشند از ترس خدا
تعالی و ایشان در آن حالت میگویند خدای ما وافر بنده ما و آفای ما عذاب
نکن ما را بعد از بندگان مشرک خود و تو میدانی فرما بفرمادی ما را و
کوشش که در ما است و شتاب کردن برای گذراندن امر تو و تو بسیار دانسته ای
امرهای نیهای را خدای تعالی به آنها فرماید راست میگویند شما و لکن من
در نفس خود حکم کرده ام که ابتداء کم بخلطت و برگردانم و عود دهم بدرستی که
من شما را فریده ام از نور عزت و غلبه خود پس بر میگرددند آفتاب و ماه بی
او پس از هر یک از آنها برقی جستن کند که نزدیک باشد نور چشمها را ببرد و مخلوط
شوند بنور عرش پس دمیده شود در صورتی بهوش شود هر که در اسم آنها
و هر که در زمین است مگر آنچه را که خدا تعالی میخواهد پس دمیده شود
در صورتی دیگری پس ناگاه همه مردگان بر پا خواسته نگاه میکنند پس
ما مخصوص خدایم و بدرستی که ما بسوی او باز گردنده ایم

بِحُجَّتِهَا رَأَى الْخَبَاءَ عَلَيْهِ

قال الرازي فبكى على عليه السلام بكاء شديدا حتى بل الحصى بالدموع ثم
اتخذ من المنبر وقد اسرفت الناس على الهلاك من هول ما سمعوه - قال الرازي
فنفرت الى منازلهم وبلداتهم واطرافهم وهم يتجشون من كثرة فحشهم وغلظة علمه
وقد اختلفوا في معناه اختلفا فاعطيا

يعني گفت راوی پس گریه کرد علی علیه السلام گریه کردن سختی تا اینکه
تر شد محاسنی به آشکنای پس از منبر فرود آمد در حالتیکه مشرف بر هلاکت بود
مردمان از هول آنچه که شنیدند انزوا - گفت راوی پس مشرق شدند مردم
بمنزلهای خود و شهرهای خود و وطنهای خود در حالتیکه متعجب بودند
از بسیاری فهم انحضرت و فراوانی علم او و مختلف شدند در معنای کلام
انحضرت مختلف شدن بزرگی **مؤلف فقیر گوید**

تا اینجا با تمام رسیده خطبه مبارکه منسوبه بامیر مؤمنان علیه السلام و علا
بر علائیکه راجع بقیام حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه در آن بیان فرمود
نکات بسیاری از آن استفاده میشود خصوصا در تفکیک بعضی از علامات
مشترکه بین قیامت صغری و قیامت کبری که نگارنده در تشریح بعضی از آنها
در این جزو از کتاب مبادرت مینمایم

اول آنکه تجدید و بنای سورها و پایگاهها را که قبلا شرح داده شد در شهرها
از علامات خروج سفیانی شمرده و مربوط بطبقات قبل از طبقه هفتم نیست بلکه

از علامات خروج از دنیا

از علامات قریبه بخروج ائمه است که در طبقه هفتم واقع میشود
روز نهم ای که حضرت مهدی علیه السلام بعد از ظهور هفت سال در مدینه
 الیه اقامت میکند **سوم** آنکه خروج دجال پس از هفت سال از ظهور
 آنحضرت خواهد بود **چهارم** آنکه نزول حضرت عیسیٰ علی نبیا و اله و علیه
 السلام پس از چهل روز از خروج دجال خواهد بود **پنجم** آنکه آنحضرت تا
 چهل روز از اول آفتاب تا وقت غروب آن بالشکر دجال جنگ میکند تا زمین را از
 لوث وجود آنها پاک کند **ششم** آنکه آنحضرت بعد از آن تا چهل سال در روی
 زمین میماند و حکومت میکند تا روی زمین را از کثافات کفر و شرک و نفاق و جور
 و ظلم پاک کند **هفتم** آنکه خرابی شهرها از علامات قیامت کبری است
 نه صغری **هشتم** آنکه خروج باجوج و ماجوج بعد از خرابی شهرها است
 آن از علامات قیامت کبری است نه صغری **نهم** خروج دابّه الارض
 بعد از خروج باجوج و ماجوج است و آن از علامات قیامت کبری است و موط
 بقبل از ظهور نیست **دهم** خروج آفتاب از مغرب از علامات قیامت کبری
 است یا از **هم** ظهور انش از آسمان از علامات قیامت کبری است

تنبیه و تشریح

ذاتنهد باد که راجع به ظهور انش اخبار بسیاری از طریق فریقین روایت شده که
 در بعضی تصریح شده که آن انش ازادی حضرموت و با از زمین برهوت و با از غرق

نَجْمِ حَمَائِمِ اجْنَابِ عَلَیَّ

عَدَن پادرجو هوا ظاهر شود و در بعضی مدت مکتب انوار سرور و در بعضی هفت روز
بصریح شیه ممکن است گفته شود که ظهور بعضی از آنها قبل از قیامت صغری است و بعضی
قبل از قیامت کبری خواهد بود هر چند اظهر چنان میباشد که همه آنها از علامات قیامت
کبری است نه صغری خصوصاً با قرینهای از مطوعات بیشتر از اخبار ان مستفاد میشود
بقید یوق الناس الى المحشر و امثال ان و الله العالم **دوازدهم**
ظاهر شدن کف بدون زند یعنی یح در هوا ان نیز از علامت قیامت کبری است نه
صغری و اخبار ان هم بطرق فریقین مختلف در گذشته بعضی بکف آنها اقتضار کرده
و بعضی تعبیر بدست شده و بعضی کف و وجه وارد شده و بعضی سر و صورت و دست
و سینه دارد و در بعضی مطلق و در بعضی مقابل افتاد و در بعضی وارد است که مردم
اورا بشناسند و در بعضی بصریح شده که ان امیر المؤمنین علیه السلام است بطریق
این نیز ظاهراً از علامت قیامت کبری است

در پیرامون رجال

مربد بر آنچه در جزو اول این کتاب شرح داده شد چنانچه در کتاب گنجینه سرور در
علامات ظهور هم شرح دادم غالب اخباریکه از طریق خاصه و عامه در شرح حال
او و خیر او و سیر و سلوک او روایت شده بر حسب ظاهر قابل قبول نیست و عقول عامه و خاصه
متداوله از تحمل ان ابادارد و بیشتر حمل با فسانه میکنند و مورد اعتماد نیست ولی بطور
کلی اصل قضیه را بنا بر انکار کرد زیرا که بیهوده سخن با پذیرازی بنود بلی بطور مسلم

راجه طالع

۱۵۵

امرد حال امری است خارق عادت و ستر است از اسرار الهیه و آیات قدرت خدای
مقال و بقدری مهم است که بمقتضای اخبار بسیار از زمان نوح پیغمبر علیه السلام هم
پیغمبری قوم خود را از فتنه دجال ترسانیده و از ظهور و خروج چنین فتنه ای خبر داده
و اهل کتاب از یهود و نصاری و مجوس در آمدن دجال و آشکار شدن فتنه او تردید
ندارند و در کتب آنها به آن تصریح شده و از جمله کسانی که از مقدمین بان نیز تصریح کرده
جاماسب حکیم است که او را کو موسب و جو موسب هم گفته اند در کتاب خود که اسرار
عجم نام دارد و آن عبارتست از گذشته ها و آینده ها بلکه در دنیا واقع شده تا رفیان او
و آنچه واقع شود بعد از او تا قیامت از حالات و زایچه های طالعهای بعضی از ملوک
پیشینیان از عصر خود و اشخاص مهم نای و ملوک و پادشاهان و انبیاء و اوصیائی که
در دوره زمان پس از او بوجود آیند و بر نعم بعضی پیغمبر بوده و بعضی او را حکیم
داشته اند و در فن نجوم و ستاره شناسی مهارتی فیض داشته در همان کتاب از رو
علم نجوم از زمان خود تا زمان ادم ابوالبشر را بطور فقهی حساب کرده و زایچه ها
طوابع اشخاص نامی جهان را استخراج کرده و بطور کلی کوئی شرح حالات آنها را
بیان نموده و همچنین از زمان خود تا قیامت نیز طوابع اشخاص نامی را استخراج
کرده و حالات آنها را کلی کوئی کرده و از جمله استخراجات او است زایچه طالع دجال
ملعون و آنچه از او بظهور میرسد و اوصاف او و اوصاف خرا و که نگارنده نیز
زایچه طالع او را با عین عبارات کتاب جاماسب نامه با اسرار عجم که در موضوع او شرح

بَحْثُ حَمَائِیْ اَبْجَا عَلَیْ

داده و رسم نموده مینگارم تا مزید بر آگاهى مطالعه کنندگان گردد

کَفَّارِ حَامِیْ اَبْجُ بَدْجَال

قوس	میخ	رنج	گل مرقی میزان	سنبه بهر
جدی	عقرب زهره	دلو	کجَال	اسد
حوت	حمل	ثور	سرطان	جوزا

بعد از آن مردی بچشم
از اصفهان بیرون
آمد بر خری نشسته
که بالای خراوهفت
گرفت و بالای آمد
ده گرفت و بر پیشانی
آن خراهی بنه بود

و آنرا انجانبشته که این خرخد است و این مرد عجایبها نماید چنانکه مردم را
از آن خوش آید و هفتاد هزار آدمی جمله بر ملت سرخ شبان باهودار
(یعنی ملت یهود) باشد و بطالع عقرب باشند بعضی از دراز گوش پیاده
باشند و چماقی از چوب بید ساخته و سخن میگویند و بر آن چوب اشاره
میکند و از گردن خرنان فروی افتند و مردم مان بر میگردند و میخورند
و ندانند که جادو است و مردم او را سجده کنند و بهر شهری و ولایتی بر
خراب کند و میگوید دنیا را خراب میکنم تا بهشت و دوزخ من باقی ماند
تا بیکسال عالم را خراب کند و خلق را گمراه کند تا بیکم رسد چون کعبه را

وَابْعَدُ إِلَىٰ حَرَمِ مَنَا

ویران خواهد کند درهای مکه بسته گردد و در مدینه همچنین پیش بیت المقدس آید و آنجا مقام کند و خواهد که قبله اینها را ناخراب کند و عالم همه دین وی قبول کرده باشند الا سه شهر آنکه بر سر کوه طور رود و در آنجا خیمه زند و فرما بدزدن

طَالِعُ أَنْكِ ضَعِيفٌ ذَرَأِي

پس اختر از اقربان افتد در محل و خورشید در خانه خود بود و عطارد نیز در خانه خود و بهرام بدلو بود و دست دم موش کهوان سوی مشرقی بود و دست کتاب مشرقی سوی میخ بود و دست شمشیر بهرام سوی خورشید بود و دست و قلم خورشید سوی ناهید دارد و دست و جامه زنان ناهید سوی بتر دارد و عطارد روی بخورشید دارد بمقابله ماه دارد و ماه با

زهره بود دلیل کند

نور جوزا	زحل مشری حمل	جدی
سرطان	طالع آنکه صفت عیسی دارد (یعنی پیا میهد)	جدی
اسد سنبله عطارد	میزان زهره	قوس عقرب

که مردی بیرون آید از قبله اینها از فرزندان هاشم دول کتی بر شکل دراز گوش پیاده و گرد روی و کوسه بود و پشمینه پوش و کمر بر میان

بَحْثُهَا فِي الْجَمَاعَةِ

بسته و عصا در دست گرفته و مردم چنان پندارند که دراز گوش پیاده است
 و قوت کبر و مدد او کند و چنین پندارند که دعوت بدین دراز گوش کند
 و از دنبال او روند و گویند که میبینیم که چه خواهد کرد پس پیرها شامگاه
 بدر خیمه آمدن می برسند و او را بقفا باز خفته ببند عصا بر شکم آن مدعی
 زند و شکم او را بشکافند و آن مردم از دنبال او دویدن گیرند و با وی یاری
 کنند تا خدای تعالی بآنان فرسند و چهل فرسنگ خون از کوه طور روانه
 شود و هفت ساعت او را سجده کند و خدای خود خوانند و چون او را ببندند
 که از آسمان بیرون آمده بر تخت شاهی بنشیند و مردم را بره راست خواند و
 گویند من بنده ام از آن خدای تعالی تا همچین شما سجده خدا را نکنند و وعده
 دیدار او خواهد که همه عالم مرده کند و باز زنده کند و هر یکی از دیگری داد
 خود را بستاند انگاه او را هر که بجز پرستید جاوید بهشت مأوا ای او بود و
 آنکه غاصی شده باشد و پیغمبر مانی خدای عز و جل کرده بعذاب دوزخ گرفتار
 گردد و او دعوت بدین مهر آزمای کند و همه قبول کنند و بشام قرار گیرد و
 مردم که در کعبه عالم باز مانده باشد همه روی بدان طرف نهند و او شهری بنا
 فرماید و پانصد فرسنگ جهان معور شود که از غلبه مردم و چهار پای کشت و
 زرع نتوان کرد و شام همه آبادان شود و از عراق شهری آبادان شود و بکر
 داد کند و از دادگری گریز و پیش هم آب خورند و مردم بسیار شوند و عمر

در ابعاد و ابعاد الزمان

۱۵۹

دیگر باره ناره شود و بدرازی چنانکه مرد باشد که او را پنجاه فرزند باشد خاصه
در انوقت که اخیان دور بر ج جوزا و خورشید با بهرام و زحل و پتر در طالع بهم
ساخته بود و قدر ساخته با ناهید از مقابله رأس مصر شده و رأس در ترازو
دلیل کند از پیران پناه یکی بنشیند برسم او یا در شاه کی کند و کوه و در و دشت پر
از مردم و جوان شوند و کتابهای مردم کهن همه جمع گشته از مکه جهان از نو
و خواندن خالی شود و ناریخ طلب کند و بنابند ناریخ نو فرمایند و ناریخها
که نه هم بپسند و جهان همه چون چشم خروس و روی عروس شود و همه بدین
مهرازمای باز آیند و اشوب از جهان برخیزد چنانکه صلح را فراموش کند
که چگونه باید داشتن و اگر وصف انروزگار کنیم ما را زندگی خویش تلخ گردد

پایان کلمات جاساس در این موضوع

و این کتاب در نزد نگارنده موجود است و ناریخ کتابت ان دوازدهم جادی
الثانیة سال هزار و صد و هشت هجری در اصفهان نوشته شده از روی نسخه
اصلی که در کتابخانه شاه سلطان حسین صفوی ره بوده و بعد از این هم بناسبت
بعضی از قسمتها بشک بنظره زده شود در ضمن این کتاب بحال خود نوشته میشود

خلاصه سخن

انچه از اخبار و آثار فریقین و غیره مستفاد میشود در حال خبث پلید جادو
گر عریب و عجیبی است و ممکن است از روی جادو با شکل مختلفه عیب خود

بخش چهارم از اجزاء علی

و خیر خود را ب مردم نشان دهد چنانچه متن بسیاری از اخبار را جبه باو حاکی است که دو کوه در پیش رو و عقب سر او از آب و نان بنظر بیننده میاید و بجز و جاد و چنین نمود میشود و با ساز زدن هر بن موئی از موهای خرا و پا کو چک و بزرگ شدن و متشکل شدن او با شکلان مختلفه ساعت بساعت و همچنین بزرگی گام و میان دو گوش خرا و یا محمول بر شدت بزرگی خرا و باشد یا آنکه در حقیقت خود و خرا و کو چک و متعارف باشند ولی در میانها و شهرها و قریه ها بجز او بزرگ و کو چک شوند زیرا که سحر عبارتست از نشان دادن چیز واقع بصورت واقع و دور نیست که بزرگی هیکل او و خرا و از روی حقیقت و واقع باشد و خدای معال بقدرت کامله خود برای حکم و محاکم و امتحان بندگان خود برونق آنها را چنین خلق فرموده باشد چنانچه در مورد و قرآن متذکره در هر عصری بسا مخلوقات غریبه و عجیبه خلق فرموده کما اینکه در بوار و سیر و اخبار ملل و نحل جهان از آنها خبر داده شده از قبیل بزرگی جثه خود آدم ابو البشر و حوا و اولاد آنها خاصه عناق دختر آدم و عوج پسر عناق چنانچه نقل شده که جثه عناق بقدری بزرگ بوده که بقدر یک کعبه زمین جای نشستن او بوده و فرزند او عوج بخد بد قامت او یکصد و هفتاد و گریز بوده و نظائر آنها

پس بجز دیدن یا شنیدن خبری در کتابی یا از گوینده ای فوراً نباید مبادرت در انکار کرد و این جمله از کلام بعضی از بزرگان را باید در نظر گرفت که گفته اند کلمات قرع سمعک فذره فی بقیعة الامکان یعنی هر چیز بیکه بگوشت شنید انرا در بقعة

امکان بگذار و بپا که وقوع و با وجود آن از حیث امکان بیرون نیست و خدا قادر و توانا

را بجلال و احرار الزمان

حدیث چهل و دوم

۲۹۴

نسخه دیگر خطبه البیان منسوب به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام است که در کتاب الزمان
الناصب در صفحه ۲۰۳ نقل کرده و مؤلف در همان صفحه در حاشیه آن شرح داده است و در
انرا باین کیفیت که گفته است مفاصله کردم این نسخه خطبه البیان را با نسخه عتیقه ای که آثار
صحت در آن ظاهر بود و تاریخ کتابت آن در سال یک هزار و هفتاد و پنج بوده که آن نسخه
در خزانه ذریقه شهید اول ره بوده و در پشت آن نسخه نوشته بود آنچه را که ترجمان است
بمحقق وقف کردم انرا بر فرزندان محمد بهاء الدین و بر آنکه زود باشد از او وجود ایداره
فرزند آن شاء الله تعالی بمنّت گذاردن او و کرامت فرمودن او و نوشتن که حکیم
طالب علم شرف الدین محمد مکی میر محمد ضیاء الدین میر شمس الدین میر حسن میر زین
الدین از ذریقه شریف ابی عبدالله الشهد شمس الدین محمد میر جمال الدین مکی مطلبی
خاری عالمی خرمینی در سال یک هزار و صد و نود و سه

مؤلفنا چنگو بد

ظاهر چنین مینماید که این خطبه با خطبه ای که قبل از این ذکر کردم یکی بوده و در یکجا و
یکجای انشاء شده چنانچه از حمد و ثنا و تحت و درود و جلالی که در آن ذکر شده در کسر
از عبارات آن با یکدیگر مطابقت و بعلاوه داستان سوادین نوفل و اعراض و بخت

بَیِّنَاتِ اَنْجَاءِ عَلِيٍّ

و نظر غضب فرمودن آن بزرگوار بر او و هلاک شدنش و پیرون بردن جسد او از محمد
و بیان سخنانی که بعد از آن فرموده و قسمتی از اوصاف خود حضرت و مقداری از علل
که بطرز غریز و لغز با د فرموده و در خطبه قبل گذشت در این نیز موجود است بلی فرقی که
با خطبه قبل دارد از جمله آنکه حمد و ثنا و محبت و درود آن طو لانی تر و دیگر آنکه در این
خطبه بالغ بر سیصد و نود و کسری از اوصاف خود را حضرت در آن ذکر فرموده بتجهر
اَنَا اَنَا و دیگر آنکه ممتت علام فرموده آن مفصلتر است از خطبه قبل و لغز و مهورات
آن بیشتر است و دیگر آنکه بعضی از علامات که در این خطبه ذکر شده در خطبه قبل نیست
و بالعکس و دیگر آنکه حضرت در ضمن بیان علامات بعضی قرن فرموده و در خطبه قبل
چنین نیست بلکه از زمان خود تا زمان ظهور را ممت طبعه فرموده و دیگر آنکه در این
خطبه آنحضرت اسامی ولایات و حکام خود را که در زمان ظهور در شهرها مقرر شدند با
اسامی پدران شان ذکر فرموده و لکن عده سیصد و پنجاه نفر اصحاب خاص خود را
ذکر نفرموده و در خطبه قبل بعکس است اسامی اصحاب خود را در شهرها بدون نامها
پدران شان ذکر فرموده و لی نامهای ولایات و حکام و پدران شان را ذکر نفرموده و
دیگر آنکه بسیاری از علامات و عبارات در این خطبه هست که در خطبه قبل نیست و
بالعکس **بِهَر تَقْدِیْمِ** آنچه که بنظر میرسد اینست که در خطبه هر دو یکی بوده است
و این اختلاف و تعدد ناشی از حافظ و ضابط نبودن و عدم تحمل ضبط رواه است و همچنین
است راجع بمکان صدور آن که در بعضی انشاء و صنادید شده از آنحضرت یا در کوفه و الله اعلم

را بجمع الامور اخر الزمان

۱۶۳

نکاح و نده آنچه از انرا که در این کتاب اقتضاء ذکر آن را دارد مینگارم و قبلا نکهت جالب و جوی
را که مذکر آن دو ایستقام لازم بنظر فایده صریح میباشد بعضی میسرانم نا ارباب نظر در اطراف آن
جولان نظر داده و از نتیجه نظریات خود بهره مند گردند غرض نقشی است که ما با انرا

نکته جالب توجه

پوشیده نمائاد که در موضوع حوادث و ملاحجه که در این دو خطبه بان اسفارشده بعضی
از علامت بطور بصریح و بعضی در پرده تلویح و بعضی علامت بعینه و بعضی علامت قریبه بعضی
مشروطه و بعضی محصوره و بعضی خاصه و بعضی عامه و بعضی مشترک بین قیامت
صغری و کبری میباشد و بسیاری از اینها صورت وقوع پیدا کرده و محدودی از
ان هنوز باقی مانده که بعضی از اینها در شرف وقوع و بعضی از اینها هنوز مدت دارد و بعضی
از اینها چون مشروطه و معلقه و بدایه است ممکن است صورت وقوع پیدا کند و ممکن است
نکند در تشخیص بعضی از این قسمتها پس از استقراء و تتبع و کاوش میتوان اجمالاً زمینه
بدست آورد برای ثبوت و بیدار شدن و خود را مهیا کردن و امیدوار بنزدیکی فرج
بودن مثلاً در بعضی از روایات امیر المؤمنین علیه السلام نا زمان ظهور حضرت مهدی
علیه السلام را طبقه بندی فرموده است بجمعت طبقه شش طبقه از انرا اول و اخر اینها را
بسالهای هجری معین فرموده و برای طبقه هفتم اخر مدت انرا معین نفرموده و در پر
خفا گذارده چنانچه در خطبه قبل که حدیث چهل و یکم باشد معین فرمایش حضرت با ترجمه آن
شرح داده شد و در بعضی اول تغییر را از زمان مخلوع بنی عباسی یعنی مقتدر بالله گرفته

بِحَسْبِ حَقِّهِ رَجَاءُ عَلَوِيٍّ

و فرموده لا تفرحوا بالمخلوع من ولد العباس (یعنی المقتدر) فانه اول علامات
 النخبة الا و انی اعرف ملوککم من هذا الوقت الى ذلك الزمان چنانچه در خطبه قبل
 گذشت یعنی شاد نشوید بخلع شده از فرزندان عباس از خلافت یعنی مقتدر^{نیز}
 که ان اول علامات تغییر است و من می شناسم پادشاهان ایشان را از این وقت تا ان
 زمان - و در این خطبه دور فتنه را تا قرن یازدهم ذکر فرموده چنانچه عنقریب ذکر
 خواهیم کرد و خواهد دانست و ظاهراً قرن که حضرت در این خطبه بیان فرموده قرن
 هجری نباشد زیرا که هم اکنون که مشغول نوشتن این کتابم از قرن چهاردهم هجری
 تقریباً هفده سال زیادتر باقی مانده است که بگذرد و تعبیر حضرت بقرن یازدهم^{هجری}
 سازش ندارد پس ممکن است گفته شود که شاید مراد حضرت از قرن یازدهم قرن
 یازدهم از اول زمان تغییر یعنی از زمان خلع مقتدر بالله عباسی باشد زیرا که خلع
 مقتدر تقریباً در سال سیصد و شانزده هجری بوده و اکنون سال یک هزار و سیصد و^{نفت}
 سه هجری است چون سیصد و شانزده را از ان کم کنیم باقی میماند یک هزار و شصت و هفت
 سال و بنا بر اینکه قرن صد ساله مراد باشد تاکنون که زمان نایف و تصنیف این رساله
 است تقریباً ده قرن و شصت و هفت سال از زمان خلع مقتدر میگذرد و هم اکنون
 سال شصت و هفتم از قرن یازدهم از زمان خلع مقتدر است در این صورت با فرض این
 حضرت راست و درست میباشد و بعد از این خواهی دانست که المختصر در کلام خود آورده است
 و عطف شدائد و مصائب و بلاهای این قرن کلمه استرجاع بر زبان جاری فرموده و اگر

وَالْجَعَلُوا لَكُمُ الْإِسْلَامَ

۱۴۵

روئی دقت فکر کنیم و بدیده عبرت در اوضاع بنگریم از ابتدای این قرن تاکنون که تقریباً
 شصت و هفت سال میگذرد چه حوادث و انقلاباتی در کلیه ممالک اسلامی بلکه در تمام
 روی زمین از شرق و غرب و جنوب و شمال حادث شده و چه فتنها روی داده میسوم
 فی الجمله مقیاسی برای صحت صدور این خطبه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدست
 ابراهیم برنزدیک بودن زمان ظهور طبق علامه که بیان فرموده اند زیرا که مراد این باشد
 که برای ظهور وقت مصرحی بیان کنیم و بطور قطع و حزم در این موضوع اظهار نظر کنیم
 زیرا که با جمله کذب الوفاة و هلك المستحلون درست میباشد بلکه از روی رجاء و حدس
 و تخمین است نه بر وجه حکومت و تمجید عجل الله تعالی فرجه و سهل الله مخرجه اکنون
 شروع میکنیم بیان آنچه از این خطبه که مربوط بعلائم است و فوشتن آن در این کتاب است

فَالْعَلَيْهِ السَّلَامُ

أَلَا إِنَّ فِي الْمَقَادِيرِ مِنَ الْقَرْنِ الْعَاشِرِ سَجِيطَ عَلِمٍ بِالزُّرْءِ مِنْ بَنِي قُضُورٍ بِأَشْرَارِ
 وَآيِ أَشْرَارٍ وَكَفَّارٍ وَآيِ كَفَّارٍ وَكَفَّارٍ وَكَفَّارٍ وَكَفَّارٍ وَكَفَّارٍ وَكَفَّارٍ وَكَفَّارٍ وَكَفَّارٍ
 الْأَمَلُ إِلَى مَطْلُوبِهِمْ فَيَقْتُلُونَ الْأَبْلَهَ وَيَأْسِرُونَ الْأَكْمَةَ وَيَذْبَحُونَ الْأَنْبَاءَ
 يَسْتَحِبُّونَ النِّسَاءَ وَيَطْلُبُونَ شَرَّ دِينِ هَاشِمٍ لِيَسَاقُوا مَعَهُمُ بِالْغَنَائِمِ وَيَنْضَعُ
 فِتْنَتَهُمُ الْإِسْلَامَ وَتُحْرَقُ نَارُهُمُ الشَّامُ فَأَهَا حَلَبٌ بَعْدَ حَصَادِهِمْ وَأَهَا خَرَابُهَا
 بَعْدَ دِمَارِهِمْ وَتَسْتَرَوِي الظَّأَمُ مِنْ دِمَائِهِمْ أَيَّامًا وَتَسَاقُ سِبَا بِهِمْ فَلَا يَجِدُونَ
 لَهُمْ عَصَا مَأْمُومَةٍ تَقْبِرُهُمْ جَاهِلِيَّةً مَارِقِينَ وَتَحُلُّ الْبِلَادَ بِقِرْبَةٍ فَارِقِينَ وَتَسْتَهْدِمُ

تَجَسُّسُ خَبَرِ الْإِبْرَاهِيمِ

حَصُونِ السَّامَاتِ وَتَطُوفُ بِلَادِهَا الْأَفَاتِ فَلَا يَسْلِمُ الْأَرَمَشَقُ وَبَنُو
وَبِرَاقِ الدِّيَّانِ بِمِشَارِقِهَا وَاعَالِيهَا ثُمَّ يَدْخُلُونَ بَعْلَبَكْ بِالْأَمَانِ وَتَحِلُّ الْبِلَادُ
فِي نَوَاحِي لُبْنَانَ فَمِنْ قَبْلِ بَقَطْرِ الْأَعْوَارِ وَكَمْ مِنْ أَسْرَدِ لَيْلٍ مِنْ قَرَى الطَّوْمَا
فَهَذَا لَكَ تَمَتُّعُ الْأَعْوَالِ وَتَصَحُّبُ الْأَهْوَالِ فَإِذَا لَا تَطُولُ لَهُمُ الْمُدَّةُ حَتَّى تَخْلُقَ مِنْ
أَمْرِهِمُ الْحِجَّةَ فَإِذَا أَنَا هُمْ الْحَبْنُ الْأَوْجَرُ وَتَبَّ عَلَيْهِمُ الْعَدُوُّ وَالْأَقْطَرُ بِحَبِشَةِ
مَلَمْلَمِ الْمَكْرَرِ وَهُوَ رَابِعُ الْعُلُوحِ الْمَنْفَرِّ بِكَيْفِيَةِ الْمَطْفَرِّ وَنَوَابِئُ الْغَدْرِ بِحَبِشِ
بِلِيمَةِ الطَّمَعِ وَبِلَهْبَةِ الْهَلَعِ فَيُوقِفُهُمْ سُوقُ الْهَيْجَانِ وَبِمَكِّ شَيْأَ طَبَنُهُمْ
بَارِضِ كَخَانٍ وَيَقْتُلُ جُوشَهُمُ الْعَفْوَ وَيَحِلُّ جَمْعُهُمُ الْتَلَفَ فَيَنْدَلِمُ مِمَّا
عَقِبَ السَّنَاتِ مِنْ فَلَكَ النِّجَاءِ إِلَى الْفَرَاتِ فَيَسْرُونَ الْوَاقِعَةَ إِذْ لَا مَنَاصَ
وَهِيَ الْفَاصِلَةُ الْمَهْمُولَةُ قَبْلَ الْمَخَاصِ مُعَدَّةٌ لَهُمْ عَلَى الْإِسْلَامِ الْكَثْرَةَ فَهَذَا لَكَ تَحُلُّ
لَهُمُ الْكُرَّةُ (الْكُرَّةُ ج) فَيَقْصِدُونَ الْجَزِيرَةَ وَالْخَصْبَاءَ وَيَجْرُونَ بَعْدَ عَوْدِهِمْ
الْحَرَاءَ

لُغَاتٌ عَلِيَّةٌ وَحُشْيٌ وَكُشْيٌ الْكَوْبَنْدُ كَهَيْجِ دِهْنِي نَدَارْدُ أَبْلَهَ مَوْضِعِي اسْتَدْرِصْ
كَهْ بَكِي زَبَهْشْتَهَائِ دُنْيَا بِشَمَارِ مِهْرِفَهْ شُدَّ اذْ عَدَّةٌ كِي اَزْ مَرْدَمِ وَ مَرْدَمَانِ بِيكَانَرِ كِه
اَزْ اَن قَبْلَه نَبَاشَنْدُ يَا خَانَهَائِ دَر اَن قَبْلَه نَدَاشْتَه بَاشَنْدُ قَطْوَرَه كَبْرَامْ وَ لَدِ
حَضْرَتِ اِبْرَاهِيمِ خَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوْدَه كِه شَشْ پِشْ اَوْرَدَه بَرَايِ اِبْرَاهِيمِ كَرَامِ
اِنْهَارِ اَدْرُ زَمَانِ حَيَاتِ خُودِ اَزَ اسْحَقْ جَدَا كَرْدَه وَ بِجَانِبِ مَشْرِقِ زَمِينِ فَرْسَنَادِ

وَالْبَعْلَاءُ وَالْحَرْمَاءُ

۱۴۷

و در اینجا ساکن شدند و نسل آنها زیاد شد و از نژاد آنها است تَرَك و حبشه و تبرکته
 شده که بنی قنظور از اولاد پادشاه بنی نو چند زوراء مراد بغداد است خطیب بغداد
 در تاریخ خود گفته که وجه تمایز بغداد بن زوراء برای اینست که از حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام پرسیدند که چرا بغداد را زوراء گویند و حضرت رسول انرا زوراء گفته
 فرمود لان الحرب بنو رخی جوانها حتی یطبقها یعنی برای اینکه جنگ اطراف انرا بپوش
 کند تا آنکه روگردانرا و در منتهی الارب گفته که برای ان زوراء گویند که ابواب داخل
 ان از خارج دیده میشود آنگاه پشته یا پشته بلند از یکسنگ یا جای بسیار بلند را گویند
 که خاک ان غلیظ باشد و بجزرت نرسیده باشد یعنی تپه ها یا بلندی ها بکس طاء و
 بضم ان نادر جمع طمان است بروزن سکران یعنی نشسته دمار هلاکت مارق از دین برین
 رونده و برون فاعده شهرهای دیار بکراست که در میان جزیره و ارضیه واقع است
 یَقْطُرُ اقْطَرًا یعنی ختم میگیرد و ختم گرفتن و ختم میکن می کند ختم کین کردن ان عوار که
 الطومار انواع شدنها و سنجینها الحیره ختم گرفتن در منتهی الارب است وَجَدَ یَجِدُ جَدًّا وَجَدًا
 و مَوْجِدَةً کَجَلْبَةِ ختم گرفت الحین هلاکت الا و آخر ترسان و ترسانك و ثوب جستن کردن
 اقْطَرُ کسی است که شراوت از او مبارد المَلَمَّ بسیار و در هم پیوسته کتبه بروزن
 سفینه گروه لشکر نا گروه اسبان گرد آمده با گروه اسبان غارت کننده از صد ناهرا
 نَوَاتِبَ جمع نایب یعنی مصیبت و کارد سوار خدر بروزن فُضَّ جمع غادر است بر غیر قایم گفته
 میشود غدا اللیل یعنی نایب شد شب لَمَمَ گرد آمدن و دور دادن و بخرخ در آوردن

بَیِّنَاتِ الْجَنَّةِ

الْهَابُ برافز و خنّ الفس و شک دویدن است و بیای در خشدن برق هلع خروشدن
از ناستکیائی همچنان برانگیختن و ختم گرفتن و وارد کار و زار شدن قفّ جماعت را
گویند و بنا بر سخای عفت است بمعنای بازداشت شده معاص جابگاه فرو شدن
در آب و بمعنای دانستن نبر آمده گریه بازگشت کردن گریه شکست خوردن حصاء
زمینهای پرگاه حاصل خیز حرناء خنمکن شوندگان غارگر منجو

معنی آگاه باشد که در مقدارهای از قرن دهم زود باشد که احاطه کند کسبک هیچ
دینی ندارد در بغداد از اولاد قنطورا کبیر ابراهیم خلیل یا اولاد ترک بن یافث که ترکها با
حبشها باشند و آنها شرپهائی هستند و چه شرپهائی و کافرهائی هستند چه کافرها
رحم از دلهای ایشان کتفه و برداشته شده باشد و بمشقت اندازد ایشان را از دانی اند
ایشان نا باخچه که میخواهند برسند پس میکشند اهل ابله یعنی اهل بصره را و اسپ میکشند
انها نیز از ایشان که در پشتها و تپه های بلند متواری و پنهان شده اند و میکشند
پسرها را و زننه میگذارند زنها را و میطلبند عده کجی از بی هاشم را که از ایشان بینند
و با در میان ایشانند ولی خانهای از خود ندارند و آنها را با خود سوق دهند مانند
سوق دادن غنیمتها و ضعیف و ناتوان کنند فتنه ایشان اسلام را و بیوز اندازند ایشان
شام را پس وای بر اهالی حلب که پس از دیدن ایشان بقتل عام کردن خانها بتر که
در آنها ساکن بودند خراب کنند و راه از جهت خراب کردن و خراب شدن آنها بخت
خونها و زود باشد که سیراب شوند از خونهای ایشان فتنگان چند روزی دارند

راجعہ احرار ۱۴۹

میشود اسپران ایشان پس بمیان بند برای خودشان حافظی نگاهداری پس سپرد
 بعضی از ایشان را اگر در نیکان از دین بیرون روند و زود باشد که خراب کنند حصار
 های شامات را و در زند در شهرهای آن بلاها و فتنها و افتخا پس سالم مان
 مگرد مشق و اطراف آن و ریخته شود خونها در مکانهای بلند و مرتفع آن پس از آن
 داخل جبلت شوند دادن آمان و وارد شود بلاها در اطراف لبان پس چپه
 کشته شده ای که کشته شدن ایشان خشمگین کند گروهها برآین در انوقت شنید
 شود صداهای ناله و فریادها و نالهها شود هولها و ترسها پس بدرازی نکند
 از برای ایشان مدت اسبند و شان که از عمل ایشان خشمی در دلها ایجاد شود پس
 در انوقت هلاکتی ترسانند و بمیان ایشان رخ دهد و قیام کند بر ضرر
 ایشان کسکه شرارت از او میریزد با لشکر خود که عدد آنها بسیار و پیوسته است
 و پی در پی خواهد بود حمله آنها و او چهارمین بدبختی است نفرت داشته شده
 و حمله میکند با لشکر انبوهی که گرد آورده و سواران جنگی و غارتگر خود که ظفر یافته
 گانند با کارهای دشوار تره و نثار کننده ای و در ورید دهد و پرخ یعنی بگردش
 در او در اراض و بشعله در آید و برافروخته شود آتش خروش و ناشیبائی او پس
 بجنگ کردن و کار و زار نمودن کشاند او را ختم برانگیزه شده ایشان و در ناک کنند
 شیطانهای ایشان در زمین کغان و گروهی برایشان بنارند و بکشند لشکر ایشان
 را و بحجبت ایشان دو آورد تلف شدن پس همواری بعضی از ایشان بعد از پراکنده

بِحَسْبِ خَيْرِ الْجَبَائِلِ

شدن با کشتی نجات بوی فرات میروند و سپهر میدهند جنگ را از نو که راه چاره ای
جز جنگ کردن ندارند و این جنگ کردن فاصله است به قول اندازد پیش از غرق شدن
فرز رفتن در آب و کثرت جمعیت ایشان آنها را آماده میکند که بر ضرر اسلام قیام کنند
اینحال حلال کرده میشود برای ایشان حمله کردن پس قصد میکنند بمقتل جزیره و زمینها
حاصل خنبر پرگاه و جنگ میکنند بعد از برگشتن در حالتیکه خشمگین و جنگ کنند و غارت

کنند گانند

فَالْعَلَمُ السَّلَامُ ثُمَّ بَطَرَ الْحَرْبُ الْهَالِكُ مِنَ الْبَصَرِ فِي شَرْذِمَةٍ
بَنِي غَمْرَةَ يَقْدَمُ إِلَى السَّامِ وَهُوَ مَدْهَشٌ فَيَبَايِعُهُ عَلَى الْخِدْمَةِ الْأَرَعَشِ ثُمَّ يَصْحَبُهُ
بِالْحَبَشِ الْعَرَمِ إِلَى عَصْنِهِ فَمَا سَرَعَ مَا بَلَمَهُ بَعْدَ فَنَنَّهُ فَرَمَ الْحَرْبِ إِلَى الْعِرَاقِ
لِتَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَسْرَاقِ فَيَهْلِكُ الْهَلَاكُ بِالْأَنْبَارِ قَبْلَ مَرَامِهِ وَبَعْضُ عَلَى أَهْلِيهَا
السَّقَامُ مِنْ فُضُولِ سَقَامِهِ سَنَنْظُرُ الْعَبُونَ إِلَى الْعَلَامِ الْأَسْمَرِ الدَّعَابِ (الْعَابِ)
حِينَ تَجْمَعُ بِهِ جُنُوحُ الْأَرْتَابِ يَلْقَى بِالْحَاكِمِ وَيَجْنِي بِالْعَلَامِ بَعْدَ الْفِتْنَةِ الْعَرَبِ وَ
أَرْسَالَ حَثِّ الطَّلَبِ مِقَارِنَةُ الدَّمَارِ مِنْ بَيْنِ صَحَارَى الْأَنْبَارِ وَكَأَنَّ أَشَاهِدَ
الْأَرَعَشِ وَقَدْ قَلَدَ الْأَمْرَ وَأَطَالَ حَجَّتَهُ لَيْلَةُ الدَّهْرِ بَعْدَ اخْتِلَافِ أَرْيَابِ الْوَعْدِ
وَذَلِكَ خَلْفَ مُوَافِقِ الْمَقْصُودِ وَعَلَى عِلَاقِ نَاكُثَاتِ لِسُونِهَا الْكَدَرِ وَيَوَائِيهَا الْقَدَرُ
فَيَأْتِيهِ مِنَ الْبَلَاءِ فِي بَرَهْنِهِ وَزَهْوِ أَمَانَتِهِ بِزَهْوِ نَزْهْنِهِ فَيَهْلِكُ بِوَصْمِ عِظَامِهِ
وَبُحْبُحِ نَعَاسِهِ وَبِشَغْلِهِ شَدَّةَ رِعَافَةٍ وَذَلِكَ عَقِبَ الْأَنْصَالَاتِ الظَّوَاهِرِ

ز ابعاد و احوال الزمان

۱۷۱

الحجرتی بروزن صبی معنای وکیل است و وکیل را جری میگویند بمناسبت اینکه جاری مجرای مؤکل است و مذکر و مؤنث این لفظ یکسان است شیر ذمه گروهی از مردم را گویند بنی غمر قبیلۀ از قبایل عربند مدعیش متحجر و سرگردان شده از عشق بد دل تر و شنای بکنده تر و چالاک تر در رجحان عمرم یعنی بسیار غله لشگی و سوز و سختی در عتاب مزاح و شوخی کننده لعاب باز بگر و در بعضی از نسخ غلاب است یعنی بسیار چهره استمر گندم گون اشراق اند و هکین و غضبناک کردن دشمن العلم بر رکان الفه دوستی حثیث سریع و شناب ضد یطی است در مآر هلاک و تاء گرانبار شدن زهوار اندن و نیکوئی و خوبی نزهه دوری و پرهیزکاری و صم سگاف و ایصام سگافین قحیم نزدیک رسیدن و محوم خود را بی اندیشه بناگاه در کار انداختن نغاس خواب استے حواس رعاف شتاب و عجله

معنی این ظاهر میشود مرد بیکه بیباکست و با جرئت با وکیل و جاری مجرای مؤکل خود است از بصره با عده کمی از قبیلۀ بنی غمر که رئیس و پیشرو ایشان است بطرف شام در حالیکه چهرت زده و ترسناک است پس از روی خدعه و فریب یا او بیعت میکند مردی بد دل و شنای بکنده و چالاک تر در رجحان پس با او همراه شود بالشکر بسیار ناعصره شام و چهر بسیار برعت تقلم او میشود بعد از از نمودن او پس ان شخص جری بیباک قصد کین بسوی عراق ناسوزش خود را فرزندانشان را اند و هکین و غضبناک کردن دشمن پس هلاک و نابود شود در آبنا که یکی از شهرهای عراق است پیش از اینکه بمقصود خود برسد

بَحْرِ حَمَارِ الْأَنْصَارِ عَلَيَّ

وگم میکند بر کان خودش ناخوشه‌ها را که زیادتی ناخوشه‌های او است و زود باشد
 که چشم‌ها بنگرند جوان گندم کون بسیار شوخی کننده با باز بگر با بسیار چیره و اگر در
 این‌ها گام باز میکند بسبب او بالهای شک و ریب را و آن جوان ملقب بجاکم است
 و زندانی میشود با بزرگان اتباع خود بعد از دوست بودن با عرب و برعت و سبب
 خواستن در نزدیکی هلاک شدن در میان صحراهای آبار و گو با میبیم امروز بد
 شنا بکنده چالا که در جنگ را که کا و جنگ را بگردن او انداخته و بدرازی کشانده است
 حجت او را در آن روزگار چون شام نار بعد از مخالفت کردن با کسانیکه هم وعده بودند
 و این مخالفت موافق با مقصود او بوده و او پنجه علاقه‌های شکسته عهد و پیمان
 را تا بیا میزد آنها را بکورت و تیرگی و گرانبار کند آنها را بتنگی پس چقدر شر و بدی و
 دهد از بلائی که در روزگار و زمان او پیش آمد که در وجه او و آنها که رانده شود
 بسبب دوری و دور شدن او پس در آنوقت سگاف دهد او را استخوانهای او و بناگاه از
 کار بنبذارد او را سستی کردن و ست شدن او و باز دارد او را از شدت شنا بگردن و محله
 او در پیشرفت او و اینها در دنیا له افتد لایتنکه ظاهر اسکار شود رخ خواهد داد در
 آخرهای قرن دهم (بعد نیست که مراد قرن دهم از سال اول تقییر باشد که آن سال خلق مقصد
 بالله عباسی باشد چنانچه از پیش گفته شد

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا هَامَ بَنِي قَنْطَرَا كُلُّ الْهَيَامِ وَجَعَهُمْ فِي الْمَرَّةِ الثَّالِثَةِ سَهْرُ الصَّيَامِ فَإِذَا فَا نَلَهُمُ ابْوَالْتَوَاسِ

تاج الملوك

۱۷۳

(ابو النور) وهو ابو الفوارس فظهر ما بينهم الحابر انقل ملك الهند من بيت البيت
وقال البيت في حوته الابلت وقل امر الدولة وسملت من اهل الجزرات الذلة ولعت
السوف في سحر وت وساحت الدماء في افانهم صبحموت واخلفت على الملك الجوش
وصال عليهم بحوة الشوش ولجت النار لوجه واشتدت الحروب بين الذبحه ووا
الكمد الصقوة وخرب طرق النوبة ولمس الرائد اللس واخلف ملك اندلس ودهش
العرب الدهش واقتل اهل مراكز ووقت الوفايع في القفحات وقام الحرب لهم
على ساق وصارت الطاليع للسرف وعصف بالسفن الرياح واشتدت بالجزائر الرياح
فظهرت الزناخ المديته وهلك رب قطظنيه وهدم سواحل الروم البرج وسال
على الافا طيس النرج واشتدت الفتن في خراسان وكان الظفر لال حسان
لغات هيام عاشوا شدن الجزرات والجزائر جمع جزيره است سحر وت صبحموت
هره ولعت عبرت واطلاق بر بعض حد ودشامات ومصر مبدود شوش موضعي است
نزدك جزيره ابن عمر ونام شهرت از شهرهای خوزستان غرب ولجت النار لوجه
الولوح در آمدن الكمد اندوه سخت الصقوة مصبت دهش حيران وسرگردان شدن
القفحات گردد وعبارها سرف شهرت در فارس وان بزرگترين ساحلها على ايشان
لمس كذا البني طلبه (المجد) الرائد جاسوس وقاصد بيت كه قوتی اورا میفرسند كه نگران مكانه
باشد كه دشمن دران فرودا پس اندلس از شهرهای مغرب زمین است ونام جزيره است كه طول
حالك ان بقدر يكما راه است مراكز نام شهر و بلادی است در مغرب دوز عصف

بخش چهارم در مجاز و علو

سخت و زیدین طلایع جمع طلبه یعنی پیش روان لشکر برای اطلاع یافتن از دشمن
اشراع الریح را مست کردن نرها الزخا الخ المدفیه کینه توزیه های خسته کننده البرج
مشقت و گزند و سختی و شدت افاطس جمع افطس یعنی بنی پنهان که استخوانهای بنی آنها
پست باشد نزع صندفج است بمعنای اندوهگین شدن ال حسان شاید مراد حسان
بن بغان غسانی باشد که بر پستانها و بر بریها با آنها جنگ کردند و غلبه با ال حسان

شد

معنی وقتیکه عاشق شدند و بی طاقت گردیدند و اولاد و خوراء که چنیها با
ترکها با حبشها باشند برای جنگ کردن و جمع شدند در دفعه سوم در ماه رمضان
و قتال کند با ایشان ابوالنواس با ابوالنوامس که صاحب سواران باشد پس اشکار
شود میان ایشان باز دارند ای از جنگ و مشغول شود ملک همدار خانواده ای
بخانواده دیگری و آن خانواده ای که ملک از او منتقل شده افسوس خورد و آرزو
کند که ایکاش ملک از دست من بیرون نشده بود و گم شود اهل دولت و شامل
شود ذلت از اهل جزیره ها و شهرها بحرکت درآید در ارضی شامات و مصر و
ریخته شود خونها در بعضی از اقالم روم و اختلاف افتد در میان لشکران برای ملک
و حمله کنند بر ضرر ایشان بخوزه شوش که نزدیک جزیره است که از جزیره ابن عمر و
گویند که آن منطقه است با شهر بیت از خوزستان غربی و در ایندانش در آنکه ای جنگها
شدند شود و خونها ریخته گردد و امزوه سخت با مصیبتی توافق کند و راههای نو

وَالْجَعَلُ فِي الزَّمَانِ

۱۷۵

وزنگار خراب شود و روابط اخبار قطع شود و مملکت اندلس اختلاف افتد و عرب جبران و سرگردان شود و اهل مراکش کشته شوند و از شدت واقعه جنگ گردد و عیار قطعه قطعه بلند شود و برپا ایستد جنگ بر ساقهای خود و طلایع لشکر بطرف بزرگترین ساحلهای فارس که شهر سهرافست رود و بادهای سخت بر کشتهها بوزد و در جزایر نزه ها راست گردد پس ظاهر شود کینه توزیهای خسته کننده و هلاک شود صاحب و مالک قسطنطنیه و خراب کند ساحلهای روم را سختی و گرد و روان شود برگر و همبکه سینههای آنها پهن باشد و استخوانهای پینههای آنها پست باشد یعنی بر بریها یا بعضی از چیننها و ترکها بد حالی و فتنها در خراسان شدید

شود و آل حسان بر آنها ظفر بایند

فَالْعِلَّةُ السَّلَامُ وَافْتَرَقَ بَنِي قَطَوَءَ عَلَى اخْتِلَافٍ وَالْبَهْمُ الرَّجُلُ إِلَى الْمَصَافِ امْتَحَقَ فِي الرَّحْفِ أَكْثَرَهُمْ وَانْكَشَفَ الْآيَامَ مَظْهَرَهُمْ وَخَسَفَتْ مَدِينَةُ بِالْخَطِّ وَخَرِبَتْ مَنَاجِرُ الْعَقِيَّانِ (مَنَاحِرُ الْقُبْعَانِ) الْوَسْطَى وَكَثُرَتِ الزَّلَازِلُ بِالشَّجَرَاتِ وَطَالَتْ بِأَقَالِمِ الْحَاوَةِ الْمَشَاجِرَاتِ وَظَهَرَ الْعِلْجُ بَيْنَ الدَّسَائِسِ وَتَلَامَحَ الْقَتَالُ بَارِضِ فَارِسَ وَتَلَهَبَ الْبُزَامُ الْمَشْرِقَ فَالْحَذَرُ كُلُّ الْحَذَرِ مِنَ الْمَشَقِّ إِذَا ظَهَرَتْ بِخَرَّاسَانَ الزَّلَازِلُ وَنَزَلَتْ بِهَذَانَ النُّوْازِلُ فَزَجَّتْ أَرَاخِفَ بِالْعِرَاقِ وَتَأَحَّمَ الْكُفْرُ عِنْدَ الْعِنَاقِ وَشَمِلَ السَّامُ الْحِلَافَ وَجَبَّ عَنْ أَهْلِهِ الْأَنْصَافَ وَصَالَ دَحْدَاحُ السَّوَالِ عَلَى الثُّغُورِ وَضَعَفَ عَنْ دَحْصَةِ أَهْلِ الْغُرُورِ وَاشْتَهَرَ

بِحَسْبِ حَرَمِي أَخْبَاءِ عَلِيٍّ

۱۷۶

الْكَذِبَ مَهْمَزَ وَوَقَعَ بَيْنَ سَائِلِ الْكَرْبِ وَالْهَرَبِ وَأَخْلَفَ الْعَسَاكِرَ عَلَى الْعِلْمِ وَكَثَرَ
بَيْنَهُمَا الشَّحُّ وَتَمَادَتِ الْمَبْنِيَّاتُ بِالْحِجَازِ وَخَفِيَ عَلَى الْحَرَمِ مِنَ الْمَكْدَانِ وَأَخْلَفَ الْعَسَاكِرَ
وَأَهْلَ الْبَيْتِ عَلَى الْمَلِكِ وَنَجَّاهُمْ نَاسٌ إِلَى الْفَلَكَ وَسَارَ السَّلَاطِمُ وَاسْحَبَ وَابِجٍ
هَجَرَ الْعَرَبِ وَنَاجَى كَرِبَ الْخِزَانَةِ وَمَلَأَ فَوَاحِي الْبَرِّ وَوَقَعَ الْخَلْفُ بَيْنَ عَسَاكِرِ الرُّومِ وَ
شَاعَ مَا كَانَ مَكْتُومَ وَارْتَحَلَ فَاضِلُ مِنَ الْعَالَمِ وَقَوَّى الْأَسَافِلُ الْمَطَالِمَ وَغَلِبَ
عَلَى النَّاسِ الْغُجُورُ وَمَلَكَتُمْ بُغْيَةَ الْغُرُورِ وَاشْتَمَّ بِاللَّصِّ الْأَثَمَ وَبَذَلَتْهُمْ أَسْلَافُهُ
وَمَنَعَ أَصْحَابَ الْحَقِيقَةِ الْحَقُوقَ وَأَصَابَ لِبَعْضِهِمُ الْهَرُوقُ (البروج ۹)

لُغَاتُ الرَّجُلِ مراد قائد الحسان است مصاف محل جبهه بندي و لشکر محقق بمعنی
جَو و نابود شدن زحف لشکر رونده بسوی دشمن و جهاد و لشکر گران خط ساحل بحیرین
و هر ساحلی و نام موضعی است در خلیج بحرین که بنزهای خطی از هند با نجا وارد میشود
عقبان بمعنای طلائع و سپه‌های پست هوار در از کوه شجرات مبارزین و کیمشها
دشمن جمع دسپه بمعنای پوشیده داشتن مکر و حیل و تلاحم شدت یافتن فتنه جنگ
تَلَهَّبَ برافروختن شدن ضرا بر وزن کاب هبزم زبزه یا است شقیق بضیعت گریزان و
مرد بیناک رجعت الاراجف یعنی بجنگ در پیوندند خوض کنندگان در جنبه‌های فتنه و
مانندان ناخام الکفر عند العناق یعنی متصل شود کفر نزد بلا و سختی و کارهای سخت و نویی
شمول هر گرفتاری خلاف مخالفت صَوْلَه حمله کردن و حجاج کوفاه بالا دَحْصَ جنبیدن
اکذاذ بنکشان نرم در آمدن و میگذارد چیز بیت که سب جمع شدن سنگهای نرم و سست شود

رابعاً فی الجرائم

۱۷۷

نظام زد و خورد کردن از علاج از جای بر کندن و بی آرام ساختن نایج زبان زدن
اشق و برافروخته شدن آن بغیة و بغیة یعنی مطلوب لص یعنی دزد و کارهای در پر
بروق جمع برق بمعنای طاعنه و گلوله

معنی فرمود علیه السلام . و فرقه فرقه میشوند پسران قنطورا یعنی ترکها و چپنها
و یا حبشها و آنمرد بکه از آل حسان است ایشانرا بجهه سبک و جنگ کشاند بخوبی که بیشتر
از ایشان در جنگ نابود شوند و روشن سازد روزها زمان ظهور آنها را و شهر
در ساحل بحرین با ساحل خلیج فارس با ساحل دیگری بر زمین فرو رود و محل تجارت
طلاخراب شود و با آنکه لشکر گراخی بجنگ آنها رود و بیشتر از آنها را محو و نابود کند
و زلزله ها یا تزلزله ها بواسطه مشاجرات و نزاعها و کشمکشها زیاد شود و مشاجره ها
و کشمکشها در قلمرو و منطقه های جاوید بدرازی کشد و بیدینی با مکرها و جملدها
ظاهر شود و جنگ و خونریزی در زمین فارس شدت کند و اشق جنگ در مشرق زیاده
زند پس جای حذر و ترس است همه گونه ترسی از مردم بصیحت گریزان و بیمناکی
در اوقات بحران زلزله ها یا تزلزله ها رخ دهد و در همدان زلزله ها
فروید و بجنگ در پیوندند خوض کنندگان در جبهه های فتنه و غرآن در عراق
و متصل شود کفر نزد بلا و سختی و ناامیدی و کارهای سخت و فراگیر و شام را
هر گونه خالفی و انصاف از اهل آن پوشیده شود و حمله کند شخص کونا به بالا
در ساحلهای آن بضرر سرحدات و ناتوان شوند از جنبش آن اهل قریب و دور

بَجْحَتِ هَامِرُ الْحَبَا عَلَيَّ

و مشهور شود دروغ گفتن در مصر و واقع شود در میان اهل آن کرب و اندوه و ترس
و فرار کردن و رفت و آمد کند لشکریان بضرر انبردیدین و بسیار شود در
میان ایشان حرص بر جنگ میان مرد و دستان ایشان و کشته شود حد و دنیاهای
جنگی در حجاز و ترسیده شود بر حرم از چیزی که سبب شود که سنگهای نرم و سست
انرا فرو گیرد و اختلاف در میان لشکریان حاصل شود با اهل مین بر سر ملک
و عده ای از ایشان بواسطه کشتی از هلاکت نجات یابند و زرد و سیاه و جلد در
در گردش باشد و از جای بکند و بی آرام کند اهل هجر عرب را و زمانه زندان کشی
و اندوه در جزایر و پوکند نواحی بیابان را و مخالفت در میان لشکریهای رومی
شود و شایع شود آنچه که کتمان کرده شده و صاحبان فضلی از اینجهان بروند و
پست ترین مردم و الی جور و ستمها شوند و فجور و کارهای ناروا بر مردم غالب شود
و ممالک ایشان شود مطلوب ضرب و گول یعنی طلب غمزد و فریب کردن ایشان و
گناهکار شود بسبب دزدی کردن و یا در پرده کارها کردن گناهکار و از دستافتن
شود بگناه ایشان مردان نشند و سقوq صاحبان حقیقت و راستی منع کرده شود
و اصابت کند بعضی از ایشان لصا عقبه ها با گلوله ها

فَالْعَلْبُ السَّلَا

فَاذَا اقْبَلَ الْقَرْنَ الْحَادِ بِعَشْرٍ فَاِنَّ اللَّهَ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَا جِعُونَ عَمَّ الْبَلَاءِ وَقِلَّ الرَّجَاءِ
وَمَنْعَ الدَّعَاءِ وَ نَزَلَ الْبَلَاءُ وَ عَدِمَ الدَّوَاءُ وَ ضَاقَ دِينُ الْاِسْلَامِ وَ هَلَكَةُ عَلِيٍّ

را بجدد الزمان

۱۷۹

بِالسَّامِ فَأَذَانُ الْعِلْمِ الْأَصْهَبِ وَعَصْرُ عَلَيْهِ الْقَلْبُ لَمْ يَلْبَثْ حَتَّى يَقْتُلَ وَيُطْلَقَ بِيَدِهِ
الْأَكْلُ فَمِنْ ذَلِكَ يَرُدُّ الْمَلِكَ إِلَى الشَّرِكِ وَيَقْتُلُ السَّابِعَ مِنَ التَّرَكِ وَتَفْرُقُ فِي الْبِدَاءِ
الْأَعْرَابِ وَيَقْطَعُ الْمَسَالِكَ وَالْأَسْبَابَ وَيُجِبُّ الْقَضَا وَيَسْعِدُ الْعَمَلَ وَيُلْجِ الْهَالِمَ
وَتَحُلُّ الْبَلِيَّاتُ بَارِضَ بَابِلَ وَقَشْدٌ وَتَفْرُثُ مِنَ الْحَنِّ وَيَكْدُرُ الصَّفَاءُ وَيُدْحَضُ
الْجَوْرُ وَتَرْجَفُ مِنَ الْبُؤْسِ الْأَفَالِمُ وَنَظْمٌ بِالشَّفَاقِ الْأَطَالِمُ وَهَيْلَتُ الْجَمْرِ
وَنَشْرُابُ الشَّرِّ وَبَثْمُ النَّاسِ بِلَاءٌ وَهَيْلُ السَّامِ الْغَلَا وَتَكْرُ الْوَقَائِعُ فِي
الْأَفَاقِ وَيَقُومُ الْحَرْبُ عَلَى سَاقٍ وَيَدْعُو لِحَرْبِهَا الْأَنْغَالُ وَنَازِلُ بَعَارِثِهَا
الْجِبَالُ فَبِالْهَامِ قَتْلُهُ رَكُوزُ لَا بِي الْمَكَارِمِ الْحَبِيبُ الْمُسْتَعْنَى ثُمَّ يَقْتُلُ بِالْعَدَاةِ مُؤَلَّى
أَبِي سَنْدٍ ثُمَّ خَاتَمَ الْأَرْبَعِينَ وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ الْمَكِينُ فَلَمْ يَلْبَثْ حَتَّى يَدْرِكَ
بِحَقِّ يَفْدَمُهُ الشَّرِكُ وَفِيهِ سَعِيرٌ يَقْتُلُهُ وَيُدْفَعُ الْهَارِبُ فِي حِمْلِهِ

خاتمة اصْهَبَ مَرْدُ سِرْخِ وَسَمْعِدُ وَابْنُ هَمَانَ كَيْ اسْتَكْرَمَ سَفِيحًا بِأَوْجُنِكَ مَهْكَدُ
أَكْحَلُ مَرْدُ سِرْمِهِ كُونِ چَتْمِ رَاكُوبِ قَضَرِ كَسَانِهِ رَاكُوبِ كَدِ دَسْتِهَا زَكَارُ كُونَاهُ بَاشِدُ
يُلْجِ الْهَالِمَ بِعَنَى دَرِابِدِ خُرُوشِدِهِ وَنَاشِكِبَا بَابِلَ مَوْضِعِي اسْتَدْرِعَاقِ نَزْدِيكَ شَهْرُ
حَلَّةِ سَفِيحَةِ افْتِرَاشِ كَشْتَرْدَنِ بِدَحْضِ الْجَوْرِ بِعَنَى بَلْعَرْدِ سَمَكَارِي تَرْجِفُ مِنَ الْبُؤْسِ بِعَنَى
بَلَرْدِ زَانِخِي وَبِلَاءِ أَظَالِمِ كَسَانِهِ كَبَاهِهَا ظَلَمُ شَدِّ حَيْرِ بَرُوزِ عَيْبِ مَالِ بَسِيَارِ
يَدْعُو بِبِيَاكِ كَذِ الْأَعْمَالِ مَرْدُ مَانِ لَكْنَامِ

یعنی پس چون رو آورد قرن یازدهم پس باید از بزرگی مصیبت این قرن استرجاع

تجربهای ارباب علو

کرد و گفت انا لله وانا اليه راجعون عمویت پیدا میکند بلا در میان مردم و امید راحتی کم شود و دعای منع کرده شود یعنی بالا نرود و اجابت کرده نشود و بلا نازل گردد و دواى دردها معدوم شود و دین اسلام بمضيقه و تنگی افتد و ناچار ^{بمع} و ناچار ^{بمع} گردانند از امر بدینى که در شام ظاهر شود پس وقتی که قیام کند بدینى که گونه او سرخ و سفید باشد و دل او بختی فشرده گردد و در زنگی نکند که کشته شود و مرد ^د سرمه گون چثمی مطالبه خون او کند در آن زمان مملکت باهل شرک رد کرده شود و هفتین از اولاد ترك کشته شود و عربها در زمین بیداء فرقه فرقه شوند و راهها و اسبابها بریده شود و قصر سلطنتی محبوب شود با اینکه آنها ^{یکه} که دسنان از کار کوتاه شده محبوب مانند مشکلات مساعد شود و در ^{اید} یعنی قیام کند مردی با سگ ^{بدا} و خور ^{شد} و فرا گیرد بلا زمین بابل را که موضعی است در عراق نزدیک شهر حله و فرش ^{مها} و اند ^{ها} گشوده شود و صفا و روشنی مبدل بکدورت و تاریکی گردد و ستمکاری مردم را ^{بغیر} ^{ند} و همه قلمروهای روی زمین از شدت بلا و سختی بلرزند و مظلومان بواسطه و علت مخالفت ظلم و ستم بپسند و خیر و خوبی مقهور شد یا مالهای بسیار بقهر مغلبه گرفته شود و پرچمهای شرویدی در اطراف منتشر و پراشیده شود و مردمان را بلا و فتنه فرو گیرد و گرانی در اطراف شام روی دهد و در افاق و کرايهای زمین جنگها زباید شود و جنگ بر روی دویاهای خود بایستد و برای خرابی در همه روی زمین بی با کانه کارها کند که در اثر خرابی کوها ^{مهم} و گردد یعنی مردم

وَابْعَدُ عَنِ الْخِزْيَانِ

در کوهها منزل گیرند ایوای از کشته شدن صاحب کرامتها آن دوست داشته
 شده ای که بیپایه است که او بضر بکند و شمشیر غلام ابی سید بعد کشته شود و چون
 او کشته شود آخر خلیفه بنی عباسی که به او خلافت بنی عباس پایان یابد و عدد
 ایشان که بچهل میرسد تمام میکند و نام او عبدالله مکن است بخلافت قیام کند
 پس چندان طول نمیکشد تا اینکه درک میکند و میباید لشکر را که پیشرو آنها اهل شرک
 است و افش فتنه او سوزانده است پس عبدالله را میکشد باین نحو که زخمی بر سر او
 میریزد که بد مانع او میرسد و فرار میکند و از خیمه شتاب او را هلاک کند

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَيَهْدِمُ الْجَوَامِعَ وَاعْلَامَهَا وَيَكْشَتُ الرِّهَاءَ وَاعْضَانَهَا وَيَنْصُرُ الْكِبَارَ
 وَيُهْدِي الْعَسَاوِيرَ وَيَرْفَعُ الْفَاجِرَ وَيَضَعُ الْأَجَارَ وَيُسْتَعْبِدُ الْمَالِكَ وَيَهْلِكُ السَّالِكُ
 وَيَحْمِلُ بِالْأَرَاذِلِ وَيَقْدِرُ الْفَاضِلَ وَيَذْهَبُ الْعَوَارِفُ وَيُحْرِقُ الْمَصَاحِفَ وَ
 يَهْرُسُ الشَّقَاقَ وَيُجَالِسُ الْفَسَاقَ فَلَنْ يَخْفَ الْمُسَقَّةَ وَلَنْ يَهْبِطَ النُّفْلُ حَتَّى يَدْرُ
 فَلَيْسَ بِنَازِلٍ فِي ذَلِكَ الْعَامِ حَتَّى يَبْثُ مِنَ الشَّامِ وَمَعَهُ جَيْشُهُ مِنْ هَبَالِ الْفَرَسِ بِحَارَةِ
 الْمَهْدِ وَبِحُجْرَةٍ مِنَ الْفُتَيْمِ وَمَعَهُ شَبَاطِينَ الْغُرِّ يَقْتُلُ أَحَدَهُمَا سَعْدَ وَيَسْأَلُ
 ابْنَهُمَا وَلَيْدَةَ ثُمَّ يَرُومُ قَصْدَ الْحِجَازِ وَقِيلَ بِيَدِهِمْ بَيُوتَاتُ الْأَحْرَارِ فَأَهْلًا لِكُوفِهِ وَجَائِعُهُمَا
 وَأَهْلًا لِدَوَى الْحَقَائِقِ وَأَهْلًا لِلْمُسْتَضْعَفِينَ فِي الْمَضَائِقِ

لُغَاتٌ كَتَبَتْهُ بِمَعْنَى الْكُنُاثِ اسْتِ بِمَعْنَى بِنِيَادِ وَابْنُوه رَهَار بِنْتِ وَارِثِ وَخُوشَنَّا

بجیشهای از اخبار علی

یست عبدالمالک یعنی مالک بیدگی گرفته شود یحفل بالا رذل یعنی مجلس گیرند و
 گرد هم جمع شوند مردمان رذل و پست عوارف شناخته ها و نیکوئیها بشیر الشقاق
 یعنی بر میآیند نگراند مخالفت و دشمنی و ضرر رساندن بمردم و بمسقت انداختن ایشان
 بپیدا العشار هلاک شوند و قبیله ها قشمر مغرب کثیر است عتیر سربخت سعید شاید
 مراد سعید سوسی باشد که از خوزستان قیام کند چنانچه از بعضی از اخبار فهمید شود
 معنی خراب مسجد های جامع و فشانهای آن و بیاد و ابویه شود زینت و خجسته
 و خوش نمائی دنیا و شاخه های آن و کوچک کرد گناهان بزرگ و هلاک شوند عتیر ها
 و قبیله ها و بالا رود ربه ها و مقامهای آنها بیکه اهل فسق و فجورند و نیکان پست
 و خوار شوند و مالک بیدگی گرفته شود و سالک راه حق هلاک شود و مردمان
 رذل و پست مجلس گیرند و گرد هم بگرد جمع شوند و صاحبان فضل و نیکان نابود
 شوند سرشناسها و معروفین بخبر و خوبی بروند و قمرانها سوخته شود
 و انگیزش مخالفت و نفاق و دشمنی و ضرر رساندن در میان مردم ظاهر شود و
 فساد بایکدیگر پهنشینی کند و هرگز از مرکب شدن فسق و فجور نرسند و هرگز
 مردمان پست اهل صواب نشوند تا اینکه درک گذار آنها را حرب پیر عنبه (یعنی
 سفیانی) در همان سال یا عنبه پیر حرب و انحای خود بر جهنم حمله کند در شام
 و با او است جهمیه پیر و هب که بنهائی برخود سوار شود و مصادف با قیام شبها
 خونی هدر شود بسبب خروج او از جزیره که شمر در حالیکه با او باشند شباطین بر سختی

وَابْعَدُ الْمَرْجُومَ

۱۸۳

پس یکی از این دو که سفیانی با جهنمه باشد سجد را می کشد و دخرا و ولیده را بر آ
خود میگرداند بعد از این قصد حجاز کند و خانوادهای از اد مردان بدست آنها کشته
شوند از برای کوفه و مجازان اه برای صاحبان حقایق اه بر نادوانان شعر در تنگها
فَالْعَلِیُّ السَّلَامُ و این المقر (المقره) عند ظهور الخلیف سلعین المیل
الکالح الزنج میباشد لایام عده و لا یحیی سبیلهم و لا یعدی عدهم و لا یضربهم
و معهم الکرکدن و الفیل و یطون الظهور و یفرعون الثور و الجربل و یسجون
و یکسون السعید و سیط بیلاد الارم فی احدا لاشهر الحرم اسد العذاب من بنی
حام و کم من دم براق بارض العلام و اسیر براق مع الغنائم حتی یقال اذ و فی
الفساد و افترست الضبع الاساد فبالله من تلك الافات و الخلب باللبات و
احصت الربع المساحل حتی یصمم الساحل فهناک با مر العلی الککس ان یحزب
بیت المقدس فاذا اذعن لا و امره و سار بمحکوه و اها لیه الزمان بالرملة
و شملهم الشمال بالملذ (الذکره) فیهلکون عن اخرهم هلعاً فیدرک اسارهم عفا
لغات سلعین و در بعضی از نسخ شلعین فین و غین معین و در اول مهملین
تبیع و اسقلم در کتب مثلاً و له از قبل قاموس و صراح و جمع البحرین و صحاح و منتهی الارب
و المجد هیچک از این دو لغت دیده نشد و احتمال مهر و ذکر از باب سلعین عدا و فی
عدوه باشد چنانچه در منتهی الارب آورده یعنی سخت دودید در دشمنی کردن پس این
کلمه صفت باشد برای علی غلبه یعنی سخت دونده و دشمنی کننده و اگر شلعین فین و غین

بَحْثُ حَقَائِقِ احْتِمَالِ عَلِيٍّ

۱۱۴

نقطه دار باشد میتوان احتمالی داد که شاید آنحضرت سال ظهور آن علی و الحجاب
 چهل بطور لغز فرموده باشد که عبارت باشد از سال یکم هزار و سیصد و نود و هجری
 چه که مجموع عدد حروف شلغین هین میشود ۳۰ و ل ۳ و غ ۱ و ی ۱ و ن ۵
 جمع این اعداد ۱۳۹ بنا بر این احتمال این کله تاریخ ظهور
 آن علی است و صفت نیست و ذکر آن بدون الف و لام شاید برای هین باشد
 المیل حرکت کجی در خلقت کالح بمعنای ترقی و ورزش و کسی را گویند که بهما
 او او بران و بد نما باشد و دندانهایش نمایان باشد الزج بروزن سپید جور
 و ستم کننده لا یرام یعنی قصد کرده نشود شمار ایشان ببطع بمعنی گرانبار شدن
 و اثبات گرانبار کردن فرج ترس و بیم و فریاد رسیدن و کلام کردن از لغات اضداد
 است و افرار باری کردن و فریاد رسیدن و ترسانیدن و آگاه گردانیدن و بی بیم
 کردن جز بل بسیار سیاحت گردش کردن سیاحت شاکر دکن گنج بفتح کاف عجا
 عجز و درماندگی و روفتن خانه و نخوان ارم بعضی گفته اند اسکندریه است و
 بعضی گفته اند منطقه ایت که اسکندریه یکی از شهرهای ایت و بیشتر گفته اند
 که مراد دمشق است و ارم ذات العباد در بین میان حضرت مروت و صنعا مخفی است
 و نیز گفته شده که منطقه ایت میان بصره و مکه بنی حاتم نژاد و ذریه حاتم بن نوح اند
 که از ایشانند حبشها و زبکها ارض علام حدود فلسطین و بیت المقدس است و
 این ارض علام گویند بمناسبت آنکه آثار و علامت انبیاء در اینجا است از اول فر

را بجدد المیرزا

۱۸۵

وجع شدن احسان در اینجا بمعنای استوار کردن است و ربع فرماندهان ساحل
 کرانه های دریا و تابع گراهی خود شدن چنانکه عرب گوید الفی ركب مسحله یعنی
 گمراه تابع گراهی خود شد صمم کعبی ساحل کنار دریا کسکس سخت کوبنده و فله
 شهر بیت نزد بک فلسطین شمال مراد باد شمال است یا ساکنین شمال هلع خروشدن
 از نا شبکیان

معنی و کجا میسواند فرار کند یا فرار گیرند هنگام ظاهر شدن آن بیدین
 سخت دونه در دشتی با بنا بر احتمال مرجوحی ظهور آن در سال هزار و سیصد
 نود هجری واقع شود و آن کی است که در خلعت او کجی باشد و آن ترش روزیست
 است با آنکه لپهای او او بران و بد نما است و دندانهایش نمایان است و جور و ستم
 کننده است بالشکری که از کثرت عدد آنها شماره ایشان قصد کرده نشود و راهی
 که پیش گرفته اند بشماره در نیامد و باز گردانده نشود عده ایشان و بار یکده نشود اسیر
 ایشان و با ایشانست قبل و کر کردن و گرانبار میکنند پشنتار او میترسانند اهل سرحدات
 را و میگردند در روی زمین با شناوری میکنند در دریا باروی هوا و رفت و روم میکنند
 خاکها را در زیر پایهای خود با مالهای مردم را و زود باشد که احاطه کند بشهرهای آن
 که اطراف دمشق با اسکندریه و اطراف آن باشد در یکی از ماههای حرام بخت ترغذاب
 از پیران حام بن فوح که زنگیان و حبشیان با چینیان با ترکها باشند و چه بسیار خونبکه بخیه
 شود در زمینیکه آثار و علامت آنها در آن باشد یعنی فلسطین و بیت المقدس و سایر بکه را ندیده

بِخِشْ حَیَّارِ اَجْبَاعِ عَلَیِّ

شود با غنیمتها نا اینکه گفته شود که فراهم شده است هرگونه فسادى در مصر
و کفتارها سپرها را در پند و پاره کردند پس اسفناثه بخدا بایستاد از این افنها و
و بخود گرفتن و جلب کردن این بلاها و محکم و استوار کند فرماندهان کربنها و
کنارهای دربار و صداهای ساحلها کم و گرسود پس در انوقت ان بیدین سخت
سرکوبی کند فرمان بخواب کردن بیت المقدس دهد پس چون اطاعت کرده شود
فرمانهای او و برود در لشکرگاه خود و برترس بپندار ایشان را و زمان در رمله که
شهر بیت نزدیک فلسطین فروگردان ایشان را باد شمال بمذلت و خواری بالشکری از
سمت شمال و ناخر اینها هلاک کند از روی خروش و ناشکبائی پس در باب اسیران

ایشان از روی طمع

فَالْعَلِيَّةُ السَّلَامُ يَا لَلَّهِ مِنْ نَلِكِ الْاَيَّامِ وَفَوَاتِرِ شَرْذَلِكِ الْعَامِ وَهُوَ
الْعَامُ الْمَظْلَمُ الْمُقَهَّرُ وَبَسْمَلِكِ هَوْلِهِ فِي سَعَةِ اشْهُرِ الْاَوَانَةِ لِمَنْعِ الْبَرْجَانِيَةِ وَالْحَجَرِ
رَاكِبِهِ وَبِكِرَالِ اخِ اَحَاةٍ وَبِعَقِ الْوَلَدَانِيَةِ وَبِذَمِّ النِّسَاءِ بِعَوْلَتِهِنَّ وَ
يَتَحَسَّلُ الْاَمَهَاتُ فَجُورُ بَنَاتِهِنَّ وَبِمَقَدِّمِ الْكُذْبِ وَبِمَقَدِّمِ الْعِلْمَاءِ اِلَى
الرَّيْبِ فَهَذَا لِكِ تَنَكُّفِ الْعِظَاءِ مِنْ الْحَجَبِ وَتَطْلُعِ الشَّمْسِ مِنَ الْمَغْرِبِ فَيُظْهِرُ
فَاَمْنًا الْمُنْعَبِ بِئَلَا لَوْ تَوَرَّهَ بِقَدَمِ الرُّوحِ الْاَمِينِ وَبِدِهْ كَابِ مَسِينِ ثُمَّ
مَوَارِثِ الْبَيْتِ وَالشَّهَدَاءِ الصَّالِحِينَ بِقَدَمِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَيَا بَعُونِي فِي
الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَيَجْمَعُ اللَّهُ لِهَاصِحَابِ مَثُورَةٍ فَيُفَقُّونَ عَلَى سَعِيَةِ نَاشِيهِمْ

وَابْعَدُ الْاِمْرَءَ الْاَنْثَى

۱۸۷

الملائكة ولواء الاطراف في ليلة واحدة وان كانوا في مفارق الاطراف فحول وجهه
 شطر المسجد الحرام وبين للناس الامور العظام ويجز عن الذات ويبرهن عن الصفا
 معنی پس باید استغاثه برد بخدا از آن روزها و پی در پی بودن شرفا
 نازک کنده مهر و غلبه کنده که ترس و بیمناکی آن ثانیه ماه مردم را بخاک مینماید
 و بدرستی که منع میکند بیابان جانب خود را و دربار اکب خود را و منکر میشود
 مرد برادر خود را و نافرمانی کند پسر پدر خود را و مذمت کند زنان شوهران
 خود را و تحقیر کند مادرها فجور و بیعتی دخران خود را و فقهاء میل بدروغ
 کند و دانا پان مبل بشک و ربیب کند در انوقت پوده برداشته شود از اسرار دنیا
 و اقناب از مغرب طلوع کند پس ظاهر شود قائم ما که از پدها پنهان است در
 حالیکه پدر خشد نوزاد و جبرئیل در پیش روی او است و بدست او کتابست واضح
 و روشن و با او است میراثهای پیغمبران و شهدان و شایستگان و در پیش روی
 ایشان است عیسی بن مریم پس با او بیعت کند در خانه خدا و جمع میکند خدا صاحبها
 مشورت او را و اتفاق کند بر بیعت کردن با او میا پد ایشان از فرشتگان و پوچها
 اطراف در یکشب و هر چند در اطراف زمین متفرق باشند پس میگردد اند روی خود
 را بطرف مسجد الحرام و واضح و بیان میکند برای مردم کارهای بزرگ را و خبر میدهد
 از ذات خدا و واضح و آشکار میگردد اند و پوده بر میدارد از صفات حق

فَالْعَلِيَّ السَّلَام

بخش چهارم از احکام علی

ثم یولی بمكة جابر بن الاصم و یقتله العوام بالابطح فيرجع من الغيم و یقتل
 من المشركين في الحرم ثم یولی رماح بن مصعب و یقتل السمرخوثر بن
 فیهقذ بن عمار جوشه زابنه و یقتل اصفياء اصحابه مقابلہ و لا ینہ و یولی
 شبابه بن وافر و الحبن بن ثملہ و غیلان بن احمد و سلام بن رباح
 الحجاز و ارض بنجد و هم من المدینة و یولی جیب بن ثعلب و عمارہ بن قاسم
 و خلیل بن احمد و عبد الله بن نصر و جابر بن فلاح اقالہم الہن و لا کاحل
 و هم من اعراب العراق و یولی محمد بن عاصم و جعفر بن مطلوب و حمزة بن
 صفوان و راشد بن عقیل و مسعود بن مضر و احمد بن حسان اعمال البحر
 و سواہلہا و عمان و جزائرہا و هم من جزائرہن و یولی راشد بن ریشد و
 حزمہ بن عوام و ہلال بن ہام و عبد الواحد بن یحیی و الفضل بن رضوان
 و الصلاح بن جعفر و الحبن بن مالک الحبشة و جزائر الکرا دیس و هم من مشار
 العراق و یولی احمد بن سعید و طاهر بن یحیی و اسمعیل بن جعفر و یعقوب
 بن مشرف و غیلان بن الحبن حبشة و اقالیم المراقش و هم من الکوفة
یحیی یس والی و حاکم میگرداند در مکه جابر بن اصم را و میکشد او را
 عامہ مردمان در ابطح پس بر میگردد انحضرت از موضعی در حجاز کہ از اعینم
 گویند و میکشد جماعتی از مشرکین را در حرم پس والی و حاکم میگرداند رما
 ح بن مصعب را و قصد میکند برای رفتن بمدینہ پس مہمند برای بزرگان از

راجعلا عمر الخرنشانا

۱۸۹

لشکر خود پرچم او را و برگردن برگزندگان از اصحاب خود مهیا ندارد قلاوهای
حکومت را از جانب خود و والی و حاکم میگرداند شبانه پیر وافر و حسین پیر ثقیله
و غیلان پیر احمد و سلامه پیر زید را در اطراف حجاز و زمین نجد و ایشان از اهل
مدینه هستند و والی و حاکم میگرداند حبیب پیر تغلب و عمارة پیر فاسم و
خلیل پیر احمد و عبدالله پیر نصر و جابر پیر فلاح را بر قلمروهای بن و کابل
که از شهرهای مزبنة است و ایشان از عربهای عراقند و والی و حاکم میگرداند
محمد پیر عاصم و جعفر پیر مطلوب و حمزه پیر صفوان و راشد پیر عقیل و مسعود
پیر منصور و احمد پیر حسان را بر شهرها و دهات بحرین و کناره های دریای آن
و عمان و جزیره های آن و ایشان از اهل همان جزیره ها هستند و والی و حاکم
میگرداند راشد پیر رشید و حرمیه پیر عوام و هلال پیر همام و عبدالواحد
پیر بجی و فضل پیر رضوان و صلاح پیر جعفر و حسین پیر مالک و برجسته و
جزیره های گرادیس و ایشان از اهل مشرقهای عراقند و والی و حاکم میگرداند
احمد بن سعید و طاهر پیر بجی و اسمعیل پیر جعفر و یعقوب پیر مشرف و
غیلان پیر حسین را بر حبشه و قلمروهای مراکش و ایشان از اهل کوفه اند

فَالْعَلَيْهِ السَّلَامُ

و یولی ابراهیم بن اعطی و الحسین بن عیلاب و احمد بن موسی و موسی بن ریح و
همین ساله و بجی بن غانم و سلیمان بن قیس مصادرا الجذلان و اعمال الدقوله و

بَحْثُ مَا فِي الْأَجْيَالِ عَلَيْهِ

١٩٠

هَمَّ مِنْ أَرْضِ قَوْسَانَ وَبُولَى طَالِبُ بْنُ الْعَالِي وَعَبْدُ الْغَزِينِ بْنُ سَهْلٍ بْنُ مَرْقَ وَ
 مَشَامُ بْنُ مَخْلَانَ وَعَمْرُ بْنُ شَهَابٍ وَجَبَّارُ بْنُ أَعْبَنَ وَصَبْحُ بْنُ مَسْلَمٍ أَفَالِيمُ الْأَدْنَى وَ
 جَزَائِرُ الْكَأَيِبِ وَهَمَّ مِنْ نَوَاحِي شِرَازَ وَبُولَى أَحْمَدُ بْنُ سَعْدَانَ وَيُوسُفُ بْنُ مَغَامٍ
 وَعَلِيُّ بْنُ مَفْضَلٍ وَزَيْدُ بْنُ نَصْرٍ وَالْجَرَادُ بْنُ أَبِي الْعَلَا وَكَرِيمُ بْنُ لُبَّثٍ وَهَامِدُ بْنُ
 مَنْصُورٍ أَفَالِيمُ الْحَمِيرِ وَجَزَائِرُ الرِّسَلَاتِ وَهَمَّ مِنْ بِلَادِ فَارَسَ وَيُوسُفُ بْنُ الْحَارِثِ
 وَمُحَمَّدُ بْنُ عَطَافٍ وَجَمْعَةُ بْنُ سَعْدٍ وَهَلَالُ بْنُ دَاوُدَ وَعَمْرُ بْنُ الْأَسْعَدِ جَزَائِرُ مِلْيَا
 وَأَعْمَالُ الْعَابِرِ وَهَمَّ مِنْ قَرَى الْعِرَاقِ الْأَعْلَى وَيُوسُفُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مَشَامٍ وَالْحَبِيبُ بْنُ
 غَامٍ وَعَلِيُّ بْنُ الرِّضْوَانِ وَسَمَاعَةُ بْنُ يَهُيَّ الشَّامِ الْأَرْدَنِي وَهَمَّ مِنْ مَشَارِقِ لُبَّانَ
 وَبُولَى الْجَبِشِ بْنِ أَحْمَدَ وَمُحَمَّدُ بْنُ صَالِحٍ وَعَزِيزُ بْنُ يَحْيَى وَالْفَضْلُ بْنُ اسْمَعِيلَ
 الشَّامِ الْأَقْصَى وَالسَّوَاهِلُ مِنْ قَرَى الشَّامِ الْأَوْسَطِ وَبُولَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْفَضْلِ
 وَتَيْمُ بْنُ جَمْرَةَ وَالْمُرَيْضِيُّ بْنُ غَمَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ طَاهِرٍ وَأَحْمَدُ بْنُ شُعْبَانَ بِأَفَالِيمِ مِصْرَ
 وَجَزَائِرِ الْبُؤْبَةِ وَهَمَّ مِنْ أَرْضِ مِصْرَ وَبُولَى الْحَسَنُ بْنُ فَاخِرٍ وَفَاضِلُ بْنُ حَامِدٍ وَ
 مَنْصُورُ بْنُ خَلِيلٍ وَحَمْرَةُ بْنُ حَرِيمٍ وَعَطَاءُ اللَّهِ بْنُ حَيَاةٍ وَوَاهِبُ بْنُ حَيَارَ وَوَهْبُ
 بْنُ نَصْرٍ وَجَعْفَرُ بْنُ وَثَّابٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى ثُورُ وَسَائِطُ الْبُؤْبَةِ وَأَعْمَالُ الْكُرْدِ
 وَهَمَّ مِنْ بِلَادِ حُلَوَانَ

يَعْنِي وَوَالِي وَحَاكِمُ مِهْكَرْدَانِ أِبْرَاهِيمُ بْنُ عَطَا وَحُسَيْنُ بْنُ عَلَابٍ وَأَحْمَدُ بْنُ مَوْ
 وَمُوسَى بْنُ رَهْبِيعٍ وَبُهَيْرُ بْنُ سَالِمٍ وَبُحْيَى بْنُ غَانِمٍ وَسُلَيْمَانُ بْنُ قَيْسٍ وَأَدْرُ مَصَادِرُ رَجُلَانِ

واجب‌الاعمال آخر الزما

۱۹۱

واطراف دوفوله وایشان از زمین قوساوند (جدران و جَدْبَلَه ناجیه و نام قبله است از
 طای و قبله است از انصار و از قیس و قوَسان جلگه است بزرگ که دارای شهرها و قریه
 هاست در میان مغایه و واسط) و والی و حاکم میگرداند طالب پیرعالی و عبدالعزیز
 پیر سَهَلَب پیرمه و هشام پیرخولان و عمر و پیر شهاب و جبار پیراغبین و صبح پیر
 مسلم را در جزیره‌های کتاب که در فوادی مجرب است وایشان از فوادی شیرازند و
 والی و حاکم میگرداند احمد پیر سعدان و یوسف پیر مغام و علی پیر مفضل و زید پیر
 و جواد پیر ابی العلاء و کریم پیر لث و حامد پیر منصور را در قلمروهای قبله چهار رست
 وایشان از شهرهای فارسند و والی و حاکم میگرداند محمد پیر حارث و محمد پیر عطاء
 و جمعه پیر سعد و هلال پیر داود و عمر پیر اسعد را بر جزیره‌های مَیْلَیَار که در اقصای
 بلاد افریقیه است وایشان از دهات عراق بالا هستند و والی و حاکم میگرداند
 حسن پیر هشام و حسین پیر غامر و علی پیر رضوان و سماعه پیر هیچ را در شام نزدیک
 وایشان از شرقیه‌های لبنانند و والی و حاکم میگرداند حبش پیر احمد و محمد پیر صالح
 و عزیز پیر یحیی و فضل پیر اسمعیل را بر شام دورتر و کنارهای دریا که از دهات
 شام متوسط است و والی و حاکم میگرداند محمد پیر ابی الفضل و مہم پیر خرقه و
 مرتضی پیر عماد و علی پیر طاهر و احمد پیر شعبان را بر قلمروهای مصر و جزیره‌های
 قُوبَه وایشان از زمین مصرند و والی و حاکم میگرداند حسن پیر فاخر و فضل پیر
 حامد و منصور پیر خلیل و حمزه پیر حریم و عطاء الله پیر حبات و واهب پیر جواد

بِحُجَّتِهَا رَمَى اجْتِاعًا عَلَوًا

وهب بربض وجعفر بربز وثاب ومحمد بربز عيسى وابر سرحدات مبانة نوبه واعلم
كرد وايشان از بلاد حلوان هستند

فَالْعَلِيَّةُ السَّلَامُ

ويولى احمد بن سلام وعيسى بن جبل وابراهيم بن سلمان وعلي بن يوسف اعمال
نواحي جابلقا وسواحلها واعمال مفاوزهم من الاردن ويولى وثاب بن حبيب
موسى بن نغان وعباس بن محفوظ ومحمد بن حسان والحسين بن شعبان جزائر
الاندلس وافريقية وهم من نواحي الموصل ويولى يحيى بن حامد وبنان بن عبد
وعلى بن محمود وسلمان بن علي واحمد بن سامر وعلي بن عثمان نواحي المراكش
وتغور المصاعد ومروج النخيل وهم من ارض خراسان ويولى داود بن المخبر
وبعيث بن احمد وابي طالب بن اسمعيل وابراهيم بن سهل وبارك ومشارق
الروم وهم من نصيبين وفاروقين ويولى حمام بن جرير وشعبان بن قيس وسهل
بن نافع وحمزة بن جعفر اقاليم الروم وسواحلها وهم من فارس ويولى علف بن
ابراهيم وعمران بن شبيب والقنح بن معلا وسند بن المبارك وقائد بن الوفاء
مصفون بن عبد الله بن مفارق بطنطنة وسواحل القفقاز وهم من اصفهان
ويولى الاخوين محمد واحمد بن ميمون العراق الايمن وهما من المكين ويولى عروة
بن مطلوب وابراهيم بن معروف العراق الايسر وهما من اهواز ويولى سعد بن
نزار ونزار بن سلمان ومعد بن كامل بلاد فارس وسواحل هرمز وهم من همدان

ابجدی از احوال و احوال

۱۹۳

ووالی و حاکم گردانند احمد بن سلام و عبسی پیر جیل و ابراهیم پیر سلمان و علی پیر پوسف
 بر کار و فرماشتهای نواحی جابلقا که شهرت در اقصای بلاد مغرب و ساحلهای آن و کار
 فرماشتهای پناهگاهها و ایشان از قبله ازدند و والی و حاکم میگردد و ثواب پیر
 حبیب و موسی پیر ثمان و عباس پیر محفوظ و محمد پیر حستان و حسین پیر شعبان
 بر جزیره های اندلس و فریقا و ایشان از نواحی موصل اند و والی و حاکم میگردد
 پچی پیر حامد و ننهان پیر عبید و علی پیر محمود و سلمان پیر علی و احمد پیر سامر و
 علی پیر ترخان را بر نواحی مراکش و سرحدات بلندیها و زمینهای وسیع و نخلستانها
 و ایشان از زمین خراساند و والی و حاکم میگردد داود پیر مجرب و پیر احمد
 و ابی طالب پیر اسمعیل و ابراهیم پیر سهل را بر ديار بكر و قسمتهای شرقی روم و ایشان
 از اهل نصیبین و فاروقین اند و والی و حاکم میگردد حماد پیر حریر و شعبان پیر
 و سهل پیر نافع و حمزه پیر جعفر را بر قلمروهای روم و کنارهای دریای آن و ایشان از اهل
 فارس اند و والی و حاکم میگردد علقه پیر ابراهیم و عمران پیر شیب و فتح پیر معتاد و
 سند پیر مبارک و قائد پیر وفا و مصفون پیر عبدالله پیر مفارق را بر قسطنطنیه و سواحل
 قفقاز و ایشان از اصفهانند و والی و حاکم میگردد و برادر محمد و احمد پیران مهور
 بر سمت راست عراق و ایندواز مکه اند و والی و حاکم میگردد عرو پیر مطلوب و ابراهیم
 پیر معروف را بر سمت چپ عراق و ایشان از اهل هوازند و والی و حاکم میگردد سعد
 پیر زرار و تار پیر سلمان و معد پیر کامل را بر بلاد فارس و سواحل هرمز و ایشان از همدانند

بِخَيْرِهِمْ اَنْجَبَا عَلَيْهِ

١٩٤

وَيُولَى عَيْبَى بْنِ عَطَافَ وَالْحَبِيبَ بْنَ فَضَّالٍ عِرَاقَ الرَّمْيِ وَالْجَبَالَ وَهَامَانَ قَمٍّ وَ
 بُولَى نَضِيرَ بْنِ أَحَدَ وَعَبَّاسَ بْنَ نَفِيلَ وَطَابِعَ بْنَ سَعُودَ أَعْمَالَ الْمَوْصِلِ وَمَصَادَ
 الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ قُرَى فَرَهَانَ وَيُولَى الْأَمْجِدِينَ عَبْدَ اللَّهِ وَاسَامَةَ بْنَ أَبِي تَرَابٍ وَ
 مُحَمَّدَ بْنَ حَامِدٍ وَسَهْبَانَ بْنَ عَمْرَانَ وَالضَّحَّاكَ بْنَ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَالْمَيْسَعَ بْنَ الْمَكْرَمِ بِلَادَ
 خَرَّاسَانَ وَأَعْمَالَ الْهَمِينَ وَهُمْ مِنْ مَلَايِذِ دُرَّانَ وَيُولَى الْمُفْعِدِينَ أَرْقَمَ وَعُونَ بْنَ
 الضَّحَّاكَ وَبُحَيْبَ بْنَ بَرْجَمَ وَاسْمَعِيلَ بْنَ ظُلُومَ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ مُحَمَّدٍ وَكَثَّارَ بْنَ مَوْ
 جِبَالَ الْكَرْخِ وَأَقَالَه الْعِلَانَ وَالرُّوسَ وَهُمْ مِنْ بَجَارَا وَيُولَى عَبْدَ اللَّهِ بْنَ حَاتِمٍ وَ
 بَرْكَهَ بْنَ الْأَصْبَلِ وَأَبَا جَعْفَرَ بْنَ الزَّرَّارَةِ وَهَارُونَ بْنَ سُلْطَانَ وَسَامَرَ بْنَ مَعْلَانَ
 وَنَوَاحِيَ الصَّبِينَ وَالصَّخَّارَى وَهُمْ مِنْ مَرَوْ وَيُولَى رَهْبَانَ بْنَ صَالِحٍ وَعَمَّارَةَ بْنَ
 حَادِمٍ وَعَطَافَ بْنَ صَفْوَانَ وَالْبَطَّالَ بْنَ حُدُونٍ وَعَبْدَ الرَّزَاقِ بْنَ عَيْشَانَ وَ
 حَامِدَ بْنَ عَبَادَةَ وَيُوسُفَ بْنَ ذَاوَدَ وَعَبَّاسَ بْنَ أَبِي الْحَسَنِ أَقَالَه الدِّهْلَمَ وَالْقَلَاءَ
 وَشُعُورَ الشَّقَافِشِ وَالْعَبْلَانَ وَهُمْ مِنْ سَمَرْقَنْدَ وَيُولَى مَطَاعَ بْنَ حَابِسَ وَمُحَمَّدَ بْنَ
 مَدَامَةَ وَعَلَى بْنَ قَنْبَرٍ وَضَيْفَ بْنَ اسْمَعِيلَ وَالْفَصِيحَ بْنَ ثَعْبَانَ بْنِ النَّفْسِ وَمَا
 بْنَ جَبَبَ وَالْفَضْلَ بْنَ ظَهَرَ وَعَبَّاسَ بْنَ كَامِلَ وَعَلَى بْنَ زَيْدٍ مَدَائِنَ الْخَطَا وَجَبَالَ
 الزَّرَوَاقِ وَأَعْمَالَ الشَّجَارَاتِ وَهُمْ مِنْ قَمٍّ

يَعْنِي وَوَالِي وَحَاكِمُ كَرْدَانِ عَيْبَى بِسَرِ عَطَافَ وَحَبِيبَ بِسَرِ فَضَّالَ رَابِعَ عِرَاقَ
 رَمِي وَكُوَهْتَانَهَا وَآيَشَانَ إِذَا أَهْلُ قَمٍّ بَاشَدُوا وَوَالِي وَحَاكِمُ كَرْدَانِ نَضِيرَ بْنَ أَحَدَ

وَالْجَعْدُ الْمُرَّ الْحَرَامُ

۱۹۵

وعباس پسر نفیل و طایع پسر مسعود را بر شهرهای موصل و محلهای صادرات
 انزلی و ایستان از دهات فرستادند و والی و حاکم گردانیدند پسر عبدالله
 و اسامة پسر ابی تراب و محمد پسر حامد و سفیان پسر عمران و فضالک پسر عبد الجبار
 و مینع پسر مکرّم را بر شهرهای خراسان و اطراف نهرین و ایستان ازمازندرانند
 و والی و حاکم گردانیدند پسر ارقم و عون پسر ضحاک و یحیی پسر ترجم و اسمعیل پسر
 طلوم و عبد الرحمن پسر محمد و کنار پسر موسی بر کوههای کرخ و اقلههای علدان
 و روس و ایستان از بخارا هستند و والی و حاکم میگرددند عبدالله پسر حاتم و یزید
 پسر اصیل و اباجعفر پسر زرارۀ و هارود پسر سلطان و سائر پسر معلا را بر المالح
 و نواحی چین و صحراها و ایستان از اهل مروند و والی و حاکم میگرددند رهبان
 پسر صالح و حماد پسر حارث و عطف پسر صفوان و بطال پسر حمدون و عبد
 الرزاق پسر عیثام و حامد پسر عباده و یوسف پسر داود و عباس پسر ابی الحسن
 را بر اقلههای دیلم و قماقم و سرحداتی شقامش و غیلان و ایستان از اهل سمرقند
 میباشند و والی و حاکم میگرددند مطاع پسر حابس و محمود پسر قدامه و علی پسر
 قنبن و ضیف پسر اسمعیل و فضیح پسر عیث پسر نفیس و ماجد پسر حبیب و فضل
 پسر ظهیر و غیاث پسر کامل و علی پسر زید را بر شهرهای خطا و کوههای زوا
 و اطراف سجرات و ایستان از اهل تم میباشند

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بخش چهارم از انجاء علی

وَبُولَى يَعْقُوبَ بْنِ حَمْرَةَ وَمُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ وَثَابِتَ بْنَ عَبْدِ الْغَزِيِّ وَالْحُسَيْنَ بْنَ هُوَ
 وَاحِدَ بْنَ جَعْفَرٍ وَأَبَا اسْمَعِيلَ بْنَ نَضِيعٍ مَعَالِيقِ الصُّوبِ وَقُرَى الْقَوَارِيقِ وَهُمْ مِنْ
 بَنِي دَاوُدَ وَمُفَرَّجَ بْنَ مُسْلِمٍ وَمَعْدَنَ كَامِلَ بِلَادِ الْكَلْبِ وَنَوَاحِيَ الظُّلُمَاتِ وَهُمْ
 مِنَ الْقُرَى وَبُولَى فَضِيلَ بْنَ أَحَدٍ وَقَدَسَ بْنَ أَبِي الْخَيْرِ وَاسِدَ بْنَ مَرَّحَانَ وَبَاقِي
 بَنِي رَشِيدٍ وَرَضِيَ بْنِ فَهْدٍ وَعَبَّاسَ بْنَ الْحُسَيْنِ وَالْقَاسِمَ بْنَ أَبِي الْحَسَنِ الْحُسَيْنِ
 بَنِي عَتِيقِ السَّدُورِ وَجِيَالِهَا وَهُمْ مِنْ نَوَاحِي خَوَارِزْمَ وَبُولَى فَضْلَانَ بْنَ عَقِيلٍ
 عَبْدَ اللَّهِ بْنَ غُبَاثَ وَبِشَارَ بْنَ حَبِيبٍ وَسَعْدَ اللَّهِ بْنَ وَائِقٍ وَفَضِيلَ بْنَ أَبِي عَفِيفٍ
 وَالْمُرْدَ بْنَ مَرْزُوقَ وَسَالِمَ بْنَ أَبِي الْفَتْحِ وَعِيسَى بْنَ الْمُسْتَقِيمِ أَفَالَهُمُ الصُّخَّارِ وَمَنَاخِرُ
 الْقُبُحَاتِ وَهُمْ مِنْ قَلْعَةِ التَّهَرِّ وَبُولَى الرَّاهِدَ بْنَ يُونُسَ وَعَصَامَ بْنَ أَبِي الْفَتْحِ
 عَبْدَ الْكَرِيمِ بْنَ هِلَالٍ وَمُؤَيْدَ بْنَ فَاسِمٍ وَمُوسَى بْنَ مَعْصُومٍ وَالْمُبَارَكُ بْنُ سَعِيدٍ
 وَغُرَّانَ بْنَ شَفِيعٍ وَعَلَامَةَ بْنَ جَوَادٍ أَفَالَهُمُ الْغُرَيْنِ وَأَعْمَالُ الْعَرَاغِ وَهُمْ مِنَ الْجَبَلِ
 وَبُولَى مُحَمَّدَ بْنَ قُوَامٍ وَجَعْفَرَ بْنَ عَبْدِ الْجَبْدِ وَعَلَى بْنَ ثَابِتٍ وَعَطَاءَ اللَّهِ بْنَ أَحَدٍ وَ
 عَبْدَ اللَّهِ بْنَ هَاسِمٍ وَأَبِرَاهِيمَ بْنَ شَرِيفٍ وَنَاصِرَ بْنَ سُلَيْمَانَ وَبُحَيَّ بْنَ دَاوُدَ وَعَلَى
 أَبِي الْحُسَيْنِ أَفَالَهُمُ الْمُعَايِدَ وَجِيَالُ الْمَلَابِسِ وَهُمْ مِنْ قُرَى الْعَجَمِ
 يَعْنِي دَوَالِي وَحَاكِمَ مَبْكَرًا نَذِيرَ يَعْقُوبَ بَنِي حَمْرَةَ وَمُحَمَّدَ بَنِي مُسْلِمٍ وَثَابِتَ بَنِي عَبْدِ
 وَحَنِينَ بَنِي مُوَهَّوبٍ وَاحِدَ بَنِي جَعْفَرٍ وَأَبَا اسْمَعِيلَ بَنِي نَضِيعٍ زَابِرَ مَعَالِيقِ الصُّوبِ

زنجیره آخر الزما

۱۹۷

ودّهات قواریق وایشان از بنشاپورند ووالی وحاکم میگردد اند حسن پیر عباس
و مرید پیر شحطان و معلی پیر ابراهیم و سلامت پیر داود و مقبرج پیر مسلم و معد
پیر کامل شهرهای کلب و نواحی ظلمات وایشان از دهکده هاهسند ووالی و
حاکم میگردد اند فضل پیر احمد و قدس پیر ابی الجبر و اسد پیر راحات و باقی پیر
رشید و رضی پیر فهد و عباس پیر حسین و قاسم پیر ابی المحسن و حسین پیر عتیق
ز ابن سدر و اطراف ان وایشان از نواحی خوارزمند ووالی وحاکم میگردد
فضلان پیر عقیل و عبدالله پیر عنایت و بشار پیر حبیب و سعد الله پیر اثنی عشر
و فیض پیر ابی عقیف و مرید پیر مرزوق و سالم پیر ابی الفتح و عیسی پیر مشتاق
ز ابراقلمهای ضحاصح و مناخر قلعان وایشان از قلعه تفرند ووالی وحاکم
میگردد اند زاهد پیر یونس و عصام پیر ابی الفتح و عبد الکریم پیر هلال و مؤید
پیر قاسم و موسی پیر معصوم و مبارک پیر سعید و غرغان پیر شفیع و علامه پیر
جواد ز ابراقلمهای غزنین و اطراف غراغر وایشان از اهل جیلند ووالی وحاکم
میگردد اند محمد پیر قوام و جعفر پیر عبد الحمید و علی پیر ثابت و عطاء الله
پیر احمد و عبدالله پیر هاشم و ابراهیم پیر شریف و ناصر پیر سلیمان و یحیی پیر
داود و علی پیر ابی المحسن ز ابراقلمهای مغابد و کوههای ملاس وایشان
از دهکده های عجمند

فَإِلَيْهِ السَّلَامُ

بِحَسْبِ هَازِمِ أَجْبَاعِ عَلِيٍّ

وَبِحْشَارِ أَكَاْبِرِ مِنَ السَّادَاتِ أَعْمَالِ الْعَارِفِينَ لَا فَاةَ الدَّعَاءِ مِنْهُمْ اثْنِي عَشَرَ رَجُلًا
وَهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْفَضْلِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي غَابِرٍ وَالْحَبِيبُ بْنُ عَلِيٍّ وَدَاؤُدُ بْنُ الرِّقْنِيِّ وَ
أَسْمَعِيلُ بْنُ حَنْفِيَّةٍ وَيُوسُفُ بْنُ خَمْرَةَ وَعَقِيلُ بْنُ خَمْرَةَ وَعَقِيلُ بْنُ عَلِيٍّ وَزَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ
وَجَابِرُ بْنُ الْمَصَّاعِدِ وَيُوسُفُ بْنُ جَابِرِ بْنِ أَفَالِيمِ الْمَشْرِقِيِّ وَبَاهِرُ بْنُ بَاهِمَةَ الْحَدَّادِ وَدَوْرُ بْنُ
الْعُيُودِ ثُمَّ بِحْشَارِ رَجَالِ أَكْرَامٍ أَوْ أَتْقِيَاءٍ أَكْبَرًا أَوْ هُمْ مَعْصُومُ بْنُ عَلِيٍّ وَطَالِبُ بْنُ
مُحَمَّدٍ وَادْرِ بْنِ عَيْدٍ وَابْرَاهِيمُ بْنُ مُسْلَمٍ وَخَمْرَةُ بْنُ مَتَامٍ وَعَلِيُّ بْنُ الْحَبِيبِ وَنَزَارُ بْنُ
حَسَنِ وَالْأَشْرَفُ بْنُ فَاسِمٍ وَمَنْصُورُ بْنُ نَفْقٍ وَعَبْدُ الْكَرِيمُ بْنُ فَاضِلٍ وَاسْمَعِيلُ بْنُ الْمُؤَيْدِ
وِثْوَابُ بْنُ أَحْمَدَ وَيُوسُفُ بْنُ جَابِرٍ قَائِدُ بِلَادِ الْمَغْرِبِ وَبَاهِرُ بْنُ بَاهِمَةَ صَاحِبُ بِحْشَارِ
اثْنِي عَشَرَ رَجُلًا وَهُمْ طَاهِرُ بْنُ أَبِي الْفَرَجِ وَمُعَدُّ بْنُ الْكَامِلِ وَلَوْثُ بْنُ حَرْثٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ
وَرَضِيِّ بْنِ أَسْمَعِيلَ وَظَهْرُ بْنُ أَبِي الْفَرَجِ وَاحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ وَالرَّكْنُ بْنُ الْحَبِيبِ وَتَوَّابُ
الْأَشْمَالِ وَأَعْمَالُ الرَّقْمِ وَبَاهِرُ بْنُ بَاهِمَةَ مِنْ بَقْدَمِهِمْ مِنَ الصَّدِّيقِينَ ثُمَّ بِحْشَارِ اثْنِي عَشَرَ رَجُلًا
نَفِيًّا مِنَ الْيُوسُفِ وَهُمْ أَسْمَعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ وَيُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ
مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى وَالْحَبِيبُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعَقِيلُ بْنُ مَنْصُورٍ وَعَبْدُ الْقَادِرِ
بْنُ جَبِيبٍ وَسَعْدُ اللَّهِ بْنُ سَعْدٍ وَسُلَيْمَانُ بْنُ مَرْزُوقٍ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ الْمُنْذَرِ
وَعُمْدُ بْنُ عَبْدِ الْكَرِيمِ وَيُوسُفُ بْنُ جَهْمَةَ الْجَنُوبِ وَأَفَالِيمُ بْنُ بَاهِمَةَ مِنْ بَقْدَمِهِمْ
يَحْيَى بْنُ اخْتِبَارٍ مَبْكَدُ أَكْبَرِ بَرَزِ بَرَزِ بَرَزِ بَرَزِ بَرَزِ بَرَزِ بَرَزِ بَرَزِ بَرَزِ بَرَزِ بَرَزِ
أَرْكَانُ كِهْ أَزْ بَاشَانْدُ دَوَارْدَهْ مَرْدُ وَابْشَانْدُ مَحْمُودِ بْنِ أَبِي الْفَضْلِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

را بعلایا و الحرفا

۱۹۹

و حبن پیر علی و داود پیر مرتضی و اسمعیل پیر حنفه و یوسف پیر حنفه و عقیل
 پیر علی و عقیل پیر حنفه و زید پیر علی و جابر پیر مصاعد و ولایت و حکومت ^{هد}
 ایشان بر جابرسا و اقلیمهای مشرق و فرمان میدهد ایشان را بر پاداشن خدو
 و رعایت کردن عهده ها پس اخبار میکند مردانی را که بزرگواران و آزاد مردان و پیر
 کاران و نیکانند و ایشان معصوم پیر علی و طالب پیر محمد و ادیس پیر عقیل و
 ابراهیم پیر مسلم و حمزه پیر تمام و علی پیر حبن و نزار پیر حسن و اشرف پیر فاسم و
 منصور پیر نفی و عبدالکریم پیر فاضل و اسحق پیر مؤید و ثواب پیر احمد و
 حاکم میگردد اند ایشان را بر جابرفا و بلاد مغرب و فرمان میدهد ایشان را با آنچه که
 فرمان داد بزرگان یاران ایشان پس اخبار میکند دوازده نفر مرد را و ایشان
 طاهر پیر ابی الفرو و معد پیر کامل و لوی پیر حرث و محمد پیر ماجد و رخصی پیر
 اسمعیل و ظهیر پیر ابی الفخر و احمد پیر فضل و رکن پیر حبن و والی و حاکم میگردد
 ایشان بر شمال و اطراف روم و فرمان میدهد ایشان را با آنچه فرمان داد به آن
 کسان که پیش از ایشان بودند از راستگوبان پس اخبار میکند دوازده مرد
 پاکیزه از هر عبتی را و ایشان اسمعیل پیر ابراهیم و محمد پیر ابی القاسم و یوسف پیر
 یعقوب و فرور پیر موسی و حبن پیر محمد و علی پیر ابی طالب و عقیل پیر منصور و عبد
 القادر پیر حبن و سعد الله پیر سجد و سلیمان پیر مرزوق و عبدالرحمن پیر عبداللہ
 و محمد پیر عبدالکریم و حاکم میگردد ایشان را بر طرف جنوب و اقلیمها آن و امر میکند

نَجْمُهَا فِي الْجَنَّةِ

۲۰۰ بیا آنچه که امر کرده است ^{پان کتا بن که پیشتر بود}

مَتَّ بَعْدَ ذَلِكَ يَقِفُ الرَّبَّاتُ وَيُظْهِرُ الْمَجْرَاتُ وَيُفْرِجُ الْكَوْفَةَ وَيُنْزِلُ
عَلَى سَيِّدِ النَّبِيِّ سَلَمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَيُعَلِّقُ الظُّرَّ عَلَى رَأْسِهِ وَيُنْجِمُ نَجْمَاتَهُ الْأَعْظَمَ وَهَيْبَتَهُ
عَصَا مُوسَى وَجَلْبَسَهُ رُوحَ الْأَمِينِ وَعَبَسَى بْنُ مَرْيَمَ مُنْشَا بَرْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالهِ مُتَقَلِّدًا بِذِي الْفَقَارِ وَوَجْهَهُ كَدَاثَةُ الْقَمَرِ فِي لَيْلِي كَمَالِهِ يُخْرِجُ مِنْ بَيْنِ شَيْئَانَا
نُورًا لَبِقَ السَّاطِعِ عَلَى رَأْسِهِ نَاجٍ مِنْ نُورِ رَاكِبٍ عَلَى اسَدٍ مِنْ نُورِ قَوْلِ الْبَشِيِّ
كُنْ فَيَكُونُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَبِرَّ الْأَكْمَةِ وَالْأَبْرَصِ وَيُحْيِي الْمَوْتَى وَهَيْبَتِ الْأَيَّامِ
وَنُفْرِ الْأَرْضِ لَعَنَ كُوزَهَا حَوَى حِكْمَةَ آدَمَ وَوَفَاءَ إِبْرَاهِيمَ وَحُسْنَ بُوْسُفَ وَ
مَلَا حَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجِبْرِئِيلَ عَنْ هَيْبَتِهِ وَمِكَائِيلَ عَنْ سَمَائِهِ وَ
إِسْرَافِيلَ مِنْ وَرَائِهِ وَالْغَامَ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَالنَّصْرَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَالْعَدْلَ
تَحْتَ أَقْدَامِهِ وَيُظْهِرُ لِلنَّاسِ كِتَابًا جَدِيدًا وَهُوَ عَلَى الْكَافِرِينَ صَعْبٌ شَدِيدٌ وَعَوِي
النَّاسِ إِلَى أَمْرٍ مِنْ أَقْرَبِهِ هَدَى وَمَنْ أَنْكَرَهُ غَوَى فَالْوَيْلُ كُلِّ الْوَيْلِ لِمَنْ أَنْكَرَهُ
رُؤْفَ الْمُؤْمِنِينَ شَدِيدًا لَانْتِفَامٍ عَلَى الْكَافِرِينَ وَيَسْتَدْعِي إِلَى بَيْنِ يَدَيْهِ كِتَابًا
الْيَهُودَ وَأَحْبَارَهُمْ وَرُؤْسَاءَ دِينِ النَّصَارَى وَعُلَمَاءَهُمْ وَيُخَضِّرُ النُّورَةَ وَالْأَجْبَلِ
وَالنَّزْبُورَ وَالْفَرْفَانَ وَيَجَادِلُهُمْ عَلَى كُلِّ كِتَابٍ بِمُفْرَدِهِ وَيَطْلُبُ مِنْهُمْ نَاقِلَهُ وَيَعْرِفُهُمْ
تَبْدِيلَهُ وَيُحْكِمُ بَيْنَهُمْ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ

يَعْنِي پس بعد از آن بر پا میکند پرچمها را و ظاهر میکند معجزه ها را و مبرود
بجانب کوفه و فرود میاید بر تخت سلیمان پیغمبر پسر داود و معلق میشود بر تختها

زاجعلهم اخر الزما

۲۰۱

بالای سراج و در آنکشت میکند خاتم بزرگتر او را و در دست راست او است عصای
 مؤمنی و همنشین او جبرئیل و عیسی بن مریم است در حالتیکه در بر دارد بر دوش پیغمبر صلی
 علیه و آله را در حالتیکه بگردن انداخته است ذوالفقار را و روی او مانند آئینه قر است ^{شبه}
 کمال او یعنی شبها سپرده و چهارده و پانزده و از میان دندانهای او مانند برقیکه جستن
 کند نور درخشندگی دارد و بر سر او ناجی است از نور و سوار است بر پیشی از نور بهیچانی
 که بگوید باش پی میباش شد بقدرت خدای تعالی و شفا میدهد کور مادر زاد و ضا
 پیستی را و زنده میکند مرده گان را و میبهراند زندگان را و میگذارد زمین از برای او گنجهای خود
 را در بر دارد حکمت آدم و وفای ابراهیم و حسن یوسف و با نمکی محمد صلی الله علیه و آله
 را و جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او و اسرافیل از عقب سر او است و آبر
 بالای سراج و نصره در مقابل روی او و عدل در زیر پاها ی او است و ظاهر میکند
 برای مردم کتاب نازه ابر او و پذیرفتن آن بر کفار دشوار و سخت است مردم را دعوت
 میکند بکاری که هر که به آن اقرار کند هدايت پابد و هر که انکار کند گمراه شود پس کلمه
 عذاب همه آنکه بر کسی است که انکار کند او را مهربانست در حق مؤمنین و انتقام او سخت
 است بر اشخاص کافر و در پیش خود میخواهد بزرگان یهود و زافشدان ایشان را و مکرده
 دین نصاری و دانا بان ایشان را و حاضر میکند تورات و انجیل و زبور و قرآن را و
 مجادله میکند با ایشان بهر باب از این کتابها بنهایی آن و میخواهد از ایشان تاویل آنرا
 و میشناساند با ایشان آنچه را که در آن بشدیل شده و حکم میکند در پیش ایشان همچنانکه امر

نَجَسُ حَقَائِدِ أَهْلِ بَابِ عَلِيٍّ

امر من موده است خدا و رسول او
 ثم بوجه بعد ذلك شديدة الخلاف إلى هذه الأمة فليدرك الاختلاف وسيد
 إليه من سائر البلاد الذين ظنوا أنهم من علماء الدين وفقهاء اليقين والحكام
 المنجيين والمفلسين والاطباء الضالين والشعبة المذعنين فيحكم بينهم بالحق فهنا
 كانوا فيه يختلفون ويثبوت عليهم بعد إقامة العدل بين الأمان وما ظلمناهم ولكن
 كانوا أنفسهم يظلمون يضح للناس الحق ويخفي الصدق وينكشف المستور ويحجل
 ما في الصدور ويعلم الدار والمصير ويظهر الحكمة الإلهية بعد أخفاها وبشرق
 شريعة المخار بعد ظلماتها ويظهر ناول التزليل كما أراد الأزل القديم بهذا الصراط
 مستقيم وتكشف الغطاء عن عين الأمان ويسد القياس ويخدر نار الخناس ويقر
 الدلالة الباطلة ويعطل العاقل ويفرق بين المفضول والفاضل ويعرف للناس
 المفضول والقائل ويترجم عن الذبح ويصحح الصحيح ويتكلم عن المسموم وينبئ الندم
 يظهر إليه المصون ويفضح الخون وينقم من أهل القوى في الدين لما لا يعلمون
 فتعسا لهم ولا تبا عهم أكان الدين نافعا فتمتوه أم كان به عوج فقوموه أم
 الناس هموا بالخلاف فاطاعوه أم أمرهم بالصواب فعصوه أم هم المختار فيها أوحي
 فذكروه أم الدين لم يحل على عهدكم فكمّلوه وتمتوه أم جاء نبي بعده فاتبعوه أم
 القوم كانوا صوامت على عهدكم فلما قضى حجة فاموا تصاعروا بما كان عندهم فيها
 وأيم الله لم يبق أمر بينهما ولا مفضل إلا أوضحه وبينه حتى لا يكون فتنه للدين

را بعلایم از حرمها

۲۰۳

اَسْوَأُ اَمَّا يَنْذَكِرُوا لَوِ الْاَلْبَابِ

یعنی پس بر میگردد بعد از این دیوی این امت در حالتی که خلاف او سخت است و
اینلاف و دوستی او کم است و زود باشد که دعوت کرده شود دیوی او از سایر
شه‌ها آنکه آنکه گمان میکنند که ایشان از دانا یان و فقهاء یقینی و حکماء و
شناسان و فیلسوفها و طبیبها و پزشکهای گمراهان و شیعیان با اعتقاد بدین حکم
میکند در میان ایشان پیرستی و راستی در آنچه که در آن اختلاف دارند و میخواهند
بر ایشان بعد از برپا داشتن عدل و داد در میان مردم این امر را که و ملاحظا هم و
لکن کاتوا انفسهم یظلمون یعنی وستم نکردیم ایشان را و لکن بودند که ستم میکردند
تقصای خود را واضح میشود برای مردم حق و روشن و آشکار میشود راستی
و پرده برداشته میشود از چیزهای پوشیده و پنهان و حاصل میشود آنچه که در
سینه‌ها است و یاد میدهد خانه و محل گردش را و ظاهر میکند حکمت الهیه را
پس از پنهان بودن آن و نا یان میشود شریعت اختیار شده بعد از نازیکهای آن
و ظاهر میکند تا و بل فراتر از آنچه خواسته است خداوند قدیم که همیشه بوده است
و راهنمایی میکند دیوی راه راست و بر میدارد پرده را از چشمهای گمراهکاران
و ممدود میکند راه قیاس را و خاموش میکند اثبات شیطان را و قطع میکند
رشته دولت باطل را و خالی میکند زمین را از اشخاص بیکار و ناچیز و جدا میکند
انما اهل فضل و آنها را که فضیلت و برتری ندارند و میثناسانند کشته و کشته او را

بخش چهارم از اجابا علی

۲۰۴

و ترجم میکند از جهت سر بریده شده و صبح میشود آنچه که بصحت پیوسته است و نمیگوید
از جانب مسموم و تنبیه میدهد شخص بیثبات را و استکار میکند آنچه را که محفوظ داشته
شده است و رسوا میشود خباثتکار و انتقام میکند از اهل فنوای دردین بجهت آنچه که
میدانند و فنوای میدهند پس هلاکت باد بر ایشان و پیر و هاهای ایشان ابا دین ناقص
بوده پس تمام کرده اند انرا با دران کجی بوده که راست کرده اند انرا با همت گاشتن در خلا
پس طاعت کردند انرا با امر کرده است ایشان را بصواب پس نافرمانی کرده اند انرا با ایشان
و اختیار داده است در آنچه که وحی فرستاده است بوی و پس با ذکرند انرا با دین کامل
نشده بود در عهد او پس کامل کردند انرا و تمام کردند انرا با پیغمبری بعد از او آمد پس پیر
کردند او را با قوم در عهد او سناکت بودند و چون از دنیا رفت بپا خواستند و خوار و حقیر
شدند بآنچه که در بود ایشان بود پس چقدر دور است و سوگند یاد میکنم خدا را که باقی
نماند کاریکه نامعلوم و مبهم باشد و نه امریکه تفصیل داده شده باشد مگر اینکه واضح
و روشن کرد انرا تا اینکه فتنای نباشد برای انکه انکه ایمان آورده و میاورند و جز
این نیست که منذ کرامتی هستند صاحبان عقلها

فَكَمِنْ وَلِيٍّ مَجْدُوهُ وَكَمِنْ وَصِيٍّ ضَلُّوهُ وَحَقٌّ انْكَرُوهُ وَمُؤْمِنٌ شَرُّوهُ وَكَمِنْ حَيْثُ
بَاطِلٌ عَنِ الرَّسُولِ وَاهْلٌ بَيْنَهُ نَقْلُوهُ وَكَمِنْ قَبِيحٍ مَتَاجُوزُهُ وَخَبْرٌ عَنِ رَأْيِهِ نَادُوهُ
وَكَمِنْ اَيُّهُ وَحِجْرَةُ اَجْرِهَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْ يَدِهِ انْكَرُوْهَا وَصَدَّوْا عَنْ سَمَاعِهَا وَوَضَعُوْهَا
وَسَنَقَفْ وَبَقَعُوْنَ وَنَسَلْ وَيَسْأَلُوْنَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا اَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُوْنَ طَلَبْتَ

از بعد از نماز

۳۰۵

بدم عثمان وظنوا اني منهم الا ان حاربتني عابثة ومعاوية وكانى بعد قليل وهم
يقولون الفائل والمقول في جنة عالية ونواما قال الله تعالى وكتبنا عليهم فيها
ان النفس بالنفس والعين بالعين والانف بالانف والاذن بالاذن والسِّن بالسِّن
والجروح قصاص وقوله تعالى من قتل مؤمنا متعمدا فجزاؤهم خالدا فيها
وكان بعد قليل يقولون عني اتني يا بعت ابا بكر في خلافته ففقدنا لوابهتنا عظيمًا
فيا الله العجب كل العجب من قوم يزعمون ان ابن ابي طالب يطلب ما ليس له بحق وبمضى
وبداول الامر جرحا وبيا يعهم هلعًا وايم الله ان عليًا لائن بالموت من سنة
الكرى بل عند الصباح يحمد القوم السرى الا ان في فائنا اهل البيت كفاية
للمستبين وعبرة للمعتبرين ومحنة للمتكبرين لقوله تعالى وانذر الناس يوم ناتيهم
العذاب هو كهو رقائنا المغيب لانه عذاب على الكافرين وشفاء ورحمة للمؤمنين
بظهر له اربعين عامًا فمكث في قومه ثمانين سنة وقبل لهم سلامًا وصلى الله
على محمد وآله اجمعين

بِعَنِي پس چه بسیار از ولایتی که انکار کردند از او چه بسیار از وصیتی که ضایع
کردند از او چه بسیار از حقی که انکار کردند از او چه بسیار مؤمنی که زانند از او
کردند از او چه بسیار حدیث باطل و دروغ و ناپیوسته که از پیغمبر و اهله نقل کردند از او
و چه بسیار از شتی که از قول ما بخوبی کردند از او چه بسیار خبری که از رأی خود نادیده
کردند از او چه بسیار از نشانه و معجزه ای که جار بگردانوا خدا را بقیامی از دست او

بَیِّنَاتِ الْجَنَّةِ

که کار کردند از او مانع شدند از نشستن آن و نهادن از او زود باشد که
 واقف شویم و واقف شوند و سؤال کرده شویم و سؤال کرده شوند و زود باشد
 که بدانند آنکه ستم کردند که در چه بازگشتگاهی بخواهند گشت مطالبه کرده
 شدیم بچون عثمان و گمان کردند که من از ایشان اکنون بخاربه در آمد بامن غایب با
 معاویه و گویا میبینم که پس از گنج ایشان میگویند که کشیده و کشته شده در بهشت بلند
 مقامند و فراموش کنند آنچه را که خدای تعالی فرموده که نوشتیم و حتم و ثابت کردیم
 بر ایشان در آن یعنی در نورانی که بدرستی که هر نفسی عوض نفسی و هر چیزی عوض چیزی و
 هر بینی ای عوض بینی و هر گشتی عوض گشتی و مرد ندانی عوض دندانی و هر
 زحمتی و جراحه با قصاص است و فرموده خدا تعالی را که فرموده هر کس که بکشد
 مؤمنی را از روی عمد پس جزای او جهنم است در حالیکه جاوید بماند در آن
 و چنین باشد که پس از اندکی از من نقل کنند که من بیعت کردم با ابابکر در زمان
 خلافت او پس تحقیق میگویند دروغ و افتراء بزرگی را پس استغاثه میکنم بخدا
 دارم همه عیب را از گروهی که گمان میکنند که پیرای طالب طلب میکند چیزی را که حق
 او نیست (یعنی خلافت) و از او میکند و قرا میگیرد این امر را بوقت بیعت از روی
 ناشکیبائی و بیعت میکند با ایشان از روی حرص و شتاب و سوگند یاد میکنم خدا
 خدا که علی ائمه است پیشتر است از پیغمبری که مقدمه خواب است بخواب بلکه در وقت
 صبح میباید قوم شتر و را آگاه باشد بد رستیکه در فام ما اهل بیت کفایت

را بعلل من از حرم نما

۲۰۷

است برای کسانی که طلب بینائی کنند و عبرت است برای عبرت گیرندگان و محنت و رنج
است برای تکریم کنندگان بدلیل گفته خدای تعالی که فرموده و بیم ده و بترسان مردم را
از روزی که میاید ایشان را عذاب و شکنجه که آن ظهور قائم ما است که عیبت کنند است
زیرا که عذاب است برای کافرها و شفاء و رحمت است برای مؤمنان ظاهر میشود در خطا
بین چهل ساله میباشد پس میماند در میان قوم خود هشتاد سال و گفته برای ایشان
نحیت و درود و درود متصل فرستد خدا بر محمد و آل او همه ایشان

حدیث چهل و سوم

۲۴۵

كمال الدين و تمام النعمة بسند خود روايت کرده از نزاع بن سبر که گفت خطبه خواند
ما را علی بن ابي طالب علیه السلام پس حد کرد خدا را و ثنا گفت بر او پس فرمود
سَلَوْنِي اَيُّهَا النَّاسُ مَبْلُغَ اَنْ تَفْقَدُوْنِي ثَلَاثًا فَقَامَ اِلَيْهِ صَعَصَعَةٌ مِنْ صَوَانِ
فَقَالَ يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَتَى يَخْرُجُ الدِّجَالُ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اَقْعَدْ فَقَدْ سَمِعَ اللهُ كَلَامَكَ وَعَلِمَ مَا ارَدْتَ وَاللّٰهُمَّ الْمَسْئُوْلُ عَنْهُ بِاَعْلَمَ مِنْ
السَّائِلِ وَلَكِنْ لِّذَلِكَ عَلَامَاتٌ وَهِيَ اَنْ يَتَّبِعَ بَعْضُهَا بَعْضًا كَحَذِّ الْغُلِّ بِالْغُلِّ
وَ اَنْ تَشْتَبِ اَبْنَانُكَ بِمَا قَالَ نَعَمْ يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَحْفَظْ فَاَنْ
عَلَامَةٌ ذَلِكَ اِذَا اَمَاتَ النَّاسُ الصَّلَاةَ وَاضَاعُوا اَلْاَمَانَةَ وَاسْتَحَلُّوا الْكُذْبَ
وَ اَكَلُوا الرِّبَا وَ اَحْذَرُوا الرِّشَا وَ شَبَدُوا الْبَيْتَانَ وَ بَاعُوا الدِّيْنَ بِالْ دُّنْيَا وَ اسْمَلُوا
الْفِتَهَاءَ وَ شَاوَرُوا النَّسَاءَ وَ قَطَعُوا اَلْاَرْحَامَ وَ اتَّبَعُوا الْاَهْوَاءَ وَ اسْتَحَفُّوا

بِحُجَّتِهَا فِي الْخَبَاءِ عَلَيْهِ

بِالدَّمَاءِ وَكَانَ الْحَلَمُ ضَعْفًا وَالظُّلَمُ فُحْرًا وَكَانَتْ الْأَمْرَاءُ فَحِقَةً وَالْوُزَرَاءُ ظُلْمَةً
وَالْعُرَفَاءُ خُونَةً وَالْقُرَاءُ فُسْقَةً وَظَهَرَتْ شَهَادَاتُ الزُّورِ وَاسْتَعْلَنَ الْفُجُورُ
قَوْلُ الْبُهَنَانِ وَالْأَثَمُ وَالطَّغْيَانُ وَحَلَبَتِ الْمَصَاحِفُ وَزَخَرَتِ الْمَسَاجِدُ وَ
طَوَلَتِ الْمَنَابِرُ (الْمَنَارُ) وَكَرُمَتِ الْأَشْرَارُ وَازْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ وَاخْتَلَفَتِ
الْأَهْوَاءُ وَنَقَضَتِ الْعَهْدُودُ (الْعَقُودُ) وَاقْتَرَبَ الْمَوْعُودُ وَشَارَكَ النِّسَاءُ
ازْوَاجَهُنَّ فِي التَّجَارَةِ حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا وَعَلَنَ أَصْوَاتُ الْفَسَاقِ وَاسْتَمَعَ مِنْهَا
وَكَانَ زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرْزُلَهُمْ وَاتَّقَى الْفَاجِرُ مَخَافَةَ شَرِّهِ وَصَدَّقَ الْكَاذِبُ وَأَمَّنَ
الْحَافِظُ وَاتَّخَذَتِ الْفَيَّانُ وَالْمَعَارِفُ وَلَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوَّلَهَا وَرَكِبَتِ
الْفُرُوجُ السَّرُوجَ وَتَشَبَّهَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَالرِّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَشَهِدَ الشَّاهِدُ
مَنْ عَمَرَ أَنْ يَسْتَشْهَدَ وَشَهِدَ الْآخَرُ قَضَاءً لِمَا بَغَى حَقُّ عَرَفِهِ وَتَفَقَّهَ لِعَمَلِ الدِّينِ
وَأَثَرُوا عَمَلَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَلَبَسُوا جُلُودَ الْبُضَائِنِ عَلَى قُلُوبِ الذَّنَابِ وَفَلَوْهُمْ
أَنْتَ مِنَ الْجَيْفِ وَأَمَرَ مِنَ الصَّبْرِ فَعِنْدَ ذَلِكَ الْوَحَا الْوَحَا الْعَجَلُ الْعَجَلُ خَيْرُ الْمَسَاكِينِ
بِوَسْطِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ لَبِأَيْتُنِ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَتَمَنَّى أَحَدُهُمْ أَنَّهُ مِنْ سَكَّانِهِ
يَعْنِي بِرِسِيدِ زَمَانِ بِيَشِ زَانِكِهِ مَرَّكُمْ كُنَيْدًا بِكُورِهِ حَرْدِمَانِ سِرِّهِ بَيْنِ كَلَامِ
رَافِرُودِ بِيَشِ بِيَاخُوسْتِ بِيُوشِ أَوْ صَعَصَعَهُ بِسِرِّهِ خُوحَانِ بِيَشِ كَفْتِ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ
چِه وقت بیرون میاید دجال بی فرمود از برای او علی علیه السلام بنشین بی
بِتَحْقِيقِ شَهِيدِ خُدا سَخْنِ قُورَا وَدَانْتِ الْيَحْيَى رَاكِهِ ارَادَهُ كَرْدِي وَبِذَاتِ خُدا قَتَمِ اسْتَكْرَهُ

را بَعْدُ اِنْ اِلَافِ

۲۰۹

نیست سؤال کرده شده از او داننا تر از سؤال کننده ولیکن از برای ان نشانهها بیست
 و هینها بیست که بعضی از انها در پی بعض دیگر است مانند تَعْلٰی یا تَعْلٰی دیگر و اگر چنانچه
 خبر مبد هم تو را به انها گفت اربّی یا امیر المؤمنین پس فرمود علیه السلام حفظ کن
 پس بد رستیکه نشانه ان است و قتیکه بمیرا ندم مردم نماز را و ضایع کند اما نشانه
 و حلال دانند دروغ گفتن را و بخورند را و با را و بگیرند رشوه را و محکم سازند بناها
 را و بفر و شدند دین را بدینا و سفهاء را به ریاست و کار گذاری عامه گیرند
 و مشورت کند باز آنها و قطع کنند رجها را و پیروی کنند از شهوتها و خواهشها
 دل خود و سبک شمارند بختن خونهای ناحق را و حِلْم و بردباری را ضعیف و نا
 توان دانند و ستمگری را فخر دانند و اهل فسق و فجور بر انها امارت و سلطنت
 کنند و وزیرها ستمکار شوند و رئیسها چنانست کار گردند و خوانندگان و محو
 فاسق باشند و شهادت دادن بدروغ اشکار شود و فجور و بیعت زدن به
 دروغ اشکارا شود و علائنه گناه و سرکشی کنند و قرآنها و کتابها زبور کرده
 شود و مسجدها زینت کرده شود و منبرها با منارها را طولانی و دراز سازند
 و مردمان شر پر گرامی داشته شوند و جمیعت صفها زیاد شود و هواها مختلف
 شود و عهد و پیمانها شکسته شود و با بعهدها و فائزود و آنچه وعده داده شد
 نزدیک شود و زینها در تجارت با شوهرهای خود شریک شوند از جهت حرص که
 بدینا دارند و صداهای مردمان فاسق بلند شود و گوش بچنان و صداهای آنها

بَیِّنَاتِ اِیْمَانِ عَلَیْهِ

۲۱۰

داده شود و رئیس و فرماندار قوم رذل و پست ترین ایشان شود و از فاجر و بد
زبان تفتیه کرده شود از ترس شرارت او و دروغگو و صدق کرده شود و خجاست
کنیزه امین شمره شود و گرفته شود زنهای خواننده و رقاصه و سازنده و نوازند
و سازهای گوناگون و لعن کند از این امت اول خود را و زنهای برهنه سوار
شوند و شبیه شوند مردان بزنان و زنان بمردان و شاهد نطلبیده شهادت
دهد و دیگری شهادت دهد بناحق برای اینکه نلافی کرده باشد بجهت قضاء
دمه خود در صورتیکه مبادند بناحق شهادت میدهند و احکام فقعه را برای عین
دین یاد گیرند و عمل دنیا را بر آخرت اختیار کنند و پوشنهای گوسفند را بر بدن
گرمگان پوشند یعنی اهل این زمان گرگانی هستند که در ظاهر لباس مپشها باشد
و دلهای ایشان گند و عفونتش از مردار زیادتر است و از صبر که صغی است بسیار
نلج و از اچا در و این گویند تلخ است پس در این زمان مبادرت کند مبادرت کند بشنا
بشنا بد بهترین مسکنها در ایوقت بیت المقدس است هر اینر مبادد البه البه بومرام
زمانیکه هر کدام از ایشان آرزو میکنند که کاش در اینجا ساکن بودم و از ساکنین اینجا
بودم

فَقَامَ اِلَیْهِ الْاَصْبَغُ بْنُ بَنَاهُ فَقَالَ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنَ الدِّجَالِ فَقَالَ اِنَّ الدِّجَالَ صَانِدُ
بْنِ الصِّدْقِ فَالْتَقَى مِنْ صِدْقِهِ وَالسَّعْدِ مِنْ كَذِبِهِ مَخْرَجٌ مِنْ بَلَدَةٍ یُقَالُ لَهَا اَصْبَهَانُ مِنْ
مَرْیَةِ تُعْرَفُ بِالْیَهُودِیَّةِ عِنْدَ النِّمَیِّ مَوْحَدَةٍ وَالْاُخْرَى فِی جِهَةِ نَعْمِی کَانَهَا کَوْبُ الصِّبْغِ

را بعلل الخمر والنار

٢١١

فِيهَا عِلْفَةٌ كَانَتْهَا مَرْجَةٌ بِالْذَّمِّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْنُوبٌ كَافِرٌ بِقَرِّ كُلِّ كَاتِبٍ أَيْ يَخْضِرُ الْحُجَاءُ
وَتُسَمَّى مَعَ الشَّمْسِ بَيْنَ يَدَيْهِ جَبَلٌ مِنْ دَخَانٍ وَخَلْفَهُ جَبَلٌ أَبْيَضٌ بَرَى النَّاسُ لِنَاسِئَةِ طَعَامٍ يَخْرُجُ
فِي مَحْطٍ شَدِيدٍ مَحْمَدٌ حَمَارًا قَرَّ حَطْوَةً حَمَارَهُ مِيلٌ يَطْوِي لَهُ الْأَرْضَ مِنْهُلًا مِنْهُلًا لَا يَمُرُّ
بِمَاءٍ إِلَّا غَارَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ يَبَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَبْعَثُ مَا بَيْنَ الْخَافِقِينَ مِنَ الْحَيِّ وَ
الْأَنْسِ وَالشَّيَاطِينِ يَقُولُ إِلَى أُولِيَائِي أَنَا الَّذِي خَلَقْتُ نَفْسُوكُمْ وَقَدَّرْتُ فَرْجَكُمْ أَنَارَتْكُمْ
الْأَعْلَى وَكَذِبَ عِدْوَالَهُ لَا عَوْرَ يُطْعِمُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَإِنَّ رَبَّكُمْ
عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ بِأَعْوَرَ وَلَا يُطْعِمُ وَلَا يَمْشِي وَلَا يَزُولُ وَإِنْ أَكْرَأَ شِبَاعَهُ يَوْمَئِذٍ وَلَادَ
الرِّثَاءُ وَأَصْحَابُ الطَّالِسَةِ الْخَضِرِ يَقْبَلُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالنَّشَامِ عَلَى عَقْبَتِهِ تَقْرُبُ بِعَقْبَتِهِ
أَفْقُ ثَلَاثَ سَاعَاتٍ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ عَلَى يَدَيَّ مِنْ يَصَلِّي الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ
إِلَّا أَنْ تَبْعُدَ ذَلِكَ الطَّامَةَ الْكَبْرَى قَلْبًا وَمَا ذَلِكَ بِأَمْرٍ الْمُؤْمِنِينَ فَالْخُرُوجُ دَائِبَةٌ
مِنَ الْأَرْضِ مِنْ عِنْدِ الصَّفَا مَعَهَا خَاتَمُ سَلِيمَانَ وَعَصَا مُوسَى تَضَعُ الْحَاتِمُ عَلَى وَجْهِهِ
كُلُّ مَوْءٍ فَيَطْعَمُ فِيهِ هَذَا مَوْءٌ مِنْ حَقِّهِ وَتَضَعُ عَلَى وَجْهِهِ كُلِّ كَافِرٍ فَتَكْتُبُ فِيهِ هَذَا كَافِرٌ
حَقًّا حَتَّى أَنْ الْمَوْءِ مِنْ لِبَادِي الْوَبْلِ لَكَ يَا كَافِرًا وَإِنَّ الْكَافِرَ يَبَادِي طَوْجُ لَكَ يَا
مَوْءٍ وَدَدْتُ أَنْ الْيَوْمَ مِثْلَكَ فَافُوزَ فُوزًا ثُمَّ تَرْفَعُ الدَّائِبَةُ رَأْسَهَا فَمَرَّ بِهَا مِنْ بَيْنِ
الْخَافِقِينَ بِأَدْنَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرْفَعُ التَّوْبَةَ
فَلَا تَوْبَةَ يَقْبَلُ وَلَا عَمَلٌ يَرْفَعُ وَلَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا تَكُنْ أَمِنْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُتِبَتْ فِي
إِيْمَانِهَا خَيْرًا ثُمَّ قَالَ لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ فَإِنَّ عَهْدِي إِلَى جِبْرِيلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

بِحُجَّتِهِمْ أَلْبَابُ عَلِيٍّ

وَاللهُ أَنْ لَا أُخْرِجَهُ خَيْرٌ لِي - فَقَالَ التَّوَالُّ بْنُ سَبْرَةَ لَصَّصَعَةَ مَا عَنِ امْرِئِئِ بْنِ
بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَالَ صَّصَعَةَ يَا بْنَ سَبْرَةَ أَنَّ الَّذِي بَصَلَى خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ هُوَ الشَّاهِدُ
مِنَ الْعَرَّةِ النَّاسِ مِنْ وَلَدِ الْحَبَشِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا بَظُهُرُ عِنْدِ
الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ يُظَهَّرُ الْأَرْضَ وَيَضَعُ مِيزَانَ الْعَدْلِ فَلَا يَطْلُمُ أَحَدًا حَذًا فَخَرَامٍ مِيزَانِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ جِبْرِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يُخْرِجَهُمَا يَكُونُ
بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرُ عَزَمَهُ الْأُمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

يَعْنِي پس بپا خواست بوی او اصبح بن بنانه پس گفت یا امیرالمؤمنین در حال کسیت
فرمود بدرستیکه در حال صیاد بن صیدا است پس بد بخت کسی است که نصدق کند
او را و خوش بخت کسی است که تکذیب کند او را بیرون میاید از شهر که انرا اصفیاء گفته
شود از قریبای که شناخته شده است بیهودیه چشم راست او مالیده است و چشم
دیگرش در پیشانی او است مبدرخشد بخوبی که گویا سناره صبح است در آن پاره
خون بسته است که گویا ممزوج با خون است در میان دو چشم او نوشته شده
است کافر که هر نویسنده و بی سوادی بخواند انرا فرمود در دریاها و سبزی
میکند با او افتاب و در پیش روی او کوهی است از دود بنه و در پشت سر او کوهی
است سفید که بنظر مردم خوردنی میباشد و در فحش سخت بیرون میباشد ز پزایی
او خربت سبز رنگ که هر گام خراو یکمیل راه است پیچیده میشود زمین از برای او
منزل منزل نمیکند و به ابی الا انکه فرمود در نار و زقیامت صدا میکند ببلند

را بَعْلَمُ الزَّمانِ

۲۱۳

صدای خود که حق و امن در میان مشرق و مغرب صدای او را میشنوند بایشان
 میگوید بپایند لبوی من ابد و سنای من منم اینجا خدا بیکه افرید پس درست
 کرد و اندازه گیری کرد پس را همنایت کرد منم پروردگار شما که بلند تراست شان او
 و دروغ میگوید دشمن خدا بدرستی که او بچشم است و طعام بخورد و در بازارها راه
 میرود و بدرستی که پروردگار شما عز و جل بچشم بنت و نمخورد و راه نمیرود
 و نابود نمیشود آگاه باشد که بیشتر از پیروان او در انروز نازادگان و صاحبان
 طبلانهای سبزند میکشند او را خدای عز و جل در شام بالای گردنهای که انرا
 گردنهای اقیق گویند در سه ساعتی روز جمعه برد ست کسیکه در پشت سر او عیسی امیر
 مریم نماز میکند آگاه باشد که بعد از ان بلای بزرگ ریت گفتیم چپ ان با امیر المؤمنین
 فرمود پیر و ن آمدن جنبه زمین است از نزد کوه صفا که با او است خاتم سلیمان
 و عصای موسی میگزارد خاتم را بر روی هر مؤمنی پس نقش میگذرانند که این مؤمن
 است از روی حقیقت و راستی و میگزارد انرا بر روی هر کافری پس نوشته میشود بران
 که این کافر است از روی حقیقت و راستی نا اینکه مؤمن هر آینه ندانم که ای برق
 ای کافر و کافر ندانم که خوشحال تو ای مؤمن دوست داشتم که امروز مثل تو باشم نا سگ
 شوم رستگار شدخ پس ان جنبه سر خود را بلند میکند بخوبی که تمام اهل مشرق و
 مغرب او را ببینند باذن خدا بقالی عز و جل بعد از طلوع آفتاب از مغربان این
 در افوت توبه برداشته شود پس نه توبه قبول شود و نه علی الامرود و نفع نمیدهد

بَحْثُهَا فِي رَجَاءِ عَلِيٍّ

نفسی را ایمان آوردن او که از پیش ایمان نیاورده باشد پاکت کند و کس کرده باشد
در ایمان خود چیزی را پس فرمود از من نپرسید از آنچه میباشد بعد از آن پس بدتر
عهد گرفته است از من دوست داشته شده من که درود متصل خدا بر او است و آل او که
خبر ندهم به آن غیر از عترت خود را - پس نزال بن سبره بصعصعه گفت چه چیز را
وقصد کرد امیر المؤمنین گفتن این سخن صعصعه گفت ای پسر سبره بدو دستک
کسی که نماز میگذارد در ریش سر او عسی پسر خرم آن دوازدهمین عترت همین است
اولاد حسین بن علی علیهما السلام است و او است اقتباسی که از مغرب خود طلوع میکند
ظاهر میشود نزد رکن و مقام و پاک میکند زمین را و برقرار میکند ترا زوی عدل
را پس در آن زمان ظلم نکند احدی احدی را پس خبر داد امیر المؤمنین علیه السلام که
حبیب او رسول خدا صلی الله علیه و آله از او عهد گرفته است که خبر ندهد به آنچه بعد از
آن واقع میشود بغیر از عترت خود که آئینه علمیه السلام اند

بیان در موضوع رجال در صفحه سیصد و پانزده از جزء اول این کتاب تا جزو
سیصد و بیست و در صفحه صد و پنجاه چهار تا صفحه صد و شصت از این جزو که جزو
دوم کتابت ببط کلام بقدر مقتضی داده شد و راجع بذات الارض نیز در هر دو جزو
از پیش گذشت و اینکه ظاهر است که این علامت از علامات قیامت کبری باشد صغری
و همچنین قبول نشدن توبه که در این حدیث و امثال آن ذکر شده و بعضی دیگر از علامت
از قبیل بیرون آمدن با جوج و مأجوج و غیره که برخی از انها قبل از ذکر داده شد

را بَعْدَ الْمَرْحَلَةِ الْخَامَةِ

۲۱۵

و بعض دیگر نیز بعد از این در محل خود ذکر خواهد شد و اما وارد از طلوع افتاب از
مغرب خود اگر بر وجه حقیقت باشد ظهور آن قبل از قیامت کبری خواهد بود چنانچه
از بعضی از اخبار دیگر مستفاد میشود و اگر آنکونه از اخبار برخلاف ظاهر خود باشد بطریق
افتاب از مغرب خود مؤل است به افتاب جمال حضرت بقین الله عجل الله تعالی فرجه چنانچه
در همین حدیث از صغصعه اشاره و تصریح به آن شده و از بسیاری از اخبار و احادیث
دیگر نیز مستفاد میشود — و تزل بن سبرة هلالی از بنی هلال بن عامر بن صعصعه
است و سبرة بفتح سین و سکون باء موحد و ففتح زاء است

حدیث چهل و چهارم

۲۱۶

سپنددم بجار الا نوار طبع طهران ص ۱۶۲ پسند خود روایت نموده از ابن بن مالک
که گفت لما رجع امیر المؤمنین علیه السلام من قتال اهل النهر و ان نزل بر اثنا
و كان بهما راهب في فلابنه و كان اسمه الحباب فلما سمع الراهب الصبحه و العسكر
اشرف من فلابنه الى الارض فظفر الى عسكر امير المؤمنين عليه السلام فاح
ذلك و نزل مبادرا فقال من هذا و من ربك هذا العسكر فقيل له هذا امير المؤمنين
و قد رجع من قتال اهل النهر و ان فجاء الحباب مبادرا بخط الناس حتى وقف على
امير المؤمنين فقال السلام عليك يا امير المؤمنين حقا فقال و ما علمك بان
امير المؤمنين حقا قال له اخبرنا بذلك علماءنا و اجابنا فقال له يا حباب فقال
له الراهب و ما علمك باسمي فقال اعلمني بذلك جبي رسول الله صلى الله عليه و

بَيْتُ الْحَبَابِ

٢١٩

فَقَالَ لَهُ الْحَبَابُ مَدَّ يَدَيْكَ فَإِنَّا أَشْهَدَانِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ
 أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيَّهُ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنِّي نَافِي
 فَقَالَ أَكُونُ فِي فَلَانَةٍ هُنَا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ بَوْمِكَ هَذَا
 لَا تَسْكُنُ فِيهَا وَلَكِنْ ابْنُ هُنَا مَسْجِدًا وَسَمِّهِ بِاسْمِ بَابِيهِ فَبَنَاهُ رَجُلٌ اسْمُهُ بَرَاءُ
 فَسَمَّى الْمَسْجِدَ بَرَاءُ بِاسْمِ الْبَابِ لِي لَهُ ثُمَّ قَالَ وَمِنْ ابْنِ ثَرْبٍ بِأَحْبَابٍ فَقَالَ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
 مِنْ دَجَلَةٍ هُنَا قَالَ فَلِمَ لَا تَحْفَرُ هُنَا عَيْنًا وَبُرَّ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا حَفَرْنَا
 وَجَدْنَا هَاهُنَا مِلْحَةً غَيْرَ عَذِيبَةٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْفَرُ هُنَا بَرَّ أَحْفَرُ
 فَخَرَجَتْ عَلَيْهِمْ صَخْرَةٌ لَمْ يَسْتَطِعُوا فَلَعَمَهَا فَقَلَعَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْقَلَعَتْ
 عَنْ أَحْلَى مِنَ الشَّهَدِ وَالَّذِي مِنَ الرَّبِّ فَقَالَ لَهُ يَا حَبَابُ يَكُونُ شَرْبُكَ مِنْ هَذَا
 الْعَيْنِ أَمَا إِنَّهُ بِأَحْبَابٍ سَتَبْنِي إِلَى جَنْبِ مَسْجِدِكَ هَذَا مَدِينَةً وَتَكُنُ الْجَبَابِرَةُ فِيهَا
 وَتَعْظُمُ الْبَلَاءُ حَتَّى أَنْتَ لِرَبِّكَ فِيهَا كُلُّ لَيْلَةٍ جَمْعَةُ سَبْعُونَ أَلْفَ فَرَجٍ حَرَامٍ فَإِذَا
 بَلَاءُهُمْ سَدَّوْا عَلَى مَسْجِدِكَ بِقُطُوفٍ ثُمَّ وَابْنُهُ بَيْتَيْنِ ثُمَّ وَابْنُهُ لَا يَهْدِيهِ إِلَّا كَأَنَّهُمْ بَيْنَا
 فَإِذَا أَفْعَلُوا ذَلِكَ مَنَعُوا الْحَجَّ ثَلَاثَ سِنِينَ وَاحْتَرَقَتْ خُضْرُهُمْ وَسَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ رَجُلًا
 مِنْ أَهْلِ السَّيْحِ لَا يَدْخُلُ بَلَدًا إِلَّا أَهْلَكَهُ وَأَهْلَكَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَبِعُوا عَلَيْهِمْ مَرَّةً أُخْرَى ثُمَّ بَاخَذُوا
 الْعَقْلَ وَالْعَدَاءُ ثَلَاثَ سِنِينَ حَتَّى يَبْلُغَ لَهُمُ الْجَهْدُ ثُمَّ بَعُدَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَدْخُلُ الْبَصْرَةَ فَلَا يَدْخُلُ
 فِيهَا فَاثَمَّةٌ إِلَّا سَخَطَهَا وَأَهْلَكَهَا وَاسْخَطَ أَهْلَهَا وَذَلِكَ إِذَا عَمِرَتِ الْخَزْبَةُ وَبَنِي فِيهَا
 مَسْجِدًا جَامِعًا فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ هَلَاكُ الْبَصْرَةِ ثُمَّ يَدْخُلُ مَدِينَةُ بَنِيهَا الْحَجَّاجُ بَقَا

وَالْبَعْدُ لِلَّهِ الْحَمْدُ

لَهَا وَاسِطٌ فَيَفْعَلُ مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَوَجِّهُ نَحْوَ بَعْدَادٍ فَيَدْخُلُهَا عَفْوَاً ثُمَّ يَلْتَجِئُ النَّاسُ
إِلَى الْكَوْفَةِ وَلَا يَكُونُ بِلَدٍّ مِنَ الْكَوْفَةِ تَشْوِشٌ (مُسْتَوْثِقٌ) إِلَّا مَرَلَهُ ثُمَّ يَخْرُجُ هُوَ وَالَّذِي
ادْخَلَهُ بَعْدَادٍ نَحْوَ قَرَى لِبَنِيهِ فَيَلْقَاهَا السَّيْفَانِ فِيهِمَا ثُمَّ يَقْتُلُهُمَا وَيَوَجِّهُ بِهَا
نَحْوَ الْكَوْفَةِ فَيَسْتَعْبِدُ بَعْضُ أَهْلِهَا وَيُجِئُ رَجُلٌ مِنَ أَهْلِ الْكَوْفَةِ فَلْيَجْمَعُ إِلَى سُورٍ مِنَ الْحِجَا
إِلَيْهَا آمِنٌ وَيَدْخُلُ جَبِشَ السَّيْفَانِ إِلَى الْكَوْفَةِ فَلَا يَدْعُونَ أَحَدًا إِلَّا قَتَلُوهُ وَإِنَّ الرَّجُلَ
مِنْهُمْ لَيَمْرٍ بِالْدَّرَةِ الْمَطْرُوحَةِ الْعَظِيمَةِ فَلَا يَنْعَرُضُ لَهَا وَيُرَى الصَّبِيَّ الصَّغِيرَ فَيُخَفِّفُهُ
فَعِنْدَ ذَلِكَ بِأَحْبَابٍ يَقُوعُ بَعْدَهَا هَبْهَاتٌ هَبْهَاتٌ وَأُمُورٌ عَظَامٌ وَفَتَنٌ كَقَطْعِ اللَّيْلِ
الْمَظْلَمِ فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ بِأَحْبَابٍ

يَعْنِي چونکه برگشت امیر المؤمنین علیه السلام از قتل با اهل نهر و آن که جنگ با حواری
باشد فرود آمد در برآنا و در آنجا راهی بود در سر کوهی که نام او حباب بود و قتی که صدا و فریاد
لشکر را شنید از کوهی که بالای آن بود بر زمین آمد و نگاه کرد بلیشکر امیر مؤمنان علیه
السلام فرود آمدن ایشان در آنجا کار زشتی بنظر او آمد پس بشتاب فرود آمد و گفت
کجاست این و رئیس این لشکر کجاست به او گفتند که این امیر مؤمنان است و از قتل با اهل
نهر و آن برگشته پس حباب بجهل بدم گذارد در میان مردم تا اینکه در مقابل امیر مؤمنان
رسید و توقف کرد پس گفت سلام بر تو باد ای امیر مؤمنان از روی حق و راستی از
روی حق و راستی پس حضرت فرمود که از کجاست که من امیر مؤمنانم از روی حق و
راستی از روی حق و راستی پس عرض کرد به آنحضرت که دانایان ما و دانشمندان ما حباب

بَحْثِ حَاضِرِ اَلْجَنَابِ عَلَیْهِ

داده اند ما را پس به او فرمود ای حُباب پس راهب عرض کرد از کجا نام مرا دانستی
 فرمود مرا به آن داناکرد حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و اله پس حُباب گفت
 دَسْتُک را در آن زن که من گواهی میدهم باینکه نیت خدائی مگر خدای بگانه و اینکه
 محمد صلی الله علیه و اله رسول خدا است و اینکه تویی علی بن ابیطالب و صی او
 پس امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود که در کجا جاداری عرض کرد که در بَکَا
 کوهی جادارم در همین جا پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود که بعد
 از این روز دیگر در اینجا ساکن مشو و لیکن در اینجا مسجدی بنا کن و انرا بنام
 سازنده اش نام بگذار پس آن مسجد را مردی ساخت که نام او بر اثا بود پس آن مسجد
 بر اثا نام گذارده شد بنام بتای او پس بر اهلب فرمود از کجا اب میاشنای
 گفت با امیر المؤمنین از دجله که در اینجا است پس فرمود چرا در اینجا چشمه ای یابا
 نمیکنی عرض کرد با امیر المؤمنین هر چه در اینجا چاه کنده ایم اب ان سُرور آمد
 و گوازا نموده است پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود بکن در اینجا چاهی را
 پس چاهی حفر کرد که تیر ان سنک سختی در آمد که نوازشند انرا از جا بکنند پس
 حضرت امیر مؤمنان ان سنگ را از جا کنند پس چون کنده شد چشمه ای ظاهر شد از
 شهد شیرین تر و از گره نرم تر پس فرمود ای حُباب از اب این چشمه بناشام اما
 بدرستی که ای حُباب زود باشد که بنا گذارده شود در نزدیکی این مسجد تو شکر
 و بسیار شوند در ان جاباره و شتمکاران و بزرگ شود بلاء نا اینکه هر این سوار کرد

وَابْعَدُ الْحَرَمَ

۲۱۹

شود در آن در هر شب جمعه ای هفتاد هزار بقیح حرام پس وقتیکه بلاء آنها بزرگ شد
 مسجد قواستد میکنند بیازاری پس بناکن در آنجا دو خانه پس بناکن آنرا که خراب
 نمیکند آنرا مگر کافری پس بناکن خانه ای را پس چون این کار را کردند یعنی مسجد را
 خراب کردند سه سال حج رفتن منع کرده شود و سبزه های آنها خشک شود و مسطاب
 گرداند خدا بر ایشان مردی را از اهل زنا که داخل شود در شهری مگر آنکه آنرا خراب و
 اهل آنرا نابود کند پس بر میگردد بضرر ایشان مرتبه دیگری پس تختی ایشان را فرو
 گیرد و گرائی ناسه سال نابود بر ایشان مشقت و سختی شدیدی پس باز بر میگردد
 بضرر ایشان پس داخل بصره میشود و چیز برادران برپا نگذارد مگر آنکه خشمگین
 شود بران و هلاک و نابود کند آنرا و بخشم در آورد اهل آنرا و این وقتی روی دهد
 که خرابه های آن آباد شده باشد و مسجد جامعی در آن بنا شده باشد آنوقت وقت
 هلاکت و نابود شدن بصره است پس داخل میشود در شهر بکه حجاج آنرا بنا کرده باشد
 بنام واسطی در آنجا هم آنچه در بصره کرده میکند پس متوجه میشود بطرف بغداد
 پس در آنجا داخل شود در حالتیکه عفو کننده است مردم را پس مردم پناهنده بکوفه
 شوند پس شهری از شهرهای کوفه نباشد مگر آنکه همه اهل آن بتبوش افند پس
 بیرون میآید و با آنکسکه او را وارد بغداد کرده از بغداد بطرف قبر من یعنی نجف اشرف
 برای اینکه نبش کند قبر مرا پس سفائی با آن دو نفر تلافی میکند و آنها را فراموش
 پس میکشد هر دو را و با لشکر خود متوجه کوفه میشود و بعضی از اهل آنرا ببنی و علا

بَحْثُ حَاضِرِ الْأَجَابِ عَلَيْنِ

خود میگردد و میباید مردی از اهل کوفه و پناه میدهد ایشان را در حصاری پس کسیکه به اینجا ملتجی شد این است و داخل میشود لشکر سفیانی بکوفه پس باقی بگذارد احدی را مگر اینکه او را میکشند و بدرستیکه مرد میگردد به درستی که بزرگ و قوی است و در راه افتاده مغرض آن نمیشود و میبیند بچه کوچکی را پس به او ملحق میشود و او را میکشد در الوقت ای حجاب انظار داشته باش و انظار کشیده شود آنچه بعد از آن واقع شود چقدر رد و راست چقدر رد و راست که کارهای بزرگی و فتنه ها مانند پاره های شب نارنگ کننده پیش آمدن پس حفظ کن از من آنچه را که برای

مق میگویم ای حباب
 حَدِيثٌ وَاجِبٌ
 ۲۶۷

من لا يحضره الفقيه جرود و دم مخطوط سال ۱۱۳۵ هجری قمری کتاب الحاک باب المذموم من اخلاق النساء و صفاتهن اذا صنع بن بانه از امیر المؤمنین علیه السلام روايت کرده که شنیدم از انحضرت که میفرمود یظهر فی آخر الزمان واقرب الساعه و هو سواد من سواد کاشفات غاربات منبرجات خارجات من الدین داخلات فی الفتن مائلات الی الشهوات مسرعات الی اللذات مستحرات للحرمات حاتم خالذات

بَعْنِ ظاهر میشود در آخر زمان و نزدیک قیامت و آن بدترین زمانها است و بشا گشته رویان برهنه گان از ایشان کنندگان بیرون روندگان از دین داخل شوندگان در فتنه ها میل کنندگان بشهوات کنندگان بسوی لذتها حلال کنندگان حرامها

وَابْعَدُ مِنْ غَيْرِ الزَّيْنِ

۲۲۱

جاوید ماندهگان درجه پنجم
مَوْلَى فَقِيرِ كَوَيْدٍ از این حدیث شریف نکاتی چند استفاده میشود اول
 آنکه آخر زمان بدترین هر زمانها است دوم چند صفت برای زینهای آخر الزمان بیان
 فرموده که مصادیق آن درباره ایشان در زمان حاضر ظاهر و آشکار است و این یکی از
 معجزات کلامیه و پیشگوئیهای علویه است یکی بیرون آمدن زینهای آخر الزمان از حجاب
 و کشف نمودن صورتهای خود بر کسانی که از محارم آنها نیستند دیگر آنکه علاوه بر کشف
 حجاب نمودن هر چند لباس پوشیده اما حکم برهنه را دارند که باز آنکه لباسهای آنها
 ساتر و پوشنده عورتهای آنها نیست زیرا که در شریعت اسلام تمام اعضای زن عورت
 شمرده شده مگر گردی و رُءُوف دستهای و آن هم در صورتیکه نظر کردن بر آنها از
 روی شهوت و ریبه نباشد و الا آنها هم باید پوشیده شود و دیگر نمودن آنز نداشتن
 زینتهای خود را بر آن غیر از محارم خود و تَبَرُّج و دلالت بمعنای نمودن زن است
 زینت خود را بنا محرم و این عمل در شریعت اسلام و قانون قرآن حرام شمرده شده و
 نهی صریح بر آن وارد شده و این صفت امروز در این زمان در میان زینتهاست که به اسم خود
 را و مسلمانان میپندارند و واج دارد و نمیدانند که مسلمانان نیستند و دیگر آنکه اینگونه
 از زینتها بیرون روندگان از دین میباشند و بمقتض شدن به این صفات از راه
 استخفاف بدین و قرآن و مخالفت دستور خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله از دین
 اسلام خارج شده و لباس ارتداد بخود پوشیده اند و دیگر آنکه اینگونه زینتها و ارتداد

تَجَنُّبُ مَا رَزَقَ الْخَبَاءُ عَلَيْهِ

داخل در فتنه ها میشوند که از شأن آنها بخت داخل شدن در آنها و دیگران که جدا
میدانند چیزها بتر که خدا بر آنها حرام کرده و میل بشهوتها نفسانیه و شهوت و آنها
میکند که آن ترسب کفر وارند از آنها است و دیگران که اینگونه زنها در نشاء
آخرت جاهایشان در افش جهنم است و همیشه در جهنم خواهند ماند و از آن برور

فخواهند آمد

بیت و حد چهارم

۲۴۱

مجلد بیستم بحار الانوار طبع امین الضرب ص ۷۸ باب ما یثبت به الهلال از کتاب
فضائل اشهر الثلاثة بسند خود از اصبح بن یزید از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده که گفته است قال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بانی علی
الناس زمان برتفع فيه الفاحشة وکأنه یمنع وینتهک فيه المحارم و یعلن فيه الزنا
و یسحل فيه اموال البتای و یوکل فيه الربا و یطفف فی المکابیل و الموارین
و یسحل الخمر بالبیت و الرشوة بالهدية و الحیانة بالامانة و یشبه الرجال بالنساء
و النساء بالرجال و یسحق بجدود الصلوة و یحج منه لغير الله فاذا کان ذلك الزمان
انفخن الالهة ناره حتى یروی هلال لیلین و خفت ناره حتى یفطر شهر رمضان
فی اوله و یصام العید فی اخره فالخذوا الحذر جنبند من اخذ الله علی عفته فان من
وراء ذلك موت ذریع یخطف الناس اخطا فاحتی ان الرجل یصبح سالما و یموت
دفعنا و یموت حیا و یصبح میتا فاذا کان ذلك الزمان وجبا التقدم فی الوصیة قبل برور

وَابْعَلِّمُوا الْآخِرِينَ

۲۲۳

البَلِيَّةُ وَوَجِبَ تَقْدِيمُ الصَّلَاةِ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا خَشْيَةً فَوْقَهَا فِي آخِرِ وَقْتِهَا مَنْ بَلَغَ مِنْكُمْ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَلَا يَبْتَغِ لِبَلَّةٍ أَلَا عَلَى طَهْرٍ وَإِنْ قَدَّرَ أَنْ لَا يَكُونَ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِ الْأَطَاهِرِ فَلْيَفْعَلْ فَإِنَّهُ عَلَى وَجَلٍ لَا يَدْرِي مَتَى يَأْتِيهِ رَسُولُ اللَّهِ بِقَبْضِ رُوحِهِ وَقَدْ حَدَّثَكُمْ أَنْ حَدَّثْتُمْ وَعَرَفْتُمْ أَنْ عَرَفْتُمْ وَوَعظتكم أَنْ اتَّعَظْتُمْ فَأَتَقُوا اللَّهَ فِي سِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ وَلَا تَمُوتُوا إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

لغات ارتفاع بلند گردیدن و بلند مرتبه شدن و رفیع شریف و بلند قدر و بلند مرتبه و اگر ارتفاع بعین نقطه دار باشد بمعنای فراخ بودن عیش و بفرخی عیش و خوشی و رفاهت زندگی کردنت و ترقع میان دوران دن نشستن است برای جماعت کردن و تن اسانی و تن پروری را نیز گویند فاحشه زنا و هر گناه و بدی که از حد بگذرد و هر چه خدای عزوجل از آن نفی فرموده صنع ساختن و بسکون تربیت کردن و بسکون پرورش دادن و محکم کردن و اموختن کاری و مصانعه رشوه دادن و تضییع جاریه یعنی بیت دخترا پنجه گفته شود صنع جاریه یعنی تربیت کن دختر را و آن میسر نمیشود مگر به استیاء و اشیاء بسیار و اصطناع اختیار کردن و تضییع بکلف خود را راستن و آرایش کردن چنانچه در قاموس و منهای العرب و المجد گفته شده و در مجمع البحرین است تضییع علی عبثی ای تربی و تغذی بمزائی متی ای لا اکلک الی عمری - و اصطناع النفسی ای التخذ صنعی و خالصتی و اخصصتک بکرامتی و صنع یعنی احسان و تضییع بمعنای تدلیس

بخش چهارم از اجابا علی

واصطناع از صنعه است بمعنای تقرب و تکریم و کرامت و احسان و
صنعه نیز بمعنای احسان است انھماک زشت و اوده کردن ناموس کو (معنی لایق)
انھماک دریده و شکافه شدن پرده منھلت شخص بی پروا که از پرده دردی و رسوائی
بالت ندارد محارم یا جمع محرم است یعنی چیزها بشک خدا حرام کرده است انھما و یا جمع
است که مراد محرمهای شخصی باشد یعنی کسانی که نکاح انھما بر شخص حرام است اعلان
اشکارا و هویدا کردن و علن و علون و علامه بفتح و تخفیف یا اشکار و هویدا شدن ایفا
هلال یعنی بلند حد آمدن ماه موت ذریع یعنی سیرت اخطاف ربه دن قوله عکبه السلام
ان قدر ان لا يكون في جميع احواله الا طاهرا الخ دلالت دارد بر استحباب ذاتی داشتن
طهارت در هر حالی

معنی فرمود امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که ميثا يدي به مردم
زمانیکه بلند مرتبه میشود در الزمان زنا و هر گناه و بد بیکه از حد بگذرد و هر چه که
خداوند منعال از آن نهی فرموده و حرام کرده و در نزد اهل الزمان مقرب گردد
و اگر کلمه بر تفع بعین نقطه دار باشد معنی ایست که زن فاحشه بفراخی عیش و خوشی
و رفاهیت زندگی کند و تن پروری و تن اسائی کند و با در میان دو پای او برای
زنا کردن نشسته شود و هر آینه برای زنا دادن تربیت کرده شود یا رشوه به او داده
شود برای زنا دادن یا زانیه تقرب پیدا کند در نزد اهل الزمان و مورد کرامت و
عطا و احسان واقع شود یا دختران تربیت کرده شوند برای اقسام فجور و اعمال نامرد

در بیان آخر الزما

۲۲۵

از قبل تعلم انواع موسیقی و سازها و نوازها و رقصها و منایات عفت و زشت و
الوده کرده شود ناموسها در آن زمان و با آنکه دریده و شکافته شود پرده ها و بیلاک
شوند در پرده دربی و رسولی کسانیکه حرام باشد نکاح ایشان بر آنها جمع شدن
با ایشان با واد کردن ایشان آنها را بنحوی که بی پروا شوند در ارتکاب چیزهای
که در شریعت اسلام حرام شده است ارتکاب آنها و اشکار کنند با اشکار شود در
زنا کردن و زنا دادن و اشکار شدن آن ممکن است که بتهیه کردن مکانهای مخصوص
باشد برای این عمل شبع و حلال شمرده شود در آن زمان خوردن مالهای یتیمان
و خورده میشود بنا و در کپلهها و زنهار کم بفروشد و زیاده بگردانی در آن زمان در
خرید و فروش کم فروختن بمشتری و زیاده گرفتن از او را حلال دانند و حلال کرده مشغول
مسکرات بتغییر دادن اسم آن و رشوه بنام هدیه و حیانت بنام امانت و شبیه میشوند
مردان بزنان و زنان بمردان و سبک شمرده میشود حدود نمازها و این کتاب است
از ترک کردن نمازها با کاهلی کردن با ضایع کردن آنها در اثر صبح بجا نیاوردن یا
اذاب و مسائل از آباد نگرفتن و حج میگذارند در آن زمان برای غیر خدا یعنی مقصود
ایشان از حج گذاردن با بغیر حج و قمار است با تجارت کردن یا برای ربا و مما فی الزنا
و امثال اینها باشد پس چون چنین زمانی بیاید ماهها گاهی در افاق بلند دیده شود
بنحوی که بحالت ماه و شبیه دیده شود و گاهی پنهان شود که دیده نشود نا اینکه روزه
در اول ماه رمضان خورده شود و آخر ماه رمضان روز عید واقع شود و روزه گرفته

بخش چهارم احکام علی

شود یعنی روز اول ماه رمضان روزه گرفته نشود و روز اول ماه شوال که روز عید فطر است و روزه گرفتن در آن روز حرام است روزه بگیرند و توفیق عید فطر از آنها گرفته شود پس باید بترسند باید بترسند در آن زمان از اینکه خدا بطور ناگهانی آنها را غافل بگرداند و بپراکند و بعد از آن مرگ بر سرعت آنها را فرستد بگرد و برباید مردم را و بودنی نا اینکه مرد شب را صبح میکند در حالتیکه سالم است و روز را شام میکند در حالتیکه دفن کرده شده یعنی مرده و در زیر خاکست و داخل در شب میشود در حالتیکه زنده است و صبح میکند در حالتیکه مرده است پس در چنین زمانی واجب است پیشی گرفتن در وصیت کردن پیش از نازل شدن بلا و واجب است نماز را در اول وقت خواندن از ترس اینکه مبادا عمر او نا اوقات و نا نکند و نماز او فوت شود پس کسیکه از شبانه آن زمان برسد باید بخوابد شب را مگر با طهارت یعنی با غسل با وضو با تیمم و اگر میتواند در هر حالات خود نیاید مگر با طهارت پس بکذا این کار را البته زیرا که او ترسناخت نمیداند که چه وقت فرستاده خدا یعنی عزرا بیل برای قبض روح او خواهد آمد و تحقیق ترسنا بندم شمارا اگر بترسید و شناسا بندم شمارا اگر بشناسید و پند دادم شمارا اگر پند گیرید پس بترسید از خشم و غضب خدا در پنهانی و اشکای خود و بترسید البته مگر اینکه شما مسلمان باشید و هر که طالب نماز برای خود غیر از دین اسلام و پیروی را هرگز از او قبول نخواهد شد و در عالم آخرت از زبایگان و ورشکسندگان است

وَابْعَدُوا خِلَافَ النَّاسِ چهار هفته

۲۴۹

غیبت نغانی - طبع طهران دسال ۱۳۱۸ هجری قمری ص ۱۳۳ از اصبع بن نباته از
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود کونوا کالتخلی فی الطیر شیء من الطیر
الا وهو لیضعفها ولو علمت الطیر ما فی اجوفها من البرکة لم تفعل بها ذلك خالطوا
الناس بالنسک وابدانکم وراہلوهم بقلوبکم واعمالکم فوالذی نفسی بیدہ ما یرو
ما تحبون حتی تنفل بعضکم فی وجوه بعض وحتی یتقی بعضکم بعضا کذا بین وحتی
لا یبقی منکم اوفال من مشقتی کالتخلی فی العین والملح فی الطعام (فی ذلك او کالمح
فی الطعام خلی) وسا ضرب لکم مثلا وهو مثل رجل کان له طعام فقهاء وطیبه
ثم ادخله بیتا وتركه فیه ما شاء الله ثم عاد الیه فاذا هو قد اصابه السوس فاخرجه
ونقاہ وطیبه ثم اعاده الی البیت فترکه ما شاء الله ثم عاد الیه فاذا هو قد اصابه
طائفة من السوس فاخرجه ونقاہ وطیبه واعاده ولم یزل كذلك حتی یفت
منه رزمة کرزمة الا نذر لا یضر السوس شیئا كذلك انتم تميزون حتی لا یبقی
منکم الا عصابة لا یضرها الفسنة شیئا

لغات التخل زبور عسل است تفأل اب دهان انداختن کحل سرمه سوس کرمک
است رزمة الا نذر چیزی که در حساب نیاید

یَعْنِ باشد مانند زبور عسل در میان جنس پرندگان که نباشد چیزی از

بخش چهارم از احباب علی

از پندگان مگر آنکه اورا ضعیف و ناتوان ستارند و اگر میدانستند پندگان که چه چیز در جوف آنهاست از برکت و زیادتی آنها را ناتوان نمیکردند اینترش کنند با مردم بزبانها و بدنهای خودشان و کناره گیری کنند از ایشان بدلهای خودشان و کارهایشان پس سوگند یاد میکنم بحق آنکسی که جان من در دست او است بخوابد بدین آنچه را که دوست مبدار بدین معنی قیام مهدی و ریشه کن شدن ظلم و جور و برپا شدن لوای عدل و داد را تا اینکه آب دهان بنده از بعضی از شماها بر روی بعض دیگر و تا اینکه بعضی از شما بعض دیگر را دروغ گو نام گذارد و تا اینکه باقی مانده از شما با آنکه فرمود از شعبان من مانند سرمه ای که در چشم کشد با مانند نمکی که در طعام دریزند و البته بیان میکنم برای شما مثلی را و آن مانند مردیست که از برای او طعامی باشد و آنرا پاک و پاکیزه کند و او را در داخل خانه ای بگذارد تا آنچه قدر که خدا میخواهد پس از آن برگردد بوی انطعام پس ببیند که کرمک در آن افتاد پس آنرا بیرون آورد و پاک و پاکیزه کند باز آنرا برگرداند و در همان خانه گذارد تا آنقدر که خدا میخواهد پس برگردد بوی آن باز ببیند که در آن کرمک افتاده پس آنرا بیرون آورد و پاک و پاکیزه کند و همچنین پوشه چنین کار را تکرار کند تا اینکه باقی ماند از آن طعام چیزی که در حساب نیاید و دیگر کرمک در آن نیفتد و ضرری از آن نبیند همچنین هستند شماها متبر داده و امتحان کرده میشود تا اینکه باقی نماند از شما مگر جماعت کمی که فتنه به ایشان ضرری نرساند

الْبَعْلَاءُ مِنَ الزُّنَا

چهارم هجتم

۲۷۰

غیبت نعمانی ص ۱۱۱ بسند حوا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود
 يَا مَالِكُ بْنُ ضَمْرَةَ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ هَكَذَا أَوْ شَبَّكَ أَصَابِعَهُ وَأَدْخَلَ
 بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا عِنْدَكَ ذَلِكَ مِنْ جَزْأٍ قَالَ الْحِجْرُ كُلُّهُ عِنْدَكَ ذَلِكَ
 يَا مَالِكُ عِنْدَكَ لَكَ يَقُومُ قَائِمًا فَيَقْدُمُ سَبْعِينَ رَجُلًا (فَيَقْدُمُ عَلَيْهِ سَبْعُونَ رَجُلًا) ^{فَيَقْدُمُ عَلَيْهِ سَبْعُونَ رَجُلًا}
 يَكُذِّبُونَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ فَيَقْتُلُهُمْ ثُمَّ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ

یعنی ای مالک پسر ضمره چگونه ای تو وقتی که اختلاف در میان شیعیان بیفتد
 همچون وانگشتان خود را مشتک نمود و بعضی از آنها را در بعض دیگر درآورد پس گفتم
 یا امیر المؤمنین وقتی که اینچنین شد یعنی در میان شیعیان اختلاف افتاد چیزی نیست
 فرمود همه خبر و نیکی در آنوقت است ای مالک در آنوقت قیام میکند قائم ما پس پیشی
 میگیرند در آنوقت هفتاد نفر مرد بر او که دروغ میگویند برخدا و بر پیغمبر او پس میکشد
 ایشان را پس جمع میکند همه ایشان یعنی شیعیان را بر یک امر

در این حدیث اشاره است باینکه یکی از علامات نزدیک ظهور اختلاف
 افتادن در میان شیعیان است و بقیام آنحضرت اختلاف از میان ایشان بر داشته میشود

۲۷۱

چهارم هجتم

غیبت نعمانی ص ۱۱۴ در باب صفت قائم علیه السلام مسند روایت کرده است
 ابی عبد الله الحسین علیه السلام که فرمود جاء رجل الى امير المؤمنين عليه السلام

بِحُجَّاتِ الْأَنْبَاءِ عَلَيْهِ

فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَبِّئْنَا بِهَذَا بِكُمْ هَذَا فَقَالَ إِذَا دَرَجَ الدَّارِجُونَ وَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ
وَذَهَبَ الْمُجْلِبُونَ فَهَذَا فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِمَّنْ (فَمِنْ ج) الرَّجُلُ فَقَالَ مِنْ
بَنِي هَاشِمٍ مِنْ ذُرْوَةِ طُودِ الْعَرَبِ وَبِحَرْمِغُضْهَا إِذَا وَرَدَتْ وَبِحَقْوِ أَهْلِهَا إِذَا أَلَّتْ
وَمَعْدَنَ صَفْوَتِهَا إِذَا اكْتَدَرَتْ (تَكَدَّرَتْ ج) لَا يَجِبُنْ إِذَا الْمَنَاءُ يَاهَلَعَتْ وَلَا يَجُوزُ
إِذَا الْمُنُونُ اكْتَنَفَتْ وَلَا يَنْكَلُ إِذَا الْكَمَاةُ أَصْطَرَعَتْ مَشْمَرٌ مَغْلُوبٌ ظَفَرٌ ضَرْغَامَةٌ حَصْدٌ
مُحْدَشٌ ذَكَرٌ سَيْفٍ مِنْ سَهْوٍ لِلَّهِ رَأْسٌ قَتَمٌ (قَتَمَ ج) يَثْقُ رَأْسُهُ فِي بَازِخِ السُّودِ
وَعَاذَ رَجُلُهُ فِي أَكْرَمِ الْمَحْدِ فَلَا يَصْرِفُكَ مِنْ تَبَعِهِ صَارِفٌ عَارِضٌ يَنْوُصُ إِلَى
الْفَنَاءِ كُلِّ مَنَاصِرٍ قَالَ فَتُفَرِّقُ الْوَأَنَ سَكَتٌ فَدَوْرُ عَايِرٍ (فَدَوْرُ عَايِرٍ ج) ثُمَّ رَجَعَ
إِلَى صِفَةِ الْمَهْدِيِّ فَقَالَ أَوْسَعَكُمْ كَهْفًا وَأَكْرَمَكُمْ عِلْمًا وَأَوْصَلَكُمْ رَجْمًا اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ بَيْعَتَهُ
(بَيْعَتُهُ ج) حَرْوَجًا مِنَ الْخَيْلَةِ وَاجْمَعْ بِهِ شَمْلَ الْأُمَّةِ فَإِنَّ خَارَ اللَّهِ لَكَ فَاعْرِضْ وَلَا تَنْشِئْ
عَنْهُ أَنْ وَفَّقْتَ لَهُ وَلَا تَجْزِئْ عَنْهُ (وَلَا تَجُوزُنْ عَنْهُ ج) أَنْ هَدَيْتَ إِلَيْهِ نَهْجًا وَأَوْحَيْتَ
إِلَى صَدْرِهِ شَوْفًا إِلَى رُؤْيِيهِ

لُغَاتُ دُرُوجٍ رَفْتَنَ وَرَاهُ خُودَرَاكَرْفَتَنَ مُجْلِبٌ رُوشَنَ كَنْدَهْ كَارُكَرُوءَةُ بَلَنْدِي
طُوْدُ كُوَهْ يَا كُوَهْ بَلَنْدِ بَجَرْدَا بِمَغْبُضْ حُلْ فَرُورْفَتَنَ ابْ جُغْوُ جُغْفَا كَرْدَه سَدَه وَبُزْمِنِ
اِنْدَاخْنَه سَدَه كَدُوْرَتَ بَتَرُكِي وَالْوُدُكِي حَبْنِ تَرَسِ مَيْنِيَّةَ مَرَكْ هَلُوْغْ خَرُوش وَ
نَاسْتِكِبَانِي جُوَزْ كَدَشْتَنَ اَكْتَنَافَ اِحَاطَه كَرْدُنِ اِنْكَالَ دَفْعِ كَرْدُنِ اِنْجِهَرَا وَوَاغَعْ شُوْد
كُغْنَه مِيْشُوْد مَعْضَرُ صَحْفَه اَللهِ اَلَّتِي لَا تُنْكَلُ اِيْ لَا تُدْفَعُ عَاوَقَتْ عَلَيْهِ كَمَاةُ جَمْعُ كَيَّ

وَابْعَدُ إِلَىٰ حَرِّمَا

۲۳۱

بمعنای دلاور و شجاع با پوشیده سلاح مُسْتَمِرَّ بروزن مُحَدِّث مرد کار از موده مُعْلُو
 غلبه کننده و فروگیرنده و در هم پیچیده و چهره ظفر ظفر بایسته برداشتن ضِرَّ غَامَه بکسری
 ضاد یعنی شِرَّ حَصِدٍ در و نده یعنی میدرود مردم را بکشتن مُحَدِّث جراحت وارد آورد
 بدشمن و كَفَّار و الَّذِي كَرَّمَنَ الرَّجَالَ قُوَّةً شجاعی را گویند چنانچه فِرَاز آبادی در فامو
 گفته و رَأْس بلند تر هر چیز است و بِزْرَك قوم را گویند و قَتَمَ بروزن زَفَر کسر گویند
 که عطا و بخشش او بسیار باشد لِشَقِّ بکسی گویند که چون داخل در اموری شود نَزْدِك
 نباشد خلاص شدن او از آن و در بعضی از نسخها لَبِقَ بروزن كَيْفَ ضبط شد
 بمعنی حاذق و در بعضی از نسخ شق رَأْسَه ای جانبهاست و بِأَذْنِ عالی مرتفع
 را گویند عَازِر یعنی ثابت مَجْد بزرگواری مُحَمَّدَ بکسر ناء یعنی اصل بُؤَصَ صفت است
 برای صارف و مناص بمعنای ملجأ و پناهگاه است دَعَا بزاز دَعَا است که کباب از
 حیث است و فَنَادَى باشد خَارَ اللَّهُ لَكَ یعنی آخِر بخواهد خدا برای تو و در بِجَار گفته بِأَبْرَحَةَ
فَانْ جَا لَكَ یعنی میسر شود برای تو گذشتن و تجاوز کردن و اِئْتَاءَ بمعنی انعطاف و کج
 رفتن است و لَا يَخْجِرُنْ عنه ای ادا در گفته فی زمان غیبت و در فَخِ سیزدهم بِجَار فرموده
 که در بعضی از نسخ وَلَا يَخْجِرُنْ بجاه بی نقطه است و زَاء نقطه دار یعنی لَا يَخْجِرُنْ عنه
 از يَخْجِرُ بمعنای تنجی یعنی دور شدن و کناره گرفتن است و نسخها اکثر الفاظ أَنْ مَخَفَ
 و محرفست

يَعْنِي "امد مردی نبوی امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت با امیر المؤمنین

بخشهای اجزاء علی

خبر ده ما را از مهادتی خود نان ابن مهادی یعنی مهادی موعود پس فرمود و
 که رفتند روزندگان و مقرض شدند کتابه است از انقضای قریبهای بسیار و گم شدند
 اهل ایمان و رفتند جمع شوندگان بر طریق حق و یاری کنندگان دین پس در آنوقت
 ظاهر میشود پس گفت یا امیرالمومنین از نسل چه کسی است آن مرد پس فرمود از فرزندان
 هاشم است از بلندترین مردم که از عرب است و مانند کوه و دریای علم و دانشی است
 که همه علوم را در سینه خود فرو برده و دریای علوم را در سینه خود جای دهد
 و چون کسان او بر او در آید او را جفا کند معدن صفوت و برگزیدگی آنها است و
 که کدورت و تیرگی آنها یعنی عرب را فرو گیرد و ترسند و نمیناشد زمانیکه حرص و ناسکبها
 باشد برای کشتن مردمان و نمیشد زمانیکه لشکریهای مرده او را احاطه کند و حننه
 نمیشود زمانیکه شجاعان و دلآوران با او بمصارعت و کشتن و برخاله افکندن در آید
 (و این معنی بنا بر این است که لایتنکل لفظ حدیث باشد از اینکل و اگر از نکول بمعنای دفع
 باشد معنی چنین میشود که از خود دفع نمیکند اگر بمصارعت با او در آید مرد کار از موده
 و غلبه کند و فرو گیرد و در هم پیچد ایت ظفر یا بنده بردشمن شیرت درنده و
 در رو کند و دشمن و جراحت وارد او رنده و قوی و شجاع شمشیرت از شمشیرهای خدا
 ریش و بزرگی است صاحب عطا و بخشش بسیار در هر امری که وارد شود در نهایت
 استقامت بخرج دهد و خود را بر کنار نکند و بلند مرتبه و رفیع الشان و ثابت در رز
 و بزرگواری است ثمه بخیر و کرم و اصالت است پس مگرداند تو را از نا بعثت او

را بعلی از حرم زینا

۲۳۳

زله گردانده ای که پناه مبرد بسوی نشسته در هر پناه گاهی اگر سخن گوید پس بد گویند
 ایت و اگر ساکت باشد پس بد بختی است پس خست رجوع فرمود بصفت مهک علیه
 السلام پس فرمود که او وسیع تر پناه گاه و مهتر و معتمد شماها است و بشتر است علم او
 از شماها و چسبیده تر است بر رحم و خویشاوندان خود از شماها بار خدا با پس برگردان
 بخت یا اگر انگیزه شدن او را بیرون شدن از هر کار مشبه و پیوسته ای که موجب اندو
 باشد و جمع کن بسبب وجود او تفرقه امت را پس اگر چه خواست خدا برای تو پس قضی
 و منحرف و منعطف از او مشو و کج روی مکن اگر توفیق درک کردن او را یافتی و اگر راه یافتی
 بسوی حضرتش از او دوری مکن و دست از دامن او بر مدار پس حضرت الهی از دل کشید
 و فرمود و اشاره به پند خود کرد و ان جهت مشاق بودن بدیدن او

۲۷۴ حدیث پنجاه و هفتم

عنبت لغمانی ص ۱۳۲ در باب علامات ظهور و سبند خود از اصبع بنیانه از
 امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود یا تبکم بعد الحنین و المأه امرأه
 کفره و امنا و خونه و عرفاء منقته فتکثر التجار و نقل الارباح و یفشو الربا و یکثر
 الزنا و تعم السباخ و ینسا کر المعارف و یعظم الاهله و یشکفی النساء بالنساء
 و الرجال بالرجال - فحدث رجل عن علی بن ابی طالب علیه السلام انه قام الیه
 رجل حين یحدث بهذا الحدیث فقال له یا امیر المؤمنین و کیف نضیع فی ذلک الزنا
 فقال الهمرب الهمرب فانه لا یزال عدل الله مبدوطا علی هذه الامه ما لم یمل قرانهم

نَحْشَ حَاضِرِ الْاَجْبَاءِ عَلَيْهِ

الحی امرایم و ما لم یزل ابرار هم پنهی فجار هم فان لم یفعلوا ثم استغفروا (استدبروا)
 (استدبروا) فقالوا لا اله الا الله قال الله فی عرشه کذبتم لستم بها صادقين
یعنی میاید شما را بعد از صد و پنجاه سال امیرانی کافر و اسپهائی خباثتکار و
 رنجهائی فاسق پس زیاد میشود تجارتها و کم میشود سودها و منفعتها و ظاهر و باطن
 میشود زیاد و کم و گشتن و زیاد میشود زنا و بنا بر فتح ای و لا درنا و کارهای خوب
 بد و زشت ستم شده شود و زمینهای شور و زار آباد شود و ماهها بزرگ دیده شود کتابه از
 اینکه ماه شب اول دوشنبه بنظر آید و بزرگ و روشن و بلند نماید و در نهاد رنجور
 زنها اکفاء کند و مردها بمرگها پس حدیث کرد مردی از علی بن ابیطالب علیه السلام
 که بپا خواست بوی آنحضرت مردی هنگامی که این حدیث را میفرمود و عرض کرد یا
 امیر المؤمنین و چه بکنیم در آن زمان فرمود فرار کنید فرار کنید از میان ایشان زیرا
 که بباط عدل خدا گسترده شده است بر این امت تا زمانی که خواننده گاشان به
 طرف امیرانشان میل نکنند و ما دامیکه بکافران بفاعزهای خود یعنی از خود
 کنند پس اگر نکردند این کارها را و نرسیدند با حق پشت کردند و گفتند لا اله الا الله
 خدا در عرش خود فرماید دروغ گفتید شما را استگو نیستید

مؤلف گوید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این حدیث شریف ابتدای
 وضعف اسلام را بعد از گذشتن صد و پنجاه سال فرموده و ظاهر است که گذشتن این
 مدت بعد از زمان فرمودن آنحضرت این حدیث را باشد نه بعد از هجرت بلکه در زمان

راجمع الامم الحرة

۲۳۵

خلافت ظاهری انحضرت تقریباً سی سال متجاوز بعد از هجرت بوده بلکه قریب چهل سال بعد از هجرت که مصادف با صد و نود سال تقریباً بعد از هجرت باشد که تا این زمان قریب هزار و دویست سال باشد و آن تقریباً موافق با شروع جنگ مسیحین با مسلمانان بود که عبارت از جنگ صلبی باشد که در او آخر قرن دوم اسلامی واقع شده و تا کون حرب دوازده قرن از آن میگذرد و بمقتضای آنچه که حضرت در بعضی از احادیث دیگر اعلیٰ آخر الزمان تا انقضاء قرن دوازدهم جز داده مراد قرن دوازدهم بعد از صد و پنجاه سال گذشتن از زمان خلافت ظاهره انحضرت باشد چنانچه قبلاً بعضی از سخنان بزرگوار شرح داده شد و بدین تقریب دور نیست که زمان فرج خیلی نزدیک باشد و الله العالم بمحقق الامور اللهم عجل فرجه و سهل محرجه و ادرنا الطلعة الرشدیة و العروة الحميدة واجعلنی من انصاره و اعوانه و المستشهدين بین یدیه بجاه محمد و آل الطاهرين

مؤلفیه

شهم یوسف مصر جلال از پیرهن آید
بها آید زمستان بگذرد خرم چمن آید
گل آید سبیل آید سوسن آید کشتن آید
نواخان تکبیل آید قمری و زلف و زعفران آید
نوبد و صل و بکسر بگوش مرد و زرا آید
برون سقینا از شام و میانی از من آید

شود روزی که بگونا فامشک ختن آید
شود روزی که بفرورجهان رشک جنا آید
شود روزی که سوره نقاب از چهر بر آید
شود روزی که مرغار در گلستان غنچه انگزند
شود روزی که مهر از رخ حجاب غیب بر آید
شود روزی که آثار قیام شده شود ظاهر

بَحْثُ حَرَامِ الْخَبَاءِ عَلَيْهِ

۲۳۶

شود روزی که در بجا الوای خوشنویس
بسر حیران دوان بهر شایگان نایب

۲۷۳ جَدِّ نَحَّاهُ وَ عَمِّهِ

عنبت نعلانی در باب علامات ظهور ص ۱۳۷ بسند خود از حضرت صادق از امیر
المؤمنین علیه السلام روايت کرده که فرمود در بالای منبر کوفه ارب الله
عز وجل ذکره قدر فیما قدر و رحم بانه کائن لا بد منه اخذ بنی امیه السیف
جهرة وان اخذ بنی فلان بغنة (وانه باخذ بنی العباس بغنة حل) وقال
عليه السلام لا بد من رحی تطحن فاذا قامت علی قطبها وثبتت (قامت حل) علی
ساقها بعث الله علیها عبدا عسفا (عینفا حل) خاملا اصله یكون النصر
معه اصحابه الطویل شعورهم اصحاب السبال سود ثیابهم اصحاب ربابات
سود ویل لمن فاذا هم یقتلونهم هر جا والله لکافی انظر الیم والی افعالهم
وما یلقى التجار منهم والاعراب الحفاة یسلطهم الله علیهم بلا رحمة فیقتلونهم
هر جا علی مدینهتم بشاطی الفرات البرية والبحیرة جزاء بما عملوا وما ربک
بظلام للعبد

لغات ریحی ایسیا قطب مثلثه ستونه اهنی ایسیا ومهتر وسر دار قوم که مزار
کار بروی باشد و سپهسالار که اوزا قطب ایسیای حرب گویند و شنج یکانه و سدر
هر چیز و قوام انرا گویند عسفا مرد ستمکار و بمره رووند عینف مرد درشت خور
کار سخت و سخن درشت و سر سخت را گویند خامل گنام و بی اصل هج قتل حفاة

را بجزایر الزمان

جمع حافی یعنی پابرهنه جفاة جمع حافی یعنی مرد درشت اندام و بدخو
یگنی بدوستی که خدا بیکه غالبست و بزرگتر کرا و مقدر کرده در آنچه که مقدر کرده
 است و حتم کرده باینکه شدنی است و هیچ چاره ای از آن نیست گرفتن بنی امیه را با شمشیر
 یعنی حتماً آنها را بشمشیر هلاک خواهد کرد و هیچ چاره ای از آن نیست که بنی عباس را مانا گها
 گلوی آنها را بگیرد و غافل گیر میکند و فرمود انحضرت علیه السلام که ناچار است از
 اینکه آسیای جنت در گردش ابد و نرم کند (یعنی مردم را) پس چون بروی پابرهنه و
 خود ایتاد و بروی دویای خود ثابت و قائم شد بر میانگیر اند خدا بنده ستمکار ^{دور}
 از راهی باد رشت خو و سوار کار سخت گفتار سر سختی را که اصل او گننام و بی اسم و
 ناشناس است و باری با او است و اصحاب او مؤمنان دراز و صاحبان ^{بند} سپیها
 و جامه هاشان سیاه است و صاحبان پرچمهای سپیها ^{بند} وای بر آنکس که قصد
 کند ایشان را که میکشد و قصد کندگان را کشتنی عجیب و بذات خدا قسم است که هر کس
 مبنگرم بوی ایشان و بوی کار هاشان و آنچه میرسد بجا و عریضهای پابرهنه
 از ایشان مسلط میگردد اند خدا را بجماعت را بر آنها یعنی بر بجا و عریضها بدون اینکه رحم
 کند بر آنها پس میکشد بجا و عریضها را کشتنی عجیب در خانه هایشان در کنار ^{دور}
 چه در بیابان باشد یاد را و این بخو کشته شدن جزای علی ایشانست و پروردگار

توسمکار در حق بندگان نیست
 خدای نجات دهنده

بِحُجَّتِهَا رَأَى الْجَائِعُونَ

غیبت نغانی باب علامات ظهور ص ۱۳۱ بسند خود از عبانیه بن ربیع اسدی
روایت کرده که گفت داخل شدم بر امیر المؤمنین علیه السلام و من یخبرنی بخبر
بودم و کوچکی از همه آنها بودم از حیث سال پس شنیدم از آنحضرت که مبعوث
شدنی امی رسول الله صلی الله علیه و اله امه قال انی خاتم النبیین و انتک
خاتم الف وصی و کلفت مالم یكلفوا فقلت ما انضفک القوم یا امیر المؤمنین
فقال لیس حیث مذهب بل المذهب یا بن امی انی لا أعلم الف کلمه لا یعلمها غیر
و غیر محمد صلی الله علیه و اله و انهم لبقرون منها ایمنی فی کتاب الله عز و جل
و هی و اذا وقع علیهم القول اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا
یا بائنا لا یوقنون و ما یندبرونها حق نذیرها الا اجرکم یاخر ملک بنی فلان
فلنا بلی یا امیر المؤمنین قال قتل نفس حرام فی يوم حرام فی بلد حرام عن قوم من قریش
والذی فلق الحجة و برئ التمه ما لهم ملک بعده غیر خمسة عشر لیلۃ قلنا هل قبل
هذا من شیء او بعده من شیء فقال صبحه فی شهر رمضان نخرج البطان و نوقف الناس
و نخرج الفناء من حدرها

یعنی حدیثی که در این باره رسوای خود را بر او رسانید و علیه السلام که فرمود من تمام کننده
هزار پیغمبرم و تو تمام کننده هزار وصی هستی و مکلف شدم چیزی را که مکلف نشدند
پس گفتم انصاف نکردند اینگونه در حق تو یا امیر المؤمنین پس فرمود چنین نیست که هر
راهی بجوای پیروی ای پسر را در من هر آنکه میدانم هزار کلمه را که میداند کسی از ائمه

رابع بعذر آخر الزمان

از من و عزیران محمد صلی الله علیه و آله و بدرستی که ایشان میخوانند هر این را از آن ابر
 و از آن کتاب خدای عز و جل و آن اینست که فرموده و چون واقع شود گفته عذاب بر
 ایشان بیرون میاوردیم برای ایشان جنبد از زمین را که سخن گوید با ایشان در رستگاری
 مردمان کسانی هستند که بنشانیهای مایهین نمیکند و تدبیر نمیکند در آنها حق تدبیر
 و از آن ابا جبرند هم شمارا به آخر ملک بنی فلان یعنی بنی عباس گفتم چرا با اهل موافقین
 فرمود کشتن نفسی حرام با کشته میشود نفس حرامی در روز حرامی در ماه حرامی از
 گروه قریش قسم با نکسیکه میبشکافد آنرا و خلق کرده و میکند بندگان را که برای
 ملکی بنمایند بعد از آن عزیران یا نرزه روز گفتم ایا پیش از آن یا بعد از آن چیزی می
 نشانه ای هست پس فرمود صدائی در ماه رمضان بلند شود که هر شخص بیدار
 بفرع در آید و هر خوابیده ای بیدار شود و دختران جوان از سر پیرده های خود

بیرون آید
مؤلف ناخبر گوید که جمله ای از ابتدای این حدیث مخالف با قول مشهور
 است راجع بعد از و شماره پیغمبران زیرا که عدد آنها بنا بر مشهور و بسیاری
 از اخبار و احادیث صحیح و معتبره و موثق از مؤثره و مستفیضه و غیر آنها
 یکصد و بیست چهار هزار و بعضی یکصد و بیست هزار روایت شده و با عدد هزار
 توافق ندارد لذا این حدیث را باید راجع بعد از انبیاء حمل بر سقط و افتادگی و تحریف
 کرد یا بر خواص از انبیاء حمل نمود و همچنین است نسبت با و صیاء - و مراد از بنی فلان

بِخَيْرَتِهِمْ وَأَجْنَابِهِمْ

۲۴۰

بنی عباس است که انقضای دولت آنها متصل بظهور حضرت بقیة الله عجل الله
تعالی فرجه است و عدد خلفاء بنی عباس بمقتضای بعضی از اخبار چهل نفرند
که سی و هفت نفر از آنها یکی بعد از دیگری خلافت کردند تا بعد از الله مستعصم
و پس از کشته شدن مستعصم مدتها مملکت از آنها گرفته شد و از امر خلافت برکنار
شدند و فترتی واقع شد و دو نفر دیگر از ایشان بعد از مدتهای زیاد بنفرت
حکومت کرده اند و یک نفر دیگر از آنها که حکومت پس از او خاتمه مییابد
عبدالله نامی است که مقدار بارغان خروج سفیانی حکومت خواهد کرد و در
وقت حکومت مصر هم با عبد الرحمن نامی خواهد بود چنانچه در بخش اخبار ص ۱۳۱
در این کتاب حدیث آن ذکر کرده خواهد شد و به این عبدالله عباسی قبلا
در بعضی از فضائیات امیر المؤمنین علیه السلام در هین بخش و هین جزو
این کتاب اشاره و نقل کردم - و حرار از نفس حرام در این بخش شریف محمد بن الحسن
نفس زکوة است که کشته شدن او در میان رکن و مقام در روز بیست و پنجم
یا بیست و ششم ماه ذی الحجة الحرام از علامت حمیه است و بعد از کشته شدن او
پانزده روز زیادتر نمیشود که قائم آل محمد علیهم السلام قیام میفرماید و صبح
شهر رمضان هم از علامت حمیه است که بعد از خروج سفیانی تریب چهار ماهه
از ظهور واقع خواهد شد

حَدِيثُ نَجْدَةِ سُوْرٍ

۲۷۵

را بجهاد امر از زمان

۲۴۱

غیبت نغائی در باب علامات ظهور ص ۱۴۵ بسند خود از ابی الطفیل روایت کرده که سؤا
کرد ابن کوّ از امیر المؤمنین علیه السلام از غضب یعنی قیام قائم علیه السلام پس
فرمود هیئات الغضب هیئات موات فیهن (بینهن) موات و را کب الذّعلیة
وما را کب الذّعلیة محتاط جو فها بوضیئها یخبرهم بخبر فیتلونه ثم الغضب عند

ذلک

لغات ذِعلیة شتر ماده نندرو و ضیئ بروزن امیر هر چندی برهم چیده
ودونا کرده و توار و تنک هودج پهن که از دوال یا موی بافند یا تنگی که از چو
باشد یا تنک یا لان شتر را گویند را کب ذِعلیة مراد محمد بن الحسن بنی زکریاست
و غضب مراد قیام قائم علیه السلام است که غضبناک و یا شمشیر قیام میفرماید
یعنی دور است قیام قائم علیه السلام دور است مرگهای پیش از آن است

که در آن مرگها یا در میان آنها مرگهای دیگری است با آمدن شتر سوار یکی
شتر ماده نندروی سوار باشد و چه شتر سواری که تنک شتر او در جوف او میخیزد
شده یعنی سگم آن شتر از جای تنک خط گذارده بخوبی که گویا تنک او در شکم
شتر میخیزد شده خبر میدهد ایشانرا یعنی اهل مکه را بجهاد پس میکشد او را
پس از کشته شدن او در آنوقت قائم که مأمور بغض است قیام میکند

حد پنجاه و چهارم

۲۷۴

غیبت نغائی باب علامات ص ۱۴۹ بسند خود از حضرت امیر مؤمنان علیه

بِحُجَّتِهِ رَأَى الْخَبَاءَ عَلَيْهِ

روایت کرده که فرمود بین بدی القائم مَوْتَ أَحْمَرٍ وَمَوْتَ أَبْضٍ وَجَرَادٍ فِي نَجْنٍ
وَجَرَادٍ فِي غَيْرِ حَيْثُ أَحْمَرٌ كَالْدَّمِ فَأَمَّا الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ فَبِالسَّيْفِ وَالْأَبْضُ فَالطَّاعُونُ
(وَأَمَّا الْمَوْتُ الْأَبْضُ فَبِطَاعُونَ خ)

یعنی در پیش روی قائم یعنی پیش از ظهور او مرگ سُرخ خواهد بود و مرگ
سفیدی و آمدن ملخ در وقت آن و ملخ در غرقت آن که مانند خون سُرخ
باشد پس مراد از مرگ سُرخ کشته شدن بشمشیر است و مراد از مرگ سفید مرگ

بِمَرَضِ طَاعُونٍ اسْتُ حُدُثِ نَجَا وَنَجَبٍ ۲۷۷

غیبت نهانی باب علامات ص ۱۴۹ پسند خود از اصبع بن نبانه روایت کرده
که گفت سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَنَّ بَيْنَ بَدِي الْقَائِمِ سَنَيْنَ خَدَا
بَكْرَبٍ فِيهَا الصَّادِقُ وَيَصِدُقُ فِيهَا الْكَاذِبُ وَيَقْرُبُ فِيهَا الْمَاحِلُ وَفِي
حَدِيثٍ وَيَنْطِقُ فِيهَا الرُّؤْيِيَّةُ فَقُلْتُ وَمَا الرُّؤْيِيَّةُ وَمَا الْمَاحِلُ قَالَ
أَوْ مَا تَقْرءُونَ الْقُرْآنَ قَوْلُهُ وَهُوَ شِدْدُ الْحَالِ قَالَ بَرِيدُ الْمَكْرِ فَقُلْتُ وَمَا
الْمَاحِلُ قَالَ بَرِيدُ الْمَكَارِ

لَعَنَ خُدْعَهُ بِمَعْنَى فِرْبِ مَاحِلٍ مَكَارٌ وَرُؤْيِيَّةٌ يَعْنِي بَيْتٌ وَخَصْرٌ وَفِي لِيَا
یعنی شنیدم از علی علیه السلام که میفرمود پیش روی قائم یعنی پیش از
ظهور او سالهای فریبده ای خواهد بود که تکذیب کرده شود در آنها را شکو

وَابْعَادُوا عَنِ الْمَنَاسِكِ

وَصَدِّقْ كَرْدِه شُود دَر اِنها درونگو و تقرب يابد در اِنها شخص مكار چله و
و در حديث ديكرى است كه فرموده و سَخَرَانِي كُنْ دَر اِنها رُوْبِيضَةٌ فَيَنْ كَلِمَتُمْ
رُوْبِيضَةٌ چيست و مَا حِلْ كَدَامَتْ فرمود ابا فَرَّانِ نَمِيخَوَانِدَ قَوْلَ خُدَايَ تَعَالَى
اَرَاكِهِ فرموده و هُوَ شَدِيدُ الْمَحَالِ فرمود از محال اراده فرموده است مَكَرًا فَيَنْ
كَلِمَتُمْ مَا حِلْ چيست فرمود يعنى مكار

مَكَارَنَدَه گويد ظاهر اينست كه در حديث افتاده كى و سقطى باشد زيرا كه
راوى دو مطلب را از حضرت سؤال كرده و جواب از يكي از آن دو گفته شده
و از رُوْبِيضَةٌ جوابى فرموده اين اثر در نهايه و صاحب منتهى الارب در منتهى و
غيرايشان در غير ايند و كتاب گفته اند كه در حديث اسْطَرَحَةُ السَّاعَةِ كه فرموده و اَنْ
يَنْطِقَ الرُّوبِيضَةُ فَيَا مَرَّ الْعَامَةِ از حضرت سؤال شده كه رُوْبِيضَةٌ چيست بَارِسُ اللَّهِ
در جواب فرموده است كه التَّائِقَةُ الْحَبِيسُ يعنى خبى و احمق و بيت نافر بقاء بكنظرة دار

بَابُ تَحْيَاوِشْتِمِ

۲۷۸

غَيْبِ نَعْمَانِي بَابِ السَّفِيَانِي صَفْوَانِ بَسْدِ خُودِ از طَارِثِ هَمْدَانِي از امير المؤمنين
عليه السلام روايت كرده كه فرمود المَهْدِيُّ أَقْبَا جَعْدًا بَجْدَةٍ خَالٍ يَكُونُ مَبْدَأَهُ
مَنْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ اِذَا كَانَ ذَلِكَ خَرَجَ السَّفِيَانِي فَيَمْلِكُ مَدْرَجَةً مِنْ شَعْرِ السَّهْمِ
يُخْرِجُ بِالسَّامِ فَيَنْقَادُ لَهُ اَهْلُ الشَّامِ الْاَطْوَأَفُ مِنَ الْمُقِيمِينَ عَلَى الْحَقِّ يَعْصِيهِمْ
اللَّهُ مِنَ الْخُرُوجِ مَعَهُ وَ بَاتِيَ الْمَدِينَةَ بِحَبِشٍ جَرَّارٍ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى بَدْءِ الْمَدِينَةِ

بَیِّنَاتِ اِجْمَاعِ عَلَیْهِ

خَسَفَ اللَّهُ بِهِ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ وَلَوْ تَرَىٰ أَذْفَرُ عَوَافِلًا فَوْقَ
اِخْذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ

لُغَاتُ اِقْبَلْ وصف است برای کسی که سیاهی چشم او بطرف بینی او مایل باشد
جَعَدَ شَخْصٍ مَحْجِدَةً مَوْرًا گویند جرّار گران رُو جیش جرّار و لشکریت که از کثرت جمعیت
نمی‌آیند تند حرکت کند بیداء بیابانی است در میان مدینه و مکه که لشکر سفینانی
در آنجا بزمن فرو روند

بَعِیٌّ مهّدی سیاهی چشم او بطرف بینی او مایل است و موهای او در هم پیچیده
است و بر رُو خسار و خالی است ابتداء قیام او از سمت مشرق است یعنی مقدمه قیام
او از طرف مشرق شروع می‌شود و وقتی که این علامت ظاهر شد یعنی مشرق قیام کرد
سفینانی بیرون می‌آید و بقدر مدت حمل یکن حکومت و پادشاهی کند در شام
بیرون آید و اهل شام مطیع و منقاد او شوند و مکرطانقه ای چند از قیام کنندگان
بحق که حفظ می‌کند خدا آنها را از بیرون آمدن ایشان با او و می‌آید سفینانی بمکه
با لشکر بکه از کثرت جمعیت بگرائی حرکت کنند تا آنکه پیرسند بزمن بیداء مدینه
پس خدا در آنجا لشکر او را بزمن فرو برد و اینست معنای گفته خدای عزّ و جلّ که
فروموده است و اگر ببینی زمانیکه پیرسند پس گذشتی در آن نیت گرفته خواهی شد
شد بعذاب یعنی بی‌زورفتن بزمن از مکان نزدیکی

بَیِّنَاتِ اِجْمَاعِ عَلَیْهِ

زاجعلهم ابراراً

۲۴۵

غیبت طوسی چاپ تبریز ص ۲۱۴ بسند خود از محمد بن الحنفیه از انحضرت رواست که
 که قال قلت له قد طال هذا الامر حتى متى فقال (قال) فحرك راسه ثم قال ان يكون
 ذلك ولم يعص الزمان ان يكون ذلك ولم يحفوا الاخوان ان يكون ذلك ولم يظلم
 السلطان ان يكون ذلك ولم يعم الزندق من قروين فيهلك ستورها وبعمرضها
 وبغير ستورها وبذهب بجهتها من فر منه ادرکه ومن حاربته قتله ومن اعترله
 افتقر ومن تابعه كفر حتى يقوم باکیان بالک بکی علی دینه وبالک بکی علی دنیا
یعنی گفت که گفتم به انحضرت یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام که این امر یعنی قیام
 مهدی علیه السلام تا کی طول میکشد گفت پس حضرت سر خود را جبینا بند پس
 فرمود کجا خواهد بود یعنی کجا با این زودی قیام خواهد کرد و حال آنکه هنوز
 زمان دندان گیر نشده یعنی شدت و فشار زمان اهل خود را بدندان نگرفته
 کجا خواهد بود آن و حال آنکه هنوز برادران یعنی نزکیهای مشرقی جور و جفائی
 نکرده اند کجا خواهد بود آن و حال آنکه هنوز پادشاه ستمکار نشده کجا خواهد
 بود و حال آنکه هنوز کافری مخصوص از قروین بر نخاسته که پرده های اهل انجار را
 پاره کند و نسبت کفر بیزرگان انجا بدهد با انها را گرفته و حبس و محفی کند و حصا
 های انجا را بعبود دهد و ذبیحاتی و خوشی انجا را ببرد کسیکه از او فرار کند و از دنیا
 و کسبیکه با او جنگ کند از او بکشد و کسیکه از او کتاره گیری کند فقیر و محتاج شود و
 کسیکه تابع او شود کافر گردد تا آنکه بیاخرند و دود سینه از مردم در حال تنگی گریان

بخش چهارم از اخبار علی

باشند بگذراند برای دین خود گرفته کند و بگذراند برای دینای خود گیره کند
مؤلف گوید که بعضی چنین گمان کرده اند که مصداق این حدیث ظاهر شده
 و بعضی توجیهاتی کرده اند ولی آنچه بنظر میرسد هنوز مصداقی پیدا نکرده است
 که آنچه منفرج برافت ظاهر شده باشد و این قضایا و مراجع ضمه ها بخود
 قریب است و مربوط بجایهای دیگر نیست چنانچه از ظاهر حدیث فهمید
 میشود و دور نیست مصداق آن قریب قیام سید حسنی از طالقان و قائم
 گیلانی باشد و آن وقتی است که جنگی مابین اهل مازندران و گرگان رخ
 دهد چنانچه بعضی از اخبار آن قبل از اشاره شده و بعد از این هم خواهد
 شد - و دور نیست که در هنگام وقوع جنگ مروزی خراسانی با اشروسنی
 و جوانان اذربایجان و ارمنیه و ظهور فتنه ایشان در نزد یکهای قریب
 نزدیک کوه سرخ واقع در نزدیکی طالقان صورت گیرد چنانچه از حدیث
 علی بن مهزیار و شریف او خدمت امام زمان و خبر دادن آنحضرت باین وقایع
 استفاده میشود و نگارنده این حدیث را در ردیف اخبار قائمیه در محل خود
 ذکر خواهم کرد و همچنین خبر مروزی از کعب الاخبار را نیز در جای مناسب خود
 ذکر خواهم نمود که آن نیز اشعار بر همین معنی دارد ان شاء الله تعالی

بخش پنجم و هشتم

عجبت طوسی ص ۲۹۴ بسند خود از ابی الطفیل روایت کرده که گفت شنیدم از علی بن

ابجدی حروف الزمان

ابی طالب علیه السلام که میفرمود اظلمت فتنه مظلمة عیاء منکشفة لا بنحو منها
 الا النومة قيل يا ابا الحسن وما النومة قال الذي لا يعرف الناس ما في نفسه
 یعنی ساهی میاندازد بر سر شما فتنه ای ناریک کنده و کور کنده ظاهر آشکار بکنه نجا
 نهیابا بد ازان مگر مرد گناهی که بقتد باشد در نزد مردمان که کسی ورا نشاسد گفته
 شد که با ابا الحسن نومه چیست فرمود ان کسی است که مردم نشاسند شخص او را از حیث

جد پنجاه و نهم

۲۸۱

فيهِ السَّلاخَةُ وَرَمَنَ كَلِمَاتٍ فَضْلًا مِيفَرُ مَا يَدَّ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقَرَّبُ
 فِيهِ إِلَّا الْمَاجِلُ (الْمَاجِنُ) وَلَا يُطَرَفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَلَا يُصْعَفُ فِيهِ إِلَّا
 الْمُنْصِفُ يُعَدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا وَالْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً
 عَلَى النَّاسِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السَّلْطَانُ بِمَشُورَةِ الْأَمَاءِ وَأَمَارَةِ الصَّبِيَّانِ
 وَتَدْبِيرِ الْخَصِيَّانِ

لغات ماحل بمعنای متکار و سخن چین و سعایت کننده نزد سلطان و خبر نده
 (راپورت دهنده) و باج و خراج گیرنده و در بعضی زکخ ماحی فوشنه شده و ان
 بمعنای مرد شوخ چتم بیبال در گفتار و کردار است که بآل نداشته باشد از گفتن
 و کردن هر سخن بکرنار و او کار زشتی ظریف بمعنای زیرک فخور کار زشت ناروا و منشا
 عفت غرم ناوان دادن و از مندی استطالنه بلندی جستن و تکر کردن اماء کثران
 و دختران خصیان خواجه سرا یان و کسانیکه مردی ندارند

بِحُجَّتِهَا رَمَى الْأَنْجِبَاءَ عَمَلًا

۲۱۴

یعنی میاید بر مردم زمانیکه تقریب پیدا میکند در ان زمان مکر مردم مکار جیله
و بر سخن چین سخایت کننده و خبر بزننده نزد پادشاه و باج و خراج گهر بزنه یا شوخ چشم
بدیال در گفتار و کردار و کارهای رشت نارا و از بركه دافنه شوئم مکر مردم فاجر بد زبان
و بد عمل و باضعف و ناتوانی شناخته شود مکر مردم با انصاف صدقه را غارت و نا و از داد
و از مندی ستارند و اگر وصل رحم کنند برای منت گذاردن باشند و عبادت و بندگی
کردن را برای بکتر کردن و بلندی بردیگران جتن بجا آورند پس در چنین زمانی پادشاه
به شورت کهنان و پازنان و دختران کاو کند و امارت و ریاست با کودکان گردد و بد بکارها

با کسانیکه مردی ندارند شود
۲۱۲

حَدِيثُ شَصَمٍ

نهج البلاغة در ضمن کلمات قصار میفرماید یا علی الناس زمان لا یبقی
مهم من القرآن الا رسمه ومن الاسلام الا اسمه ومساجدهم يومئذ عامرة
من البناء خراب من الهدی سکانها و عمارها شراهل الارض منهم شرح
الفننة واليهم ناوی الخطیئة یردون من شد عنها فیها ویوقوفون من
ناخر عنها الیها یقول الله سبحانه فی حلف لا یبعثن علی اولئک فتنه
اترك الحليم فيها حيران وقد فعل ونحن نستقبل الله عشرة الفضلة

یعنی میاید بر مردم زمانیکه باقی نماند در میان اهل ان زمان از قرآن مگر
نقش یا فاشانه و نوشتنی و از اسلام مگر اسمی و مساجد ایشان در ان زمان با د

راجماع الاسلام

۲۴۹

از حیث ساختمان و خراب است از جهت هادی و راهنما ساکنین و تعمیر کنندگان
ان بدترین اهل زمین اند فتنه از ایشان پیرودن میناید و در اینها مصیبت و گناه
جای میگردد بر میگردد اند در آن فتنه هر که را که از آن کاذبه گرفته و میکشاند
بسوی آن هر که را که از آن عقب مانده خدای سبحان میفرماید پس بحق خودم قسم
است که هر اینه بر میا نگیرم البته البته فتنه ای را بر ایشان که شخص بر د بار باشکند
ان در حیرت و سرگردان ماند و میکشد البته خدا این کار را و ما از خدا گذشت از

لغزش و بجزیرا درخواست مینمایم

از این حدیث شریف چند نکته استفاده میشود یکی باقی ماندن
از قرآن در آخر زمان مگر نوشتن و نقشی کما به از اینکه در آن زمان غالباً قرآن
خوانده نشود و اگر بگذرد هم بخوانند در آن نذر و تفکر نکند و با حکام ان عمل
نمایند در جمیع از اسلام بجز اسم تنها باقی نماند و با اسم اقرار بمسلمانی کنند ولی
از آداب و رسوم ان بر کنار و بی اطلاع باشند سوّم آنکه در ساختن و تعمیر
ظاهری ان از نظر ساختمان و فرش و زینت بکوشند ولی هادی و راهنما
که مردم را بجزا و آداب خدا شناسی و دینداری و روش مسلمانی راهنمای
کند در اینها نباشد چهارم آنکه کسانی که در آن مساجد جا بگیرند و در تعمیر ظاهر
انها بکوشند بدترین اهل زمین مینباشند بعلت اینکه در اثر هواهای نفسانیه
و شهوات اینها نیکی در خاطر هاستان مینباشند ایجاد فتنه میکنند و القاء خلاف

بَحْثُهَا فِي أَجْبَاءِ عَلِيٍّ

و اتفاق میکنند و آتش عداوت و دشمنی را در میان هم بگریسای فرزند و انواع کتا
و معصیت را در خود جای میدهند و کسانی که از فتنه و فساد دور و بر کارند
انهارا از روشی که پیش گرفته اند بر میگرددانند و با خود داخل در فتنه و فساد ^{بند} متنا
و آنها بتراهم که عقب مانده اند از ایشان با خود همراه میکنند بچشم آنکه چون چنین
صفاتی در ایشان ظاهر شد خداوند پاک قسم یاد کرده که فتنه عظمی بر ایشان ^{انگیزد}
که هر چند شخص حليم و برده بار باشد در حیرت و سرگردانی بماند و راه نجات ^{نجات} و راه
برایشان نباشد و حضرت میفرماید که چنین علی را خدا با ایشان البته خواهد کرد

۲۵۱

حَدِثُ شَيْخِ كَمَرٍ

نَهَجُ الْبَلَاغَةِ فِي رَضَمَنِ كَلِمَاتٍ قُصَارٍ مِيفَرٍ مَا يَدِ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانَ غُضُوصِ
بَعْضِ الْمَوْسِرِ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدِيهِ وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ سَجَانَهُ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ
بَيْنَكُمْ نَهَجٌ فِيهِ الْأَشْرَارُ وَتَسْتَذِلُّ الْأَخْيَارُ وَيَبَايِعُ الْمَضْطَرُونَ وَقَدْ تَعْفَى
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ بَيْعِ الْمَضْطَرِّينَ

لَا غَاثَ عَصَ دَنْدَانِ گِرَفَتَن مَوْسِرَ تَوَانُگَر و تروتمند و بیچاره بگرد خوا
و بلند شد مضطر بیچاره شده بایع خرد و فروش کردن

يَعْنِي مَيَايِدُ بَرْمَرْدِ زَمَانِ دَنْدَانِ گِرَفَنده که شخص تروتمند و توانگر بگرد
میگردانند آنچه را که به دوست خود گرفتند از مال و دارائی یعنی بخیل میورزد و در راه
خدا بر بیچارگان اتفاق نمیکند و بخراب و بانهامی شود و حال آنکه خدای پاک و منزه

وَابْعَلَا فِي الْاَزْمَانِ

۲۵۱

میفرماید فضل و احسان از آدمیان خود فراموش نکند در آن زمان بپا خیزند و بلند می جویند مردمان شریر و بد یعنی ریاست کنند بر اهل آن زمان و ذلیل و خوار میشوند نیکان و خوبان و با یکدیگر خرید و فروش میکنند بپا رگان با با جبار و ازار بخرید و فروش با یکدیگر کرده میشوند بپا رگان و حال آنکه از روی تحقیق نفی فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله از خرید و فروش کردن بپا رگان

پوشیده نما ناد که در معنای فرموده حضرت و بیایع المضطرون چند وجه بنظر میرسد که بعد از تحقیق در اطراف لفظ بیع و مباحیه و معنای آن در این مقام شرح داده خواهد شد بدانکه بیع در لغت بمعنای خریدن و فروختن و از لغات تضداد است و بمعنای سعایت و سخن چینی کردن نزد سلطان نیز آمده چنانچه در قاموس و منتهی الارب گفته اند که **بَاعَهُ مِنَ السُّلْطَانِ** یعنی سعایت وی کرد نزد سلطان و نیز گفته اند که **بَايَعَ** بمعنای ساعی و مقام و خریدار و فروشنده است و **بَايَعَهُ** بمعنای خرید و فروختن و بیعت کردن است با یکدیگر قال الله تعالى اذ يبايعونك تحت الشجرة یعنی زمانی که بیعت کردند با تو در زیر درخت پس وجه اول از معنای و بیایع المضطرون یعنی مردم را تحت فشار قرار دهند بخوبی که بپاره شوند و از روی بپارگی و اضطراب املاک و خانه و ضیاع و عقار خود را بفروشد و وجه دوم آنکه مباحیت بمعنای سعایت کردن نزد سلطان باشد در این صورت معنی چنین میشود که فشار و بپارگی مردم بقدر حق است کند که امر عاشره آنها سخت شود که از روی ناچاری خود را بسلطان فروخته یعنی حقوق از

بخش چهارم از اخبار علی

دولت بگیرند و بضر مردم در نزد سلطان سغایت و نمانی کنند و چه سوم آنکه بیعت
 بمعنای عهد و پیمان گرفتن باشد بنا بر این معنی چنین میشود که در آن زمان بر مردم
 چنان سخت گیری کند که از راه اضطراب و بیچارگی عهد و پیمان بندند و بارای اعتماد دهند
 اینجوه سه گانه در صورتی که بیایع بصیغه معلوم باشد و اما اگر بصیغه مجهول
 خوانده شود نیز در آن چند وجه احتمال میرود و میگوئیم وجه چهارم آنکه معنی
 چنین باشد که بیچارگی مردم بحدی رسد که در آن زمان دندان گرانها را به اشرار و کفار
 بفروشد و برای شهوت پرستی و ترصنه خاطر بیگانگان بیچارگان و مضطربین خرد
 شوند و اینها را ذلیل دشتهای داخلی و خارجی کند و وجه پنجم آنکه مراد از مضطربین
 شیعیان و دوستان آل محمد و راهنمایان مردم باشند که اینها را محدود و ملزم کند و
 تحت شکنجه و فشار قرار دهند و از اینها عهد و پیمان گرفته شود که ساکت باشند و بر
 ضرر عهد و پیمان گیرندگان و برخلاف خواهشها و جور و جانیات و ظلم و تعدیات ایشان
 سخنی نگویند و قیامی نکنند و چه ششم آنکه مراد از مضطربین آل محمد علیهم السلام باشند
 که برای خاطر اشخاص بیدین و معاندین هتک حرمت اینها را نموده و دروش و مسکات
 و طریقه و منهاج ایشان را بکفر و زندقه و الحاد بفروشد

و جای هیچگونه تردید و شک و شبهه ای نیست که همه اینجوه مورد نفی صریح حضرت

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و
 حدیث شریف در

وَابْعَدُكُمْ بِالْزَّيْنِ

۲۵۳

سپنددم بخارا لا نوار طبع طهران ۱۷۴۶ مسند روایت کرده از کتاب کافی از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام که فرمود لیا بن علی الناس زمان یظرف فیہ الفاجرو
یقرب فیہ الماچن ویضعف فیہ المنصف قال فقیل له متى ذاک یا امیر المؤمنین
فقال اذا تسلط النساء وسلطن الاماء واما الصبیان

یعنی هر آنه میاید البته البته زمانیکه مردم زیور و دانا شمرده شود مرد
بد زبان و بد عمل بی عفت و اهل فجور و تقرب یابد در آن زمان مرد شوخ ببالک
در گفتار و کردار و رفتار و ناتوان گردد با ناتوان شمرده شود در آن مرد با اضاف
و تسلط در امور پیدا کند زنهار و مسلط در کار شوند کثیران یا دختران و ریاست و

فرمان فرمائی کند کودکان
جَدِ شَصَبِ شَوِی
۲۱۵

سپنددم بخارا ص ۱۷۴ از کتاب عدد قویه بسند خود از سلمان فارسی روایت کرده
که گفت در خلوت وارد شدم بر امیر المؤمنین علیه السلام پر عرض کردم یا امیر
المؤمنین متى القائم من ولدک فنفس الصعداء وقال لا یظهر حتى یكون امور
الصبیان ونضیع حقوق الرحمن وینغی بالقرآن فاذا قلت ملوک بنی العباس
اولی العینی والعباس اصحاب الرقی عن الاقواس بوجوه کالتراس وخریت البصرة
هناک یقوم القائم من ولد الحسن

یعنی چه وقت قیام میکند قائم از فرزندان تو پس آنحضرت نفس عمیق سردی

بخش چهارم اخبار علی

کشید و فرمود ظاهر نمیشود قائم تا وقتی که کارهای عامه در دست کودکان افتد
و حقوق خداوند رخن ضایع شود و به او از سر و د و خوانندگی بفراوان نفعی شود
با بفراوان سر زنی کرده شود با مردم از فراوان بینا نشوند و اعشائی به آن نکند
و با حکام آن عمل نمایند پس وقتی که یکشند پادشاهان بنی عباس را صاحبان
کوری و استبانه کاری یعنی کوردلان گمراه و استبانه کار که باطل را بصورت حق
جلوه میدهند و صاحبان گمانها و انداختن برها یعنی دارای سلاخها و قوا^ه
جنگی میباشند باروهای مانند سپرها یعنی باروهای پهن مانند سپهرشند
و وقتی که بصره خراب و ویران شود در آنوقت قیام میکند فاطمه از فرزندان

حسین است

نقضیه آنکه کلمه نفعی را معانی چند است آنچه که در این مقام مناسب دارد یکی
بمعنای سرودن و خوانندگی بلحن غناء است و دیگر بمعنای بگویش و سر زنی
کردن است و دیگر بمعنای بینا شدن است و مراد از صاحبان کوری و استبانه
توکههای بتی قنطورا هستند که شرح حالات آنها در جزو اول این کتاب در بخش
سیوم در اخبار بنو بیه و در آنچه جزو دوم است قبلاً شرح داده شد در همین بخش
لذا از تکرار آن صرف نظر شد و اما خرابی بصره مراد خرابی خیر است که ایضاً از

بجز و حج سفیانی ملعون

پیش از چهارم
حدیث شصت و نهم

را بعلل امر آخر

۲۵۵

منتخب کمال الحال فی سنن الاقوال والافعال تألیف علاء الدین علی بن حسام الدین الشیرازی
بمقتی الهندی موضوع در خاشیه کتاب مسند احمد بن حنبل طبع مصر خروشم ص ۳
از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود لیا بن علی الناس ما ان یطوی فی الفجر
و یقرّب فی الماحل و یخزّ فی المصنف فی ذلك الرمان تكون الامانة فی معنما
والزکوة فی مغرمنا والصلوة تطاولا والصدقة منّا و فی ذلك الرمان استشارة
الاماء و سلطان النساء و امارة السفهاء

لغات اطراء نیکو ستودن و پرورش دادن فاجر کار زشت و نادر و اکسند
مکار و چله و ز و سخن چین و سعایت کسند و خیر برنده نزد سلطان معتم ما لبرگویند که
از کفار حربی گرفته شود یا مالیکه بدست رنج بدست اید مغرم ناوان دادن و از من
چیزی شدن تطاول کردن دراز کردن و گردن کشی کردن و تبر و بلند پر واری
و خمر کردن بر دیگران من منت گذاردن سلطان حجت و قدرت ملک و قهر مان
مفقه نادان یا آنکه قد و مال را نداند یا صریح ببا هکار

یعنی هر آنکه میاید البته البته بر مردمان زمانیکه ستوده یا پرورش داده شود
در ان زمان کار زشت و نادر و اکسند و تقرّب باید مکار چله و ز و سخن چین و سعایت
کسند و خیر برنده نزد سلطان و عاجز و ناتوان شود در ان انصاف دارند و از ان
امانت مانند غنیمی باشد که از کفار حربی گرفته شود یا مانند مالی باشد که بدو
و دست رنج بدست اید و زکوة ناوان و از منده شمرده شود و نماز برای بکر و مخ

بَحْثُ حَمَائِمِ اجْتِمَاعِ عَلَمَاءِ

۲۵۶

کردن و سربلندی بجا آورده شود و صدقه دادن برای منت گذاردن باشد در
از زمان زمان قدرت و تسلط بر ملک پیدا کند و مختاران مستشار امور شوند و نادانان
و از حد تجاوز کنندگان بپاهکار بر عامه مردم امارت و فرمانفرمائی کنند

حد شصت و نهم

۲۱۷

منیخ کز العمال در همان صفحه از آنحضرت روایت کرده که فرمود و الذی نفسی بیکه
لا یذهب للیل و النهار حتی یجئ الرايات السود من قبل خراسان حتی یوثقوا جثوم
بنخلات بئسان و الفرات

لغت رايات جمع رايت يعنى پرچم ايشاق بستان جثول جمع جثيل يعنى اسب مخلوق جمع
نخل درخت خرما بئسان بفتح با و سکون یا و سبب بی نقطه شهر بیت در اردن در میان
حوران و فلسطین

یعنی بحق آنکه که جان من در دست او است من و هر شب و روزی تا اینکه
بیاید پرچمهای سیاه از طرف خراسان تا اینکه ببینند آستینهای خود را بدرختها
خرمای شهر بستان در منطقه اردن میان حوران و فلسطین و فرات

راستیند بابی که این پرچمهای سیاه که از طرف خراسان به بستان میاید
از پرچمهای سیاه حتی است که از سمت طالقان بطرف کوفه میاید و بر طریق همدان
است فتنه پرچمهای سیاه خراسانی بسیار شدید و خرابی ایشان بسیار است

حد شصت و دهم

۲۱۸

ابجد الحروف

منتخب کز العمال ص ۳۳ عن علی علیه السلام قال لا یخرج المهدی حتی یقتل ثلث
ومیوت ثلث وبقی ثلث

یعنی فرمود علی علیه السلام که بیرون نیاید مهدی تا اینکه ثلث مردم کشته شوند
و ثلث مردم هم بمیرند و یک ثلث باقی بمانند

بحث شصت و نهم

۲۸۹

منتخب کز العمال ص ۳۳ از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود لا یخرج المهدی
حتی یتصدق بضعکم فی وجه بعض

یعنی بیرون نیاید مهدی تا وقتی که اب دهن بدهد از بعضی از شما بر روی
بعض دیگر

بحث شصت و دهم

۲۹۰

منتخب کز العمال ص ۳۳ از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا نادى مناد من انما
ان الحق فی آل محمد فعند ذلک یتظاهر المهدی علی افواه الناس یشربون حبه
فلا یكون لهم ذکر غیره

یعنی وقتی که منادی ندا کند از آسمان که حق با آل محمد است پس در آنوقت ذکر
اینکه مهدی ظاهر میشود در دهان مردم میافند و آب محبت او را میاشامند
پس هیچ ذکری غیر از ذکر مهدی در دهان مردم نمیشد

بحث شصت و یازدهم

۲۹۱

منتخب کز العمال ص ۳۳ نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا خرجت حیل

بِحُجَّتِ حَنَائِیْ اَنْجَا عَلَیْ

السَّیْفَانِیَّ فِی الْکُوفَةِ بَعَثَ فِی طَلَبِ اَهْلِ خِرَاسَانَ وَیُخْرِجُ اَهْلَ خِرَاسَانَ فِی طَلَبِ الْمَهْدِ
فَلِیَقْتِیْ هُوَ وَالْهَاشِمِیُّ بِرَاِیَاتٍ سَوْدَ عَلٰی مَقْدَمِهِ شُعْبُ بْنُ صَالِحٍ فَلِیَقْتِیْ هُوَ وَالسَّیْفَانِیُّ
بِبَابِ اصْطَحْرٍ فَتُکُونُ بَیْنَهُمُ الْمَحْمَةُ عَظَمَتْهُ فَتُظْهِرُ الرَّایَاتُ السَّوْدَ وَتَهْرَبُ خِیْلُ السَّیْفَانِیِّ
فَعِنْدَ ذَٰلِكَ یَقْتُلِیْ النَّاسُ الْمَهْدِیَّ فِیَطْلُبُوهُ

یَعْنِیْ زَمَانِیکَ بِهَرُونِ اید لشکر سفیانی در کوفه میفرستد در طلب اهل خراسان
و بهرون میآید اهل خراسان در طلب مهدی و باهاشمی یعنی سید حسنی بهم میرسند
با پرچمهای سیاه که پیشتر آنها شعب بن صالح است پر او و سفیانی با هم تلافی میکنند
نزد دروازه اصطحر و بین ایشان جنگ عظیمی واقع میشود پس ظاهر میشود پرچمهای
سیاه و لشکر سفیانی فرار میکنند در آنوقت مردم تمنای ظهور مهدی را دارند و او

را میطلبند

حَدَّثَنَا دُرُّ

مَنْحَبْ كَرَّ الْحَالِ ص ۳۳ نَبَرَا اَلْحَضْرَتِ رَوَايَتِ كَرْدَه كَه فَرَمُودَ بَعَثَ بِحُجَّتِ اِلَى الْمَدِيْنَةِ
فَاِذَا حَذَوْنَ مِنْ قَدَرٍ وَاَعْلَيْهِ مِنْ اَلْمُحَمَّدِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَتَقْتُلُ مِنْ بَنِي
هَاشِمٍ رَجَالًا وَّفَسَاءً فَعِنْدَ ذَٰلِكَ يَهْرَبُ الْمَهْدِيُّ وَاَلْمُنْصَرُّ مِنَ الْمَدِيْنَةِ اِلَى مَكَّةَ فَيَبْعَثُ
فِي طَلَبِهِنَا وَقَدْ لَحِقْنَا بِحَرَمِ اللّٰهِ وَامْنَهُ

یَعْنِیْ بِرِصَا نَکَرَانْد و میفرستد یعنی سفیانی لشکری را بسوی مدینه پس میگردد
کسان را که توانائی بر او دارند از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و میکشند از بنی

وَبَعْلًا لِحُلِّ الزَّيْنِ

۲۵۹

هاشم مرد هائی و زبهاى را پس در انوقت فرار ميكند مهدي با منصرف از مدینه
بمكة مي بر ميآنگراند در طلب ایشان لشكر را در حالتيكه انهار سپيده اند بجرم و آمن خدا

حَدَّثَنَا وَكَرَّمَهُ

۳۹۲

منحصر كثر الحال ص ۳۳ بنزاز انحضرت روايت كرده كه فرمود اذ ابعث السفياني الى
جبثا فحنف بهم لبيداء وبلغ ذلك اهل الشام قال طبعهم قد خرج المهدي فبايعه
وادخل في طاعته واتلوا قلنا ك فرسل اليه بالبيعة و بيسر المهدي حتى ينزل
بيت المقدس و تنقل اليه الخرائن و تدخل العرب و العجم و اهل الحرب و الردم و غيرهم
في طاعته من غير قتال حتى يبنى المساجد بالقسطنطينية و مادونها و يخرج قبله
من اهل بيته بالمشرق و يحمل السيف على عاتقه ثمانية اشهر يقتل و يميل و بوجه
الى بيت المقدس فلا يبلعه حتى يموت

يعني وقتيکه بر ميآنگراند و ميفرستد بوي مهدي لشكر را پس زمين سينا
انهار را بخود فرو ميبرد و اين خبر باهل شام ميرسد سر لشكر سفياني ميگويد كه مهدي
خروج كرده از روى تحقيق پس بيعت كن با او و بطاعت او دراي و اگر نه تورا مبيكشم
پس ميفرستد سفياني بنزد او براي بيعت كردن او با مهند و مهند سر ميكند نا وقتي
كه در بيت المقدس فرود ميآيد و خزانه هاي ان بوي او نقل كرده ميشود و عرب و عجم
و اهل حرب و روم و غير ايشان طاعت او را بغير جنگ ميپذيرند تا اينكه بنا ميكند
مسجد هائي در قسطنطينيه و غير انجا و پيرون ميآيد پيش از او مردى از اهل بيت

بِحُجَّتِهِ وَاجْتَابَ عَلَيْهِ

بیرون نباید از طرف مشرق و حل میکند شمشیر را بر دوش خود تا هشت ماه میکند
و مثله میکند و بسمت بیت المقدس متوجه میشود و پیش از رسیدن بیت المقدس

مپیژد
۲۹۴

بِتَرَفِّعِهِ وَاجْتَابَ عَلَيْهِ

منشی کبر العال ص ۳۳ نیز از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود تفرج الفاتن
برجل منهم یومئذ حملاً لا یعطهم الا السیف یضع السیف علی عاتقه ثم ینبأ سحر
حتى یقولوا والله ما هذا من ولد فاطمه ولو كان من ولد فاطمه لرحنا بغیرہ الله بنی العبا
و بنی امیة

یعنی گشایش میدهد و دور میکند فتنه ها را با گشایش داده و دور کرده میشود
فتنه ها بر دیکه از ایشان است و خاری و مذلت میدهد ایشان را تا پنج ماه با ایشان عطا
و بخشش میدهد مگر شمشیر میکند از شمشیر را بر دوش خود تا هشت ماه تا اینکه مردم
میگویند که بذات خدا قسم است که این شخص از اولاد فاطمه نیست و اگر از اولاد فاطمه بود

هر این بوی را رحم میکرد بچند میاندارد خدا او را با بنی عباس و بنی امیة

۲۹۵

بِحُجَّتِهِ وَاجْتَابَ عَلَيْهِ

منشی کبر العال ص ۳۴ عن علی (علیه السلام) قال و یجالی الطالقان فان الله فیها
کوز البیت من ذهب و لافضة و لکن بهما رجال عرفوا الله حتى معرفته و هم انصار
المهدی فی آخر الزمان

را بَعْلًا وَاِحْرَامًا

۲۹۱

از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود رحمت و خوشی برای طالقان باد زیرا که
از برای خدا در آن گنجها است که نداشتن آن باشد و نداشتن آن و لیکن در آنجا مردانی
هستند که شناخته اند خدا را حق شناختن او و ایشان را آن مهتر هستند در نزد

حَدَّثَ هَمْلِيهَا

۲۹۲

منین کثر الحال ص ۳۳ از سعد اسکاف از اصبع بن بنابه روایت کرده است که گفت
خطب علی بن ابی طالب علیه السلام محمد الله و انشی علیه ثم قال ايها الناس
ان قريشا ائمة العرب ابرارها ابرارها وفجارها فجارها ولا بد من ربحي نظن
على ضلالة ونذورا فاذا قامت على قلوبها حنت بجدتها الا ان لطيفها روقا وروفا
حدتها وقلها على الله الا واتي وابرار عرتي واهل بيتي علم الناس صفارا واحكام
الناس كبارا معناريه الحق من تقدمها مرق ومن تخلف عنها حق ومن لم يها
لحق انا اهل الرحمة وبنا فتحت الحكمة وبحكم الله حكما وبعلم الله علما ومن صاد
سمعنا فان شقونا نجوا وان تولى ايعذبكم الله بايد بنا بنا فلك ربك الذل من
اعناقكم وبنا نجتم لاكم وبنا يلحق التالي والينا بقى العاني فلو لا تستجلوا
وتسأخوا القدر لا مرق في البشر لحدثكم بشاب من الموالى وابناء العرب
وبند من الشيوخ كالمخ في الرزاد وائل الرزاد الملع فبنا معتبر ولسبقنا منظر انا
وبشعنا نمحق الحان الله بالطن والحي والسيف عددنا يهلك بالذاء والديبلة و
بما شاء الله من البلية والفتنة وايم الله لا عز الاكرم ان لو حدثكم بكل ما

نَجِيحُهَا فِي إِنْجَائِهَا عَلَى

٢٤٢

اعلم لقالت طائفة ما الكذب وأرجم ولوانقيت منكم مائة فلو بهم كالذهب ثم
انجبت من المائة عشرة ثم حدثتهم فبنا اهل البيت حديثا لا اقول فيه لاحقا
ولا اعتمد فيه الا صدقا لمخرجوا وهم يقولون على من اكذب الناس ولو اخبرنا من
غيركم عشرة فحدثتهم في عدونا واهل البغي علينا احاديث كثيرة لمخرجوا وهم يقولون
على بن ابي طالب من اصدق الناس هلك طابا الحطب وحاص صاحب القصب
وبقيت القلوب تقلب فيها مشعب ومنها مجذب ومنصب ومنها مسيب يا بني
لبصر صغاركم كباركم ولبراف كباركم بصغاركم ولا تكونوا كالغواة الجفاه الذين لم يفقهوا
في الدين ولم يعطوا في الله محض البقين كبعض بيض في اذى ويح لفراخ فراخ ال محمد
من خليفة جبار عطر يف مترف مستخف بخلفي وخلف الخلف وبالله لقد علمت ناول
الرسالات وانجاز العذات وتمام الكلمات وليكونن من يخلفني في اهل بيوت
بامر الله قوي يحكم بحكم الله وذلك بعد زمان مكلج مفصح يشند فيه البلاء
ويقطع فيه الرجاء ويقبل فيه الرشاء فعند ذلك يبعث الله رجلا من ساطي رحله
لا مخرج به يحل المحمد على سفك الدماء وقد كان في ستر وغطاء فيقتل قوما وهو
عليهم غضبان شديد المحمد حران في سنة تحت نصر يومهم خسفا ويقيمهم سوق
عذاب وسيف ومارم يكون بعده هزات وامور مشبهات الا من شط الفرات الى النجف
٧ (كذا في النسخة) بابا الى المقظطانيات في آيات وافات متواليات يحدس سكا بعد
يقين يقوم بعد حين بين المداين ويفتح الخزان ويجمع الامم بفن هذا شخص البصر

دِیْلَمِیَّاتُ خَزَنَةِ

۲۶۳

وطلح النظر وعت الوجوه وكشف البال حتى يرى مقبلا مدبرا فيا لهفي على ما
اعلم رجب شهر ذكر رمضان تمام التسعين شوال شال فيه القوم ذو القعدة يفعد
فيه ذوالحجة الفتح من اول العشر الا ان العجب كل العجب بعد جادى والرجب جمع اشيا
وبعث اموات وحدثات هونات هونات بينهن مونات رافعة ذبلها داعية عولها
معلنة قولها بدجلة او حولها الا ان منافا عاففة احبابه سادة اصحابه
ينادى عند اصطلام اعداء الله باسمه واسم اميه في شهر رمضان ثلاثا بعد هرج و
قتال وضنك وخيال وقيام من البلاء على اساق واقى لاعلم الى من تخرج الارض ودا
وستلم اليه خزائنها ولو شئت ان اضرب برجلي فاقول اخرجي من ههنا ايضا ودرعا
كيف انتم يا ابن هات اذا كانت سبوفكم بايمانكم مصونات ثم رملتم ممرلات ليله البيا
ليس تخلفن الله خليفة يثبت على الهدى ولا ياخذ على حكمه الرشا اذا دعا دعوات بعددا
المدى دامات المنافعين فارجات عن المؤمنين الا ان ذلك كائن على رغم الرغبتين
والحمد لله رب العالمين وصلواته على سيدنا محمد خاتم النبيين والرواحبه اجمعين

لغات

روفي شكست وردن قل رخصه بافتن وشكسته شدن وكبة الحق برياداشتن حق
مرق اردن خارج شدن بحق باطل وناچيز وچو شدن فيى برگشتن غالى علوكند
بطن درون وحيقت حتى نگاهدارى دبيله راهيه وبحثي حاصر مجمل وبتكدر مضب
عيب گفتم و دشنام دادن مشعب راه جدا كردن حق از باطل يا فته محذب معيوب

بَیِّنَاتِ اِجْمَاعِ عَلَیْهِ

زمینی که حاصل خیز نباشد منصب بقع افتاده والوده بدرد شده مسبت بشنا
 دهند بعضی بعضی سفیده تخم مرغ آداحی جاهاهی تخم نهادن فراخ جوجه ها
 عترت بر وزن زنبیل پلید بدکار بیباله دلا ورکارگزار و زیست ستمکار بی عترت
 وزن مکرم کسی است که اصرار در نافرمانی خدا و رسول دارد و بطور خود سیری هر چه
 میخواهد میکند و بناز و نعمت پرده شده و ستمکار باشد ملک ترش رو و ترش رو
 کننده مفتح و مفتح روشن و آشکار کننده عول بلند آوازی کردن در حال گیر
 ارجاء بتا جنرا نذاختن

یعنی بدرستی که قریش پستوانان عربند نیکان ایشان برای نیکانشان و
 بدان ایشان برای بدانشان آگاه باشید ناچار اسیای ضلالت و گمراهی
 یگردش خواهد افتاد و قتی که بر قلب خود پادار شد نرم میکند حدت و پیری
 خود آگاه باشید که نرم شده ان شکست آورنده است و شکست آوردن ان برای
 حدت و پیری ایت که دارد و رخنه انداختن و شکست آوردن ان برای دشمنی با خدا
 است آگاه باشید که من و نیکان از عترت من و اهل بیت من کو چکمای ماها
 داناتر و بزرگان ماها بر دبار تر از هر مرد ما بنم ما ما است بر پاداشان خوشی
 که خود را بر ما پیش اندازد از دین خارج شده و کسی که مخالفت کند مرا و عترت
 و اهل بیت مرا باطل و ناچیز و نابود شود و کسی که ملازم ما باشد یا ملحق
 شود بدرستی که ما بنم اهل رحمت و به ما گشوده شود در رحمت و بحکم خدا حکم
 میکنیم و بعلم خدا دانایم و از راستگو یعنی پیغمبر صلی الله علیه و اله شنیده ایم

وَأَجْعَلِ لَّيَالِيَنا

۲۶۵

پس اگر از مایه‌ی کیند نجات میباید و اگر از مار و بگردانید خدا شما را بدست
 ماعذاب میکند بسبب این ذلت و خواری از گردنهای شما برداشته میشود و
 به مایه مایه میشود نه شما و پیروی کیند از ما تا ما ملحق شویم و بازگشت غلو کند
 بوی ما است و اگر شتاب نکنید و بتاخر بیندازید متابعت ما را اندازه گیری
 کارهای شما برای امر سابقه دارید که در پیش بوده است و هر آنکه حدیث
 کردم شما را با جوانی از دوستان و غلامان و پسران عرب و پاره ای از پسران
 سال دیده بچیزیکه مانند نمک است که در طعامی ریخته شود و انزال پذیرد و خوش
 طعم کند و کمتر چیزی که در طعام ریخته میشود نمک است در ما است چیزی که بر آن عبرت
 گرفته شود و برای شعبان ما است انتظار کشیدن بدرستی که ما و شعبان
 ما مهریم بوی خدا باد و روشن پُر از حقیقت و در حمایت خدا با حمایت کردن ازین
 با شمشیر و بدرستی که دشمنان ما هلاک میشوند بدر گمراهی و راهی و سختی
 و با نچه از بلاها و عذابها که خدا خواهد و سوگند یاد میکنم بذات خدا بیکه از هر
 غلبه کننده ای غالبتر و از هر کرمی کریمتر است اگر حدیث کنم برای شما آنچه را که
 میدانم هر آنکه طایفه ای خواهند گفت چقدر دروغ میگوید و میپزد اند حرف را
 و اگر انتخاب کنم از میان شما صد نفر را که دلای ایشان مانند طلا باشد پس
 از آن صد نفر ده نفر را انتخاب کنم و برای ایشان حدیثی بگویم که در حق ما اهل بیت
 باشد حدیثیکه نرم و ملائم باشد که نگفتیم مگر بحق و اعتماد میکنم مگر بر راستی

بَحْثُ حَقَائِقِ اجْتِبَاءِ عِلْمٍ

اخذت هر این پیر و نر و نر ایشان و میگویند علی دروغگو ترین مردم است
 اگر اختیار کنم از غیر شما ده نفر را پس حدیث کم ایشان را در حق دشمنان ما و اینهاست که
 بر ما ظلم و ستم میکنند حدیثهای بسیاری میگویند علی از راستگو ترین مردم است
 هلاک میشود او رنده هیزم و بچهل و دلتنگ میشود عیب گو و دشنام دهنده و
 باقی میماند دلها در تنخیر و تنخیر بعضی از اینها را و جدا کردن حق از باطل را یافته
 و بعضی از اینها مانند زمین خشک معیوبی است که دانه سبز نکند و بیفایده
 باشد و بتعب و درد آلوده باشد و بعضی از اینها سبب کننده و دشنام دهند
 و ناسزا گوینده است ای پسران من هر این را باید بکنی کنید کوچکهای شما در این
 بزرگتران شما و مهربان باشید بزرگتران شما درباره کوچکتران شما و نباشد
 مانند گمراهان جفاکاری که تفقه در دین نکرده اند و ادب دین و دیانت
 را یاد نگرفتند و یقین خالص بحدای ایشان عطا نشده مانند تخم مرغی
 در آشیانه مانده باشد و فاسد شده باشد خوشحال جوچه ها جوچه های
 ال محمد و وای بر ایشان از جبار ستمکار پلید بدکار بیایه و رشتخو بیکیه ای
 در نافرمانی خدا و رسول دارد و بطور خود سرانه هر چه میخواهد میکند و در نافرمانی
 و بخت پرورده شده و ستمکاری را پیشه خود کرده استخفاف میکند فرزندان مرا و
 فرزندان فرزندان مرا و بذات خدا قسم است که هر این من دانستم نام ناول رسالت
 و وعده های منجز و تمام کلمات را و هر این را میباید شد البته البته کسی که جانشین من است

واجب نماز و روزه

۲۶۷

در خافواده من و آن مرد دیتکه امر میکند با خدا و صاحب قوی است بحکم خدا حکم میکند و این پس از زمان ترمش رویت که ترش روی خود را واضح و آشکار کند است که در آن زمان بلا شدت کند و امیدها بریده شود و رشوه ها پذیرفته شود و رانندگان بر میانگنند خدا مرگد بر او از کار دجله که فرمان دهد لشکر خود را و او از میکند او کینه ای که در دل دارد بر بختن خونها هر اینه اشخص در پوشش و پر کرده است پس میکند گر و هیز در حالتیکه برایشان سخت خشمگین است و کینه او گرم کننده و افش جلت را بر او زنده است و روش او روش بخت نصر است عده او بر من فرو رفته اند و بکشاند ایشان را بر شکجه نازبانهای غذاب و پس از آن واقعا مکه ای رخ دهد و اشتباه کاریها ظاهر شود آگاه باشید که از شرط فرات ناخف و اطراف آن هفت و قعه ناقطقطانه و اطراف آن روی خواهد داد و علا و نشانهای پی در پی و افتهای بسیار ظاهر خواهد شد بخوبی که خد شست بعد از یقینی که در دل داشته اند در مردم ایجاد شود - قیام میکند پس از آنکه کار بنا شود و خرپنه ها گشاده گردد و مردم را بفوز بکه دارد جمع میکند و چشمها راست میایسند و ببلندی نگاه میکند و روهها قصد او کند و حالها روشن شود نا اقبال کننده و پشت کننده شناخته شوند - پس اید ریخ و حکمت برای آنچه که میدانم در ماه رجب رخ دهد و رمضان ماه یاد او ریت و در سوال کار انجام آید اگر در ذیقعد منقاد شود و در ذیحجه فتح روی دهد از اول دهه (شابد اول

بخش چهارم از اجابا علی

محرم باشد آگاه باشید که عجب شکفتی تمام عجب شکفتی بعد از جمادی و
رجب است که پراکنده گان جمع شوند و مرده ها زنده شوند ناله های رؤساکننده
و رؤساکننده و خوارکننده ای که در میان آنها مرگهای واقع شود و جنگها و قتلها
داده شود که در عقب آنها صداها ناله ها و فریادها بلند شود و گفتگوها در
دجله و اطراف آن زیاد شود - آگاه باشید که در آن حال قیام کننده ای از ما
که دارای حسهای باعفت است قیام کند و پاران او بزرگانی هستند که بعد
از ستمگری بی اندازه دشمنان خدا با او باشند و نذاکرده شود بنام او نام
پدرش در ماه رمضان سه مرتبه بعد از خونریزی و کشتار و تنگی و فشار
سواران و لشکریان و بلند شدن بلا بر روی دیو پای خود و من می دانم و دانای
و اما آنها نیز که در زیر زمین پنهان است برای که بیرون خواهد آمد و زمین
خزینهای خود را بچپه کسی تسلیم خواهد نمود و اگر نخواهم پای خود را بر زمین
میزنم و میگویم بدان خزاین که از اینجا بیرون بیا که آنها عبارتست از شمشیرها
و زرهها چگونه است حال شماها ای پسران صاحبان خصلتهای ناپسند
بد زمانیکه شمشیرهای کشیده شما در دستهای راست شماها باشد و در شب بیرون
در روی رملهای خاک الود باشید در آن حال خدا باقی میگذازد خلیفه خود
را که ثابت در هدایت است و در حکم کردن رشوه نمیگیرد برای خلافت که هرگاه
دعا کند بدعاها نیکه پایان و نهایت آن دو باشد دعاها و هلاک کننده و شکنند

را بجلال الرحمن

۲۶۹

سرهای منافقین و گشایش دهنده است برای مؤمنین و دفع شدن از آنها است
برای بحال مالیدن بینبهای آنها بیکه بینبهایشان بحال مالیده شوند است
سنا بقی مختص خداست که بر وردگار جهان است و رحمت بی منهای خدا
برافای مالک تمام کننده دایره انبیاء و پیغمبر است و برال و اصحاب و باد

هفتاد و نهم

۲۹۲

منتخب کن العمال ص ۳ مسند از محمد بن الحنفیه روا کرده که گفت روزی علی
بن ابیطالب (علیه السلام) در مجلس خود فرمود - والله لقد علمت لثقلننی و ثقلنی
و لثقلونن اکفاء الاناء بما فيه ما يمنع اشقا کم ان یخضب هذه یعنی لجنه بدم من
فود هذه یعنی هامنه فوالله ان ذلك لفي عهد رسول الله صلى الله عليه و آله
و سلم و ليدانن علیکم هو لا باجتماعهم علی اهل باطلهم و تفرقکم علی اهل حقکم
حتى یملکوا الزمان الطویل فیسئلوا الدم الحرام و الفرج الحرام و الخمر الحرام و الما
الحرام فلا یبقی بیت من بیوت المسلمین الا دخلت علیهم مظالمهم فیا و یح نبی ص
من ابن امهم یقتل زندقهم و یسیر خلیفتهم فی الاسواق فاذا کان کذلک ضرب
الله بعضهم ببعض و الذی فلق الحبة و برئ النمة لا یزال ملک بنی امیه تا
لهم حتی یملک زندقهم فاذا قتلوه و ملک ابن امهم حنة اشهر الفی الله باسهم
بدنهم فیحربون بیوتهم بایدیهم و یدری المؤمنین و تعطل الخور و یهراق الدما
و تفع الشقاء فی العالم و الیهج سبعة اشهر فاذا قتل زندقهم فلو بل ثم الویل لنا

بِحُجَّتِهَا رَأَى أَجْبَاءَ عَلَيْهِ

٢٧٠

فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ يَلِطُ بَعْضُ بَنِي هَاشِمٍ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى مِنْ الْغُبَرَةِ تَغْيِرُ حَسَنَةً نَفَرًا عَلَى
 الْمَلِكِ كَابُغَا بِرَافِقَتَانِ عَلَى الْمَرْثَةِ الْحَسَنَاءِ فَهَنِمَ الْهَارِبُ وَالشُّؤْمُ وَمِنْهُمْ السَّائِطُ
 الْجَلِيعُ بِبَايِعِهِ جُلَّ أَهْلِ الشَّامِ ثُمَّ بَسِرَ إِلَى حِمَارِ الْحِزْبَةِ مِنْ مَدِينَةِ لَاوْتَانَ فَيَقَاتِلُهُ
 الْجَلِيعُ وَيَغْلِبُ عَلَى الْحَرَاثِثِ فَيَقَاتِلُهُ مِنْ دَمَشْقَ إِلَى حَرَّانَ وَيَعْمَلُ عَمَلَ الْجَابِرَةِ الْأُولَى
 فَيَغْضِبُ اللَّهَ مِنَ التَّمَاءِ لِكُلِّ عَمَلِهِ فَيُبْعَثُ عَلَيْهِ فَيَمُوتُ مِنَ الْمَشْرِقِ يَدْعُو إِلَى أَهْلِ بَيْتِ
 النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَالْوَ) وَسَلَّمَ هُمْ أَصْحَابُ الرَّبَابَاتِ السُّودِ الْمُسْتَغْفِرُونَ فَيُغْرِمُ
 اللَّهُ وَيَنْزِلُ عَلَيْهِمُ النَّصْرَ فَلَا يَقَاتِلُهُمْ أَحَدًا لَا هَزْمُوهُ وَبَسِيرُ الْجَبِشِ الْعَطَايِي حَتَّى يَسْتَحْجُوا
 وَهُوَ كَارِهِ خَائِفٌ فَيَبْسِرُ مَعَهُ سِتَّةَ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَعَهُ رَايَةُ النَّصْرِ وَفِي الْهِنِ
 فِي حِمَارِ الْحِزْبَةِ عَلَى سَاطِئِ نَهَرٍ فَيَلْقَى هُوَ وَسَفَاحُ بَنِي هَاشِمٍ فَيَهْزِمُونَ الْحِمَارَ
 وَيَهْزِمُونَ جَيْشَهُ وَيَغْرِقُونَهُمْ فِي النَّهْرِ فَيَبْسِرُ الْحِمَارُ حَتَّى يَبْلُغَ حَرَّانَ فَيَتَّبِعُونَهُ فَيَهْزِمُ
 مِنْهُمْ فَيَأْخُذُ عَلَى الْمَدَائِنِ الَّتِي بِالشَّامِ عَلَى سَاطِئِ الْبَحْرِ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْبَحْرِ يَنْزِلُ
 السَّفَاحُ وَفِي الْيَمِينِ حَتَّى يَنْزِلُوا دَمَشْقَ فَيَفْجَأُ نَهْرُهَا اسْرِعَ مِنَ التَّمَاعِ الْبَرْقِ وَيَهْزِمُونَ
 سُوْرَهَا ثُمَّ يَبْنِي وَيَعْمُرُ وَيُسَاعِدُهُمْ عَلَيْهَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ فَيَفْجَأُ نَهْرُهَا
 مِنَ الْبَابِ الشَّرْقِيِّ قَبْلَ أَنْ يَمِضَ مِنَ الْيَوْمِ الثَّانِي أَرْبَعَ سَاعَاتٍ مَبْدُودَةً سَبْعُونَ
 سِيفَ مَسْلُوقٍ بِأَيْدِي أَصْحَابِ الرَّبَابَاتِ السُّودِ شَعَارُهُمْ أَمْتٌ أَمْتٌ أَكْرَفْتُلَاهَا فَيَمْلَأُ
 الْمَشْرِقَ وَالْفَتْحَى فِي طَلَبِ الْحِمَارِ فَيَدْرِكُهُ فَيَقْتُلُهُ مِنْ وَرَاءِ الْبَحْرِ مِنَ الْمَعْرَبِينَ وَالْيَمِينِ وَ
 يَكُلُّ اللَّهُ لِلْخَلِيفَةِ سُلْطَانَهُ ثُمَّ يَبْشُرُ سَيِّمَيَّانِ أَحَدُهُمَا بِالشَّامِ وَالْآخَرُ بِمَكَّةَ فَيَهْلِكُ صَاحِبُ

را بجدایم از الزنا

۲۷۱

سجد الحرام و یقبل حتی تلقی جموعه جموع صاحب الشام فیه مونه
لغات

اکفای خناییدن و کج کردن اناء بمعنای ظرف قود کرا نیه سرکه انزا هامة نیز گویند
تداول فراگرفتن موبت بنوبت و گردانیدن روزگار در میان مردم بقراق الدماء و بخت
خونها شتاء دشمنی هرج گشتن ز ندیق بکریاء گروهاست از محوس که قاتل بدو خدا
هستند یا قاتل بدو و ظلمت ندیعی نور را مبدء خیرات و ظلمت را مبدء سُور دانند یا آنکه
به اخوت و ربوبیت رب ایمان ندارند یا آنکه بظاهر مؤمن و باطن کافر باشند
یا آنکه ان معرب زن دین است و ان ما خود از زن دانست که کجائی است بلغت پهلوی
از زردشت بخوب و پس از ان استعمال شده برای هر ملحد در دینی سناط بضم و سر
سین مرد کوسه را گویند که ریش نداشته باشد یا مرد تنگ ریش در رخسار پاره یک
و فتح او ریش داشته باشد و عارض او مؤن داشته باشد حمار الحزبه خروچ کننده است
از جزیره که حضرت اوزانظر حمار شمرده که او مردی بوده ارعاده که پدرش مالک با موصل
نام داشته که نام مدت چهل سال مسلمان و صاحب کرم وجود بوده و او ده پسر داشته
که همه برای سکار کردن بیرون رفتند و صاعقه آنها را یکمرتبه هلاک کرد پس بدو را دیشا
حمار کافر شد و گفت بندگی منکم خدا بمر که با بطور بچه های مرا هلاک کرد و او ضرب
المثل بکفر شده حاران نام شهریت در شام مغربین دوقریه قور و قوران برانگیزند

معنی

بخش هفتم از احکام علی

۲۷۲

بذات خدا قسم است که هر آنکه از روی تحقیق دانست که مرا می‌کشد البته البته و پس از من برای خود خلیفه‌ای قرار می‌دهد و گنج و سرنگون می‌شود مانند خطر فیکه سرنگون شود و آنچه که در آنست رخنه کرده و منع کرده نمی‌شود بدست تیر تیر شما از اینکه رنگ کد اینرا یعنی ریش انحضرت را بخون سرتش پس بذات خدا قسم هر آنکه این در عهدیت که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم خبر داده است حرام و هر آنکه فراموش می‌کند شما را نوبت بنوبت یعنی یکی پس از دیگری این گروه با جمعیتهایشان یعنی بنی امیه که اهل باطل ایشانند و تفرقه می‌اندازند در میان اهل حق شما تا اینکه مَالک می‌شوند مَالک را زمانی طولانی پس حلال می‌داند رخت خون حرام را و فرج حرام را و هر مست کننده حرام را و مال حرام را پس باقی پیمان در خانه از خانه ها مسلمانان مگر اینکه ظلم و ستم آنها را از خانه داخل می‌شود پس ابوای بر بنی امیه از پسر کثیر نشان که میکشد کافر بیدین از ایشانرا و میگرداند خلیفه ایشان را در بازارها پس و قتی که چنین شد خدا می‌اندازد بعضی از ایشانرا بجان بعضی دیگر قسم به آن خدا بیک شکافه و بیشکافه فدانه را و افزیده و میافزیند بندگان را همیشه مَالک بنی امیه ثابت و پابرجا خواهد بود تا وقتی که مَالک شود کافر و بیدین از ایشان پس چون از ندیق را کشند و مَالک مَالک شد پسر کثیر ایشان در مدت پنج ماه می‌اندازد خدا بیم و عذاب و سختی و قوت در حرب و دلبری را در میان خودشان پس خراب و ویران می‌کند خانه های خود را بدستهای خودشان و دستهای

وَأَجْعَلِ الْأَعْيُنَ حُرّاً

۲۷۳

اهل ایمان و معطل میشود سرحدات و رجنه میشود خونها و واقع میشود دشمنها
در جهان و خون برینها ناهفت ماه پس چون کافر و زندیق ایشان کشته شود
وای پس وای بر مردم در آن زمان مسلط میشود بعضی از بنی هاشم یعنی بنی عباس
بر بعض دیگر تا اینکه از روی غیرت پنج نفر از ایشان غیرت میکند بر ملک مانند
غیرت کشیدن جوانان بر زن خو بروی خوش گل پس بعضی از ایشان فراری و بخت
میشوند و بعضی از ایشان کوسه و نیزش و خلع شده از خلافت است که بزرگان و
بیشتر از اهل شام با او بیعت میکنند و میرود بوی حمار خیره که آن خر کینه کافران
است و آن اهل شهر بیت که مخصوص برای بنها و بتخانه است پس آن خلیفه خلع شد
با او مقابله و کار و زار میکند و بر خونه ها انجا غالب میشود و از دمشق تا حران که
یکی از شهرهای شام است با او مقابله میکند و بروش گردن کشان قریبهای پیش
از اسلام عمل میکند پس خدا بغضب آسمانی بر او غضب کند پس بر میانگیرند ضرر
او جوانمردی را از طرف مشرق که مردم را بطریق اهل بیت دعوت کند و ایشان صفا
پرچمهای سپاه باشند و از ناتوانهای شیعیان و دوستان آل محمد شمرده میشوند
پس عزت و غلبه میدهد خدا ایشان را و لشکر ضر و باری را برای ایشان فرو فرستد
پس با ایشان احدی قتال نمیکند مگر اینکه او را شکست و فرار میدهد و در آن وقت
سپه میکند لشکر فخطائی (مراد امام زمان علیه السلام است) تا اینکه بیرون میآید
در حالتیکه کراهت دارد و ترسانست پس با او سپه میکنند نه هزار فرشته با پرچم

بخش چهارم از اخبار علوی

و جوان بمی برای مخر کردن چار جزیره در کنار نهر پس تلاق میکند و با سقاج
 بنی هاشم (یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام چنانچه از اخبار دیگر مستفاد میشود) پس
 فرار میکند چار و لشکر او هم فرار میکند و آنها را در نهر غرق میکند و چار میرود بخران
 که یکی از شهرهای شام است پس بدینال او میروند از آنجا هم فرار میکند از ایشان و میرود
 بطرف شهرهای شام در کنار دریا ناضلی میشود به بحرین و سقاج و جوان میروند بطرف
 دمشق و در آنجا فرود میآیند و آنجا را بصری بصری بصری بصری بصری بصری بصری بصری
 و حصارها و پایگاههای آنرا پس از آن بنا و آباد میکنند و مردی از بنی هاشم که نام
 نام پیغمبری است با ایشان مساعدت میکند و فتح میکند آنجا را از سمت دروازه شرقی
 چهار ساعت قبل از روز دوم که در آنجا وارد شده اند پس داخل میشوند در آن هفت
 هزار نفر با شمشیرهای کشیده ای که بدستهای صاحبان پرچمهای سیاه است و
 شکار ایشان گفتن امت است و بیشتر کشته گان در سمت شرقی دمشق کشته میشوند
 و جوان بمی در آن عقب چار میرود در طلب او پس او را در میان دو قره در پیت بحرین
 میبایند و میکنند و آن دو قره در طرفین واقع است و تکمیل میفرماید خدا برای
 آن خلیفه سلطان و زای بر میان بگزیند دو نفر هنام را یکی از ایشان را در شام و دیگر
 را بمکه پس هلاک میکند یا هلاک میشود آنکه صاحب مسجد الحرام است و لشکر و جمعیها
 او میروند بطرف لشکر و جمعیتهای صاحب شام پس فرار میدهند او را

چند هفتاد و ششم

وَابْعَلَا فِي الْآخِرِ الْمَا

۲۷۵

النَّامُ النَّاصِبُ ص ۱۷۸ اِذَا انْخَصَتْ رَوَايَتُكَ دَكَّةَ اَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا وَقَعَتِ النَّارُ فِي حِجَازِكُمْ وَجَرَى الْمَاءُ بِحُفَّتِكُمْ فَتَوَقَّعُوا ظَهْرَهُ

يَعْنِي بَدْرَسْتِكُمْ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود وَفَتَبَكُّه وَاقَعَتْ شِدَاخُش دَر حِجَازِشْمَا وَجَارِشْدَاب دَر بَحْفِشْمَا پَس اِنْظَار بَكْشِد ظَاهِر شَدْن اَوْ بَعْنِي فَا مَّالِ مُحَمَّد

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

مَوْكُوفٌ بِظُهُورِ أَشْ دَر حِجَازِ بَعْضِ اَزْ اَخْبَارِ اَن دَر جَرِّ وَاوَلِ اَبْنِ كِتَابِ دَر بَحْثِ سَوِّمِ شَرْحِ دَادَه شَد وَبَعْضِ دِ بَگَرِ اَن اَبْدَا اَبْنِ مَجْلِ خُودِ شَرْحِ دَادَه مِشُود اَن شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَاَمَّا جَرِّ اَبْنِ اَب دَر بَحْفِشْمَا بَكِي اَزْ عِلَامَاتِ قَرِيبِ ظُهُورِ اَسْتُ وَبَابِدْ دَا فُسْتُ كِهْ بَعْضِ رَا كَمَانِ اَبْنْتُ كِهْ اَبْنِ عِلَامَتِ وَاقَعِ شَدَه وَدَر اَبْنِ جَدِّ سَالِ اَخْبَارِ اَب دَر بَحْفِشْمَا جَارِي شَدَه بُو سَبْلَهْ اَلَاتِ وَاَسْبَابِ مَنَدَاوَلَهْ لَكِي اَلْحِجَازِ اَزْ بَعْضِ دِ بَگَرِ اَزْ اَخْبَارِ مَسْتَفَادِ مِشُود مَرَا دَر جَرِّ اَبْنِ اَب دَر بَحْفِشْمَا بَكِي بُو سَبْلَهْ اَلَاتِ وَاَسْبَابِ اَسْتُ بَلَكِهْ دَر اَثَرِ طَغْيَانِ فِرَاتِ فِرَاتِ مَنشَقْ وَشَكَا فَنَهْ مِشُود وَبَدْرُ اَلَاتِ وَاَسْبَابِ اَب دَر بَحْفِشْمَا جَارِي مِشُود وَاَبْنِ عِلَامَتِ دَر سَالِ فَتَحِ بَعْنِي ظُهُورِ وَاقَعِ خَوَاهَدْ شَد چنانچه حَدِيثِ رَاجِعِ بَا مَوْضُوعِ دَر بَحْثِهَايِ بَعْدِ مَجْلِ خُودِ دَر اَبْنِ كِتَابِ ذِكْرِ خَوَاهَدْ شَد وَازْ كَلِمَهْ جَرِّ اَلْمَاءِ هَمَّ كِهْ فَعْلُ لَارِمِ اَسْتُ مِثْوَانِ اَبْنَعْنِي رَا اَسْتَدْرَاكْ كَرْدَهْ كِهْ ظُهُورِ دَر جَرِّ اَبْنِ بَجُودِي خُودِ دَارِدَهْ نَهْ جَارِ بَكْرِدَنِ اَن

جَدِّ هَفْشَا وَهَفْمَا

۲۹۹

بِحَجَّتِ الرَّسُولِ الْفَارِغِ

الزَّامِ النَّاصِبِ ص ١٨٨ الزَّكَا بَارِعِينَ مِيرَ لَوْحِي اَزَعْلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْتَدَأَ
 كَهْ فَرَمُودَ يَقَعُ النَّذِيرُ وَالْاَخْلَافُ بَيْنَ اَرَاءِ الْعَرَبِ وَالْجَمِّ فَلَا بَرَّ لَوْ
 يَخْتَلِفُونَ اِلَى اَنْ يَصْبِرَ لَأَمْرًا اِلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدَائِي سَفِيَانٍ يَخْرُجُ مِنْ وَايِي
 اِلْيَا بِنِ مِنْ دِمَشْقٍ فِيهِ رِجَالٌ حَاكِمًا مِنْهُ وَيَجْتَمِعُ اِلَيْهِ قِبَاةُ الْعَرَبِ وَيَخْرُجُ
 وَالْجَرَهْمِيُّ وَالْاَصْهَبُ وَغَيْرُهُمْ مِنْ اَهْلِ الْفَتَنِ وَالشُّبَّ فَيُغْلِبُ السَّفِيَانِيُّ عَلَى كُلِّ مَنْ يَخَالِفُهُ
 مِنْهُمْ فَاِذَا قَامَ الْقَائِمُ بِحِجَّتِ اَنَّ الَّذِي اَتَى مِنَ الصَّيْنِ وَمِلَّتَانِ وَجِهَ السَّفِيَانِيَّ فِي الْجَبَّةِ
 اِلَيْهِ فَلَمْ يَغْلِبُوهُ عَلَيْهِ ثُمَّ يَقُومُ مِنْهُمَا قَائِمٌ بِحِجَّتِ اَنَّ وَبَعِيضُهُ الْمَشْرِقِيَّ فِي دَفْعِ سَبْعَةِ عُمَرَ اَنَّ
 بِحِجَّتِ اَبْرَ وَالذَّيْلُ وَيَجِدُونَ مِنْهُ التَّوَالِ وَالنَّعْمَ وَتَرْفَعُ لَوْلَدَى الْفُودِ وَالرَّيَاةَ وَ
 يَصْرِفُهَا فِي الْاَقْطَارِ وَالْحَرَمَاتِ وَيَأْتِي اِلَى الْبَصْرَةِ وَيُجْرِبُهَا وَيَعْمُرُ الْكُوفَةَ وَيُؤَيِّسُهَا
 فَيَغْرَمُ السَّفِيَانِيَّ عَلَى قَتْلِهِ وَيَهْتَمُّ مَعَ عَسَاكِرِهِ بِاسْتِصَالِهِ فَاِذَا جَمَعَتْ اِلَافُوفُ قَتْلِ
 الْكَيْشِ الْحَزُوفِ وَصَفَتْ الصَّفُوفُ فَهَوَتْ الثَّارُ وَيَقُومُ الْاَخْرَمُ يَهْضُ اِلَيْهَا فِي الْحَاثِ
 السَّفِيَانِيَّ وَيَقْتُلُ النَّصْرَانِيَّ فَاِذَا هَلَكَ الْكَافِرُ وَابْنُ الْفَاجِرِ وَمَاتَ الْمَلِكُ النَّاصِبُ
 وَمَضَى لِسَبِيلِهِ النَّاصِبُ خَرَجَ الدَّجَالُ وَبَالَغَ فِي الْاَعْوَاءِ وَالْاَضْلَالِ ثُمَّ يَظْهَرُ الْاَمْرَةُ
 وَقَاتِلُ الْكُفْرَةِ السَّلْطَانُ الْمَأْمُولُ الَّذِي تَجَرَّبُ فِي غَيْبَةِ الْعُقُولِ وَهُوَ التَّاسِعُ مِنْ
 وَلَدِكَ يَا حَبِيبَ يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْبَيْنِ يَظْهَرُ عَلَى الثَّقَلَيْنِ وَلَا يَزِلُّ فِي الْاَرْضِ اِلَّا دَيْنِ
 طَوْلِي لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِي دُرُكُوا زِينَتُهُ وَلِحَقُّوا اَوَانَهُ وَشَهِدُوا اَبَامَهُ وَلَا قُوَا اَقْوَامَهُ

لغات

زاجعہ من احوال

۲۷۷

تدابیر پست کردن و معبدہ شدن از ہند بکر شغَب و شَغَب برا بکچتن فسنہ و تباہی
 و حضومت و نزاع صین چین مُلُتان بضم مہم و سکون لام شہریت از نواحی
 ہند نزد باب غزنہ کہ اہل ان مسلمانند (معجم البلدان) جِلان مراد گیلان است
 مراد از مشرقی دور بہت شغِب بن صالح باشد کہ از سمت سمرقند قیام میکند چنانچہ
 از بعض از اخبار دیگر استفادہ میشود کہ بعض از انہا در جزو اول ابن کباب گذشت و
 بعضی در ہین جزو و بعضی در جزو ہای بعد خواہد آمد ابر و ابر شہر منطقہ است
 از خراسان کہ بلم در قنات شمالی قزوین واقع است و از شہر ہای ان الموت است
 و نیز گفتہ شدہ کہ انہا طایفہ ای ہستند کہ نسبت انہا بر مہنی است کہ در ان ساکن
 اند و انز مہن را ابر گویند و اسم پدر ان انہا ذکر شدہ کہ از چہ سلسلہ و طائفہ ای
 میباشند نوال عطا و بخشش نوذ جمع نداء یعنی صدا ہا تو ری خراب کردن و از
 نو ساختن گشت سر لشکر و سرتار و بزرگ قوم خروفت نز و دلبر نامرغ و نخواہ نہون
 قیام کردن بر روی دو پا صائب درستکار نقیض خطاکار ادن مَر دمان پست
 فرو مانہ

معنی واقع میشود پست کردن و بریدن از یکدیگر و اختلاف در میان انہا
 عرب و عجم پس ہمیشہ با ہمدیگر اختلاف کنند تا اینکہ کار بدست مردی از اولاد
 ابی سفیان افتد کہ بیرون ابد از وادی ہای یعنی بیابان خشک بی آب و علف
 از دمشق پس حاکم انجا از او فرار کند و قبایل عرب در گرد او جمع شوند و بیرون

بخش چهارم از احبائے علی

۲۷۸

ابند ربیعی و جرهمی و اصهب یعنی هر کدام از آنها پرچم مخالفت را بلند کنند
و قیام نمایند و غیر ایشان از اهل فتنه ها و دشمنها و نزاعها پس سفیانی غالب
میشود بر هر که با او جنگ کند از ایشان پس از آن قاضی از سمت خراسان قیام کند
و او کسی است که از چین و مولتان میاید پس سفیانی لشکرها را خود را بسوی او
میفرستد و بر او غالب نمیشود پس از آن قاضی از ما از گیلان قیام میکند و مشرقی
بجنگ او برمیخیزد برای دفع کردن پروان عثمان یعنی سفیانی و اجابت میکند او
و اجمعی از اهل منطقه ای از منطقه های خراسان که آنها را ابر گویند و طایفه یلم
که آن از مناطق کوهستانی مازندران است و یکی از شهر سنانهای آن آلوت
است و می بایند از او عطاها و بخشها و نعمتها و بلند کرده میشود بتفع فرزندان
یعنی قائم آل محمد علیهم السلام صداها و پرچمها و متفرق میشوند در اطراف
جهان و حریمهای مشرفه و میاید (قائم گیلانی) بجانب بصره و خراب و ویران
میکند انجارا و معمر و آباد میکند بعد از خرابی کوفه را پس سفیانی عازم قسلا
او میشود و همت میگذارد بالشکر خود برای بیچاره کردن او پس چون تجهمه هرازان
لشکر شد و وجهه بند بیا و صف را بپاها صورت و سر لشکری که مانند قوچ جنگی
است کشته شد پس مهربد شخص خونخواه و بجای او دیگری قیام کند پس بیای خیز
بیانی برای جنگ کردن با سفیانی و میکشد شخص نصرانی را پس چون آن کافر و
فاجر او هلاک شدند و پادشاه در سستگار مرده و ناپای و راه او را پیش گرفت

وَالْجَعَلُ مِنْ آخِرِ الزَّمَانِ

۳۷۹

بیرون میا بد جال و مبالغه میکند در گناه کردن و از راه بیرون بردن پس در آنوقت ظاهر میشود قائم با مرتب یعنی حضرت بقیة الله علیه السلام که او است کشته کافران و سلطانیکه از وی ظهور او داشته شده و او انجنان کسی است که عقلها در غایت او متحیر و سرگردانست و او نهیمن فرزندانست پاحین که ظاهر میشود در میان دو رکن یعنی رکن و مقام در مسجد الحرام و اشکار میشود بر همه ادیان و پریان و باقی نمیکند در روی زمین مردمان پست و فرومایه و بیدین را خوشحالان مؤمنهایی که در آن میکنند زمان او را و باو پیوسته میشوند در اوقات ظهور او و میبینند روزهای او را و ملاقات میکنند خویشان و نزدیکان او را

تَقَاتُ وَهَشْتُمُ

۳۸۰

ملازم و فتن صاها بسد خود را و بتکرره از حسن بن محبوب که گفته است من خطبة لِمَوْلَانَا عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي آخِرِهَا مَا هَذَا الْقَظْهُ - وَقَدْ عَهْدَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ لِنَفَائِلِنَا الْفَتْةُ الْبَاغِيَّةُ وَالْفَتْةُ النَّائِكَةُ وَالْفَتْةُ الْمَادِقَةُ أَمَا وَاللَّهِ بِأَمْعَشِ الْعَرَبِ لَتَمْلَأَنَّ أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَعَاجِمِ وَلَتَنُحْذِنَ مِنْهُمْ الْأَعْبَادُ وَأَمَهَاتِ الْأَوْلَادِ وَضُرَابُ النِّكَاحِ حَتَّى إِذَا امْتَلَأَتْ أَيْدِيكُمْ مِنْهُمْ عَطِفُوا عَلَيْكُمْ عَظْفُ الضَّرَاعِمِ الَّتِي لَا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ فَضْرًا بِأَعْنَاقِكُمْ وَآكَلُوا مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَوَرِثُوا كُرْسِيَّ الْأَرْضِ مِنْكُمْ وَعَقَارَكُمْ وَلَكِنْ لَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِنْهُمْ إِلَّا عِنْدَ تَغْيِيرِ دِينِكُمْ وَفَسَادِ مَنْ أَلْفَنَكُمْ وَاسْتَحْفَافِ بَحْقِ أُمَّتِكُمْ وَتَهَاوُنِ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ بَيْتِكُمْ (فَذَوْقُوا بِمَا كُتِبَتْ

بخش چهارم از انجاء علی

۲۸۰

اَبَدْ بِكُمْ وَمَا لَـلَّهِ بَظْلَامٌ لِّلْعَبِيدِ

لغات

فِئَةُ جَعِيتْ باغبه گمراه مراد معاویه و صاحبان صفین است ناکثه شکنندگان
عَهْد و پیمان مَارَقَةُ بهرون روندگان از دین - ازدوم مراد اصحاب جمل است قسم
مراد خوارج نَهْر و اند اعْبَدَ جمع عِبْد است یعنی بَدَّ ضَرَابُ جمع ضَرْب بمعنای قسم
ضَرَاعُ جمع ضَرَام بمعنای شیر درنده و ذَرَفُش و زور بردن و پاره کردن قَبِي غنیمت عفا
بفتح عین بر وزن مَحَاب و مین و آب و ریخت و اسباب خانه و مانند آنها

معنی

بعضی از خطبه مولای ما علی علیه السلام است که در او اخوان میفرماید آنچه را که
لفظ آن است . و تحقیق عهد کرد با من رسول خدا صلی الله علیه و اله و بمن فرمود
یا علی هر آنکه قتال خواهی کرد با گروه گمراه یعنی معاویه و صاحبش و با گروهیکه
شکننده عهد و پیمان خود باشند بعد از عهد و پیمان بتن یعنی طلحه و زبیر و اصحاب
جمل و گروهیکه از دین خارج شوند اند یعنی خوارج نَهْر و آن آگاه باشند بدانکه خدا
قسم است ای گروه عرب هر آنکه روی شما پُر از عجم خواهد شد و از ایشان بگذرد
و غلامان و کنیزانیکه صاحب فرزندان شوند خواهد گرفت و اسقام نکاحها با آنها
خواهد کرد تا اینکه پیش روی خود را پُر کنند از ایشان تا اندازه ای که برگردند بر
روی شما مانند برگشتن شیران شکاری که ندریده شما را باقی نگذارند پس منبرند

وَابْعَثْ لِكُلِّ زَمَانٍ

گردنهای شمارا و میخورند آنچه را که خدا غنیمت داده است بشما و وارث میشوند زمین و آب و ذرات و اثاث البیت و خانه های شما را و لیکن اینها وقتی میشود که دین خود را بپذیرد و بدهد و نفسهای شما فاسد شود و در حق امامها و پیشوایان خود استخفاف کند و علمای خود را که از اهل بیت پیغمبر شما هستند خوار و خفیف کند پس بچشید بسبب آنچه که کس میکند دستهای شما گناه از آنکه سبب میشود که مبتلا باین بلاها شوید و خداست مکار بر بندگان نیست

هَفَّتْ أَوْفَتْ

ملاحم و فتن. ۱۶۰ پس خود روایت کرده از ابی سالم حیان که گفته است با علی بن ابیطالب علیه السلام در کوفه بودیم پس روزی از روزها که در نزد او بودیم فرمود . اَتَى سَبَطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ يَقَاتِلُ عَلَى حَقِّ لِقَوْمٍ وَلَنْ يَقُومَ إِلَّا مَرْلَقُهُمْ فَاذْكُرُوا فَنَاسُوا فَقَتَلُوا قَبْلَهُمْ بَعَثَ اللَّهُ أَقْوَامًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْمَشْرِقِ فَقَتَلَهُمْ بَدَدًا وَاحْصَاهُمْ عَدَدًا وَاللَّهُ لَا يَمْلِكُونَ سَنَةَ الْأَمَلِكَا سَنَتَيْنِ وَلَا يَمْلِكُونَ سَنَتَيْنِ إِلَّا مَلِكًا أَرْبَعِينَ يَوْمًا مِنْ ثَلَاثَةِ مِائَةٍ تُخْرَجُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِلَّا لَوْشَتَ لَمِيتُ لَكُمْ سَائِقُهُمَا وَنَاعَتُهُمَا

مَعْنَى

هر سبطی از سبطها که بحق قتال میکند هر پنه قیام خواهد کرد و هر که قیام نمیکند در حالتیکه امر برای ایشان یعنی برای دشمنان باشد پس چون بسیار شدند و رغبت و هم نفسی کردند و کشتند کشته خودشان را برانگیزانند خدا بضرر

بخش چهارم از اجابۀ علوی

ایشان گروهها بپرا از طرف مشرق پس میکشند ایشان را در حالیکه منفرد شد
باشند و شمرده تر باشند از جث عدد و شماره بذات خدا قسم است که مالک نمیشوند
سأله مگر آنکه مالک میشویم ما در و سال را و مالک نمیشوند در و سال را مگر اینکه
مالک میشویم ما سبصد سال الا چهل روز از سیصد سال را که بقیامت باقیمانده
یعنی سلطنت ما تا چهل روز بقیامت مانده باقی خواهد بود آگاه باشید
که اگر بخواهم هر آینه نام ببرم برای شما راننده و فریادکننده انجیتهارا

حدیث هشتم

۳۰۲

ملاح و فتن - ص ۱۴۵ نیز بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود بِنَقْصِ
الاسلام حتى لا يقال لا اله الا الله فاذا فعل ذلك ضرب يعسوب الدين بدينه
فاذا فعل ذلك بعث الله قوماً يجتمعون كما تجتمع فروع الخريف والله اعلم لا يعرف
اسم اميرهم و مناح ركبهم

معنی که میشود عمل با حکام اسلام تا اینکه لا اله الا الله هم گفته نشود پس وقتی
که کار با بنجار سپید میریزد پادشاه دین باز هر خود و قبتکه زهر خود را بریزد
بر میانگیزد خدا گروهها را که با هم جمع و پیوسته شوند همچنانکه پاره های آهن
منفرد بیکدیگر پیوسته میشوند و بذات خدا قسم است که من هر آینه میشتانم
نام امیر و فرمانفرمای ایشان را و خواگاه مرکبهای ایشان را
جدا نشانم و بگویم

۳۰۳

وَالْبَعْلَامُ مِنَ الْخَزَائِنِ

٢١٣

مَلَأَهُمْ وَفَتَنَ . ص ١٠١ سُبْدُ خُودِ أَنْ حَضَرَتْ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَّابٌ
 كَرِهَهُ كَمَا بَدَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَرَمُودَ . بِأَبْنِ عَبَّاسٍ قَدْ سَمِعْتَ أَسْثِيَاءَ مُخْتَلِفَةً وَلَكِنْ
 حَدَّثَتْ أَنَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَوَّلُ فِتْنَةٍ مِنَ الْمَائِنِ أَمَّا دَاةُ الصِّدِّيقِ
 وَتِجَارَاتُ كَثِيرَةٍ وَبَرِخٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَوْتَ الْعُلَمَاءِ وَالصَّالِحِينَ ثُمَّ فُتِحَ سُدُّ بَدَنِ الْجَوْرِ
 وَقُتِلَ أَهْلُ بَيْتِ الطَّمَاءِ بِالزُّرُورِ ثُمَّ الشَّقَاقُ وَنِفَاقُ الْمُلُوكِ وَمَلَكَ الْعِجْمُ فَادَا
 مَلَكَتْكُمْ الزُّكُ فَعَلَيْكُمْ بِأَطْرَافِ الْبِلَادِ وَسَوَاحِلِ الْبَحَارِ وَالْهَرَبِ الْهَرَبُ ثُمَّ تَكُونُ
 فِي سَنَةِ خَبَرَيْنِ وَمَائِنِ وَحُشْنٍ وَثَلَاثَ فِتْنٍ فِي الْبِلَادِ فِتْنَةٌ بِمِصْرَ أَوَّلُهَا مِصْرُ وَالثَّانِيَةُ
 بِالْكُوفَةِ وَالثَّالِثَةُ بِالْبَصْرَةِ وَهَلَاكُ الْبَصْرَةِ مِنْ رَجُلٍ يَنْتَدِبُ لَهَا لَا أَصْلَ لَهُ وَلَا قَرَبَ
 فَيُصِيرُ النَّاسَ فَرْقَتَيْنِ فَرْقَةٌ مَعَهُ وَفَرْقَةٌ عَلَيْهِ فَيَمُوتُ عَلَيْهِمْ سَنَتَيْنِ ثُمَّ يُوَلَّى
 عَلَيْكُمْ خَلِيفَةٌ فَظَّاعِلٌ يَمُوتُ فِي السَّمَاءِ الْقَتَالُ وَفِي الْأَرْضِ الْجَبَّارُ فَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ
 ثُمَّ يَمْرُجُ الدَّمَاءَ بِالْمَاءِ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى بَشَرِهِ وَيَهْجُمُ عَلَيْهِمُ الْأَعْرَابُ يَقْتُلُ الْخَلِيفَةَ فَيَنْقُشُوا
 الْجُورَ وَالْفُجُورَ مِنَ النَّاسِ وَتُجْبِئُكُمْ رَايَاتُ مُنَابِعَاتٍ كَانَتْهُمْ نِظَامُ مَنْظُومَاتٍ
 انْقَطَعْنَ فِتْنًا بَعْنُ فَادَا قُتِلَ الْخَلِيفَةُ الَّذِي عَلَيْكُمْ فَنُوقِعُوا خُرُوجَ الْأَبْجِي سَفِيَانِ
 وَأَمَّا دَاةُ عِنْدَ هَلَاكِ مِصْرَ وَعِنْدَ هَلَاكِ مِصْرَ خُفَّ بِالْبَصْرَةِ خُفَّ بِكَلَاهَا وَارْجَاهَا
 وَخُفَّانِ الْخِرَانِ بَوُقُوهَا وَمَسْجِدُهَا مَعَهَا ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ طُوفَانُ الْمَاءِ مِنْ بَنِي النَّجْمِ
 السَّيْفِ لَمْ يَبْجِ مِنَ الْمَاءِ إِلَّا مَنْ سَكَنَ ضَوَاجِهَا وَتَرَكَ بَاطِنَهَا وَبِمِصْرَ ثَلَاثَ خُوفٍ
 وَسِتْ زَلَالٍ وَقَدْ فِ مِنَ السَّمَاءِ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ الْكُوفَةُ وَيَكُونُ السَّيْفَانِي بِالْشَّامِ

بَحْثُ حَقَائِقِ الْجَبَائِلِ

فَإِذَا صَارَ حَبِشَهُ بِالْكُوفَةِ تَوَقَّعَ لِحْزَالِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ تَحْتَ الْكَعْبَةِ
فَبَتَّمَتِ الْأَحْيَاءُ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ أَمْوَالَهُمْ فِي الْحَيَوَةِ مِلَادُهَا عَدَلًا كَمَا مَلَّتْ جَوْرًا

مَعْنَى

ای ابن عباس تحقیق که شنیده ای چیزهای مختلفی را ولیکن حدیث کن تو خدا را
تو خشود شود گفت اری فرمود اول شروع فتنه از سال دو بیت هجری است
و آن فرمانفرمائی کردن کودکان و بسیار شدن تجارها و کم شدن منفعتها
و سودها است پس از آن مُردن علماء و دانایان و شایسته گان است و پس
از آن محطی سخت و پس از آن ظلم و جور و کشته شدن اهل بیت من است ^{بالبشیر}
در بغداد پس از آن خلاف و دشمنی کردن و ضرر رساندن ب مردم و در دمشق انداختن
و شکست دادن ب یکدیگر و نفاق یعنی دور و دوزبان بودن با همدیگر است که در
میان پادشاهان و پادشاه عجم واقع شود پس و قتی که ترکها مسلط بر شما و شما
رقاب شما شوید و بر شما پادشاهی کند بر شما باد که متفرق شوید در اطراف
شهرها و کناره های دریاها و فرار کردن از مکانهای خود پس از آن در سال
دو بیت و پنجاه و پنج و با سه فتنه هائی در شهرها رو میدهد یکی فتنه ای که
در مصر واقع میشود ایوای بر فتنه مصر و دوم فتنه امیت که در کوفه واقع شود
سوم فتنه ای که در بصره واقع میشود و نابود شدن یا هلاک شدن اهل آن از
مردم که سرعت و شتاب اجابت کرده شود برای وقوع آن فتنه و آن مردم بی اصل

را بجمع در آخر نماز

۲۸۵

و فرعی است که هیچ اصلی و فرعی ندارد پس در آنوقت مردم دو فرقه میشوند یکفرقه با او همراه شوند و فرقه برضرا و قیام کنند پس آنمرد سالهائی در میان ایشان درنگ و دوام پیدا میکند پس از آن والی شود بر شما خلیفه ای که درشت خو و سنگدل باشد که در آسمان او را قتال یعنی بسیار کشته خوانند و در زمین او را جبار یعنی سرکش و ستمکار خوانند پس خوبها را ببرد و باب محجوز میکند که کسی قادر بر آسایشیدن آن نباشد و آنها را بر عریضها هجوم میناوردند و خلیفه را میکشند پس اسکارا میشود ستمگری و کارهای رشت ناز و در میان مردم و میناید شمارا بر چیمهای بی در پی یعنی خرج کنندگان از هر طرف که بخواهند پیوسته و منظمه و با هم یکی بوده اند و از هم بریده شدند و با بنیم پیوسته و یکی شده اند پس چون آنکه خلیفه شما است کشته شد منظر باشد خروج ال ابی سفیان را و خروج و فرمانفرمائی کردن او وقتی است که مصر هلاک شود یعنی اهل آن نابود شوند و وقفه و نابود شدن مصر خفی یعنی بر زمین فرو رفتن در بصره واقع میشود که زمینهای حاصل خیز و کرانه های چاههای ایشان بر زمین فرو رود و در خوف دیگر بیازا و مسجد آنها با هم دیگر روی دهد بعد از آب طوفان و طغیان کند که آنها تکیه از شمشیر نجاه بافته اند از غرق شدن در آب نجاه بنابند مگر کسانی که در اطراف خارج بصره باشند و در داخل آن نباشند و در مصر سه مرتبه زمین فرو رفتن و خوف واقع شود و شش مرتبه زلزله و سنبل ببارد از آسمان واقع گردد پس از آن فتنه بکوفه رخ دهد و سفیانی در آنوقت در شام خواهد بود لشکر بکوفه میفرستد و ما اینکه لشکر او بکوفه رسید انظار ظهور بهترین آل محمد را

بِحُجَّتِهَا رَدَّ الْأَخْبَاءَ عَلَيْهِ

صلوات الله علیه و الله از زبر کعبه پس زنده ها اردو میکنند که یکا ش زنده بودند مرده ها
ایشان زمین را بر از عدل و داد میکنند همچنانیکه بر از ظلم وجود شده باشد
مؤلف گوید علاماتی که در اینجذبش بیان فرموده همه آنها واقع شده مگر هلاک
مِصْر و خفهای بصره و غرق شدن آن در آب و خفها و زلزله های مِصْر که آنها خنثی
نزدیک قیام سیفانی واقع خواهد شد و پس از آن فتنه کوفه رو خواهد داد و آن اهل

دارد بطهور حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه
جذب و شاد و
۳۴

ملاح و فتن. ص ۱۰۹ پسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روايت کرده
که فرمود . و یعود دار الملك الى الزوراء و یصیر الامور شورى من علی شیء
فعله فعند ذلك خروج السیفانی فیرکب فی الارض تسعة اشهر یومهم سوء
العذاب فویل لمصر و ویل للزوراء و ویل للکوفة و ویل لواسط کانی انظر الى
واسط و ما فیها مخبر مخبر و عند ذلك خروج السیفانی و یقل الطعام و یقط الناس
و یقل المطر فلا ارض تنبت ولا سماء تری ثم ینخرج المهدي الهادی المهدي
الذی یأخذ الراية من ید عیسی بن مریم ثم خروج الرجال من بعد ذلك ینحرج
الرجال من مینان نواحی البصرة فیاتی سفوان و بانی سنام فیرها و یرحم الناس
فیكونان کالثرید و ماها بثرید من الجوع و القحط ان ذلك لشدید ثم طلوع الشمس
من مغربها الى قیام الساعة اربعین عامًا

وَابْعَثْ خَلِيفَةً لِّكَ فِي الْأَرْضِ

۲۸۷

معنی و بر میگردد دارالملک بغداد یعنی مرکز حکومت بغداد میشود و کارها
 بشوری یعنی برای دادن و مشورت کار گزاران انجام گیرد هر که غالب شد بر چیزی
 همان چیز را انجام میدهد یعنی مدار کارها بر پایه اکثریت اراء گذارده میشود
 پس در آن زمان سفیانی بیرون میاید و سوار کار میشود در روی زمین در مدت
 نه ماه یعنی مدت استیلاء و ریاست او نه ماه است حکومت و تکلیف میکند
 ایشان را بعباد و شکنجهای بد پس وای بر مصر و وای بر بغداد و وای بر کوفه
 و وای بر واسط گو یا میبینم واسط را در حالیکه خبر دهنده ای نیست که خبری را
 برساند یعنی روابط آن با جاهای دیگر قطع شود و خبر نرسد در آنوقت سفیانی
 خروج میکند و خوردنی کم میشود و قحطی مردم را فراموش میکند و باریدن باران کم
 میشود پس گناه از زمین نروید و آسمان باران نبارد پس در آنوقت بیرون
 آید مهدی آل محمد که راهنمائی کننده و راه یافته است و او انجمن کی است که
 پرچم را از دست عبی بر میبرد پس از آن دجال خروج میکند از میسان
 که ناچار است از فواحی بصره پس میاید بقوان که بک منزل است تا بصره و میاید به
 سناب که کوهی است نزدیک بصره پس جادو میکند ایشان را و جادو میکند مردم را
 که دو کوه در نظر آنها مانند تربند نماید و حال آنکه تربند نیست از جهت گر سنگی و قحطی
 بد و سستی که این هر اینه فتنه سختی است پس از آن بیرون آمدن آفتاب است از
 مغرب خود در آنوقت تا قیام قیامت چهل سال مانده است

بَحْثُهَا فِي أَحْبَابِ عَلِيٍّ هَسْتَاوِسُو

۲۸۸
۳۰۵

ملاحم و فتن . بسند خود در ص ۱۱۸ روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود . دَخَلَ الْحَبِيبُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ جُلَسَاءُوهُ فَقَالَ هَذَا سَيِّدُكُمْ سَمَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيِّدًا وَلِيُخْرِجَنَّ رَجُلًا مِنْ صُلْبِهِ شَيْءٌ شَبَّهَ فِي الْخَلْقِ وَالْخَلْقِ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِطَاعًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا قِيلَ لَهُ وَمَتَى ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ هَبْهَاتِ إِذَا خَرَجْتَ عَنْ دِينِكُمْ كَمَا تَخْرُجُ الْمَرْثَةُ عَنْ وَرَثَتِهَا لِبُعْلِهَا

معنی داخل شد حبیب پسر علی بن ابیطالب علیهم السلام در خطا بکنه فرمودند که آنکه در نزد او نشسته بود ندان فرمود اینست افای شما نام گذارده است او را پیغمبر صلی الله علیه و آله پسند و هر آینه بیرون میاید مردی از صلب او که شبیه من است شبا هت او در خلق و خلق پرمیکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پُر شده باشد از ظلم و جور گفته شد که او چه وقت ظاهر شود با امیر المؤمنین پس فرمود و فرستاد هنوز وقتی است که بیرون روید شما از دین خود نان همچنانکه بیرون رود زن از اندیشه برای شوهرش

هَسْتَاوِسُو
۳۰۶

ملاحم و فتن . ص ۱۱۰ از سبیلی روایت کرده از آنحضرت علیه السلام که پانزده روز پیش از بیرون رفتن آنحضرت از بصره خطبه ای انشاء فرمود که در آن یاد کرد پادشاهان

وَابْجَعِدْ مِمَّا حَرَّمَ الزَّانَا

بنی عباس و غیر ایشان را که بعد از ایشان می آیند و در آن مهتدی علیه السلام را یاد فرموده پس در آن خطبه فرموده بعد از نام بردن پادشاهان بنی عباس که تمت الفتنه الغراء و الفلادة الحمراء و فی عنقها قائم الحق ثم یفر عن وجهه بن اخته الا فایم کالقمح المضي بین الکواکب الذاری الا وان لم یجره علامات عشر فاولهن طلوع الکوکب المذنب و یقارب من المجاری و ای قرب و یتبع به فرج و شعب فذلک اول علامات المغیب و من العلامة الى العلامة عج فاذ انقضت العلامات العشر فیها یتظهر القمر الازهر و تمت کلمة الاخلاص بالله رب العالمین

لغات

الغراء عباد الود الفلادة الحمراء اشاره بفتنه مسیحیان است که صاحبان گردن بندهای (کرواقها) هستند عنق زمان یفر عن وجهه سفر بمعنای کشف است اخته جمع جناح بمعنای طرف و جانب است درّی یعنی درخنده المذنب دنباله دار مجاری جمع مجری بمعنای مدار هرج قتل شعب برانگیختن فتنه و تباهی و خصومت و نزاع مغیب صفتی است برای مهتدی علیه السلام

معنی

تمام میشود فتنه عباد الود و دوره فتنه کنندگان در آن زمان که مسیحها و صاحبان فلاده های سرخ (کرواقها) هستند و در آن زمان است قیام کشته بحق پس پرده بردار از روی خود در اطراف اقلیمها مانند ماه نوردنده در میان ستاره ها درخشد

بخش چهارم از اجزاء علم

اگاه باشد بد رستبکه از برای آن ده نشانه است اول از انها طلوع سناره
دنباله دار است که در نزدیکی مذارها دیده شود و چند بکی ای که دنباله آن کشتن
و کشته شدن زیاد شود و برانگیزش فتنه و تباهی و خصومت و نزاع افزون گردد پس
این اول نشانه ظاهر شدن امای است که از دیده ها پنهان شده و از نشانه ای نا
نشانه دیگر شکفتنها روی دهد چون علامات دهگانه بگذرد در آن زمان ظاهر شود
ماه درخشنده و تمام شود کله اخلاص بخدا بیکه پروردگار جهانیان است

حقیقتماند که علامتهای دهگانه بر وایت دیگر در اوایل بخش چهارم این
کتاب در جزو اول شرح داده شد مراجعه شود

هشتم

۳۰۷

ملاحم و فتن . ص ۱۱۱ نیز از سبلی در عقب همین خطبه از خطبه دیگر از خطب انحضرت
روایت کرده و گفته است که آن بزرگوار این خطبه را در کوفه بالای منبر انشاء فرمود
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الْخُتْبَةِ الْعَظِيمِ وَالشَّاءُ عَلَى الرَّسُولِ الْكَرِيمِ - سَلَوْنِي
سَلَوْنِي فِي الْعَشْرِ الْأَوَّلِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ تَفْقِدُونِي ثُمَّ ذَكَرَ الْخَوَارِثَ بَعْدِي
وَقَتْلَ الْحَبَشِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَتْلَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ رَضَوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَحَرْقَ
وَنَذْرِيئِهِ فِي الرَّيَاجِ ثُمَّ بَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَكَرَ زَوْالَ بَنِي أُمَيَّةٍ وَمَلَكَ بَنِي
الْعَبَّاسِ ثُمَّ ذَكَرَ مَا يَحْدُثُ بَعْدَهُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَقَالَ أُولَئِهَا السَّيْفَانِي وَآخِرُهَا
السَّيْفَانِي فَقِيلَ لَهُ وَمَا السَّيْفَانِي وَالسَّيْفَانِي فَقَالَ السَّيْفَانِي صَاحِبَ الْحَجَرِ

بَعْدَ الْخُرُوجِ مِنَ الْمَدِينَةِ

وَالسَّيْفَانِي صَاحِبُ الشَّامِ — (وَذَكَرَ السَّيْلِي أَنَّ السَّيْفَانِي الْأَوَّلَ أَبُو طَاهِرٍ
 سَلِيمَانَ بْنِ الْحَسَنِ الْقُرْمَطِيِّ) وَذَكَرَ أَنَّ الَّذِي يُخْبِرُهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَذَكَرَ شَيْعَتَهُ وَمُجِبِّهِ وَمَدْحَهُمْ. وَقَالَ إِنَّهُمْ عِنْدَ النَّاسِ كَقَارٍ وَعِنْدَ اللَّهِ
 أَبْرَارٌ وَعِنْدَ النَّاسِ كَاذِبُونَ وَعِنْدَ اللَّهِ صَادِقُونَ وَعِنْدَ النَّاسِ أَرْجَاسٌ
 وَعِنْدَ اللَّهِ نِظَافٌ وَعِنْدَ النَّاسِ مَلَأَعِينَ وَعِنْدَ اللَّهِ بَارُونَ وَعِنْدَ النَّاسِ
 ظَالِمُونَ وَعِنْدَ اللَّهِ عَادِلُونَ فَارْزُقُوا بِالْإِيمَانِ وَخَيْرِ الْمُنَافِقِينَ (وَهَذَا صَوْرَةُ
 مَا جَرَى حَالُ شَيْعَتِهِ عَلَيْهِ

مَعْنَى

پس فرمود آنحضرت براو باد سلام بعد از حمد کردن برخدای بزرگ و ثنا گفتن
 بر رسول گرامی پیرسپید از من پیرسپید از من که در دهه آخر ماه رمضان که
 خواهد کرد مرا. پس یاد فرمود حوادثی که بعد از آنحضرت واقع میشود و کشته شدن
 حسین صلوات الله علیه و کشته شدن زید بن علی رضوان الله علیه و سوزاندن
 بدن او و برباد دادن خاکستر او را پس گریه کرد آنحضرت علیه السلام و یاد کرد
 زوال دولت بنی امیه و ملک بنی عباس را پس یاد فرمود از فتنه هائیکه بعد از
 ناره و حادث میشود و فرمود اول از آنها فتنه سفیانی است و آخر آنها فتنه
 فتنه سفیانی است پس از آنحضرت سؤال شد که سفیانی اول کدام و سفیانی آخر
 کدام است پس فرمود سفیانی صاحب هجر و سفیانی صاحب شام (و باد کرد

بَحْثُ حَقَائِقِ اَجْبَاءِ عَلِيٍّ

سَلِيلِيْ كِه سَفِيَاخِيْ اَوَّلِ اَبُو طَاهِر سَلِيْمَانِ بْنِ حَسَنِ قَرْمَطِيْ اسْتِ) وِيَا دَكْرَدُ (بِعِيْنِيْ
 اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيْهِ السَّلَامُ) كِه اَمَكِه جَبْر دَا دِه اسْتِ اَنَحْضَرْتِ زَا بَه اَنَهَا پِيْغَمْبَرِ خُدا صَلَّيْ اَللهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهٖ اَسَلَمْتُ وِيَا دَكْرَدُ شَيْعِيَانِ وِدُو سْتَانِ خُودِ زَا وِمَدَحِ فَرْمُوْدِ اِيْشَانِ زَا وِفَرْمُوْدِ
 بَدْرَسَبْتِكِه اِيْشَانِ دَر نَزْدِ مَرْدَمِ كَا فَرَا نَدُ وِدَر نَزْدِ خُدا نِيْكَانَنْدُ وِنَزْدِ مَرْدَمِ دَر رُغْ
 گُو بَا نَدُ وِدَر نَزْدِ خُدا رَا سَتِ گُو بَا نَدُ وِنَزْدِ مَرْدَمِ پَلِيْدِيْ پَا يَنْدُ وِنَزْدِ خُدا پَا كَرِيْمِيْ
 وِنَزْدِ مَرْدَمِ لَعْنَتِ شُدِه كَا نَدُ وِنَزْدِ خُدا نِيْ كِيْ كَنْدِه كَا نَدُ نَزْدِ مَرْدَمِ سَتَمَكَا رَا نَدُ
 وِنَزْدِ خُدا دَا خُوَاهَا نَدُ رَشْكَارِ شُدَنْدُ بَسْبَا مِيَا خِيْ كِه دَارَنْدُ وِز بَا نَكَا رِ شُدَنْدُ
 مَنَافَقِيْنَ وِدُو رُو بَا نِ وِدُو زَبَا نَانِ (وَايَنْتِ مَا جَوَايِ حَالِ شَيْعِيَانِ اَوْ كَر بَرَا نَدُ)

هَشْتَمِ شِسْتَمِ

۳۰۸

مَلَا حَمُ وَفَتْنُ . ص ۱۱۹ اَزَا بُو صَالِحِ سَلِيْلِيْ دَر كِتَابِ فِتْنِ نَقْلِ كَرْدِه بَسَنْدِ خُودِ اَزَا
 اَصْبَغِ بْنِ نَبَاتِه كِه كَفْتِ حَظْبِه اِيْ خُوَا نَدَا مِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيْهِ السَّلَامُ پِيْ يَا دَكْرَدُ
 مَهْدِيْ عَلِيْهِ السَّلَامُ وِبِيْرُوْنِ اَمْدَنْ اَصْحَابَا وِرَا بَا اَوْ وَا مَاهَايِ اِيْشَانِ زَا اِيْ
 اَبُو خَالِدِ حَلَبِيْ عَرْضِ كَرْدِ وَصَفِ كَنْ اَوْ رَا بَرَايِ مَا يَا اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ پِيْ فَرْمُوْدِ عَلِيْ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ . اَلَا اِنَّهٗ اَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَخُلُقًا وَحَسَبًا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ
 اَلَا اَدَلَكُمْ عَلٰى رَجَالِهِ وَعَدَدِهِمْ قُلْنَا بَلٰى يَا اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّيْ
 عَلَيْهِ وَآلِهٖ اَوَّلَهُمْ مِنَ الْبَصَرَةِ وَآخِرَهُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ . وَجَعَلَ عَلٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعَدُّ رَجُلًا
 الْمُهْدَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّاسُ يَكْبُثُوْنَ . فَقَالَ رَجُلَانِ مِنَ الْبَصَرَةِ وَرَجُلٌ مِنَ الْيَمَامَةِ

وَأَجْعَلِ الْغُلَامَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ

٢٩٢

وَرَجُلٍ مِنْ عَسْكَرِكُمْ وَرَجُلٍ مِنْ مَدِينَةِ نَشْرٍ وَرَجُلٍ مِنْ دُورِ قِ وَرَجُلٍ مِنَ الْبَلَدِ
وَأَسْمُهُ عَلِيٌّ وَثَلَاثَةٌ مِنْ قَاسَانَ أَحْمَدُ وَعَبْدُ اللَّهِ وَجَعْفَرُ وَرَجُلَانِ مِنْ عَمَانَ مُحَمَّدٌ
وَالْحَسَنُ وَرَجُلَانِ مِنْ سِيرَافٍ شَدَادُ وَشَدِيدُ وَثَلَاثَةٌ مِنْ شَهْرَازْخُصٍ وَيَعْقُوبُ
وَعَلِيٌّ وَارْبَعَةٌ مِنْ أَصْفَهَانَ مُوسَى وَعَلِيٌّ وَعَبْدُ اللَّهِ وَغُلْفَانُ وَرَبِيعٌ مِنْ أَيْدَحَ
وَأَسْمُهُ يَحْيَى وَرَجُلٌ مِنَ الْمَبِجِ وَأَسْمُهُ دَاوُدُ وَرَجُلٌ مِنَ الْكَرْخِ وَأَسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ وَ
وَرَجُلٌ مِنْ بَرْجُودِ وَأَسْمُهُ قَدِيمُ وَرَجُلٌ مِنْ نَهَاوندِ وَأَسْمُهُ عَبْدُ الرَّزَّاقِ وَرَجُلَانِ
مِنَ الدِّيَّوَرِ عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الصَّمَدِ وَثَلَاثَةٌ مِنْ هِدَانَ جَعْفَرُ وَأَسْحَى وَمُوسَى وَ
عَشْرَةٌ مِنْ تَمَّ أَسْمَاءُهُمْ عَلَى أَسْمَاءِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَجُلٌ
مِنْ خَرَّاسَانَ أَسْمُهُ دُرْبُدُ وَخَمْسَةٌ رَجَالٍ مِنَ الدِّيَرِ أَسْمَاءُهُمْ عَلَى أَسْمَاءِ أَصْحَابِ الْكَهْفِ
وَرَجُلٌ مِنَ أَمَلٍ وَرَجُلٌ مِنْ جَرْجَانَ وَرَجُلٌ مِنْ هَرَّاهُ وَرَجُلٌ مِنْ بَلْخِ وَرَجُلٌ مِنْ فَرَجِ
وَرَجُلٌ مِنْ عَانَةِ وَرَجُلٌ مِنْ دَامغانِ وَرَجُلٌ مِنْ سَرْخِشَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ السِّيَّارِ وَرَجُلٌ
مِنْ سَاوَةِ وَرَجُلٌ مِنْ سَمَرْقَنْدَ وَارْبَعَةٌ وَعَشْرُونَ مِنَ الطَّالِقَانِ وَهُمْ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفِي الطَّالِقَانِ كَنْزٌ لَا ذَهَبَ وَلَا فِضَّةَ وَلَكِنْ جَاهٌ
يَجْعَلُهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَرَجُلَانِ مِنْ قَرْوِينِ وَرَجُلٌ مِنْ فَارَسِ وَرَجُلٌ مِنْ أَبْهَرِ
وَرَجُلٌ مِنْ بَرْجَانَ مِنْ جَمُوحِ وَرَجُلٌ مِنْ شَاخِ وَرَجُلٌ مِنْ صِيرِجِ وَرَجُلٌ مِنْ أَرْبِيلِ
وَرَجُلٌ مِنْ مَرَادِ وَرَجُلٌ مِنْ نَذَرِ وَرَجُلٌ مِنْ أَرْمِينِيَّةِ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْمَرَاغَةِ
وَرَجُلٌ مِنْ حَوِيٍّ وَرَجُلٌ مِنْ سَلْمَاسِ وَرَجُلٌ مِنْ تَقْلَيْسِ وَرَجُلٌ مِنْ نَسُورِ

بَيْتُ حَمَامِي الْجَا عِلِّي

٢٩٤

وَرَجُلٌ مِنْ بَرْكِي وَرَجُلٌ مِنْ سَرْخَسَ وَرَجُلٌ مِنْ مَنَاجِدَ وَرَجُلٌ مِنْ قَلْقِيلَا وَ
ثَلَاثَةٌ مِنْ وَأَسْطَ وَعَشْرَةٌ مِنَ الزَّوْرَاءِ وَارْبَعَةٌ مِنَ الْكُوفَةِ وَرَجُلٌ مِنَ الْقَادِسِيَّةِ
وَرَجُلٌ مِنْ سِرُورَاءِ وَرَجُلٌ مِنَ السَّرَّةِ وَرَجُلٌ مِنَ الْبَيْلِ وَرَجُلٌ مِنْ صَيْدَاءِ وَرَجُلٌ
مِنْ جَرْجَانِ وَرَجُلٌ مِنَ الْقَبْصُورِ وَرَجُلٌ مِنَ الْأَبْنَارِ وَرَجُلٌ مِنْ عَكْبَرِ وَرَجُلٌ مِنَ الْحَنَّا
وَرَجُلٌ مِنْ بَنُوكَ وَرَجُلٌ مِنَ الْجَامِدَةِ وَثَلَاثَةٌ مِنْ عِبَادَانَ وَسِتَّةٌ مِنْ حَرْثِيَةِ الْمُوَصَّلِ
وَرَجُلٌ مِنَ الْمُوَصَّلِ وَرَجُلٌ مِنْ مَغَلْشَايَا وَرَجُلٌ مِنْ نَضِيبِينَ وَرَجُلٌ مِنْ أَرْدَنَ وَ
رَجُلٌ مِنْ فَارْقَبِينَ وَرَجُلٌ مِنْ أَمْدَ وَرَجُلٌ مِنْ رَأْسِ الْعَيْنِ وَرَجُلٌ مِنَ الرِّقَةِ وَرَجُلٌ
مِنْ حَرَّانَ وَرَجُلٌ مِنَ بَالِسَ وَرَجُلٌ مِنْ قَبِجَ وَثَلَاثَةٌ مِنْ طَرْسُوسَ وَرَجُلٌ مِنَ الْقَضِيَّةِ
وَرَجُلٌ مِنْ أَدْنَهَ وَرَجُلٌ مِنْ خَمْرِي وَرَجُلٌ مِنْ عَرَارَ وَرَجُلٌ مِنْ قُورَصَ وَرَجُلٌ
أَنْطَاكِيَّةَ وَثَلَاثَةٌ مِنْ حَلَبَ وَرَجُلَانِ مِنْ حَمَصَ وَارْبَعَةٌ مِنْ دِمَشْقَ وَرَجُلٌ مِنْ سُوْرَ
وَرَجُلَانِ مِنْ قَتَوَانَ وَرَجُلٌ مِنْ قِيمُوتَ وَرَجُلٌ مِنْ صُورَ وَرَجُلٌ مِنْ عَرَفَاتَ وَرَجُلٌ
مِنْ عَسْقَلَانَ وَرَجُلٌ مِنْ غَرَّةَ وَارْبَعَةٌ مِنَ الْفُسْطَاطِ وَرَجُلٌ مِنْ قَرْمِيسَ وَرَجُلٌ
مِنْ دِمْيَاطَ وَرَجُلٌ مِنَ الْحَلَّةِ وَرَجُلٌ مِنَ الْأَسْكَدَرِيَّةِ وَرَجُلٌ مِنْ بَرْقَةَ وَرَجُلٌ
مِنْ طَبْجَهَ وَرَجُلٌ مِنْ أَمْرِجَبَهَ وَرَجُلٌ مِنَ الْقَبْرِوَانِ وَخَمْسَةٌ مِنَ التَّوَسُّلِ الْأَفْصَى وَ
رَجُلَانِ مِنْ قَبْرِسَ وَثَلَاثَةٌ مِنْ جَبْمَ وَرَجُلٌ مِنْ قُوسَ وَرَجُلٌ مِنْ عَدَنَ وَرَجُلٌ مِنْ
الْعَلَالِي وَعَشْرَةٌ مِنْ مَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْبَعَةٌ مِنْ مَكَّةَ وَرَجُلٌ مِنْ
الطَّائِفَ وَرَجُلٌ مِنَ الدُّبَرِ وَرَجُلٌ مِنْ شَرْوَانَ وَرَجُلٌ مِنْ زَبِيدَ وَعَشْرَةٌ مِنْ صَرْفَ

وَالْجَعَلَهُمُ الْخِزْيَانَةَ

٢٩٥

وَرَجُلٌ مِنَ الْأَحْيَاءِ وَرَجُلٌ مِنَ الْقُتَيْبِ وَرَجُلٌ مِنَ هَجْرٍ وَرَجُلٌ مِنَ الْيَمَامَةِ
مُؤَلَّفٌ كُؤُوبٌ ^{چون ترجمه عدد یاران انحضرت چندان مورد اهمیت بنود}

لِذَا تَرْجَمَهُ إِنْ صَرَفَ نَظْرَهُ وَبَقِيَ بَقِيَّةُ حَدِيثٍ بِرَدِّ اخْتِمْ ^{لذا از ترجمه ان صرف نظر شد و بقیه حدیث بر داختم}

فَالْعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَحْصَاهُمْ لِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةُ عَشَرَ جَلَاءً بَعْدَ أَصْحَابِ
بَدْرٍ جَمَعَهُمُ اللَّهُ مِنْ مَشْرِقِهَا إِلَى مَغْرِبِهَا فِي أَقْلٍ مِمَّا يَتِمُّ الرَّجُلُ عَيْنَاهُ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ
فِي بَيْتِ أَهْلِ مَكَّةَ كَذَلِكَ فَيَقُولُونَ أَهْلُ مَكَّةَ قَدْ كَسَبْنَا السَّيِّئَاتِ فَيُبْشِرُونَ أَهْلَ مَكَّةَ
فَيَنْتَظِرُونَ إِلَى مَوْقِعِ حَوْلِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَقَدْ نَجَلَى عَنْهُمْ الظَّلَامُ وَلَا حَ لَهِمُ الصُّبْحُ وَحَسْبُ
بَعْضُهُمْ بَعْضُ النِّجَاةِ وَأَشْرَفُ النَّاسِ يَنْظُرُونَ وَأَمْرًا يَفْكُرُونَ - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ فِي أَنْظَرِ الْيَمِّ مِنْ تَحْتِ سِتَارَةِ الْكِبْتَةِ فِي آخِرِهَا رَجُلٌ أَشَبَّ النَّاسِ
بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَ خَلْقًا وَخُلُقًا وَحَسَنًا وَجَمَلًا فَيَقُولُونَ أَنْتَ الْمُهَدَّى
فَيَجِيبُهُمْ وَيَقُولُ أَنَا الْمُهَدَّى فَيَقُولُ بَايَعُوا عَلِيَّ أَرْبَعِينَ حَضَلَةً وَأَشْرَطُوا عَشْرَةَ
خِصَالٍ . قَالَ الْأَخْفَ يَا مَوْلَايَ وَمَا تِلْكَ الْخِصَالُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بَايَعُونَ عَلِيَّ أَنْ لَا يَسْرِقُوا وَلَا يَزْنُوا وَلَا يَقْتُلُوا وَلَا يَهْتَكُوا أَحَدًا
مَحْرَمًا وَلَا يَسْبُوا مُسْلِمًا وَلَا يَهْجُوا أَمْرًا وَلَا يَضْرِبُوا أَحَدًا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَرْكَبُوا الْجَنْدَلَ
الْهَالِجَ وَلَا يَتَمَنَّقُوا بِالذَّهَبِ وَلَا يَلْبَسُوا الْخَزَّ وَلَا يَلْبَسُوا الْحِزْرَ وَلَا يَلْبَسُوا التَّغَالَ
الضَّرَارَةَ وَلَا يَخْرِجُوا مَسْجِدًا وَلَا يَقْطَعُوا طَرِيقًا وَلَا يَظْلِمُوا سَيِّئًا وَلَا يَخْنِفُوا سَبِيلًا

مَجَاهِدُ الْحَمْدِ عَلَيْهِ

٢٩٤

وَلَا يَحْتَسِبُوا مَكْرًا وَلَا يَأْكُلُوا مَالَ الْيَتِيمِ وَلَا يَفْسُقُوا الْغِلَامَ وَلَا يَشْرِبُوا الْخَمْرَ وَلَا
يَخُونُوا أَمَانَةً وَلَا يَخْلِفُوا الْعَهْدَ وَلَا يَحْسِبُوا طَعَامًا مِنْ بَرٍّ أَوْ شَعِيرٍ وَلَا يَقْتُلُوا
مُسْتَأْمِنًا وَلَا يَتَّبِعُوا مَنْهُمْ مَنًّا وَلَا يَفْكُوا دِمًّا وَلَا يَجْهَرُوا عَلَى جُرْحٍ وَيَلْبَسُونَ
الْحَشْرَ مِنَ الشَّيْبِ وَيُوسِدُونَ الزَّابَ عَلَى الْحَذَرِ وَيَأْكُلُونَ الشَّعِيرَ وَيَرْضَوْنَ
بِالْقَلِيلِ وَيَجَاهِدُونَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَيُشْمُونَ الطَّبَّ وَيَكْرَهُونَ
النَّجَاسَةَ وَيَشْرَطُ لَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ لَا يَتَّخِذَ صَاحِبًا وَمِمَّنْ حَبِثَ يَمُوتُونَ وَيَكُونُ
مَنْ حَبِثَ يَرِيدُونَ رِضَى الْقَلِيلِ وَمِثْلُ الْأَرْضِ بِعَوْنِ اللَّهِ عَدْلًا كَمَا مَلَّتْ حُورًا
بِعِيدِ اللَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ يَفْقَهُ خُرَاسَانَ وَيَطْعُمُ أَهْلَ الْيَمَنِ وَتَقْبِلُ الْجَبُوشَ أَمَامَهُ
مِنْ الْيَمَنِ فَرَسَانِ هَذَانِ وَخُولَانِ وَحَدَّةٌ مِثْلُ مَالِ الْأَسَدِ وَالْخُرْجُ وَيَشُدُّ عَضْدَهُ
بِئْسَ إِيْمَانٌ عَلَى مَقْدَمَتِهِ عَقِيلٌ وَعَلَى سَاقَتِهِ الْحَرِثُ وَيَكْرِهُ اللَّهُ جَمْعَهُ فَبَنَامَ وَيَشُدُّ
ظَهْرَهُ بِمَضْرٍ يَبْرُونَ أَمَامَهُ وَيَخَالِفُ بِجِلَّةٍ وَيُقَيِّفُ وَجَمْعٌ وَعَذَافٌ وَيَهْرُ
بِالْجَبُوشِ حَقَّ بَرْكَ وَادِي لَفْتَنَ وَيُلْحِقُهُ الْحَنِي فِي أَشْيَ عَشْرًا لَفَا فَيَقُولُ لَهُ أَنَا
أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ فَيَقُولُ لَهُ هَاتِ عِلَامَتَهُ هَاتِ دَلَالَتَهُ فَيَوْمِي إِلَى الطَّرِيقِ يَسْقُطُ
عَلَى كَفَتِهِ وَيَخْرُجُ الْقَضِيبُ الَّذِي بِيَدِهِ فَيُخْضِرُ وَيَعْتُوشِبُ فَيَسْلُمُ إِلَيْهِ الْحَنِي الْجَبِشُ وَ
يَكُونُ الْحَنِي عَلَى مَقْدَمَتِهِ وَتَقَعُ الصَّيْحَةُ بِرِشْقٍ أَنَّ أَعْرَابَ الْحِجَازِ مَدَّجَعُوا لَكُمْ فَيَقُولُ
السَّيْفَانِي لَا صَاحِبَ مَا يَقُولُ هُوَ لَا أَلُومَ فَيَقَالُ لَهُ هُوَ لَا أَصْحَابَ تَرَكَ وَأَبِلَ وَمَنْ
أَصْحَابَ حَبْلٍ وَسِلَاحٍ فَأَخْرَجَ بَنَاءَ الْيَمَنِ — قَالَ الْأَخْفَ وَمَنْ أَيُّ قَوْمِ الْفَنَاءِ

وَأَجْعَلِ الْوَسْطَى

٢٩٧

قال امير المؤمنين عليه السلام هو من بني امية واحواله كلب وهو غيبة بن مرة بن
 كليب بن سلمة بن عبد الله بن عبد المظدر بن عثمان بن معاوية بن ابي سفيان بن
 حرب بن امية بن عبد شمس اشد خلق الله شرا والعن خلق الله حياء واكثر خلق الله
 ظلما فخرج بجلده وقومه ورجالہ وجيشه ومعه مائة الف وسبعون الفا فنزل
 بحجرة طبرية وبيراليه المهدي عن يمينه وعن شماله وجبرئيل امامه فبشرهم
 في الليل وبكمن بالنهار والناس يتبعونه حتى يواقع السفيا في على بحجرة طبرية
 فيغضب الله على السفيا في ويغضب خلق الله لغضب الله تعالى فرشقهم الطير
 باجحتها والخيال بصورها والملائكة باصواتها ولا تكون ساعة حتى يهلك الله
 اصحاب السفيا في كلهم ولا يبقى على الارض غيره وحده فباخذ المهدي عليه السلام
 فبذبحه تحت الشجرة التي اعصابها مدلاة على بحجرة طبرية وبملك مدينة دمشق
 وبخرج ملك الروم في مائة الف صليب تحت كل صليب عشرة الاف ففتح طرسا
 باستنة الرماح وبهذب ما فيها من الاموال والناس وبعث الله جبرئيل عليه
 السلام الى المصيبة ومنازلها وجميع ما فيها فيطلقها بين السماء والارض ويا
 ملك الروم بحبشه حتى ينزل تحت المصيبة فيقول ابن المدينة التي كان تنحرف
 الروم منها والنضاربة فيسمع فيها صوت الديوك ونياح الكلاب وصهيل الخيل
 فوق رؤسهم - وذكر الحديث - قال السيرة اقول انا وهذا لفظه ما ذكره
 السليلي نقلناه كما وجدناه

بخش چهارم از احبائے حق

معنی

فرمود علی علیه السلام که شماره کرد ایشان را برای من رسول خدا صلی الله علیه
 و الهه سبصد و سپرده نفر مرد را بعد از اصحاب بدر که جمع میکنند خدا ایشان را از مشرق
 زمین تا مغرب آن در کمتر از آنکه مرد چشم ^{چهار} خود را بهمزند در نزد خانه محترم خدا یعنی
 مسجد الحرام پس در حالیکه اهل مکه میبینند آنها را میگویند پوشانید ما را اسفند
 پس اهل مکه مشرف بر آنها میشوند و نظر میکنند میبینند گروهی را در اطراف خانه
 خدا که محترم است در حالیکه بر طرف شده است تا یکی از ایشان و صبح بر آنها در ^{صبح}
 دارد و بعضی بر بعضی دیگر فریاد مینهند بشعار النجاة و مردم مشرف بر ایشانند
 و نگاه میکنند و فرماد هان ایشان فکر میکنند - فرمود امیر المؤمنین علیه السلام
 و گویا میبینم ایشان را که همه بیک زنی و بیک تَد و بیک جمال و بیک لباس کوبای میطلبند چیزی را
 که از ایشان ضایع شده باشد پس ایشان متعجبند در کار خودشان تا اینکه بیرون
 آید بوی ایشان از زیر پرده کعبه که در طرف اخراست مردی که شبیه ترین مردم است
 بر رسول خدا صلی الله علیه و اله از حیث خلق و خلق و حسن و جمال پس میگوید انا نوح
 مهتد پس جواب میدهد ایشان را و میفرماید من مهتد پس فرماید که بیعت کنید بر
 چهل خصلت و شرط بگیرد ده خصلت را - اخف گفت ای مولای من این خصلتها
 کدام است پس فرمود امیر المؤمنین علیه السلام با او بیعت کند بر اینکه در ری
 نکند و زنا نکند و کوی نکشد و هتک حرمت کوی نکند و دشنام به کلمات

وَابْعَدُ الزَّانِ

۴۹۹

ندهند و بر منبری هجوم بناورند و کسی را نزنند مگر بحق و سوار نشوند بر اسبهای
 شده و واکر بند طلا بر کمر بندند و جامه خن بپوشند و جامه حریر و ابریشمی بپوشند
 و نقش صدا دار بپوشند و از مسجد بیرون نروند و مال بیت بخورند و با پسران بکنند
 و مسکرات بنوشند و امانتی را حیانت نکنند و پیمان شکنی نکنند و خوردنی را
 از گندم و جو حبس نکنند و کسی را که امان خواسته است نکشند و کسی را که فرار کرد
 تعقیب او نکنند و خونریزانه قتل نبرند و حجر را شتاب نکنند و لباس خشن
 و زبر بپوشند و خاک را متکای صورتهای خود قرار دهند یعنی روی خاک
 بخوابند و نان جو بخورند و یگم را ضعیف باشند و در راه خدا جهاد و کوشش
 کنند حق مجاهده و کوشش را و بوی خوش استنشام کنند و از پلیدی و نجاست
 کراهت داشته باشند - و شرط کرده میشود بر ایشان یعنی شرط میکند
 مهتک علیه السلام بر ایشان بر نفس خود که رفتی غیر از ایشان نگردد و بزرگد
 هر کجا که میروند و باشد هر کجا که میخواهند و بدانند که را ضعیف شود و زمین را
 پر کند از عدل و داد بیاری خدا همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و بندگی
 کند خدای را حق بندگی کردن او - گنوده شود خراسان برای او و اهل بن او
 فرمانبرداری کنند و روانند لشکرها در پیش روی او از طرفین سواران
 طایفه همدان و خولان بنیهای و اوس و خزرج او را مدد کنند و پشت او را
 محکم شود عقبل در جلو او و بر ساقه لشکر او حث باشد و خدا جمیع او را

بِخِشَ هَائِمَ الْجَا عِلَوْنِ

کند در میان ایشان و محکم گرداند پشت او را بقبله مضربه در پیش روی او میروند
و یا او مخالفت کت قبله بجمله و قبله ثقیف و جمع و عذاف - و بالشکرها
سپر کند تا ترک کوبه وادی فتنه ها را و حسی به او ملحق شود باد و از ده هزار نفر
پس مهتد علیه السلام گوید من سراوارترم با این امر از تو پس به انحضرت گوید که
علامت و دلیل مهدویت خود را بیا و در پی اشاره میفرماید مبرم می باشد
در کف پاکف انحضرت و عصا بیکه در دست دارد در زمین فرو میبرد فوراً سبز میشود
و برك میآورد پس حسی بالشکر خود تسلیم انحضرت میشود و پیش رو لشکر او میشود
و فریاد در دست بلند شود که عرَبهای حجاز جمع شده اند برای شما پس سبأ
باصحاب خود میگوید این گروه چه میگویند پس به او گفته شود که اینها صاحبان
ترک و شریک و اصحابان اسب و اسلحه ایم پس بیرون بیا با ما تا بسوی ایشان برویم
اَخْفَ عمر کرد سفیانی از کدام گروه هست امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
او از بنی امیه است و قبله کلب خویشاوندان مادر می او هستند و او عنبسه پسر مرثه
پسر کلب پسر تلمه پسر عبد الله پسر عبد المظدر پسر عثمان پسر معاویه پسر ابی سفیان
پسر حرب پسر امیه پسر عبد شمس است سخت ترین خلق خدا است از جهت شرارت
و ملعون ترین خلق خدا است از جهت حب و بیشتر ظلم کننده بر خلق خدا است از
حیث ستگرایی پسر بیرون ابد بالشکر و قوم خود و مردان خود و با او است
صد و هفتاد هزار لشکر در کنار دریاچه طبریه فروزمیابد و مهتد از سمت راست

وَالْجَعْدُ مِنْ حَرِّ النَّارِ

۳۰۱

او سپر میکند و از جانب چپ او در حالتیکه جبرئیل در پیش روی آنحضرت است
پس میرود با ایشان در شب و بکین میکند در روز و مردم هم پیروی از آنحضرت
میکند تا آنکه در کنار دریاچه طبریه با سفیانی جنگ میکند پس خدا غضب میکند
بر سفیانی و خلق خدا هم بغضب خدا بر او غضب میکنند مرغان با بالهای خود و
کوهها با صخره های خود و ملائکه با صدا های خود و یکساعت نکشد که خدا
اصحاب سفیانی را هلاک میکند همه ایشان را و باقی نماند در روی زمین از لشکر
او مگر خودش تنها پس مهند او را میگیرد و در زبرد درختکه شاخه های آن
او پنجه است کنار دریاچه طبریه سر میبرد و شهر دمشق را مالک میشود و پسر
میآید پادشاه روم با صد هزار صلیب که در زبرد هر صلیبی ده هزار لشکر است پس
طرسوس را فتح میکند با سربازها و غارت میکند آنچه که از اموال در آن است
با مردم آن و بر میآنگزاند خدا جبرئیل را بسوی مصبصه که شهر بیت در شام و
خانهای آن و آنچه که در آن است پس معلق میکند آن شهر را در میان آسمان
و زمین و پادشاه روم با لشکر او میآید تا فرود میآیند در زبرد مصبصه پس
میگوید کوان شهر بکه روم از آن ترسان بود و مسجدی از آن میترسیدند پس
میشود در آنجا صدا های خروسها و فریاد کردن سگها و شیشه آستان را بالا
سرا ایشان - (و ذکر کرد حدیث را) سید علیه الرحمه بفرماید - میگویم من
اینست لفظ آنچه که ذکر کرده است آنرا اسلیلی نقل کردیم آنرا چنانکه با فتم -

بَحْثُهَا فِي الْإِنْبَاءِ عَلَيْهِ هَشَاةُ وَهْفَتِهِ

٣٠٢
٣٠٩

نَهَجُ الْبَلَاغَةِ. جَزْءُ أَوَّلِ طَبْعِ مِمْبِي مِنْ ١٢٥ أَرْخِطَةُ إِحْيَا زُخْلِفَاهَا الْفُخْضَةُ اسْت
رَايَةُ ضَلَالَةٍ قَدَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا وَتَفَرَّقَتْ بِشُعْبَاهَا تَكْلِمُكُمْ بِصَاعِهَا وَ
تَحْطُكُمْ بِبَاعِهَا فَاذْهَابُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ فَأَتَمَّ عَلَى الضَّلَّةِ فَلَا يَسْقِي مَعْدِنَ
مَنْكُمُ الْإِثْقَالَ كَيْفَالَةَ الْقَدَرِ أَوْ نَقَاصَهُ كُنْصَاضَةَ الْعَيْمِ تُعْرِكُكُمْ عَمَّا
الْأَدِيمِ وَتَدُوْسُكُمْ دُوْسَ الْحَصِيدِ وَتُخْلِصُ الْمُؤْمِنَ مِنْ بَيْنِكُمْ اسْتَخْلَاصَ
الطَّيْرِ الْحَبَّةَ الْبَطْنَةَ مِنْ بَيْنِ هَزْلِ الْحَبِّ ابْنَ تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ وَتُنْبِئُ
بِكُمُ الْعِيَاهِبِ وَتُخَدِّعُكُمْ الْكَوَازِبِ وَمِنْ أَيْنَ تَوُتُونُ رَأَيْتُمْ تَوْكَوُنَ
فَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ وَلِكُلِّ عَيْبَةٍ آيَاتٌ فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّانِيكُمْ وَأَحْضِرُوا قُلُوبَكُمْ
وَاسْتَبْقُوا أَنْ هَفَفَ بَكُمُ وَلِيَصْدَقْ رَأْيُ أَهْلِهِ وَلِيَجْمَعَ شَمْلُهُ وَلِيُخَيَّرَ فَرْهَنَهُ
فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمْ الْأَمْرَ فُلُقَ الْخَزَرَةِ وَفَرَقَهُ فَرَقَ الصَّمْعَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ
الْبَاطِلُ مَأْخِذَهُ وَرَكِبَ الْجَهْلُ مَرَآكِبَهُ وَعَظَمَتِ الطَّارِغِيَّةُ وَقَلَّتِ الذَّالِمَةُ
وَصَالَ الدُّهْرُ صِيَالُ السَّعْرِ الْعَقُورِ وَهَدَرَ فَيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كَلُومٍ وَ
تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْعُجُورِ وَتَهَاجَرُوا عَلَى الدِّهْنِ وَتَحَابُّوا عَلَى الْكُذْبِ
وَتَبَاعَضُوا عَلَى الصَّدَقِ فَذَاكَ كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غِيظًا وَالْمَطْرَقُ ظِلًّا
وَتَقَبَضَ اللَّثَامُ فَيْضًا وَتَغَبَضَ الْكِرَامُ غَيْضًا وَكَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ
ذُنَابًا وَسَلَاطِينَهُ سِبَاعًا وَأَوْسَاطُهُ أَكَاكِلًا وَفَقَرُهُ أَمْوَانًا وَغَادَ

را بعلال الحزن

۳۰۳

الصَّدَقَ وَفَاضَ الْكَذِبَ وَاسْتَعْلَتِ الْمَوَدَّةَ بِالسَّانِ وَتَشَاجَرْنَا
بِالْقُلُوبِ وَصَارَ الْفُسُوقُ نَبَاً وَالْعَفَافُ عَجَباً وَلَيْسَ إِلَّا سَلَامٌ لِلْبَنَى
الْقُرَى وَمَقْلُوبَا

لغات گیل پیودن صاع پیمان است که به ان میبایند خط و پختن بروت
درخت است با عصا - باع مقدار میت معین از سر انگشت میانه دست راست تا سر
انگشت میانه دست چپ چون دستها را از هم بکشاید ملة اصول و اعتقاد است
که در ان تغییر و لخی راه نداده مثل توحید و معاد و مذهب اتم است از اصول و فروع
و این عبارت از مجموع ما جاء به النبی صلی الله علیه و اله در هر زمان و منهاج خصوصاً
جنبه و رعیه است که در دین پیغمبر و وصی او تغییر میباید و ان هم بعلم و تعلیم پیغمبر و اهل
الهی است ضلله منراسمه کی و غیبت پیغمبر باشد یا شر و گمراهی ثقله در هر چیز را
گویند نفاضه نگانده شده حکم پیغمبر است که بادر ابه او میبندند و تنک بادر او گویند
عمر الاذهم مالیدن پوست دوس در و کردن و در ویدن حصید در ویده و بریده
شده بطینه درشت پرغیر مزید لا غرضه عین غلبه ناریکی و سیاهی را مدح و
خواهنده و انکه او را طلب اب و علف فرستاده باشد و پیشتر قوم که علف
و اب را با ایشان نشان دهد خزانه مهره و آنچه در رسته کشیده شود قرف
پوست کندن صمغ ریش و پاره ای از صمغ صول حمله کردن و کشتن هذر
رد کردن صدا در حجره فینق اسب بر خیمه گویند که بجهت نجابت و کرامت

بیشمارای انجبالعلو

نوحا سدا نوا سوار نشوند کلام جری نشدن و نشخوار نکردن سُرور تو آخی برادر
کردن مجور کار زشت نارا و اعظ ختم با سخت تر بن ختم قیظ گرمای تابستان و معما
کثیر و بسیار نیز آمده عیض بمعای قلت و کمی فبض بمعای جاری شدن آگاه خورد
فرو پوستان را گویند

معنی پرچم گمراهی محققا بر روی قطب خود مهابتد و بشبهه های خود
منفرد میشود میپیماید شمار به پیمانه خود و مهر پزد بر گهای شمار ابد را ردی
خود پیش روان پرچم خارج از ملت است یعنی اعتقاد بتوحید و معاد ندارد بر پا
خود ابلنده است بگمراهی پس باقی نماند در انروز از شمار متخاله و دردی مانند
دردی که در تیر دلت بپسند با تکیده شده ای که از آنچه به ان باور امیدند تکیده
شده باشد که بمالد شمارا مانند مالیدن پوست و در و کد شمارا مانند در و کد
داس آنچه را که بریده شده و مستخلص شود مؤمن از میان شمارها مانند برچیدن
مرغ دانه های چاق پر مغز را از میان دانه های لاغر و مغز کجا صبر شمارا این
راههای باطل و سرگردان میکند شمارا تاریکیها و فتنه های تاریک و سیاه
و غریب میدهد شمارا این دروغها و از کجا آورده شدید و از کجا دروغ گفته
شدید پس برای هر مدتی نوشته است و برای هر پنهان شدنی بازگشتی است
پس بشوید انرا از مرد خدائی متعبد عارف بالله دانستد را سخ در علم و دین
خود نشان که با علم و عمل خدا را مبطلد و آنچه را میشود حاضر در دل خود نگاهید

زاجعلی الخ زمان

۳۰۵

و اگر شمارا صدا کرد بیدار شوید و باید راست بگوید جوینده و خواهند و پیش
رو و اهنما کسان خود را و جمع کند پراکنده گی آنها را و حاضر کند ذهن خود را پس
هر اینه شکافت برای شما امر را مانند سگافتن مهره و پوست کنده و اچسباید
مانند چسباندن صمغ و ریش شده ها و پاره ها را پس در آن زمان میگرد باطل
راههای خود را که در پیش گرفته و سوار میشود چهل و نازدهی مرکبهای خود را
و بزرگ میشود سر کشی کننده و کم میشود داعیه حق و حمله میکند و میکشد روزگار
مانند حمله کردن و گشتن جانور در زنده و صدا در گوی خود میگرداند باطل بعد
از آنکه جری و جور نشده بود و برادری میکند مردم با یکدیگر در انجام کارهای
زشت نارا و مافی عفت و مهاجرت و دوری میکند بر ضرر دین و دوست
یکدیگر میشوند بد روح گفتن و دشمن یکدیگر میشوند بر راست گفتن پس
و قتی که چنین زمانی شود پیر بر پدر خود خشمگین شود و بازان بسیار بیارد
با اینکه فضلی که باید بازان بیارد و هواسد شود مانند فضل نا بستان باشد
بازان بیارد و هواسد نشود و سرازیر و حرکت در آیند مردمان بیم پیت مانند
سپیل جاری و اشخاص کرم کم شوند کم شدنی و اهل آن زمان گرگها باشند و
پادشاهان در زندگان باشند و مردمان میان حال خورندگان باشند
و بنیوانان مرده ها باشند و راستی فرورود و دروغ جوشش کند و در
زمانی باشد و در دلهامان ثاجر باشد و کارهای زشت کردن کشتیان باشد

بَحْثُهَا فِي الْجَبَا عَلَيْنَا

وعفت و پاکدامنی عجب و در باشد و اسلام لباس و آروغ پوشد مانند پوشیدن
پوستین و آروغ که پیشهای آن بر آون باشد

هشتم و هشتم

۳۱۰

نهج البلاغه. ص ۱۳۶ طبع بمبئی از خطبهای ان خطبهای ان حضرت که فرموده
وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَجُوفِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ تَوَمَّهَ أَنْ شَهِدَ لَمْ يَعْرِفْ وَأَنْ غَابَ
لَمْ يُفْقَدْ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَأَعْلَامُ السَّرِّ لِبُؤَابِ الْمَسَابِيحِ وَلَا
الْمَذَابِيعِ الْبُذْرُ أُولَئِكَ بَقِيَ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَابُ رَحْمَتِهِ وَبُكِّفَ عَنْهُمْ ضَرَاءُ نِقْمَتِهِ
إِنَّمَا النَّاسُ سَيِّئَاتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يَكْفَأُ فِيهِ الْإِنَاءُ مِمَّا
فِيهِ إِنَّمَا النَّاسُ إِنْ أَلَّهِ تَعَالَى قَدَاغًا ذَكَرَ مَنْ أَنْ يَجُورَ عَلَيْكُمْ وَلَمْ يَعِدْكُمْ
مَنْ أَنْ يَكِينَكُمْ وَمَقَالِ جَدِّ مَنْ فَاثِلَ أَنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَأَنْ كَمَا لِمُسْلِمِينَ

لغات

تَوَمَّهَ اسم مصدر است برای توم اراده فرموده است از آن مرد گناهی را که
شَرَّ او آنکه باشد اَعْلَامُ السَّرِّ نشانه های سب و روی و سبب پیداری
مَسَابِيحُ جمع مَسِيح است و آن کسی است که در میان مردم فساد و سخرچینی
کند مَذَابِيعُ جمع مَذْيَاع است و آن کسی است که هرگاه بشنود عمل زشتی را
انرا فاش کند و به آن اشاره کند بُذْرُ جمع بُذُر است و آن کسی است که
بسیار نادان باشد و زبان او لغو گو باشد کَفَأَ بمعنای سرگون شدنت

وَابْعَثْ فِي الْآخِرَةِ أَنْبَاءً

۳۰۷

معنی و آن زمان زمانیست که نجات بنمایند در آن مگر هر مؤمنی که گناه و شر او اندک باشد اگر حاضر باشد شناخته نشود و اگر غایب باشد جستجو کرده شود ایشان چراغهای هدایت و نشانههای شب بیداری و شب رویت در میان مردم فساد و سخن چینی نمیکند و عمل زشت کسی را فاش نمیکند و به آن اشاره نمینمایند و نادانان نیستند و زبانهاشان لغو گویند خدا میگشاید برای ایشان درهای رحمت خود را و بر طرف میکند از ایشان سختی و بد حالی عذاب خود را دیگر و مردمان زود باشد که بیاید برای شما زمانیکه سرنگون شود در آن اسلام همچنانکه سرنگون شود در آن ظرف و برپردانچه که در آن است دیگر و مردمان بد رستیکه خدای تعالی پناه میدهد شما را از روی حقیقت از اینکه بر شما آسم کند و پناه نداده است شما را از اینکه شما را از مایش و امتحان کند و تحقیق که فرموده است و صاب جلال است کسکه گوینده است و با بزرگت کلام از گویند بد رستیکه در آفت هراسه نشانه هائی و بد رستیکه میباشیم ما هراسه از مود و امتحان شده گان

وَمِنْ آيَاتِهِ

۳۱۱

سپرده هم بخار طبع طهران ص ۱۸ از خصال صدوق از ادبجاه از امیرالمؤمنین علیه السلام روايت کرده که فرموده بِنَا بَفَتْحِ اللّٰه و بِنَا بَحْتِ اللّٰه و بِنَا بِحُجُو مَائِشَاء و بِنَا بَشَبَّ و بِنَا بِدَفْعِ اللّٰهِ الزَّمَانَ الْكَلْبِ و بِنَا بِنَزْلِ الْعَنَتِ فَلَا يَغْتَرِّكُمْ بِاللّٰهِ الْعُرُورَ مَا أَوَّلَتْ

بِحَسْبِ مَا رَمَى الْجَنَائِدُ

السَّمَاءُ قَطْرَةً مِنْ مَاءٍ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ قَدَامَ قَامِنًا لَا تَزِلُّ النَّفْسُ
قَطْرَهَا وَلَا خَرَجَتْ أَرْضٌ بَنَانَهَا وَلَذَهَبَتْ الشَّجَنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ وَأَضْطَلَّتِ
السَّبَاعُ وَالْبَهَائِمُ حَتَّى تَمُوتَ الْمَرْءُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ لَا تَضَعُ قَدَمَهَا إِلَّا عَلَى
النَّبَاتِ وَعَلَى رَأْسِهَا زَبْنَتُهَا لَا يَهَيِّجُهَا سَبْعٌ وَلَا تَخَافُ

مَعْنَى

بِسَبِّ مَا كُتِبَ بِهِ هَدْيُ خُدا وَبِسَبِّ مَا اِتِّمَامَ مَبَكَّدِ خُدا وَبِهِ مَا حُومِ مَبَكَّدِ اِنْجِرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ
وَبِهِ مَا ثَابِتَ مَبَكَّدِ وَبِهِ مَا دَفَعَ مَبَكَّدِ زَمَانِ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ
نَدَّ هَدْيُ شَمَارِ الْبَنِّ بِخُدا شَيْطَانِ فَرِيبِ دَهْنِ بَارِبِ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ
اَزْ رَمَانِ بِنَكِّ مُحَمَّدٍ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ
مِبَارِدِ اَسْمَانِ بَارِ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ
وَهَرِ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ
سَازِشِ مَبَكَّدِ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ
رَا اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ
نَمَبَكَّدِ وَاَنْ زَنْ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ
نَمَبَكَّدِ وَاَنْ زَنْ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ اَكْرَ

حَدِيثِ نَوَدِمِ

۳۱۲

سَبِّهِمْ بِمَا رَمَى الْجَنَائِدُ . طَبْعُ طَهْرَانِ . ص ۳۲۳ اَزْ كِتَابِ مَخْصَرِ الْبَصَائِرِ كَمَا كُتِبَ اسْتَوْ
شَدَمُ بَرَكَاتِ خُطْبِ مَوْلَايَ مَا اَمْرُ مَوْمِنَانَ عَلَيكَ السَّلَامُ كَمَا بَرَاوُ نُوشَنُ شَدَمُ بَرَكَاتِ

رَبِّ الْعَالَمِينَ

۳۰۹

خط سید رضی الدین علی بن موسی بن طاووس اینچه که صورت ان اینست که این کتاب
که ذکر شد و کتاب او ذکر کرده است بر دو واسطه بعد از صادق علیه السلام است
پس ممکن است که تاریخ کتاب او بعد از سال دویست از هجرت باشد زیرا که روح ^{نفس}
بعد از سال صد و چهل از هجرت انتقال یافته و تحقیق که روایت شده است بعضی از
اینچه در ان است از ابی روح فرج بن فروة از مسعدة بن صدقة از جعفر بن محمد علیهما
السلام و بعضی اینچه در ان است از عیثیان . ذکر کرده است در ان کتاب که در ان
اشاره شد خطبه است از امیر المؤمنین علیه السلام که مخزون نامیده شده و ان
اینست . الحمد لله الاحد المحمود الذی توحد بملکة و علا بقدرته احمده علیما
عرف من سبيله و الهمة من طاعته و علم من مکنون حکمه فانه محمود لكل
ما هوک مشکور بكل ما یبکی و اشهد ان قوله عدل و حکمه فصل و لم یطوف به
ناطق بکان الا کان قبل کان و اشهد ان محمدا عبدا لله و سید عباده خیر
من اهل اوله و خیر من اهل اخره فکلما فنج الله الخلق فریقین جعل فی خیر
الفریقین لم یشم فیهم عابره و لا مکاح جاهلیة ثم ان الله قد بعث الیکم رسولاً
من انفسکم عزیز علیکم ما عنتم حربص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فاتبعوا ما
انزل الله الیکم من و حکم ولا تبعوا من دونه اولیاء قلبلا ما تذکرون فان الله
جعل للخیر اهلاً و للحق دعاءم و للطاعة عصماً یعصمکم و یتقون من حقه
فیهم علی ارضاء من ذلك و جعل لها رعاة و حفظة یحفظونها بقوة و یعینوا

بَشِيرَتِ رَا حَبَا عَلِيٍّ

عَلَيْهَا أَوْلِيَاءَ ذَلِكَ بِمَا وَلَّوْا مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهَا

توضیح قوله عليه السلام لم ينطق فيه ناطق بكان علامه مجلسی اعلی الله مقامه
فرموده یعنی هر چه از او بقیه هر لفظ کان شده است برای ضرورت است در عبارت زیرا
که کلمه کان دلالت بر زمان دارد و خدا معری و منزه از زمانست و پیش از حدوث زمان
خدا موجود بوده و قوله علیه السلام من اهل یعنی قرار داده است او را اهل برای حق
و خلافت و قوله علیه السلام كلما نبح الله تعبیر بلفظ نبح مجاز است و قوله لم یبهم
یعنی لم یثیرک فيه و الغابر من السهام الذی لا بدری زائمه که کما به باشد از زمان و اختلا
نسب و گفته است که محتمل است ما خود از عار باشد و کوبا تصحیف عا هر باشد

معنی

کل حمد و ستایش محض ذات خداست که بکای ستوده شده است اینان خداست که
متعین بصفه یکتا نیست بسبب افرایش ملک خود و بلند است شان او بسبب قدرت و
توانائی خود ستایش میکنم او را بواجبه که شناسانیده است له خود را و الهام کرده
است طاعت خود را و داناکرده است از حکمت پنهان داشته خود زیرا که او ستایش
کرده شده است بسبب هر چیزی که بگردن انداخته است و ولایت داده است و شکر کرده
شده است بسبب هر چیزی که امتحان میکند و گواهی میدهد باینکه گفتار او عدل و راست
و حکم او قاطع و فاصل است و گوینده ای در حق او بلفظ بود زمانی نطق نکرده است
مگر آنکه پیش از زمان وجود داشت و گواهی میدهد که محمد (صلی الله علیه

در بیان احوال و احوال

۳۱۱

والله بنده خدا است و افا و بزرگ بندگان او است و بهتر کسی است که در او اهلیت بتو
و خلافت قرار داده شده است در ابتدا و خلفت او و بهتر کسی است که در او اهلیت
قرار داده شده در رسالت و خاتمیت او پس هر چند که جمع او روی کرده و از اسن است خلق را
پد و دسسته او را در بهترین دو دسسته قرار داده و او را در ستم زنا و منح اهل جا اهلیت
قرار نداده یعنی همه سلسله پدران و مادران او تا آدم ابوالبشر پاله و پاکیزه و موحّد
و خدا پرست بوده اند و از اصلا ب شامحه و احام مطهر بیرون آمده پس از آن بدست
خدا بر آن گنج از روی حقیقت بوسه شما فرستاده ای را از خود شما ها با از نفس ترین شما ها
که سخت است بر او ما دامیکه رنج بکشد شما حوصل است بر هدایت و از همتائی شما و بمؤمن
دافت دارند مهربانت پس پیروی کنید آنچه را که فرو فرستاده است خدا بسوی شما
که از جانب پروردگار شما است و میل نکنید و وسوسه نپذیرید از او چقدر که مذکر میشود
پس بدرستی که خدا قرار داده است اهل را و برای حق ستونهای او برای طاعت حفظ
کننده هاست که بسبب ایشان حفظ کرده شوند و بر پا دارند حق خدا را در میان ایشان بر
و چه بکه خستود شدن از آن ^{باشد} و قرار داده از برای آن والی و امیر و نگا هارنده ها بکه
که نگا هاروی و حفظ کنند از با قوافائی که دارند و معین و مکات باشند بر آن دو
انرا بسبب آنچه که ولایت دارند از جهت حق خدا دان

اما بعد

فان روح البصيرة روح الحيوة الذي لا ينفع ايمان الا به كلمة الله والتصديق بها

بِحُجَّتِهَا رَأَى الْجَبَّارُ عَلَى

٣١٢

فَالْكَلِمَةُ مِنَ الرُّوحِ وَالرُّوحُ مِنَ النُّورِ وَالنُّورُ نُورُ السَّمَوَاتِ مَا يَدْبِرُكُمْ سُبُّبُ
 إِلَيْكُمْ مِنْهُ أَشَارَ وَاجْتَبَا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَبْلُغُوا شُكْرَهَا خَصَّكُمْ بِهَا وَاخْتَصَّكُمْ لَهَا
 تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ فَأَبَشِّرْ أَبْصَرَ مِنَ اللَّهِ
 عَاجِلَ وَفَخَّ يَسِيرَ بِقَرَّةٍ اللَّهُ بِهِ اعْنَمَكُمْ وَبِذَهَبَ مَجْزَنَكُمْ كَفَّوْا مَا نَاهَى النَّاسَ عَنْكُمْ
 فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَحْتَقِ عَلَيْكُمْ أَنْ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ كُلُّ طَاعَةٍ عَوْنًا مِنْ اللَّهِ يَقُولُ عَلَى الْأَلْسِنِ
 وَبَشَّرَ عَلَى الْأَفْئِدَةِ وَذَلِكَ عَوْنُ اللَّهِ لَا وَلِيَاءَهُ يُظْهِرُ فِي خَفِيِّ نِعْمَتِهِ لَطِيفًا وَقَدْ
 أَمَرْتُ أَهْلَ الْقُوَى أَعْصَانِ لَشَجَرَةِ الْحَيَاةِ وَأَنْ خَرَفَانَا مِنَ اللَّهِ بَيْنَ أَوْلِيَاءِهِ
 وَاعْدَلُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلصَّدُورِ وَظُهُورٌ لِلنُّورِ بَعَثَ اللَّهُ بِهِ أَهْلَ طَاعَتِهِ وَبَذَلَهُ
 أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلْيَعْدِمُوا لَذَلِكَ عَدَّتُهُ وَلَا عُدَّةَ لَهُ إِلَّا سَبَبُ بَصِيرَةٍ وَصَدَقَ
 نَبِيُّهُ وَتَسْلِمُ سَلَامَةً أَهْلُ الْخَفَةِ فِي الطَّاعَةِ ثَقُلَ الْمِيزَانُ وَالْمِيزَانُ بِالْحِكْمَةِ وَ
 الْحِكْمَةُ فَضَاءٌ لِلْبَصَرِ وَالشَّكُّ وَالْمَعْصِيَةُ فِي النَّارِ وَلَيْسَ أَمَانًا وَلَا لَنَا وَلَا لِلنَّاسِ
 قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْطُوعَةٌ عَلَى الْإِيمَانِ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَظْهَارَ مَا فِيهَا فَفُتِحَتْ بِالْوَحْيِ
 فِيهَا الْحِكْمَةُ وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَنَا بَلَّغُهُ لَا يَعْجَلُ اللَّهُ بِشَيْءٍ حَتَّى يَبْلُغَ أَثَامَهُ وَمِنْهَا
 فَأَسْتَبْشِرُ وَأَبَشِّرُ مَا بَشَّرْتُمْ وَأَعِزُّوا بِقُرْبَانِ مَا قَرَّبَ لَكُمْ وَتَجَرُّوا مَا وَعَدَكُمْ أَنْ
 مَنَّا دَعْوَةَ خَالِصَةٍ يُظْهِرُ اللَّهُ بِهَا حُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ وَيُثِمُّ بِهَا نِعْمَةَ السَّابِقَةِ وَيُعْطَى
 بِهَا الْكَرَامَةُ الْفَاضِلَةُ مِنْ أَسْمَتِكُمْ بِهَا أَخَذَ حِكْمَتَهُ مِنْهَا أَنَا كَمَ اللَّهُ رَحْمَتُهُ وَ
 مِنْ رَحْمَتِهِ نُورُ الْقُلُوبِ وَوَضَعَ عَنْكُمْ أَوْزَارَ الذُّنُوبِ وَعَمِلَ شِفَاءً صُدُورَكُمْ

البعلاء في الزمان

٣١٣

خام

وَصَلَحَ أُمُورُكُمْ وَسَلَامٌ مِّنَ الَّذِينَ عَلَيْكُمْ يُقَالُونَ بِهِ فِي دَوْلِ الْأَبَامِ وَقَرَارِهَا

تَقْضِيَةُ

قَالَ الْمَجْلِسِيُّ قَوْلُهُ فَإِنَّ رُوحَ الْبَصِيرَةِ لَعَلَّ خَيْرَ مَا مَعَ كَلِمَةِ اللَّهِ وَرُوحَ الْحَيَاةِ بَدَلُ
 مِنْ رُوحِ الْبَصِيرَةِ أَيْ رُوحَ الْإِيمَانِ الَّذِي يَكُونُ مَعَ الْمُؤْمِنِ وَبِهِ يَكُونُ بَصِيرًا
 وَجِبًا حَقِيقَةً لَا يَكُونُ إِلَّا مَعَ كَلِمَةِ اللَّهِ أَيْ أَمَامِ الْهَدْيِ فَالْكَلِمَةُ مِنَ الرُّوحِ أَيْ
 أَوْ هُوَ أَيْضًا اخِذٌ مِنَ الرُّوحِ أَيْ رُوحِ الْفُطُورِ وَالرُّوحُ بِاخِذٍ مِنَ النُّورِ وَالنُّورُ
 اللَّهُ تَعَالَى كَمَا قَالَ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَبِأَيْدِيكُمْ سَبَبٌ مِنْ كَلِمَةِ اللَّهِ وَ
 إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ السَّبَبُ الْفَرْقُ وَخِثَارُكُمْ وَخَصَصَكُمْ بِهِ وَهُوَ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ
 خَصَصَكُمْ بِهَا لَا يُمْكِنُ أَنْ تُوَدَّ وَاشْكُرْهَا قَوْلُهُ يَظْهَرُ أَيْ الْعَوْنُ أَوْ هُوَ تَعَالَى قَوْلُهُ
 وَأَنْ فَرَقْنَا خَيْرَانِ أَمَّا مَحْذُوفُ أَيْ بَيْنَ ظَاهِرٍ وَهُوَ قَوْلُهُ بَعِثَ اللَّهُ أَوْ قَوْلُهُ
 فَلْيَعْدُوا بَنَاءً وَبَلْ مَقُولٌ فِي حَقِّهِ وَمُرَادُهُ بِالْفَرْقِ أَنَّ الْقُرْآنَ وَقَوْلُهُ سَلَامَةٌ مَبْدُوءٌ
 وَثَقُلَ الْمِيزَانُ خَبَرُهُ أَيْ سَلَامَةٌ مِنْ يَخْفَ فِي الطَّاعَةِ وَلَا يَكْسِلُ فِيهَا إِنَّمَا يَظْهَرُ عِنْدَ
 ثَقُلِ الْمِيزَانِ فِي الْقِيَمَةِ أَوْ هُوَ سَبَبٌ لثِقَلِهِ وَبِمَحْتَمَلٍ أَنْ يَكُونَ السَّلَامُ مُضَافًا إِلَى
 السَّلَامَةِ أَيْ السَّلَامِ الْمَوْجِبِ لِلسَّلَامَةِ وَأَهْلُ مَبْدُوءٍ وَثَقُلَ بِالشَّدِيدِ عَلَى الصُّغَةِ
 الْجَمْعُ خَبَرُهُ قَوْلُهُ وَالْمِيزَانُ بِالْحِكْمَةِ أَيْ ثَقُلَ الْمِيزَانُ بِالْعَمَلِ إِنَّمَا يَكُونُ إِذَا كَانَ مَقْرُونًا
 بِالْحِكْمَةِ فَإِنَّ عَمَلَ الْجَاهِلِ لَا وَزْنَ لَهُ فَتَقْدِيرُهُ الْمِيزَانُ يَثْقُلُ بِالْحِكْمَةِ وَالْحِكْمَةُ
 فُضَاءٌ لِلْبَصَرِ أَيْ بَصَرُ الْقَلْبِ يَجُولُ فِيهَا قَوْلُهُ إِنَّا بِالْكُفْرِ وَالْفَقْرِ أَيْ وَقْنَا قَوْلُهُ

بَحْثُهَا فِي رَحَابِ عِلْمٍ

۳۱۴

وَاعْتَرَفُوا بِقُرْبَانِ مَا قَرَّبَ لَكُمْ اِيَّاعْتَرَفُوا وَصَدَّقُوا بِقُرْبِ مَا اجْزَاكُمْ اِنَّ قُرْبَ مِنْكُمْ

مَعْنَى

اَقْبَابِ ارْتِسَابِش و سپاس خدا و درود و تحیت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بدرستی که روح بنیائی دَل یعنی روح ایمانی که میباید با مؤمن و بسبب آن چشم دل او بینا میشود و زندگانی حقیقی را میباید بینا شد مگر با کلمه الهی یعنی وجود مَبْنِی امام هدی است کننده و آن کلمه الله از روح است یعنی با او است روح یعنی میگردد از روح القدس و روح القدس نیز میگردد از نور و نور خداست تعالی است که روشن کننده آسمانها و زمین است با هدایت کننده اهل آسمانها و زمین است چنانچه

در کلام خود فرموده الله نور السموات و الارض پس بدستهای خود نشان است سببی که میرسد بسوی شما از او پشمار و اختیار یعنی بدستهای شماها است بسبب که آن کلمه خدا یعنی وجود حجت و امام است پس سبب فیض از جانب خدا بسوی شما بسبب اذکرامت میکند و بر میگردد شما را و این نعمتی است از جانب خدا که مخصوص کرده است شما را بر آن چنان نعمتی که نمیتوانید از عهد و شکر گذاری آن برآید و مخصوص گردانیده است شما را بر آن این مشاغل را بمنزله برای مردمان و تعقل نمیکند و نمی فهمند آنها را مگر دانایان پس خرده باد شما را بیاری کردنی با شباب و عسرت از جانب خدا و گشایش آسانی که قرار و آرام دهد و سرد کند چشمهای شما را که حق روشنی چشمهایتان شود آن نصرت و یاری و گشایش با شباب و ببرد خزن و اندوه

وَابْعَدُ الْغَايَةَ

۳۱۵

شما را باز دارد خود را زمانیکه مردم بکند بگردان باز میدارند از شما زیرا که آن یاری
و گشایش بر شما مخفی نخواهد ماند بد رستیکه برای شما نوزده طاعتی یاری کردنی است از
خدا که بنیانها میگوید و بد لها ثابت میدارد اینست یاری کردن خدا و ستان خود را ظاهراً
میشود این یاری در نعمت پنهان او در حالتیکه از لطافت پیداست و تحقیق که موهبها
برای اهل تقوی و پرهیزکاری شاخه های درخت زندگانی و بد رستیکه فراتر از خدا
کننده میان حق و باطل است از جانب خدا در میان دوستان او و دشمنان او میباشد
که در افت شفاء برای پسندها و پیدایش نوزد در دلها که غلبه میدهد خدا بر آن
اهل طاعت خود را و دلیل و خوار میکند به آن اهل معصیت خود را پس باید مهربان
هر مردی برای نصرت و فتح اما دگر خود را و این اما ده کی برای او نیست مگر بسبب
بینائی دل و راستی نیت و تن دادن بطاعت و بندگی و بقضای حق راضی بودن
و سلامتی کسانی که فرمانبردار بکردن برای ایشان سبک و اسافت و در طاعت کمال
نمیشوند ظاهر میشود در قیامت هنگام سنگینی ترازوی عمل با آنکه مراد نیست که نفس
سلامتی سبب سنگینی ترازوی عمل است در قیامت (و سنگینی ترازو بعل است در حق)
مقرون بحکم باشد زیرا که عمل جاهل و زنی ندارد) پس سنگین شود ترازوی عمل
بحکم و حکمت جولا نگاه چشم است - و شک و نافرمانی در اقل اند و این هر دو
از مایه نیست و برای مایه نیست و بیوی مایه ای در دلها میماند پیچیده باهمان
است هرگاه اراده کند خدا اشکار کردن آنرا میبکشد آن دلها را بوحی و جاد

بِخَيْرٍ هَارِجًا جَاءَ عَلَيْهِ ^{صلی}

در آنها حکمت را و بد رستیکه برای هر چیزی که بوقت خود مهترساند انرا نشنا
نمیکند خدا بچیزی نا اینک وقت آن برسد و مدت آن به آخر رسد پس بیدید
مژده ای را که بشما مرده داده شد و اعتراف و ضد بق کنید نزد یکی آنچه
که خبر میدهم شما را زیرا که آن بشما نزدیکست و وفا کرده خواهید شد آنچه را که
و عده داده شد بد آزماست خواندن از روی خلوص که ظاهر میگردد اند خدا
به آن حجت رسای خود را و بنان حجت و خواندن تمام میکند نعمتهای تمام خود
خود را و عطا میکند بسبب آن کرامتهای برتری دارنده را گنجی بزرگ به آن حجت
بالعنه میگرد حکمت را از او و میدهد شما را خدا از رحمت خود و از رحمت و دلها
روشن و نورانی میشود و گناهان از شماها برداشته میشود و شتاب میکند شما
در سینه های شما و سازش بافتن کارهای شما و درود و تحیت همیشگی ما
بر شما باد که بسبب آن خواهید داشت دو روزدن روزها و آنچه را که در قرآن مجید است

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ لِدِينِهِ أَقْوَامًا أَنْتَجِبَهُمُ لِلْقِيَامِ عَلَيْهِ وَالنَّصْرَ لَهُ لِمُ ظَهَرَ كَلِمَةُ
الْإِسْلَامِ وَأَوْحَا مَغْرَضَ الْفُرْقَانِ وَالْعَمَلَ بِالطَّاعَةِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا
ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ خَصَّصَكُمْ بِالْإِسْلَامِ وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ لِأَنَّهُ اسْمُ سَلَامَةٍ وَجَاعَ كَرَامَةِ
أَصْطَفَاهُ اللَّهُ فَهَجَّ وَبَيَّنَّ حُجَّهَ وَأَرَفَّ أَرْفَهُ وَحَدَّ وَوَصَفَهُ وَجَلَّهَ رُحْفَى
كَمَا وَصَفَهُ وَوَصَفَ أَخْلَاقَهُ وَبَيَّنَّ أَطْبَاقَهُ وَوَكَّدَ مِثْقَالَهُ مِنْ ظَهْرِ بَطْنِهِ

والجمل في آخر الزمان

٣١٧

حَلَاوَةٌ وَأَمَّنْ مِنْ ظَفَرِ بَظَاهِرِهِ وَأَيَّ حِجَابٍ مَنَاطِرُهُ فِي مَوَارِدِهِ وَمَصَادِرِهِ وَمِنْ فُظُنِّ
بِمَا بَطَّنَ رَأْيَ مَكُونِ الْفُظُنِّ وَعَجَائِبُ الْأَمْثَالِ وَالسَّنَنُ فَظَاهِرُهُ ابْنُ وَبَاطِنُهُ يَحْقُقُ
لَا تَقْصُرُ عَجَائِبُهُ وَلَا تَقْنِي عَرَائِبُهُ بِنَايِغِ النِّعَمِ وَمَصَابِيحِ الظُّلَمِ لَا تَفْخِجُ الْحِجَارَاتُ
الْأَهْفَاجَتَهُ وَلَا تَكْشِفُ الظُّلَمَ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَتَوْصِيلٌ وَبَيَانٌ
الْأَسْمَاءُ الْأَعْلَى الَّذِينَ جَمَعًا فَاجْتَمَعَا لَا يَصِلُحَانِ إِلَّا مَعًا بِسَمِيَّانِ فَبِعَرَفَانِ
وَبُوصَفَانِ فَجُمُوعَانِ قِيَامُهُمَا فِي تَمَامِ أَحَدِهِمَا فِي مَنَازِلِهِمَا جَرَى بِهِنَّ وَلَهَا جُحُومٌ
عَلَى جُحُومِهِمَا جُحُومٌ سَوَاهَا حَتَّى جَاءَهُ وَتَرَعَى حُرَاجَتُهُ وَفِي الْقُرْآنِ بَيَانُهُ وَحُدُودُهُ وَارْكَانُ
وَمَوَاضِعُ تَفَادِيرِهِمَا خَرْنُ بَحْرَيْنِهِ وَوزنُ مِيزَانِهِ الْعَدْلُ وَحُكْمُ الْفَضْلِ أَنْ رُغَا
الَّذِينَ فَرَّقُوا بَيْنَ الشُّكِّ وَالْيَقِينِ وَجَاءُوا بِالْحَقِّ الْمُبِينِ قَدْ بَيَّنَّوْا الْأَسْلَامَ قَبْلَانَا وَ
اسْتَسْوَأَ لَهُ أَسَاسًا وَارْكَانًا وَجَاءُوا أَعْلَى ذَلِكَ شُهُودًا وَبُرْهَانًا مِنْ عِلَامَاتِ وَ
إِمَارَاتٍ فِيهَا كِفَاءٌ لِمَكُفٍّ وَشِفَاءٌ لِمُكْشَفٍ بِحُجُومِ حُجَاهِ وَبِرُغُونِ مَرَعَاهِ وَيُصَوِّفُونَ
مَصُونَهُ وَيُحْمَرُونَ مَهْجُورَهُ وَتُحِبُّونَ مَحْبُوبَهُ بِحُكْمِ اللَّهِ وَبِرَّةِ وَبِعِظَمِ أَمْرِهِ وَذِكْرِهِ
بِمَا يَجِبُ أَنْ يَذْكُرَهُ بِتَوَاصُلُونَ بِالْوِلَايَةِ وَبِتَلَاقُونَ بِحُسْنِ اللَّحْظِ وَبِتَسَاقُوتِ بَغَا
الرُّؤْيَةِ وَبِتَرَاعُونَ بِحُسْنِ الرِّعَايَةِ بِصَدُورِ بَرِّيَّةِ وَإِحْلَاقِ سَنِينَةٍ وَبِبِلَاقِ رِضِيَّةِ
لَا يَشْرَبُ فِيهِ الدَّرْبُ وَلَا تَشْرَعُ فِيهِ الْعَبِيَّةُ فَمَنْ اسْتَبْطَنَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا اسْتَبْطَنَ
خُلُقَاسِيًّا وَقَطَعَ أَصْلَهُ وَاسْتَبْدَلَ مَرْزَلَهُ بِقَصَصِهِ مُبْرَمًا وَاسْتَحْلَلَ لَهْجُومًا
مَنْ عَهْدَ مَعَهُ وَدَالِيَهُ وَعَقْدَ مَعْقُودَ عَلَيْهِ بِالْبَرِّ وَالنُّقُوتِ وَابْتِشَارِ سَبِيلِ

بِحُجَّتِهَا رَأَى الْجَمَاعَةُ

الْهُدَى عَلَى ذَلِكَ عَهْدَ خَلْقِهِمْ وَأَحَا الْفَتَاهُ فَعَلَيْهِ يَتَابُونَ وَبِهِ يَتَوَصَّلُونَ
وَكَانُوا كَالزَّرْعِ وَتَفَاضَلَهُ بَقِيَّةُ خِزْمَتِهِ وَبَقِيَّةُ وَبَيْعَتِهِ التَّخْطِصُ وَيَبْلُغُ
مِنْهُ التَّخْلِصُ فَانْظُرْ أَمْرَهُ فِي قَضَائِيَّامِهِ وَقَلَّةِ مَقَامِهِ فِي فَنَائِهِ حَتَّى يَسْبُدَ لَفْزُهُ
لِيَضَعَ مَحْوَلَهُ وَمَعَارِفَ مَنْقَلَبِهِ فَطُوبَى لِمَنْ لَدَى قَلْبٍ سَلِمَ اطَاعَ مِنْ يَهْدِيهِ وَ
تَجَنَّبَ مَا يَرْدِيهِ فَبَدَخَلَ مَدْخَلَ الْكَرَامَةِ فَاصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَةِ سَبِيلَ
بَصَرِهِ وَاطَاعَ هَادِيَ أَمْرِهِ دَلَّ أَفْضَلَ الدَّلَالَةِ وَكَسَفَ غَطَاءَ الْجَهَالَةِ
الْمُضَلَّةِ الْمَلْهُمَةِ مِنْ أَرَادَ تَفَكَّرًا أَوْ نَذَرَ أَفْلِيذَ كَرَامَتِهِ وَلَبِثَ بِالْهَدَى مَا لَمْ
تَغْلُقْ أَبْوَابَهُ وَتَفْتَحْ أَسْبَابَهُ وَقَبْلَ بَضِيحَةٍ مِنْ تَضَعُ بِخُضُوعٍ وَحَسَنِ خُشُوعٍ فَبَلَغَ
الْإِسْلَامَ وَدَعَاءَ التَّمَامِ وَسَلَامَ بِلَامٍ نَحْبَةَ دَائِمَةٍ لِحَاضِعٍ مُتَوَاضِعٍ مُتَضَاعِفٍ
بِالْإِيمَانِ وَبِتَعَارُفِ عَدْلِ الْمِيزَانِ فَلْيَقْبَلْ أَمْرَهُ وَآكَرَامَهُ بِقَبُولِ حَسَنٍ وَلِيَجِدَ
فَارْعَةً قَبْلَ حُلُولِهَا إِنْ أَمْرًا صَعِبَ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مَقَرَّبٌ أَوْ
نَبِيٌّ مَرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ آمَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ لَا يَحْيَى حَدِيثَنَا الْأَحْصُونَ حَصِينَةً
وَصَدُورَ أَمِينَةٍ أَوْ أَحْلَامَ رُزِينَةٍ

تَوْضِيحُ

قَالَ الْجَلِيلِيُّ وَارْفَ ارْفَةَ الْأَرْفِ كَمُرَّةٍ جَمْعُ الْارْفَةِ وَهِيَ الْحَدُّ أَيْ حَدٌّ حَدُّوهُ
وَبَيِّنُهَا - ثُمَّ الظَّاهِرُ أَنَّهُ قَدْ سَقَطَ كَلَامٌ مُشْتَمِلٌ عَلَى ذِكْرِ الْقُرْآنِ قَبْلَ قَوْلِهِ مِنْ ظَهَرَ
بَطْنٌ فَأَمَّا ذِكْرُ بَعْدِهِ وَاصْطَفَى الْقُرْآنَ وَمَا ذَكَرَ قَبْلَهُ وَاصْطَفَى الْإِسْلَامَ لَكِنِ الظَّاهِرُ

وَابْجَعِدْ مِنْ خَيْرِ مَا

۳۱۹

على هذا السياق ان يكون جميع ذلك اوصاف الاسلام وان امكن ان يستفاد
 ذكر القرآن من الوصف والنبين والتحديد المذكورة في وصف الاسلام و
 المراد من بالاسمين الاعلين محمد وعلى صلوات الله عليهما وانما نجوم اى ساير
 ائمة الهدى وعلى نجومهما نجوم اى على كل من تلك النجوم دلائل وبراهين
 من الكتاب والسنة والمعجزات الدالة على حققتهم وبجمل ان يكون المراد بالاسمين
 الكتاب والعزرة قوله تحت على بناء العلوم والفعا على النجوم والمجهول وعلى
 التفديرين الضمير في حاه ومر اجته راجع الى الاسلام وكذا الضمائر بعد هما وكذا
 في الاصل واخلاق سنية بياض والطرفة بالفتح نقطة حمراء من الدم تحدث في
 العين من ضربة ونحوها ثم قال **اعلى الله مقامه** اقول
 هكذا وجدتها في الاصل سقيمة مخرفة وقد صححت بعض اجزائها من بعض مؤلفا
 بعض اصحابنا ومن الاخبار الاخر وقد اعترف صاحب الكتاب بضعها ومع ذلك
 يمكن الانقاع باكثر فوائدها ولذا اوردها مع ما ارجو من فضله تعالى ان تبشر
 نسخة يمكن تصحيحها بها وقد سبق كثير من فقراتها في باب علامات ظهوره انتهى كلامي

معنى

پس بد رستبکه خدا اختیار کرده است برای دین خود گروهها پیرا که برگزیده است
 ایشانرا برای ایستادگی کردن برای دین و یار کردن آن که بسبب ایشان ظاهر شود
 کلمه اسلام و دور زدن واجبات قرآن و عمل بطاعت و فرمانبرداری در مشاقت

بِشَحَنَائِي الْخَاءِ عَلَيَّ

۳۲۰

و مغارب زمین پیر از آن خدا مخصوص گردانند شما را بدین اسلام و خالص گردانند
 شما را برای خودش زیرا که آن یعنی اسلام اسم سلامتی است و جمع کرامت است
 که برگزیده است انرا خدا و انرا راه میان خود و بندگان قرار داده و حجتهای انرا هویدا
 و استگار کرده و محدود کرده است حدود و اطراف انرا و وصف فرموده است انرا
 و انرا سبب خوشودی خود قرار داده چنانچه وصف کرده است انرا و وصف فرموده
 است خوها و طبیعتها و مرقیهای انرا و واضح کرده است پوشیده های انرا و محکم کرده
 است پیمان انرا از ظاهرو باطن ان که صاحب جلالت و شرفی و امانی است پس کسیکه
 بظاهر ان ظفر باید و بر خورد کند میبندد عجایب منظره های انرا در مثل ورود و صد
 ان و کسیکه بزیر کی در کذب باطن ان را میفهمد پوشیده و تیری نکات لطیفه ان را
 و عجایب مثالها و حکمتها و روشهای که در انست پس ظاهر ان نبکو عجیب و راست و باطن
 ان دورنک و بی پایان از فهم بشر عادی است که عجایب ان تمام شدن ندارد و غرائب
 ان فنا پذیر نیست در ان است چشمه سارهای هر گونه نعمتی و چراغهای برای
 روشن کردن تاریکیها و تیره گهای درهای خبر و خوبی باز نمیشود مگر بکلیدهای
 ان و تاریکیها و تیره گهای روشن نشود مگر بچراغهای ان در ان است جدا کردن
 هر چیزی و چسباندن هر چیزی و بیان دو نام که بلند مرتبه و بلند قدر و مقام دارند
 از تمام نامها (یعنی محمد و علی صلوات الله علیهما و الهما) ان دو نامیکه با یکدیگر
 جمع شدند و مقبول گردند جمع شدن با یکدیگر را و صلاحیت ندارند مگر اینکه

را بعلال و الحزین

هر دو با هم یگر باشند و با هم دیگر نامیده میشوند پس شناخته شوند و وصف کرده
میشوند پس با هم یگرند یعنی اوصاف کامله هر دو یکی است

مؤلف فقیر گوید جمله قیامهائی تمام احدهائی منازلهما جاری بها
چون سقیم بنظر آمد و نفع صحیحی هم در دست نبود و بعلاوه علامه مجلسی علیه الرحمه هم
برای آن بیانی نرفته بود لذا از ترجمه و معنای آن خود داری کردم

و از برای این دو ستاره هائیکه در آن ستارهها ستاره هائیکه یعنی برای ایشان
ستاره هائیکه که امته هندی علیهم السلامند که ستاره های هائیکه برای هر یک
از ایشان ستاره های یعنی دلائل و براهینی است در کتاب و سنت و معجزات که دلیل
بر حقانیت آنهاست که آن ستاره های هدایت حمایت میکنند حمایت کرده شدگان
و حمایت کنندگان از ایشان را و رعایت میکنند رعایت کنندگان آنرا و در قرآن است
بیان اسلام و حدود آن و ارکان آن و جاهای اندازه گیری آنچه که پنهان شده
است در گنجینه آن و منجیده شده است ترازوی آن که ترازوی عدل و راستی و در
و حکم قطعی است بدرستی که رعایت کنندگان دین فرق گذارند میان شک
و یقین و حق ثابت و واضح و واضح کننده ای او درند و از روی تحقیق واضح و روشن
کردند اسلام را واضح و روشن کردند و تاسیس کردند برای آن اساس و پایه ها
را و او درند بر آن گواهائی و دلیلهائی از علامات و نشانه ها بیکدیگر در آنها
کفایت است برای اکتفا کننده بر آن و شفاء است برای شفا طلبنده از آن که تمام

بخش چهارم از اجابا علی

میکنند چنانکه او را و رعایت میکنند رعایت کرده او را و حفظ میکنند حفظ کرده او را و
 دوری میکنند از دور شده او و دوست میدارند دوست داشته او را بحکم خدا و فرمان
 بر داری از او و بزرگ شمردن فرمان او و یاد کردن او و بجز نیکه و اجابت به آن یاد کرده شود
 و صل میکنند خود را بولايت و دوستی و همدیگر را ملاقات میکنند به نیکویی و خوش گوئی
 و همدیگر را بکاسه دینار یکدیگر باب محبت و مهریانی سپار میکنند و رعایت میکنند همدیگر
 را به نیکویی و حسن رعایت با سپینه های بیکینه و بخل و خند و کبر و نخوت و با خلقهای ^{سخت} و
 و با بد و خوش طبعی و خوش خوئی و با تحت و درودی خوش آمده که شربت دناست
 و یقینی از آن استامیده نشود و راه نیابد گول زدن و یا غفلتی در آن پس کسیکه در د
 بکشد از این صفات ذمه چیز بر او در دل گرفته است طبع و خوی بدی را و اصل و ریشه
 خود را قطع کرده و بدل کرده است رفعت منزلت و مقام خود را به ذیقتی بسبب نقص ^{هم}
 فایده شده ای که در او است و بواسطه حلال کردن او حرام را از جهت عهد که از او گرفته
 شده و پیمانیکه با او بسته شده به نیکویی کردن و پرهیزکاری و ایثار راه هدایت بد
 اینها پیمان گرفته است خالق وافر بنده ایشان رفا نیکه آورنده است ایشان را و برادری
 و الفت را به ایشان یاد داد پس بنا بر این عهد و پیمان همدیگر را دوست میدارند و بسبب ^{ان}
 پاکدیکر مفضل میشوند مانند زراعتی هستند که در زمین باقی میماند و از بقا ضل و زیاده
 آن گرفته شود تا فانی شود و خالص آن باقی بماند غریبال کرده و انتظار کشیده شود امر
 آن در کونا های روزهای آن و گوی مقام آن در منزل و جایگاه خود تا اینکه تبدیل شود

را بَعْدَ الْمَرْحَلَةِ

۳۲۳

منزل آن که غریب شده و بچینه آن زرع در منزل جای داده شود پس خوشحال صفا
 قلب سلیم با بهشت طوبی جا بگاه صاحب قلب سلیمی است که اطاعت کند کسی را که او را و همتا
 کند و دوری کند از آنچه و زانست کند پس در ابد در جا بگاه کرامت و برسد براه مستلا
 زود باشد که بچشم خود ببیند و بینا میشود و اطاعت میکند هادی از خود را و دلالت
 کرده شود به بالا ترین دلالی و پرده جهالت گمراه کننده بازی دهنده برداشته شود
 پس کسیکه بخواد متفکر و متذکر شود باید یاد اوری کند رای خود را و مبارزه
 کند بشمشهدایت نازمانیکه در راه های هدایت بسته شده و درهای اسبابان باز است
 و بیدارد پند کسی را که او را پند دهد با کمال فروتنی و نیکویی خشوع و ترس نسبت
 اسلام و دعوت تمام و در رود گفتن در مقابل درود گفتن بخت همیشگی است برای
 شخص خاضع و زویتی کننده ای که هم نفسی کند با ایمان و بشناسد میزان عدل را که
 عبارت از کتاب و سنت و قرآن و عمرتت پس باید بپذیرد امر و را و گرامی داشتن او را
 بپذیرفتنی نیکو و باید بترسد از سر کوبی پیش از وارد شدن آن بد رستیکه امرها
 دشوار و مشکل است زیرا بار می رود و نمی پذیرد از امر مکر ملک مقرب با پیغمبر رسول با
 مؤمنیکه قلب و امتحان ایمان خود را داده باشد حفظ نمیکند حدیث ما را مگر حصا
 های محکم دلها با سپنه های استوار امانت نگاهدار با عقلهای مزررین پا برجا
 قال علی بن ابی طالب

بِعَجْبًا كَلَّ الْعَجَبُ بَيْنَ جُمَادَى وَ رَجَبٍ - فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ شَرَطَةِ الْخَمْسِ مَا هَذَا

بِحُجَّتَيْهِمَا رَجَا عَلَيْهِ

٣٢٤

الْعَجَبُ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ وَمَالِي لَا عَجَبَ وَسَبَقَ الْقَضَاءُ فِيكُمْ وَمَا تَفْقَهُونَ الْحَقَّ
الْأَصَوْنَاتُ بَيْنَهُنَّ مَوْنَاتُ حَصْدُ نَبَاتٍ وَفُشْرُ امْوَاتٍ وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ بَيْنَ
جُمَادَى وَرَجَبٍ قَالَ ابْنُ صَارِجَلٍ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذَا الْعَجَبُ الَّذِي لَا تَزَالُ
تَعْبِيهِ مِنْهُ قَالَ بَكَتِ الْأَحْرَامَةُ وَاتَى عَجَبٌ يَكُونُ عَجَبٌ مِنْهُ امْوَاتٌ يَضْرِبُونَ
هُوَامِ الْأَحْيَاءِ قَالَ اتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ
وَبَرَأَ النَّسَمَةَ كَأَنِّي أَنْظُرُ قَدْ تَحَلَّلُوا سَكَّ الْكُوفَةِ وَقَدْ شَهَرُوا سُبُوفَهُمْ عَلَى مَنْكِبِهِمْ
يَضْرِبُونَ كُلَّ عَدُوِّ اللَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَتْلُوا قَوْمًا عَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ بَسُّوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبُشُّ الْكَافِرُ مِنْ أَصْحَابِ
الْقُبُورِ أَلَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي اتَى بِطَرَقِ السَّمَاءِ أَعْلَمَ
مَنْ الْعَالَمِ بِطَرَقِ الْأَرْضِ أَنَا نِعُوبُكَ الدِّينَ وَغَايَةُ السَّابِقِينَ وَلِسَانُ الْمُتَّقِينَ
وَحَاتِمُ الْوَصِيِّينَ وَوَارِثُ النَّبِيِّينَ وَخَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنَا قَتِيمُ النَّارِ
وَخَازِنُ الْجَنَانِ وَصَاحِبُ الْحَوْضِ وَصَاحِبُ الْأَعْرَافِ وَلِبَسُ مَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ
أَمَامَ الْأَعْرَافِ يَجْمَعُ أَهْلَ وَلَايَتِهِ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّمَا أَنَا شَفْعُكَ
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ أَلَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ فَتُشِعَ بِرَجُلَيْهَا مِنْهُ شَرْقِيَّةٌ
وَتُظْلَى فِي حَطَامِهَا بَعْدَ مَوْتٍ وَحَيَوَةٍ أَوْ تُثْبِتَ نَارُهَا بِالْحَطْبِ الْجَزَلِ عَنْ غِيَابِ الْأَرْضِ وَ
رَافِعَةٍ ذَيْلُهَا نَدْعُوبًا وَيُلْهِمًا بِذَخْلَةٍ أَوْ مِثْلَهَا فَادَّاسْتَدَارَ الْفَلَكَ قَلَّتْ مَوَاتُ
أَوْ هَلَكَتْ بَايَ وَأَدْسَلَتْ فَيَوْمَئِذٍ نَأْوِي لِهَذِهِ الْآيَةِ ثُمَّ رَدَّ نَالُ الْكُرْ الْكُرَّةَ

را بَعْلًا لِمَا لَنَا

عَلَيْهِمْ وَامْدَدْنا كَرَامًا وَبَيْنَ وَجَعَلْنَا كَرَامًا نَفَرًا

معنی

ای عجب و تمام عجب است از هر گونه عجب که در میان ماه جمادی و ماه رجب روی خواهد داد پس مردی از شرطه الحنبی عرض کرد یا امیر المؤمنین این چه تعجبی است فرمود چرا تعجب نکنم و چرا عجب نباشد و حال آنکه قضای پیشین الهی در حق شما جاری شده است و نمی‌تواند حدیث را مگر آنکه صداهای آنست که در میان آنها مرگها آیت و چیده و بریده شدن روئیدنها آیت و پراکنده و زنده شدن مرده‌ها آیت چقدر عجب است و هر گونه عجب در میان ماه جمادی و ماه رجب مرد دیگری عرض کرد یا امیر المؤمنین این چه عجبی است که همیشه از آن تعجب میکنی فرمود ما در آن دیگر بغیرای او ننشیند چه عجبی است عجب تر از اینکه مرده‌ها بر فرقه‌های زنده‌ها زنند عرض کرد چه وقت اینطور خواهد شد یا امیر المؤمنین فرمود قسم به آنکسی که دانه را می‌شکافد و بنده را از بنده و می‌افزیند گو بامبینم که مرده‌ها در کوه‌های کوفه گردش و کاوش میکنند درختان شمشیرهای ایشان بالای دوستهای ایشانست و می‌زنند هر کسی را که دشمن خدا و پیغمبر و اهل ایمان است و این است معنای فرموده خدای تعالی که فرموده است ای کسانی که ایمان آورده‌اند دوستی نکنید با گروهی که غضب کرده است خدا بر ایشان که ما بوس و ناسپید از آخرت می‌پاشند همچنانکه کفار از صاحبان قبرها ما بوس و ناسپیدند ای گروه مردمان پیرسپید از من پیش از آنکه از میان شما کم سویم

بخش چهارم از احبای علی

وَحَالِیَابَد بدستیکه من دانانم براههای آسمان و جهت بالا از کسیکه دانان
 براههای زمین است منم پادشاه دین منم پایان دهنده علوم پیشینان و زبان
 پرهنر کاران و تمام کننده جانشینان و وارث علوم و کمالات پیغمبران و خلفه پروردگار
 جهانیان منم همت کننده آتش دوزخ و خزانه دار بهشتها و صاحب جوض کوثر و
 صاحب اعراف و بنیت از ما اهل بیت نبوت امامی مگر اینکه مپشناسد همه اهل و عیال
 خود را و بنیت معنای گفته خدای تعالی که فرموده است ای پیغمبر خرابن بنیت که تو
 ترساننده و بیم دهنده ای و از برای هر گروهی امامت هدایت کننده و راه نماینده
 آگاه باشد این گروه مردمان پیرسپید از من پیش از اینکه راه یابد بیای خود فتنه
 مشرقیه یعنی فتنه ای که در آخر زمان از سمت مشرق بلند شود و آتش آن مشعل گردد
 و پای مال کنندگان و اندوخته فناپذیر خود را بعد از عمر و زندگی با برافروخته شود آتش
 مغرب زمین بهیچیک خشک و سطر فتنه و فساد بکه آتش آن دنبال دارد راست و دعوت میکند
 اهل آن زمان را بگفتن و بیل و وای بسبب شمنی و کینه توزی و کشتن و کشته شدن و ممانند
 آن پس چون چرخ فتنه دور زند و صدای کشته شد و مرد بلند شود و راههای پیش
 و اختلاف پیش گرفته شود در آن روز و آن زمان تاویل این آیه ظاهر خواهد شد که
 خداوند متعال فرموده پس بر میگردد اینم برای ایشان باز گشت کردن بدینار و مدد میکنم
 ایشان را بآلها و فرزندان و قرار میدهم جمعیت نفرات ایشان را بیشتر

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَبْجَد مِرْجَر الزَّيْنِ

٣٢٧

وَلَذَلِكَ آيَاتٌ وَعَلَامَاتٌ أَقْلَهُنَّ أَحْصَا دَاكُوفَةُ بِالرَّصْدِ وَالْحَدَقِ وَتَحْرِيقِ الزَّوْبَا
 فِي سَكِّ الْكُوفَةِ وَتَعْطِيلِ الْمَسَاجِدِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَتَحْقُوقِ زَايَاتٍ ثَلَاثَ حَوْلِ الْمَسْجِدِ
 الْأَكْبَرِ يَشْبَهُنَّ بِالْهَدْيِ الْقَائِلِ وَالْمَقُولِ فِي النَّارِ وَقُلُّ كَثْرٍ وَمَوْتٌ دَرِيعٌ وَقَتْلُ
 النَّفْسِ الثَّرَكِيَّةِ بظَهْرِ الْكُوفَةِ فِي سَبْعِينَ وَالْمَذْبُوحِ بَيْنَ الزُّكْرِ وَالْمَقَامِ وَقَتْلُ
 الْأَسْبَعِ (كَذَا فِي النُّسخَةِ) الْمَظْفَرِ صَبْرًا فِي بَيْعَةِ الْأَصْنَامِ مَعَ كَثْرٍ مِنْ شَطَائِنِ الْأَيْنِ
 وَخُرُوجِ السَّيْفَانِي بِرَأْيَةِ خَضَاءٍ وَصَلِيبٍ مِنْ ذَهَبٍ أَمِيرُهَا رَجُلٌ مِنْ كَلْبٍ وَأَتْنِ عَشَرَ
 أَلْفَ عَنَانَ مِنْ يَحْيَى السَّيْفَانِي مُوَجَّهًا إِلَى مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ أَمِيرُهَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةٍ
 يُقَالُ لَهُ خَزْمَةُ أَهْلِ الْعَيْنِ الشَّمَالِ عَلَى عَيْنِهِ طَرَفَةٌ تَمِيلُ بِالْأَيْمَنِ فَلَا تَرُدُّهُ وَإِنْ حَقَّ
 نِزْلُ الْمَدِينَةِ فَيُجْمَعُ رَجَالًا وَنِسَاءً مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ فَيُجَسِّمُ فِي دَارِ الْمَدِينَةِ يُقَالُ لَهَا
 دَارُ أَبِي الْحَسَنِ الْأُمَوِيِّ وَبَعَثَ خِلَافًا فِي طَلَبِ جُلٍّ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
 فَجُمِعَ عَلَيْهِ رَجَالٌ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ بِمَكَّةَ أَمِيرُهُمْ رَجُلٌ مِنْ غَطَفَانَ حَتَّى أَذْأَوْتُوا
 الْأَبْيَضَ بِالْبَيْدَاءِ بِخَسْفِهِمْ فَلَا يَبْخُؤُ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا يَحْوِلُ اللَّهُ وَجْهَهُ فِي قُبَا
 لَيْتِ ذَرَمَ وَلِيَكُونَ أَيْتُنَ خَلْفَهُ فَيَوْمُئِذٍ نَاوِيْلُهُ الْآيَةُ وَلَوْ تَرَى أَذْفَرُ حَوْأُ فَلَا
 وَاحِذًا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَبِعِثَ السَّيْفَانِي مِائَةً وَثَلَاثِينَ الْقَائِلَ إِلَى الْكُوفَةِ فَمَرُّوا
 بِالرَّوْحَاءِ وَالْفَارُوقِ وَمَوْضِعِ مَرْيَمَ وَعَيْنِي عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالْقَادِسِيَّةِ وَبِشَرِّهِمْ
 ثَمَامُونَ الْفَاحِثِي بَنُوا الْكُوفَةَ مَوْضِعَ قَبْرِ هُودٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْخَبَلَةِ فِيهِمْ حَوْأُ عَلَيْهِ
 يَوْمَ زَيْنَةَ وَأَمِيرُ النَّاسِ جَبَّارٌ عِنْدَ يُقَالُ لَهُ الْكَاهِنُ السَّاحِرُ فَيُخْرِجُ مِنْ مَدِينَتِهِ نِيْلًا

بَيْتُ حَمَامٍ رَمَى الْجَارَ عَيْنًا

لَهُ الزُّورَاءُ فِي حُسْنِهِ الْآفَ مِنَ الْكَهَنَةِ وَيَقْتُلُ عَلَى حِسْبِهَا سَبْعِينَ الْفَاتِحَ حَتَّى
النَّاسَ الْفَرَاتِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنَ الدَّمَاءِ وَتَنْتِ الْأَجْنَامُ وَيَسِي مِنَ الْكُوفَةِ أَبَاكَرًا لَا
يَكْشِفُ عَنْهَا كَفَّ وَلَا قَتَاعَ حَتَّى يَوْضَعَنَّ فِي الْحَامِلِ بِزَلْفِ بَهْنِ التَّوْبَةِ وَهِيَ الْعَرَبِيَّةُ
ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ الْكُوفَةِ مِائَةُ أَلْفٍ بَيْنَ مَشْرَكٍ وَمَنْفَقٍ حَتَّى يَضْرِبُونَ دِمَشْقَ لَا يَصْدُرُ
عَنْهَا صَادٌّ وَهِيَ أَرَمُ ذَاتُ الْعَمَادِ وَتَقْبَلُ رَايَاتِ شَرْقِ الْأَرْضِ لَيْسَ يَقْبَلَنَّ وَلَا تَكُنَّ
وَلَا حَرْبُ نَحْمَةٍ فِي رُؤُسِ الْقَنَا نَحْمَتِ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ يَوْفِقُهَا رَجُلٌ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ يَوْمَ
تَطِيرُ بِالْمَشْرِقِ يَوْجِدُ رِيحَهَا بِالْمَغْرِبِ كَالْمَسْكَ الْأَزْفَرِ فَيَرْبِعُهَا مَامَهَا شَهْرًا وَيَنْتَلِنُ
أَبْنَاءُ سَعْدِ السَّقَابِ بِالْكُوفَةِ طَالِبِينَ بَدْمَاءَ آبَائِهِمْ وَهُمْ أَبْنَاءُ الْفُسْقَةِ حَتَّى يَهْجُمَ عَلَيْهِمْ
خَيْلُ الْحَكَمِيِّ يَسْبِقَانِ كَانَهُمَا فَرَسَانِ شَعَثَ غَيْرُ صَحَابِ بَوَاكِي وَفَوَادِحِ أَرَضِيهِ
أَحَدُهُمْ بِرَجْلِهِ بِأَكْبَةِ يَقُولُ لِأَخِي فِي مَجْلِسٍ بَعْدَ يَوْمِ مَنَا هَذَا اللَّهُمَّ فَاثَا التَّابُونَ
الْحَاسِعُونَ الرَّائِعُونَ السَّاجِدُونَ ذَمُّ الْأَبْدَالِ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ اللَّهَ
يَحِبُّ التَّوَابِينَ وَيَحِبُّ الْمُظْهِرِينَ وَالْمُطَهَّرِينَ نَظَرْتُ لَهُمْ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَيَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ زَاهِبٌ مُسْتَجِيبٌ لِأَمَامٍ فَيَكُونُ أَوَّلُ النَّصَارَى إِبَابَةً وَ
يَهْدِمُ صَوْمَعَتَهُ وَيَدُقُّ صَلِيبَهَا وَيَخْرُجُ بِالْمَوَالِي وَضَعْفَاءِ النَّاسِ وَالْخَيْلِ فَيَسِيرُ
إِلَى النِّجْلَةِ بِأَعْلَامٍ هُدًى فَيَكُونُ مَجْمَعُ النَّاسِ جَمِيعًا مِنَ الْأَرْضِ كُلِّهَا بِالْفَارُوقِ وَ
هِيَ مَجْدَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَهِيَ مَا بَيْنَ الْبُرْسِ وَالْفَرَاتِ فَيَقْتُلُ يَوْمَئِذٍ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ ثَلَاثَةَ أَلْفٍ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى فَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا يَوْمَئِذٍ نَائِلٌ

وَالْجَعَلُ الْإِنْسَانَ

۳۲۹

هَذِهِ الْآيَةُ فَمَا زِلْتَ تَدْعُوهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ بِالسَّيْفِ وَبَحْتِ ظِلِّ السَّيْفِ وَيَخْلَفُ مِنْ بَنِي أَشْهَبِ الرَّاجِرِ اللَّحْظُ فِي أَنَا سَ مِنْ غَيْرِ أَبِيهِ هَذَا حَتَّى يَأْتُونَ سَبْطِي عَوْدًا بِالشَّجَرَةِ فَيَوْمُئِذٍ نَأْوِي هَذِهِ الْآيَةُ فَلَمَّا احْتَوُوا بِأَسْنَادٍ إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَأَرْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينُكُمْ لَعَلَّكُمْ يَسْتَلُونَ وَمَسَاكِينُكُمْ الْكُوزُ الَّتِي غَلَبُوا مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ وَبِأَيِّ يَوْمٍ يُؤْمَدُ الْخَدَفُ وَالْقَذْفُ وَالْمَسْخُ فَيَوْمُئِذٍ نَأْوِي هَذِهِ الْآيَةُ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ

شرح لغات

رَصَدَ مَحَرَّكَه یعنی گروه چشم دارندگان مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آن مساوی است در اینجا مراد از الرصد یعنی بانقشه کشی و مهندسی کارشناسان صاحب نظر خندق و خندق معرب کنده فارسی است و آن کوئی است که گرداگرد حصار و قلعه و لشکرگاه کنند تحریق دریدن و قطعه قطعه کردن و بریدن و شکافتن و زوایا جمع زاویه است بمعنای کج و به قول و کناره و تحریق الزوایا اشاره است به بریدن و جزا کردن گوشه و کناره ها و سکتوها و با شکافتن کویچه های بن بست و صاف و رست کردن کویچه ها و راه دادن بیکدیگر بعبارة اخرى یعنی حیابان کتی کردن سکت جمع سکت و آن بمعنای راه بسته و بن بست است چنانچه در فقهی الارب گفته و تحقیقاً است یعنی جنبیدن پرچمها مسجد اکبر مراد مسجد جامع کوفه است ایشان را الهک یعنی آن پرچمها شباهت به پرچم هدایت دارند ولی هیچکدام از آنها پرچم هدایت نیست

بخش چهارم از اجاب

کشته میشود

موت در ریح یعنی مرگ بسیار نفس زکبه که با بهفتاد نفر در ریش کوفه از اهل همدان است و غبار از سید حسنی است و نفس زکبه ای که در میان رکن و مقام کشته میشود محمد بن الحسن نام دارد و در بیست و پنجم ماه ذیحجه الحرام در اینجا کشته میشود و بدون تردید پانزده روز بعد از کشته شدن او حضرت بقیه الله در مکه ظاهر میشود و قتل الاسبغ ظاهرًا تحریف ابقع است چنانچه در بیشتر از روایات خاصه و عامه ابقع روایت شده و در بعضی اشع است و آن نیز ظاهر اینست که تحریف شده باشد عنان بمعنی پرچم و روایت است اطلس العین الشمال یعنی چشم چپ و نابینا است طوقه نقطه سرخ است از خون که در چشم حادث شود از ضربت و بخوان روحاء نام موضعی است میان مکه و مدینه سی با چهل میل از مدینه دور است و نام دهی است از مضافات رجب نام دهی است از مضافات نهر عسبی و نام شهریت در عراق و در اینجا مراد مغای خراسانست و نام دهی است از مضافات فادسیه از مضافات کوفه است زور فادریق نام موضعی است در میان بوس و فرات فادسیه از مضافات کوفه است زور بغداد است یوم زینه مراد روز عید است اجتماع پرهن کردن توبه نزد بلج است که قریل بن زیاد رضی الله عنه در اینجا است روایت یشرقی مراد پرچهای سید حسنی است سیداکر مراد خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله است رجل من آل محمد سید حسنی است یطیر المشرق ظاهر اینست که حرکت او از مشرق با هوا بیابا باشد شقاء یعنی بد بخت و جزا از سعد ظاهرًا سعد و قاص باشد شعث غمر زولیده مو و غبار الود فوادح بارها گران خمود بیهوشی و خوردن اشهب بمعنای سرخ و سفید برای علم و وصف در واطلاق

وَالْجَعَلُ لَكُمْ فِيهَا لَعْنَةً

۳۳۱

شده زاجر برانگیزنده کاری لحظه نگاه کننده بچشم سبطنی بکسرین و فتح تاء و سكون
طاء رفتن بتجز و بکسر رکض و دیدن اتراف اضرار برنا و فانی کردن و بپناه گردانیدن حنف
مزور رفتن بزمن مذهب باریدن سنگ مسخ بتجربافتن و تبدیل شدن صورت افتابیت به سبیت
و حیوانیت

مَعْنَى

و از برای آن یعنی فتنه مشرقیه و مغربیه و عجز اینها که قبلا در همین خطبه خبر داده علامتها
و نشانه هائیت که اول آنها حصار بندی کردن کوفه است با نقشه کشی و مهندسی کارشنا
و کندن خندق گرداگرد حصاران یا گرداگرد لشکرگاه آن و بریدن و شکافتن کوچکیها
بن بست و صاف کردن و راه دادن بیکدیگر گناه است از حیایان کشی و مشقیم کردن آنها
در کوفه و تعطیل کردن مسجد ها تا چهل شب که کسی در آنها نرود با نماز و عبادت در
آنها بجا آورده نشود با جماعت در آنها برپا نشود و بجیش و هزار در آمدن سر پرچم
در اطراف مسجد بزرگتر کوفه که شبیه باشد پرچم هدایت ولی پرچم هدایت نباشد
بلکه پرچمهای ضلالت و گمراهی باشد که کشته و کشته شده آنها اهل آتش جهنم باشند
و کشتار و کشته شدن بسیار و مردن زیاد و کشته شدن نفس نکیه با هفتاد نفر در بیت
کوفه که همه آنها بطریق حق باشند و سر بریده شدن نفس نکیه ای در مکه معظمه در
مسجد الحرام در میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام (که پانزده روز بعد
از آن امام زمان علیه السلام ظاهر شود . و نام او محمد و نام پدر او حسن و از آل محمد است)

بَحْثُ حَمَائِیْ اَحْبَاءِ عَلَیِّ

۳۳۲

و کشته شد شخص (اسیع) با ابقع که صاحب یکی از سه پرچم باطل است پس از ظفرافتن
 بقتل صبر در راه بیعت کردن با بیهتا با بیاری از شیطانهای ادم صورت و پرچم
 آمدن سفیانی با پرچم سبز (در بعضی از روایات با پرچم سرخ) و صلیبی از طلا که لشکر
 او مرد هفت از قبیله کلب با دوازده پرچم که در زیر هر پرچمی دوازده هزار مرد جنگی است
 که آنها را سفیانی بمکه میفرستد و مدینه که سر لشکر آنها شخصی است از بنی امیه بنام
 خرمیه که چشم چپ او نابینا است و در چشم راست او نقطه است از خون و مایل بدنیا^{ست}
 پس رد کرده نمیشود از برای و پرچمی یعنی کسی از او جلو گیری نکند تا اینکه وارد مدینه
 میشود و در آنجا فرود میآید پس جمع اوری میکند مردان و زنان را از آل محمد علیهم السلام
 و آنها را زندانی میکند در خانه ای در مدینه که آنرا خانه ابو الحسن اموی میگویند و
 بر آنکه مرد ها و سواران را در طلب مردی از آل محمد که در گرد او جمعی از مستضعفین یعنی
 از شعبان و دوستان آل محمد علیهم السلام جمع شده اند در مکه و امیر این لشکری که
 میفرستد مردی است از قبیله غطفان تا اینکه میفرستد لشکر او و سواران که قطعاً
 آن سفید رنگ است و آن بیابان را پیدا میکنند آن زمین آنها را بخود فر میبرد پس نجات
 بنیانی را از ایشان احدی مگر بکفر که روی او را خدا بقلب بر میگردد تا بر گردد و بیم
 دهد سفیانی و تابعین او را و نشانهای باشد برای کسانی که در پشت سر او بند می
 دران و زنان او را این امر ظاهر میشود که میفرماید و اگر بینی هنگامی را که برتر است
 (یعنی لشکر سفیانی) پس نباشد هیچ گذشتی در آن و گرفته میشوند از جای که نزدیک^{ست}

را بَعْلًا مَرَّ الزَّوْجَا

۳۳۳

وصف شدند سفیانی بکصد و سی هزار لشکر بجانب کوفه که در رَوْحَاء که از مضائق
 نهر عیسی و نام شهریت در عراق، و فاروق که نیز موضعی است در میان شهر بَرَس و فرات
 فرود میابند و فاروق موضع مریم و عیسی علیهما السلام است در قادیسره . و سپهرید^{هد}
 هشناد هزار نفر آنها را بکوفه در موضع قبر هود پیغمبر علیه السلام در بخله فرود میا^{ند}
 پس در روز عید بیت که هجوم میاورد بر این لشکر گردنکشی که اهل عناد و دشمنی است
 که او را کاهن و ساحر میگویند پس بیرون میابد از شهر بغداد با پنجاه هزار نفر از کهنه
 و میکشد در کار جبران هفتاد هزار نفر را تا اینکه مردم ناسر روز از آب فرا^ی پرهیز
 میکنند از جهت خوف آنها بیکه در آن ریخته شده و گد و عفونت جسمهای کشته گان
 که در آن ریخته و اسپر میکند از کوفه دخترهای بکوی را که ظاهر نمیشده است نه کف
 دستی و نه مفعه ای از فرط حیا و عفت تا اینکه گذارده میشوند در محله ها و آنها و امیا^{ند}
 در نزدیکی کوفه که محلی است در بیرون نجف اخروادی از سمت کوفه که قبر کلیل بر زیاد
 در آنجا است و اینجا دَاعِی تَبَّی گویند پس بیرون میابد از کوفه صد هزار نفر ما بین
 مُشَرِّک و منافق تا اینکه میرود بطرف دمشق و کمی از آنها جلو گیری نمیکند و د^{مشق}
 باغ اَرِم صاحب ستونها است - و در میاورد پرچمهایی از سمت شرق زمین که آن
 پرچمها نه از جنس پنبه است و نه کتان و نه ابریشم و بر سر نیزه های آن پرچمها به
 مَهر سید اکبر یعنی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مهر زده شده که میکشد آن
 پرچمها را مردی از آل محمد علیهم السلام (یعنی سید حسنی) روزیکه از سمت شرق

بِحَسْبِ مَا رَأَى الْجَبَّارُونَ

پروا نمیکند در مغرب بوی آن پرچها مانند مشک از فراست تمام میشود سپید
ترس در پیش روی او بیگاه یعنی از هر کجا که سپید بقدر یکگاه راه مانند که بقصد
برسد ترس او در دلها جای گیرد و پسران سعد سقایی در پیر سعد و قاص ملعون
خلافت میکنند در کوفه در حالیکه طلب کنندگان خوبیهای پدران خود هستند
و ایشان پسران فاسقاند نا اینکه هجوم میاورد بر ایشان لشکر حتی سبقت میکنند
بر یکدیگر مانند دو سواری که با همدیگر مسابقه است و این گذارده باشند و
اصحاب حتی همه با موهای پریشان و عبا را لود و گرگان و بارهای سنگین اندوه
یکی از ایشان پای خود را بر زمین میزند در حالیکه گریان است و میگوید دیگر
جزی در فشتن نیست کی از این روز که مادر اینم خدا با بدرستی که ما توبه کنندگانیم
که خاشع و ترسناکم و رکوع کنندگان و سجد کنندگانیم پسرانشان از ابتدا اینک
وصف کرده است ایشانرا خدای عز و جل که فرموده بدرستی که خدا دوست میدارد
توبه کنندگان را و دوست میدارد پاکان و پاکیزگان را و پاکیزگان نظیرهای
ایشان یعنی ابدالند از آل محمد علیهم السلام و بیرون میاید مردی از اهل
نجران که آن راهبی است و اجابت میکند امام را پس او را نضری است که آنحضرت
را اجابت میکند و صومعه خود را خراب میکند و نرم میکند صلیب صومعه را
و بیرون میاید با عوالی و دوستان و ضعفاي مردم و سواران پس میروند بجای
نخله با پرچهای هدایت پس محل اجتماع همه مردم از زمین در فاروق است و

رَبِّ الْعَالَمِينَ الْحَرَامِ

۳۳۵

انجام محل احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام است و آن در میانہ برش و فراقت پس
گشته میشود در آن روز در میانہ مشرق و مغرب سه هزار نفر از یهود و نصاری پس
میکشند بعضی از ایشان در آن روز بعضی بگور آن روز ناو پل این ابر ظاهر میشود
که فرموده است پس همیشه اینست دعوائشان تا اینکه قرار دهم ایشان را در حال ^{لبنه}
مانند رزع بریده و درویده و مرده باشند با شمشیر و زبر سابه شمشیر و خلافت کین
از پیران استهب برانگیزد فتنه و فکرائی در میان مردم که زنا زاده است در خالیتکه
ترسانند تا اینکه میایند بخت و تکر در خالیتکه پناهنده بد رخت شوند پس در آن روز
ناو پل این ابر ظاهر خواهد شد که میفرماید پس چون احساس کردند عذاب ما را
در انحال ایشان میدویدند ندیدند و برگردید بیوی آنچه که اصل روزنا فرمائی کرد بدو
دیگران راه از راه بیرون بردید و برگردید بمسکهای خود نان شاید شما سوا نکرد
شوید و مساکن ایشان کجها بخت که بخله گرفته اند از مالهای مسلمانان و
میاید ایشان را در آن روز و آن زمان عذاب بر زمین فرو رفتن و سنگ باریدن بر اینها و
از صورت آدمیت بیرون رفتن و صمغ شدن پس در آن روز ناو پل این ابر ظاهر شود

که فرموده و نیت این عذابها دور برای ستمکاران

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَبَنَادَى مَنَادٌ رَمَضَانَ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَشْرِقِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ يَا أَهْلَ الْهَدَا اجْمَعُوا
وَبَنَادَى مَنَادٌ مِنَ الْمَغْرِبِ بَعْدَ مَا تَغَيَّبَ الشَّمْسُ يَا أَهْلَ الْهَدَا اجْمَعُوا وَمِنَ الْغَدِ

بَحْثُهَا فِي الْإِنْبَاءِ عَلَيْهِ

٢٣٥

الظَّهْرَ بَعْدَ تَكْوُرِ الشَّمْسِ فَتَكُونُ سَوْدَاءَ مُظْلَمَةٍ وَالْيَوْمَ الثَّالِثَ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ
 الْبَاطِلِ مَخْرُوجَ ذَابَةِ الْأَرْضِ وَتَقْدُلُ الرُّومَ إِلَى قَرْيَةٍ بِسَاحِلِ الْبَحْرِ عِنْدَ كَهْفِ الْقَبْثَةِ
 وَبَعَثَ اللَّهُ الْقَبْثَةَ مِنْ كَهْفِهِمُ الْيَوْمَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مِلْحًا وَالْآخِرُ مَكِيلُنَا وَهَذَا
 الشَّهْدَاءُ الْمُسْلِمِينَ لِلْقَائِمِ فَبَعَثَ أَحَدَ الْقَبْثَةِ إِلَى الرُّومِ فَرَجَعَ بِغُرْجَاجَةٍ وَبَعَثَ
 بِالْآخِرِ فَرَجَعَ بِالْفَتْحِ فَيَوْمَئِذٍ نَأْوِلُ هَذِهِ الْآيَةَ وَلَهُ اسْلَمَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 طَوْعًا وَكَرْهًا ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا لِيُرِيَهُمْ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ فَيَوْمَئِذٍ
 نَأْوِلُ هَذِهِ الْآيَةَ وَيَوْمَ بَعَثَ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِنْ بَكْذِبٍ بَأْيَانًا لَهُمْ يُوزَعُونَ
 وَالْوَزَعُ خُفْقَانُ أَفْدَتِهِمْ وَيَسِيرُ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ بِرَأْيَةِ الْهَيْدِ وَالسَّيْفِ وَالْعَمَّا
 وَالْمَحْضَرِ حَتَّى يَنْزِلَ أَرْضَ الْهَجْرَةِ مَرَّتَيْنِ وَهِيَ الْكُوفَةُ فِيهِدَمُ مَسْجِدُهَا وَيُنْبِتُهُ عَلَى
 بِنَائِهِ الْأَوَّلِ وَيَهْدَمُ مَا دُونَهُ مِنْ دُورِ الْجَبَابِرَةِ وَيَسِيرُ إِلَى الْبَصْرَةِ حَتَّى يَسْرِفَ عَلَى
 بَحْرٍ هَا وَمَعَهُ التَّابُوتُ وَعَصَا مُوسَى فَيَعْرِمُ عَلَيْهِ فَيَزِفُ فِي الْبَصْرَةِ زَفْرَةً فَتَقْصُرُ
 بِحَارُ الْجَبَالِ لَا يَبْقَى فِيهَا غَيْرُ مَسْجِدِهَا كَجَوْجِ السَّفِينَةِ عَلَى ظَهْرِ الْمَاءِ ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى حَرُورٍ
 حَتَّى يَجْرُقَهَا وَيَسِيرُ مِنْ بَابِ بَنِي إِسْدَاقٍ بِزَفْرَةٍ فِي ثَقِيفٍ وَهُمْ زُرْعَ فُرْعُونَ
 ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى مِصْرَ فَيُصْعِدُ مِنْهُ فَيُخَاطِبُ النَّاسَ فَتَسْتَبِشِرُ الْأَرْضُ بِالْعَدْلِ وَتَقَطِي السَّمَاءُ
 قَطْرُهَا وَالشَّجَرُ ثَمَرُهَا وَالْأَرْضُ بِنَائِهَا وَتُزَيِّنُ لَأَهْلِهَا وَنَا مِنْ الْوَحْشِ حَتَّى تَرْتَقِيَ
 فِي طُورِ الْأَرْضِ كَانُفَاهُمْ وَيَقْدَفُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ الْعِلْمَ فَلَا يَحْتَاجُ مُؤْمِنٌ
 إِلَى مَا عِنْدَ أَخِيهِ مِنْ عِلْمٍ فَيَوْمَئِذٍ نَأْوِلُ هَذِهِ الْآيَةَ بِغْنَى اللَّهِ كَلَامَ مَنْ سَعَتْهُ وَتُخْرِجُ

رَبِّ الْعَالَمِينَ الزَّانِ

لَهُمُ الْأَرْضُ كُنُوزُهَا وَيَقُولُ الْقَائِمُ كُلُّوْا هُنْبَأُ مَا اسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ
فَالْمُسْلِمُونَ يَوْمَئِذٍ أَهْلُ صَوَابٍ لِلَّذِينَ آذَنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ فَيَوْمَئِذٍ نَأْوِي لَهُمْ
وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفَافًا فَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ يَوْمَئِذٍ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ لِلَّهِ
فَيَوْمَئِذٍ نَأْوِي لَهُمْ هَذِهِ الْآيَةُ أُولَئِكَ يَرَوْنَ الْأَنْفُوقَ الْمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ
زَرْعًا نَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْظُرْ إِلَيْهِمْ مِنْظُرُونَ فِيمَكْ فِيمَا بَيْنَ حَرْوَيْهِ إِلَى يَوْمِ مَوْتِهِ تَلْمِزًا
سَنَةً وَنَبْفَ وَعْدَةٍ أَصْحَابُهُ تَلْمِزًا وَثَلَاثَةَ عَشْرَ مِنْهُمْ ثَمَّةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَسَبْعُونَ
مِنَ الْجَنِّ وَمِائَتَانِ وَارْبَعَةٌ وَثَلَاثُونَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ الَّذِينَ غَضِبُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
إِلَيْهِ أَذْهَبْنَاهُ مَشْرُوكًا قَرِيبًا فَطَلَبُوا إِلَى بَنِي اللَّهِ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي أَجَابَتِهِمْ فَأَذِنَ لَهُمْ حَيْثُ
نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا وَانْظُرُوا إِلَى
مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا إِلَى مَن قَلْبُهُمْ يَقْبَلُونَ وَعَشْرُونَ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْهُمْ
الْمُقْتَدِرِينَ الْأَسْوَدَ وَمِائَتَانِ وَارْبَعَةٌ عَشْرَ الَّذِينَ كَانُوا بَنِي إِسْرَءِيلَ يَمْلِكُونَ فَنُفِثَ
إِلَيْهِمْ نَبِيُّ اللَّهِ بِرِسَالَةٍ فَاقْوَا مُسْلِمِينَ وَمَنْ أَفْنَاءُ النَّاسِ الْفَانِ وَثَمَامَةُ وَسَبْعَةٌ
عَشْرٌ وَمِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعُونَ الْقَائِمِينَ ذَلِكَ مِنَ السُّورَةِ ثَلَاثَةَ أَلْفٍ وَمِائَتَيْنِ
خَمْسَةَ أَلْفٍ فَجَمَعَ أَصْحَابُهُ سَبْعَةً وَارْبَعُونَ أَلْفًا وَمِائَةً وَثَلَاثُونَ مِنْ ذَلِكَ ثَمَّةٌ وَرُسُ
مَعَ كُلِّ رَأْسٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةٌ أَلْفٌ مِنَ الْجَنِّ وَالْأَنْفُوقَ يَوْمَ يَدْرُ فِيهِمْ يَقَاتِلُ وَإِيَّاهُمْ

بَحْشُ حَمَلِ اِجْمَاعٍ عَلَيَّ

بِضَرِّ اللَّهِ وَبِهِمْ يَنْصُرُ وَبِهِمْ يَقْدَمُ النَّصْرُ وَمِنْهُمْ نَصْرُ الْأَرْضِ
 كُنْتُمْ هَاجِمًا وَجَدْتُمْهَا وَفِيهَا نَقْصُ حُرُوفٍ (انتهی کلامه)

شرح لغات

اِجْمَاعُ بمعنای برانگیختن و محترس نمودن وزع را در ضمن کلام انحضرت بخفقتان قلب
 معنی فرموده محضه ظاهر اسب مخصوص باشد دَوَّور و دَوَّجَع داراست بمعنی خانه جبارته
 جمع جبار است بمعنای گردن کش و ستم پیشه زَقَرَه بانگ کردن بجزای دریای بیابان
 جَوْجُو السَّيْفِ برون هُدُ سینه کشتی حُرَّاء دهی است در پشت کوفه بقدر دو مصل
 راه فاصله و نام شهر بیت اَرْضُ الْحَزْزِ بضم حیم و زاء و ضم حیم و سکون راء و بفتح هـ و و
 سکون دوقم بچهار لغت زمین بی نبات را گویند که هیچ نروبانند یا آنکه علف وی را چراند
 باشند یا زمین باران نرسیده را گویند نِيف برون کپس افزونی و زیادتى چیزی و
 هر چه از ده زیاد تر باشد از این نيف گفته اند و نیز گفته شده که هر چه از عقدا و ل بگذرد
 تا بعقد دوم رسد و هکذا از دوم بگذرد تا به سوم رسد و باقی را بر همین قیاس کن انرا
 نيف گویند و از يك تا سه را نیز نيف گویند انقلاب برگشتن و منقلب برگردیدن و جای
 برگردیدن اِقْتَاء جمع فَنَاء است بمعنی گرُوه مَوَّابین ملائکه فشانند اری هستند که
 در جنگ شناخته شوند مَرْدُ فَايَن بکسر دال و فتح دال هر دو آمده بنا بر اول یعنی ملائکه
 که پیروی کننده اند بعضی از آنها بعضی دیگر را یا پیروی کننده برای مؤمنان که حفظ
 کنند ایشانرا - و بنا بر دوم در حق آنها بخت که چون دیگری سوار شود در عقب آنها

وَابْعَدُ إِلَىٰ رَحْمَةِٰ رَبِّكَ

اینها را آخرت بن گویند چنانچه در مجمع البحرین گفته است

معنی

و نذا میکند مناد بئی در ماه رمضان از طرف مشرق و ندای واپست که ای اهل هدایت جمع شوید و این نذاها سکام در آمدن و طالع شدن آفتاب خواهد بود و نذا میکند نذا کننده دیگری از طرف فرد رفتن و غروب کردن آفتاب یعنی مغرب که ای اهل هدایت جمع شوید و این نذا بعد از غروب آفتاب اول شب خواهد بود و در خردای نور در وقت ظهر بعد از گرفته شدن نور آفتاب که رنگ آن سیاه و تاریک کشته باشد خواهد بود یعنی آفتاب میبرد و در روز سوم حق از باطل جدا میشود بیرون میاید ذابۀ الارض یعنی جنبیده زمین که مراد خود آنحضرت آغنی امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود چنانچه از اخبار و احادیث صحیح و معتبره فهمیده میشود و لشکر رومیها و رومیها و رند بیوی شهریکه در کنار دریا واقع است نزد یک کَهَف یعنی غار و شکاف کوهی که جوان مردان یعنی اصحاب کَهَف را نجات میدهند و میآیند از آنجا و از آن کَهَف خودشان یعنی از آن غار و شکاف کوهی که در آن خوابیده اند و میفرستند بیوی ایشان یعنی بیوی رومیها را که آنرا امیلیا میگویند و مرد دیگری که آنرا مکسینا میگویند و اینها یعنی این دو نفر از شهیدان و تسلیم شوند بقیامت (علیه السلام) اند پس آنحضرت میفرستد یکی از این دو جوان مرد را بیوی رومیها را آنجوان بر میگرداند و آنرا بکنه حاجتی انجام داده باشد یعنی بشری در مقصد کرده باشد پس حضرت آن دیگری را میفرستد پس آنحضرت بر میگرداند با گشایش و وفوی پس در آن روز ناول

بِحُشْمَتِ اَحْبَاءِ عَلَوِيٍّ

۳۴۰

این آیه ظاهر میشود که میفرماید و خالص برای او یعنی برای خدا اسلام میآورند
یا بقیاتم ال محمد صلوات الله علیهم تسلیم میشوند همه کسانیکه در آسمانها و زمین ^{شدند} میباشند
از روی رغبت و میل و از روی کراهت پس برانگیزاند خدا از هر گروهی فوجی یعنی دسته
را یعنی زنده میکند از هر امتی دشنه ای از خردگان ایشان از انبیا و انبیا بنما آنچه را که
وعدہ داده شده بودند از ظهور دولت حق و پرشدن زمین از عدل و داد و انتقام کشیدن
از اهل ظلم و جور و بخت ال محمد علیهم السلام و در آن روز تاویل این آیه ظاهر میشود که
فرموده و روزیکه برانگیخته شود آن هر امتی دشنه ای از کسانیکه تکذیب کردند و دروغ
پنداشتند آیات و نشانه های قدرت و عظمی ما را پس ایشان بطیث دل گرفته خواهند شد
و کلاً و روع معنای خفقان و طیشی است که در دل های ایشان میافتد و سهر میکند بسیار
راستگوی بزرگتر یعنی امیر المؤمنین علیه السلام با پرچم هدایت و شمشیر و فقر و اسب
خاصه تا اینکه فرود میآید در محل هجرت خود و آن زمینی در آن هجرت فرموده است و مرتبه
یعنی کوفه پس خراب میکند مسجد را و بنا میکند بنیائی که در اول بنا شده و آنچه غیر بنا
اول است خراب میکند و نیز خراب میکند غیر از آن خانه ها بسکه حیاران و گردنکشان و شمشکار
در اینجا بنا کرده اند و مبرود بجانب بصره تا اینکه مشرف بر دریای آن میشود و با او استانبول
و عصای موسی پس قصد میکند نابود کردن آنرا پس فریاد میکند بنیابن لبذ فریاد کردن عجیبی
در بصره پس اینجا را آب میگیرد و دریای پُرانی میشود بخوبی که باقی نماند در آن غیر از مسجد او
کلان مانند سینه کشتی بر روی اجبست پس از اینجا میرود بجانب بحر و آنرا که موصی است در

را بجهت امر الخیر فی الدنیا

۳۴۱

پشت کوفه بد و میل راه فاصله با نام شهریت نا آنکه میسوزاند انجارا و مهرود از دروا
بی اسد نا اینکه فریاد میزند بماند بلند فریاد زدن عجیبی در قبیلہ ثقیف و حال آنکه ایشان
میشنا بند بیگ و ترسند است دلهای آنها پس از آن مهرود بجانب مصر و بر مصران با کلاه
پس مردم انجا خطاب میکند و ثبات میدهد ایشان را بعد از و داد در روی زمین و آسمان
با دان خود را میبارد و در خفا مویه های خود را ظاهر میکند و زمین روئیدنیهای خود
را مهر و یابند و زینتهای خود را برای اهل خود ظاهر میکند و بنیت هیچ جوان و حشی مگر
اینکه چرا میکند در طرف زمین مانند چهار پایان بوی آنها و علم و دانائی در دلهای
مؤمنین انداخته میشود پس محتاج نمیشود مؤمنی بپادگر فتن علم از برادر مؤمن خود پس
در آن روز تاویل این ایام ظاهر میشود که فرموده است بنیاز میکرد اند خدا هر مؤمن را از
گشایش فضل خود و بیرون میآورد زمین از برای ایشان گنجهای خود را و قائم علیه السلام
مبصر نماید پس بخورد یعنی بنغمهای خدا را گوارا باد شمارا جیب آنچه که پیش فرسارید
روزهای گذشته پس مسلمانان در آن روز از اهل صوابند هر آنکه انکسائی هستند که
به آنها اذن داده میشود در سخن گفتن پس در آن روز تاویل این ایام ظاهر میشود و جاء
و بآت و المالک صفا صفا یعنی و میاید صاحب پادشاه تو یعنی قائم ال محمد و صفوف ملائکه
پشت در پشت بکم بگردند پس در آن روز همیند خدای مگردین حق خود را آگاه باشد که
دین خالص مخصوص است برای خدا پس در آن روز تاویل این ایام ظاهر خواهد شد
آناندا نند که ما میکشایم ابرار در زمین بی آب و گیاه که باران بر آن نباریده با گیاههای در آن

بخش چهارم از احباب علی

۳۴۲

روئیده فتنه پس بیرون آمد بسبب آن ذراعتی که مجبورند از آنها چهار یا بیشان وجود
 آید پس نمیبیند و میگوید چه وقت است این فتح و گشایش اگر هستند شمار استگو بان
 بگو روز فتح و گشایش نفع میدهد آنکسان را که کافر شدند ایمان آوردنشان و پیوستنشان
 کسانی که باری کرده شوند پس روگردان شوند از ایشان و منظر بایش بدرستیکه ایشان هم
 انتظار کشیده گانند - پس در نیک میباید یعنی قائم علیه السلام از زمان بیرون
 آمدن و ظاهر شدنش تا روزیکه میبرد سیصد سال و چیزی زیاده تر که عبارت باشد
 زیاده آن میان ده سال تا نود سال و عدد اصحاب او سیصد و سی و نه نفرند
 نه نفر ایشان از بنی اسرائیلند و هفتاد نفر از خبیانند و دویست و سی و چهار نفر
 دیگر هفتاد نفر از ایشان کسانی هستند که برای خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله غضب
 کردند و هجوم آوردند بر مشرکین قریش و از پیغمبر اذن خواستند پس آنحضرت اجابت
 فرمود و اذن داد ایشان را زمانیکه این آیه نازل شد که فرموده مگر آنهاست که ایمان
 آوردند و عمل شایسته کردند و بسیار پاد خدا کردند و بعد از مظلوم واقع شدن باری
 کرده شدند و زود باشد که بدانند آنهاست که ستم کردند کدام بازگشتی است بازگشتن و
 جای برگشتن ایشان که بنا بر این میگردند - و ده نفر از اهل بمن اند که از ایشان است
 مقدار پیرا شود و دویست و چهارده نفر ایشان کسانی هستند که در کنار دریای
 عدن میباشد که بر آنکس شد بموی ایشان پیغمبر خدا با رسالت از جانب خدا پس
 آمدند و همه مسلمان شدند - و از گروهها و جمعیتهای سایر مردم در و هزار و هشتصد

را اجمعاً بمراجعه الزمان

هفده نفر و از ملائکه چهل هزار نفر که سه هزار نفر از آنها از ملائکه ای هستند که نشانیهای جنگی دارند و بر آن نشانیها شناخته میشوند و پنجاه هزار نفر از آنها از ملائکه مرد فین اند که بعضی از آنها پیروی از بعضی دیگر کنند با آنها پیروی از مؤمنین و نگاه داری از ایشان کنند و با اینکه بعضی از ایشان بعضی دیگر را در ردیف خود سوار کنند پس همه اصحاب آنحضرت چهل و هفت هزار و یکصد و سی نفرند که نه نفر از آنها سرکردگان لشکر آنحضرتند که با هر یک از آنها چهار هزار از جن و انس اند بعد از شکر روز بدر پس آنحضرت بمکه ایشان قتال میکند و بسبب ایشان ضرر یاری در پیش روی آنحضرت است و از ایشان است نعمت و زیت و توانگری زمین و خوبی و نازده روحی آن

(مجلسی علیه الرحمة میفرماید نوشتیم این خطبه را همچنانکه یافتیم آنرا و در آنست نقصی)

بخش پنجم در اخبار حسنین و سجادین

این بخش مشتمل بر سه قسمت است قسمت اول در اخبار بکه از حضرت سبط اکبر امام حسن مجتبی علیه السلام روایت شده قسمت دوم در اخبار بکه از سبط دوم حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام روایت شده قسمت سوم در اخبار بکه از حضرت امام چهارم علی بن الحسین

زین العابدین علیه السلام روایت شده
 ۳۴۴
 قِسمت اول از بخش پنجم حدیث اول

سپرده هم بخارا الا نوار . طبع طهران ص ۱۷۶ پسند خود از حضرت امام حسن علیه السلام

بخش پنجم: اول

روایت کرده که فرموده ما ما احدا لا يقع في عنقه بعة لطاغية زمانه الا
القامم الذي يصلي خلفه روح الله عيسى بن مريم عليه السلام فان الله عز
وجل يخفي ولادته ويغيب شخصه لئلا يكون لاحد في عنقه بعة اذا خرج
ذلك التاسع من ولداخي الحسين عليها السلام ابن سيدة الاماء بطيل الله
عمره في غيبته ثم يظهر في صورة شاب دواربعين سنة ذلك يعلم ان الله
على كل شيء قدير

یعنی نسبت از ما ائمه احدی مگر اینکه واقع میشود در گردن او بیعت
کردن با طاعنه زمانش یعنی خلفه جوهر مکران قیام کننده ای که نماز میکند
در پشت سر او روح خدا عیسی پیر مريم عليه السلام زیرا که خدای عز وجل پنهان
میکند ولادت او را و پنهان میگرداند شخص او را از دیده های مردم تا اینکه بیعت
احدی در گردن او نباشد هنگامیکه بیرون میاید یعنی ظاهر میشود و آن نهیم
از فرزندان برادر م حسین علیه السلام است پیر سیده و بزرگ کثیران یعنی علیا
جناب نرجس خاتون قیصر زاده روم که دراز میگرداند خدا عمر او را در غیبت و
پنهانی او تا اینکه ظاهر شود در صورت جوانی چهل ساله تا دانسته شود که خدا

بر هر چیزی توانا است
مؤلف ناچیز گوید از این حدیث شریف چند چیز مستفاد میشود اول
آنکه چون ظاهر شود بیعت احدی بگردن او بیعت برخلاف سایر ائمه که در زمان

در احادیث تنبیه

۳۴۵

خلفاء جور بوده اند دوم آنکه چون ظاهر شود حضرت عیسی علیه السلام باحضرت اقتداء کند و پشت سر او نماز بگذارد و این دلیل افضلیت حضرت بر حضرت عیسی سوم مخفی بودن ولادت آنحضرت بر مردم نظر خفاء ولادت حضرت ابراهیم خلیل الله و موسی کلم الله علیهم السلام چهارم غیبت کردن آنحضرت و مخفی بودن او در زمان غیبت از نظرهای پنج طوایف و دراز شدن مدت غیبت ابن زکوار ششم تصرف نکردن گردش زمان و طول مدت غیبت در بنیه آنحضرت و ظاهر شدن آن بزرگوار پس جوانی چهل سالگی با کثرت از چهل سال چنانکه از احادیث بسیار دیگر فهمیده میشود هفتم آنکه آن بزرگوار از فرزندان حضرت امام حسین علیهم السلام است و مادر بزرگوار او سیده تمام کیناست

حدیث دوم

۳۴۴

سپزدهم بحار ص ۱۷۷ بسند خود نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود یَعْنِي اللَّهَ رَجُلًا فِي الْآخِرَةِ زَمَانٍ وَكَلَبَ مِنَ الدَّهْرِ وَجَهْلٍ مِنَ النَّاسِ بِوَيْدِهِ اللَّهُ مِمْلَأَ مَكْتَهُ وَيَعِصِمُ بَصَارَهُ يَبْصُرُ بَايَاتِهِ وَيُظْهِرُ عَلَى الْأَرْضِ حَتَّى يَدْبُوا طَوْعًا وَكَرْهًا يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا وَيُؤَرِّقُ بَرَهَا نَابِدِينَ لَهُ عَرْضُ الْبِلَادِ وَطُولُهَا لَا يَبْقَى كَاثِرٌ إِلَّا أَمْنٌ وَلَا طَالِحٌ إِلَّا صَلَاحٌ وَتُضْلَمُ فِي مَلِكَةِ السَّبَاعِ وَتُخْرَجُ الْأَرْضُ مِنْهَا وَتُنَزَّلُ السَّمَاءُ بِرُكْنَيْهَا وَتُظْهِرُ الْكَوْزَ مِلْكًا مَا بَيْنَ الْحَافِقَيْنِ أَرْبَعِينَ عَامًا فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ آيَاتَهُ وَسَمِعَ كَلَامَهُ (در جلد هفتم اثبات الهداة ص ۴۹ طبع قم) **يَعْنِي** بر میا نگیزد خدا در آخر زمان و سلصفتی و دیوانگی اهد روزگار

بخش بیستم اول

و سختی دوران و ناذانی مردم مردی را که بار بکند او را بملائکه خود و حفظ کند
یاران او را بوسیله و سبب ایات و فشانه های خود و ظاهر کند او را براهل زمین و
غلبه کند بر همه آنها ناخواه و ناخواه بدین حق بگروند و زمین را از عدل و داد
و نور و برهان پر کند و درازا و پهنای روی زمین بدین او مندرج شوند تا
آنجا که هیچ کافری بروی زمین نماند مگر اینکه ایمان آورد و هیچ ناسائیت
نماند جز اینکه مشایسته شود و در دولت او درنده گان صلح و سازش کنند و او را
برسانند و زمین برکات خود را برون آورد و آسمان برکتهای خود را فر
بارد و گنجها برای او ظاهر گردد چهل سال بر شرق و غرب زمین حکومت کند
اینچو شایه حال آنکه دوران او را در یابد و سختی را بشود

علامه مجلسی در ذیل این حدیث بیان فرمود که مفاد و ترجمان آنست
اجبار وارده در ایام ملک و سلطنت آنحضرت مختلف وارد شده بعضی از آنها محمول
است بر جمیع مدت ملک او و بعضی بر زمان استقرار دولت او و بعضی بر جتنا
سالهای مداول در میان ما است و بعضی محمول بر سالها و ماههای طولانی
(بر بوبیت) و خدا میداند و بحقایق دانای تراست

حدیث سوم

۵۱۳

اثبات الهداة . جزوه هفتم طبع قم ص ۴۰۹ پسند خود از حسن بن علی علیه السلام
روایت کرده که فرمود لا یكون هذا الامر الذي تنظرون حتى يبرأ بعضكم من بعض

در حارث بن حسینه

و لیکن بعضکم بعضاً ویتقل بعضکم فی وجه بعض وحتی قیتهد بعضکم بالکفر علی بعض . قلت ما فی ذلک خیر . قال الحزب کلّه فی ذلک . یقوم قائمنا ویرفع ذلک

یعنی

همپا شدن این امر یعنی ظهور قائم علیه السلام که انظار از او میکشید تا اینکه میراث جوید بعضی از شما ها از بعضی دیگر و لعن کذب بعضی از شما بعضی دیگر و اما بگویند بیندازد بعضی از شما بر روی بعض دیگر و تا اینکه شهادت دهد بعضی از شما بکفر بر ضرر بعضی (راوی گفت) گفتم در آن زمان خبری نیست . فرمود هر خبری در آنست قیام میکند قائم ما و بر میدارد آن را

قسمتی در از بحس بن محمد

در بیان آنچه از حضرت سید الشهداء ابی عبد الله الحسین علیه السلام روایت شده

حدیث اول

۳۱۶

سیزدهم بحار ص ۱۹۳ طبع طهران از عینیت نجفی بسند خود از بشر بن غالب اسدی از آنحضرت روایت نموده که گفت قال لی الحسین بن علی علیهما السلام یا بشر ما یبقا قریش اذا قدم القائم المهدی منهم خمسة رجل ف ضرب اعناقهم صبرا ثم قدم خمسة ف ضرب اعناقهم صبرا فقلت قال اصلحك الله ابلغون ذلک فقال الحسین بن علی علیهما السلام ان مولی القوم منهم قال فقال بشر بن غالب احو بشر بن غالب شهد ان الحسین بن علی عدست عداة

بِحَبِيبِ قَسَمِ دُرِّ

یعنی گفت بشربن غالب که فرمود برای من حسین بن علی علیهما السلام ای
 بشر چون قیام کند قائم علیه السلام از ایشان یعنی از قریش کی باقی نخواهد ماند
 یا بضد نفر از ایشان زده میشود گردنهاشان و کشته میشوند بقتل صبر پس پیش
 آید یا بضد نفر دیگر از ایشان زده میشود گردنهاشان پس پیش آورده شود
 یا بضد نفر دیگر پس زده شود گردنهاشان گفت پس گفتتم اصلح الله ایا عده
 ایشان با این اندازه میرسد پس حضرت فرمود غلام و دو ست این گروه یعنی قریش
 هم از ایشان محسوب شود پس بشربن غالب برادر بشربن غالب گفت که گواهی میدهم
 که حسین بن علی علیهما السلام شمرده ناستش مرتبه

مؤلف گوید قتل صبر یعنی بازداشتن و زندانی و حبس کردن کسی را برای
 کشتن و ظاهر حدیث است که کشته شوندگان از قریش در شش مرتبه هر مرتبه یا
 نفر سه هزار نفر خواهند بود و فرمایش آنحضرت که فرموده مولی القوم منهم اشأ
 بانیت که هواخواهان و موالی و تابعین قریش هر چند از قریش هم نباشند

قریش محسوب میشوند

حَدَّثَ دُرِّ

۳۴۷

سپزدهم بحار . ص ۲۱ بسند خود از حضرت باقر از حضرت سید الشهداء علیهما
 السلام روایت کرده که فرمود قال الحسین علیه السلام لا صحابه قبل ان یقتل
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لی یا بنی انک ستساق الی العراق و هی

در الحارث حنین

۳۴۹

أَرْضَ فِدَا لِنَقِي بِهَا الْبَيْتُونَ وَأَوْصِيَاءَ الْبَيْتِينَ وَهِيَ أَرْضُ نَدْعَى عَمُورًا وَأَنْتَ
تَشْهَدُ بِهَا وَيَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ الرِّمْسَ الْحَدِيدَ وَتَلَى
قُلُوبَنَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ يَكُونُ الْحَرْبُ بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ
فَا بُشِّرُوا فَوَاللَّهِ لَنْ قُتِلُونَا فَا نَارُ دُعَىٰ نَبِيِّنَا قَالَ ثُمَّ أَمَكْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ فَكُونَ
أَوَّلَ مَنْ يَنْشُقُ الْأَرْضَ عَنْهُ فَأَخْرَجَ خُرْجَةً يُوَافِقُ ذَلِكَ خُرْجَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقِيَامُ
قَامَتْنَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ لَبَّيْنَا عَلَىٰ وَفَدْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ لَمْ يَنْزِلُوا إِلَى الْأَرْضِ
قَطُّ وَلَبَّيْنَا الْحَبِيرَ بِلِّ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَجُودَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَلَبَّيْنَا مُحَمَّدَ
وَعَلَىٰ وَأَنَا وَآخِي وَجَمِيعٌ مِنَ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي حُمُولَاتٍ مِنْ حُمُولَاتِ الرَّبِّ حَبْلُ بَلَى
مَنْ نَوَّرَ لَمْ يَرْكَبْهَا مَخْلُوقٌ ثُمَّ لَبَّيْنَا مُحَمَّدًا لَوْ أَنَّهُ وَلِيْدُ فَقَعْنَا إِلَى قَامَتْنَا مَعَ سَبْقَةِ
ثُمَّ أَنَا مَكْتُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ يَخْرِجُ مِنَ الْأَرْضِ الْكَوْفَةَ عَيْنًا مِنْ
دَهْنٍ وَعَيْنًا مِنْ مَاءٍ وَعَيْنًا مِنْ لَبَنٍ ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَدْفَعُ إِلَى سَيْفِ رَسُولِ
اللَّهِ وَيَبْعَثُنِي إِلَى الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فَلَا أُنْفِي عَلَى عَدُوِّ اللَّهِ إِلَّا أَهْرَقَ دَمَهُ وَلَا أَدْعُ
صَنَمًا إِلَّا أَحْرَقْتُهُ حَتَّى أَقَعَ إِلَى الْهِنْدِ فَافْتَحَهَا وَإِنَّ دَاوِيَالَ وَيُوشَعَ يَخْرُجَانِ إِلَى
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولَانِ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيَبْعَثُ اللَّهُ مَعَهُمَا إِلَى الْبَصْرَةِ سَبْعِينَ
رَجُلًا فَيَقْتُلُونَ مَقَاتِلَهُمْ وَيَبْعَثُ بَعَثًا إِلَى الرُّومِ فَيَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ ثُمَّ لَا قَتْلَ
كُلِّ دَابَّةٍ حَرَّمَ اللَّهُ لِحْمَهَا حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا الطَّبِيبُ أَعْرَضَ عَلَى
الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَسَائِرِ الْمِلَلِ وَلَا خَيْرَ فِيهِمْ مِنَ الْإِسْلَامِ وَالسَّيْفِ مِنْ

بِخَبَرِ مُقَدِّمٍ

اَسْلَمَ صُنَّتَ عَلَيْهِ وَمَنْ كَرِهَ الْاِسْلَامَ اَهْرَقَ اللّٰهُ دَمَهُ وَلَا يَبْقَى رَجُلٌ مِنْ شَعْبِنَا
اِلَّا اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْهِ مَلَكًا يَمْسَحُ عَنْ وَجْهِهِ التُّرَابَ وَيَعْرِضُ اَرْوَاجَهُ وَقَرْلَهُ (وَمَنْ لَيْلٍ)
فِي الْجَنَّةِ وَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِهِ الْاَرْضُ اَعْمَى وَلَا مَقْعَدٌ وَلَا مَبْنًى اِلَّا كَتَفَ اللّٰهُ
عَنْهُ بِلَادَهُ بَنَاءَ اَهْلِ الْبَيْتِ وَلَيَنْزِلَنَّ الْبَرَكَةُ مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ حَتَّى اَنَّ الشَّجَرَةَ
لَتَنْقُصَ بِمَا يَزِيدُ اللّٰهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرَةِ وَلَتَأْكُلَنَّ ثَمَرَةَ الشَّتَاءِ فِي الصَّيْفِ وَثَمَرَةَ
الصَّيْفِ فِي الشَّتَاءِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْكُتَابِ اٰمَنُوا وَاتَّقَوْا
لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ ثُمَّ اَنْزَلَ اللّٰهُ لِيَهَبَ لِشَعْبِنَا كِرَامَةً لَا يَخْفَى عَلَيْهِمْ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَ
مَا كَانَ فِيهَا حَتَّى اَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يَرِيْدَانِ يَعْلَمَ عِلْمَ اَهْلِ بَيْتِهِ فَيَخْبِرُهُمْ بِعِلْمِ مَا
يَعْلَمُونَ

يَعْنِي

فرمود حسین علیه السلام بیا را از خود پیش از آنکه کشته شود
رسول خدا صلی الله علیه و اله بمن فرمود ای پسر من بدرستی که تو زود باش
که رانده شوی بوی عراق و آن زمینی است که رسیده اند به آن پیغمبران و اصحاب
پیغمبران و آن زمینی است که از اعمور گویند و بدرستی که شهید میشوی در
انجا و شهید میشوند با تو گروهی از یاران تو که نمیابند درد و شکنجه مالش آهن
و نلاوت فرمود این پدر را که خدا فرموده گفتیم ما ای اتش سرد و سلامت باش
بر ابراهیم میباشد جل کردن سرد و سلامت بر ایشان و بر تو پس مرده باد

در احادیث حسنین

۳۵۱

شمارا پس بذات خدا قسم است که هر آنکه اگر ما را کشتند و آدمیشوم بر پیغمبر خود
فرمود پس در نیک میکنم هر قدر از مدت که خدا میخواهد و میباشم اول کسی که شکسته
میشود زمین از او پس بیرون میآیم بیرون آمدنی پس موافق شود بیرون
آمدن من با بیرون آمدن امیر مؤمنان (علیه السلام) و قیام کردن قائم ما پس
هر آنکه فرود میآید نزد من گروهی از آسمان از جانب خدا که فرود نیامده اند
بر زمین هر گاه و هر آنکه فرود آیند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها
از فرشتگان و هر آنکه فرود آیند محمد و علی و من و برادر من و جمیع کسانی که منت
گذاشته است خدا بر ایشان در محملهای از محملهای پروردگار که اسبهای مخصوص
و سوارانی که حکم آنها را و آن وفا داشت که آن اسبها از نور است و مخلوقی بر آنها
سوار شده پس هر آنکه بچینش در آورد محمد (صلی الله علیه و اله) پرچم خود را
و میدهد از ابدست قائم ما با شمشیر خود پس ما در نیک میکنم بعد از آن تا هر
مقداری که خدا میخواهد پس از آن بیرون میآورد خدا از مسجد کوفه چشمه ابر
از روغن و چشمه ابر از آب و چشمه ابر از شیر پس امیر المؤمنین (علیه السلام) با
خود را بمن میدهد که شمشیر رسول خدا (صلی الله علیه و اله) است و میفرستد مرا
بجانب مشرق و مغرب پس دشمنی از دشمنان خدا نیز من آورده نشود مگر آنکه
خون او را بر من و بیتی را نمیکذارم مگر آنکه از ارمیوزانم تا اینکه بهیض میروم
و آنجا را فتح میکنم و دانیال و یوشع بیرون میآیند یسوی امیر المؤمنین (علیه السلام)

بخش پنجم قسمت دوم

راست گفت خدا و رسول او و بر میا نگذارند خدا با ایشان هفتاد نفر را که بصره
روند پس می‌کشند کسان را که با ایشان مقاتله می‌کند و می‌فرسند لشکر را بجای
روم پس می‌کشاید خدا روم را بدست ایشان پس از آن هر آنکه می‌کشد هر چند را
که حرام کرده است خدا گوشت آنرا ناباشد بر روی زمین مگر حلال گوشت ناکه
و عرضه میدارم بر یهود و نصاری و سایر ملت‌ها دین اسلام را و اینها را می‌کشم
با سلام آوردن و با شمشیر زدن با ایشان پس هر که مسلمان شد بر او منت می‌گذارد
و هر که کراهت از مسلمان شدن دارد خدا خون او را بدست من میریزد و باقی ما
مردی از شیعیان ما مگر آنکه نازل گرداند خدا بر او فرشته را اگر پاک کند خدا
را از روی او و بشناساند به او زینها و ضربت و جایگاه او را در بهشت و باقی
همانند بر روی زمین کوری و نه زمین گری و نه مبتلا به هر قبی مگر آنکه بر طرف
خدا از اولای او را بسبب ما اهل بیت و هر آنکه نازل گرداند خدا برکت را از آسمان
بر زمین نا اینکه درخت از زیاده میوه ای که بر آنست بشکند و هر آنکه میخورد البته
میوه های فضل زمستان را در فضل بهار و ثابتن و میوه های ثابتنی را
در فضل زمستان و اینست تاویل قول خدای تعالی که میفرماید و اگر چنین بود
که اهل کتاب ایمان میاوردند و پرهیزکار میشدند هر آنکه می‌کشودیم بر ایشان
در رهای برکات را از آسمان و زمین و لکن دروغ میگویند پس میگیریم ایشان را
بسبب آنکه که کسب می‌کنند یا دستهایشان کسب میکند پس بدرستی که خدا هر آنکه

در حایرت حسینیه

۳۵۳

برای شیعیان ما چنان کرامتی را که بر ایشان مخفی نماند بر روی زمین چیزی
و نباشد در روی زمین چیزی تا اینکه هر مردی از ایشان که اراده کند بداند

علم اهل خانه خود را با ایشان جزم دهد بدافتن آنچه را که میداند

مؤلف گوید از ظاهر این حدیث شریف مطالبی چند مستفاد

میشود که بعضی از آنها مربوط به زمان قیام قائم علیه السلام است و بعضی مربوط
برجعت است و بعضی مشترک بین هر دو است اول جز از پیشگوئی پیغمبر صلی الله علیه

والله بشهادت حسین علیه السلام و اصحابا و در عموماً که زمین گریلا باشد دوم آنکه

انبیاء و اوصیاء در آن زمین عبور کرده اند سوّم آنکه اصحاب آنحضرت از فطش و توحی که با

خدا دارند آلم و عذاب متّ الهی را نمیفهمند چهارم پیروان شهادت بر پیغمبر وارد شده اند

پنجم آنکه اول کسی که زمین بر او شکافته میشود و بدینا بر میگردد حسین علیه السلام است

ششم آنکه زمان بیرون آمدن او حضرت امیر مؤمنان علیه السلام هم بدینا بر میگردد

هفتم آنکه خروج ایشان موافق با قیام قائم علیه السلام است هشتم آنکه زمان

خروج حسین علیه السلام گروهی از ملائکه که تا آن زمان هرگز بر زمین نیامده اند از نزد خدا

بر او نازل میشوند نه از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها و از فرشتگان در

نزد او فرود میآیند دهم آنکه آنحضرت با پیغمبر و علی و برادرش حضرت مجتبی علیه السلام

همگی با هم بر فرود میآیند یا زدهم همه آنها بر اسبهای از نور سوارند که بران اسبها

احدی از مخلوقات سوار نشده اند دوازدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر حی در

بِحَسْبِ نَجْمِ قَسَمَتِ نَو

۳۵۴

در دست دارد که در اهواز و جنبش است انزاب دست قائم علیه السلام میدهد
 با شمشیر خود سیزدهم در ان زمان در مسجد کوفه سه چشمه ظاهر میشود چشمه ای
 از روغن و چشمه ای از آب و چشمه ای از شیر چهاردهم در آن وقت امیر المؤمنین
 شمشیر پیغمبر را بدست حسین علیه السلام میدهد پانزدهم رفتن حضرت سید
 الشهداء علیه السلام بجا ب مشرق و مغرب و جنگ کردن و کشتن دشمنان
 خدا را شانزدهم سوزاندن آنحضرت هجرتی را هفدهم رفتن حسین علیه
 السلام به هند و فتح کردن او انجارا محمد هم زنده شدن دانیال پیغمبر و یوشع
 و آمدن آنها در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام و صدیق کردن ایشان
 گفته خدا و رسول را نوزدهم برانگیختن و فرستادن خدا دانیال و یوشع
 را با هفتاد نفر بجا ب بصره و کشتن ایشان مقابلین خود را بیستم برانگیختن
 لشکری بطرف روم و فتح دادن خدا بدست ایشان روم را بیست یکم کشتن حضرت
 سید الشهداء علیه السلام هر جنبه حرام گوشتی را در روی زمین که غیر
 از حیوانات حلال گوشت در روی زمین باقی نماند بیست و دوم عرصه داشتن
 حضرت سید الشهداء علیه السلام دین اسلام را بر یهود و نصاری و یسایا
 ملتها بلکه در روی زمین اند و غنیمت کردن ایشان را با اختیار کردن دین اسلام
 یا کشته شدن بیست و سوم باقی نماندن شیعیان از شیعیان آل محمد علیهم
 السلام مگر اینکه فرشته ای خدا بر او نازل کند که گردد و عباد و خال را از روی

در احادیث حبیبه

۳۵۵

او پاک کند بپست، و چهارم نمودن آن فرشته بر آن شجره ز ثمرها و مقام و منزلتیکه از برای او در بهشت میباشد بیت و پنجم باقی نماندن در روی زمین کوری یا زمین گری یا مبتلای الا اینکه آن بلاها از او برداشته شود ببرکت اهل بیت علیهم السلام بیت و ششم آسمان برکات خود را بر زمین بیارد بیت و هفتم آنکه هر درختی بقدری میوه بیاورد که بشا از زیادتی و سنگینی میوه بشکند بیت هشتم آنکه این اندازه میوه زیاد باشد که میوه های نابستانی در زمستان مصرف شود و میوه زمستانی در تابستان خورده شود بیت و نهم مخصوص گردانیدن و بخشیدن خدا بشیعیان کرامتی را در روی زمین و آنچه که در آن است سی ام داناشدن هر مرد با آنچه که در پنهانی خاواده او میداند و میکنند

این حدیث را علامه مجلسی علی الله مقامه در سیزدهم مجازا کافوار از کتاب خرائج و کتاب

مختصر البصائر هر دو نقل فرموده است
فتمت بیوم از تحسینی

در ذکر احادیث مأثوره از حضرت امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام

حدیث اول

۳۱۸

سیزدهم مجاز ص ۱۶۱ از کتاب مواظب بسند خود از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده بروایت جدم بن بشیر که گفت گفتم بعلی بن الحسین علیهما السلام که وصف فرما برای من خروج مهدی (علیه السلام) را و من بشناسان دلگشا

تجربہ کبر قسم سوم

۳۵۶

او وقتا فہای اوزا پس فرمود بکون قبل خروجہ خروج رجل یقال لہ عوف السلی
بارض الجزیرۃ ویكون ما واه بکویت (بکویت) وقلہ بمسجد دمشق ثم بکون خروج شعب
صالح من سمرقند ثم مخرج السفیانی الملعون من الوادی الیابس وهو من ولد
عنبہ بن ابی سفیان فاذا ظهر السفیانی اخفی المہدی ثم مخرج بعد ذلك

یعنی میباشد پیش از خروج او یعنی مہدی خروج مردی کہ عوف سلمی
گفته میشود در زمین جزیرہ و جا بگاہ او در کربت پاکوت است و محل کشنہ
شدن او در مسجد دمشق است پس خروج میکند شعب بن صالح از سمرقند
پس از ان بیرون میاید سفیانی ملعون از بیابان خشک بی آب و علف و او
از فرزندان عنبہ پس ابی سفیان است پس چون سفیانی ظاهر شود مخفی
میشود مہدی پس بیرون میاید بعد از ان

نگارندہ گوید از اینجہ پست نیز چند نکته استفادہ میشود اول خروج
عوف نام سلمی کہ از زمین جزیرہ بیرون میاید و مراد از جزیرہ دور پست جزیرہ
آوال کہ از خرائر بحرین است باشد چنانچہ از بعضی از اخبار دیگر مستفاد میشود
کہ بعضی از اینها قبال ذکر شدہ و بعضی بعد از این خواهد آمد و ماوای عوف در
کربت پاکوت است و دوم اقرب واجب است فلذا بعید نیست کہ پست کربت محرف کویت
باشد دوم گنہ شدن عوف است در مسجد جامع دمشق سوم خروج شعب بن
صالح است از سمرقند چہارم خروج سفیانی کہ از علان حقیقہ ظهور مہدی است

در احایر سنجائی

۳۵۷

پنجم ظاهر بودن مهدی است پیش از خروج سفیانی امانه ظهور قیامی چنانچه
از بعضی احادیث دیگر نیز مستفاد میشود و ظاهر آنها ظهور دارد بر اینکه زمانی که
لشکر سفیانی بمدینه میسازد حضرت با اتباع خود از مدینه بمکه هجرت میکند و بعد
در مکه ظاهر میشود بظهور قیامی

حدیث دوم

۳۱۹

کمال الدین و تمام النعمه . و سیزدهم بخاری از کتاب ص ۱۸۷ بسند خود از ابی حمزه
کابلی از آنحضرت روایت کرده که فرمود المفقودون عن شهر ثلاثمائة وثلاثة عشر
رجلا عدة اهل بدر فیصبحون بمکه وهو قول الله عز وجل ایما نکتوا یا ایة
بکم الله جمیعا وهم اصحابا لقام

یعنی گمشدگان از جامه های خواب خود سیصد و سیزده نفرند بشماره
اهل بدر پس صبح میکنند در حالتیکه در مکه اند و اینست معنای گفته خدای عز و جل
که فرموده هر کجا باشند میاورد خدا همه شما ها را و ایشان بار او قائم علیه السلام

حدیث سوم

۳۲۰

عنبت نعمانی ص ۱۷۲ بسند خود از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده
که فرمود اذا قام القائم اذهب الله عن کل مؤمن العاهة و رد الله قوته
یعنی زمانی که قیام کند قائم (علیه السلام) مبرد خدا از هر مؤمنی کلیه
افقیها را و بر میگرداند با وقوت و توانائی او را

بخش پنجم قسمت سوم

حدیث چهارم

۳۵۸

۳۲۱

سپن دهم مجار ۰ ص ۳۴ از جامع الاخبار مسند از ابی خالد کاتبی روایت کرده که گفت
که گفت فرمود برای من علی بن الحسین علیهما السلام با ابا خالد ثانی قتن که قطع
اللیل المظلم لا یجوالا من اخذ الله میثاقه اولئک مصابیح الهدی وینابیع العلم ینحیهم
الله من کل قته مظلمه کانی بصا حکم قد علا فوق نجفکم بظلم کوفیان فی ثلثه و
بضعه عشر رجلا جبرئیل عن یمنه و میکائیل عن شماله و اسرافیل امامه معه رایه
رسول الله قد نشرها لایهوی بها الی قوم الا اهلکم الله عز وجل

یعنی ای ابا خالد هر آنکه میاید باین البته فتنهائی مانند پاره های شبتاره
و تاریک کننده که بخانه نیاید از آن مگر کسیکه میان خود را از او گرفته و نیگروه چراغها
دهد بآیتد و چشمه های دانائی که بخانه میدهد ایشان را خدا از هفت تن تاریک کند
گو با مبیین صاحب شما (یعنی مهد علیہ السلام) و اگر بالا رفتا است در بالای نجف
شما در پشت کوفه در میان سیصد و پسرده نفر مرد که جبرئیل از طرف راست او و
میکائیل از طرف چپ او و اسرافیل در پیش روی او است و با او است پرچم رسول
خدا صلی الله علیه و اله که پهن کرده است امر آنکه با آن بطرف قومی نهد و مگر

اینکه هلاک میکند خدای عز و جل ایشانرا

حدیث پنجم

۳۲۲

الزام الناصب ص ۱۷۸ از کتاب صراط المستقیم از حضرت زین العابدین علیه السلام

مَرَاخِبُ سَجَادِيَّةٍ

۳۵۹

روایت کرده که فرمود اذما لا نجفكم هذا السيل والمطر وظهرت النار في الحجاز والمدة
وملكت بغداد التفرق فوقعوا ظهور القائم المنظر

یعنی زمانی که پُرگذاين نجف شما را سيل و باران و ظاهر شود آتش مخصوص در حجاز
و مدد و مالک شد بغداد را ترك تا نافر مي انظار بکشد ظهور قائم انظار برده شده
مؤلف گوید از اين حديث کوچک سه ايت بزرگ برای ظهور و عصر عجل الله
مقالی فرجه مقرر شده یکی پر شدن نجف است از سيل و باران چنانچه از احاديث ديگر مبرها
میشود و اين علامت در همان سال است که حضرت عليه السلام قيام میکند در ثبابت
بيت و چهار باران في دري که زمين را پاک و شسته کند و در همان سال در اتر طيان سيل
و آب فرات سگافته شود و آب بپای خود در نجف جريان پيدا میکند بدون اسباب
و آلات چنانچه اخباران در اين کتاب ذکر کرده خواهد شد دوم ظاهر شدن آتش
در حجاز و مدد که ان قریه ايت از قراءه بمن که بيت ميل تا شهر صنعاء فاصله دارد
و در بخش سوم اين کتاب در جزو اول بعض از اخباران ذکر شد و بعد از اين هم قسمت
ديگر از آنها ياد کرده میشود سوم گرفتن ترکست بغداد را و هجوم آوردن ايشان ^{بعيد}
نيز در سال قبل از ظهور است نقر بها و گرفتن ايشان بغداد را غير از گرفتن مغولها است
ببر کردی هلاکو و کشته شدن مستعصم عباسی است زيرا که انچه از احاديث و اخبار
خاصه و عامه استفاده میشود چنين مرتبه ترك بايد بعراق حمله آورد از ظاهر بعض
از اخبار و نام مرتبه حمله ايشان اشاره بلکه تقصيص شده که یکی از آنها داستان هلاکو بود

بخش ششم در انجبا

و دیگری هجوم ال عثمان جوق و اسنلاء عثمانیه که آنها نیز از تولد ترکند بود
و در اخبار نبویه گذشت که برای ترک سه مرتبه خروج است و آخرین خروج آنها
اتصال دارد بخریج سفیانی و قیام قائم ال محمد علیهم السلام

بخش ششم در اخبار باقوید

در بیان احادیثی که از حضرت باقر العلوم امام محمد باقر علیه السلام روایت شده
۳۳۳ **حَدِيثُ اَوَّلُ**

غیبت نغاف. ص ۱۳۵ بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود. اِذَا رَأَيْتُمْ نَارًا
الْمَشْرِقِ شَبَهَ الْهَرْدِيِّ الْعَظِيمِ تَطْلُعُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةً فَوْقَ وَفَوْقَ الْوَجْهِ الَّتِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ إِن شَاءَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ أَنْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ قَالَ الصَّبْحَةَ لَا يَكُونُ إِلَّا فِي شَهْرِ
رَمَضَانَ لَا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ شَهْرَ اللَّهِ وَهِيَ صَبْحَةُ جِبْرِئِيلَ إِلَى هَذَا الْخَلْقِ ثُمَّ قَالَ يَنَادِي
مِنَادٌ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ فَيَمِيعُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَمِنْ الْمَغْرِبِ لَا يَبْقَى رَأْفَدٌ إِلَّا اسْتَقْبَطَ
وَلَا قَائِمٌ إِلَّا قَدَّ وَلَا فَاعِدٌ إِلَّا قَامَ عَلَى رَجْلَيْهِ فَرَعَا مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ فَرَمَ اللَّهُ مِنْ
أَعْتَبَ بِذَلِكَ الصَّوْتِ فَاجَابَ فَنَ الصَّوْتِ صَوْتُ جِبْرِئِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَقَالَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ الصَّوْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ جُمُعَةِ لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فَلَا تَقْشُرُوا
فِيهِ أَمْرَ صَوْتِ جِبْرِئِيلَ فِي ذَلِكَ وَاسْمَعُوا وَاطِيعُوا وَفِي آخِرِ النَّهَارِ صَوْتُ ابْلِيسَ لِلْمُؤْمِنِينَ
يَنَادِي أَنْ فَلَانَا قَتْلَ مَظْلُومًا لَيْسَتْ النَّاسُ وَيَقْتُلُهُمْ فَمَكَ ذَلِكَ الْيَوْمَ مِنْ شَأْنِ مَجْمَعِهِ

وَأَحَابِثُ بَابِ مَدِّ

مَدَّ هَوَى فِي النَّارِ فَادَّاسَمَعَتِ الصَّوْتِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا تَشْكُوا مِنْهُ أَنْتُمْ صَوْتُ
 جِبْرِئِيلَ وَعَلَامَةٌ ذَلِكَ أَنَّهُ بِنَادَى بِاسْمِ الْقَائِمِ وَاسْمِ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حَتَّى لَمَعَتْ
 الْعُذْرَاءُ فِي خُدْرِهَا فَخَرَّضَ أَبَاهَا وَأَخَاهَا عَلَى الْخُرُوجِ وَلَا يَدَّ مِنْ هَذَيْنِ الصَّوْتَيْنِ
 قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ صَوْتُ مِنَ السَّمَاءِ وَهُوَ صَوْتُ جِبْرِئِيلَ بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ
 وَاسْمِ أَبِيهِ وَالصَّوْتُ الَّذِي (الثَّانِي) مِنَ الْأَرْضِ هُوَ صَوْتُ إِبْلِيسَ لِلْعَيْنِ بِنَادَى
 بِاسْمِ فُلَانٍ أَنَّهُ قَتَلَ مَظْلُومًا بِرَيْدِ بَذَلِكِ الْفِتْنَةِ فَاسْتَجَبُوا الصَّوْتِ الْأَوَّلَ وَأَيَّامُ وَالْآخِرَ
 أَنْ تَقْضُوا بِهِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَقُومُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا عَلَى خَوْفٍ
 شَدِيدٍ مِنَ النَّاسِ وَزَلَّالٍ (زَلْزَالٍ) وَفِتْنَةٍ وَبَلَاءٍ يَصِيبُ النَّاسَ وَطَاعُونَ
 قَبْلَ ذَلِكَ وَسَيْفُ فَاطِمَةَ بَيْنَ الْعَرَبِ وَاخْتِلَافٌ شَدِيدٌ فِي النَّاسِ وَتَشْتَتِ فِيهِمْ
 وَتُغَيَّرُ مِنْ حَالِهِمْ حَتَّى يَهْتَمُّ الْمَمْتَنِيُّ الْمَوْتَ صَبَاحًا وَمَسَاءً مِنْ عَظَمِ مَا يُرَى مِنْ
 كَلْبِ النَّاسِ وَكُلِّ بَعْضِهِمْ كَبُضًا فَخَرَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ يَكُونُ عِنْدَ الْيَأْسِ
 وَالْفِتْوَةِ مَنْ أَنْ يَرَوْا فَرَحًا فَيَأْخُذُوا بِمَنْ أَدْرَكَهُ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَالْوَيْلُ كُلُّ
 الْوَيْلُ لِمَنْ نَاوَاهُ وَخَالَفَهُ وَخَالَفَ أَمْرَهُ وَكَانَ مِنْ أَعْدَائِهِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُومُ
 بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَكِتَابُ جَدِيدٍ وَسُنَّةُ جَدِيدَةٍ وَقَضَاءُ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ وَلَيْسَ
 شَأْنُهُ إِلَّا الْقَتْلُ لَا يَسْتَبْقَى أَحَدٌ وَلَا نَاحِزُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأَمٍّ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 إِذَا اخْتَلَفَ بَيْنَ فُلَانٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَخُذْ ذَلِكَ فَانْظُرْ وَالْفَرْجَ وَلَيْسَ فَرْجُكُمْ إِلَّا فِي
 اخْتِلَافٍ بَيْنَ فُلَانٍ فَإِذَا اخْتَلَفُوا فَوَقُّعُوا الصِّحْرَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَخُرُوجِ الْقَائِمِ

بخش ششم در اخبار باقیه

ان الله یفعل ما یشاء ولن یخرج القائم ولا یزول ما یحبون حتی یتخلف بوفلان
 فیما بینهم فاذا کان طلع الناس فیهم واختلف الکلمه وخرج السفیانی وقال لا بد لى
 فلان من ان یملکوا فاذا ملکوا ثم اختلفوا تفرق ملکهم وقشت امرهم حتى یخرج
 علیهم الخراسانی والسفیانى هذا من المشرق وهذا من المغرب یستبقان الى الکوفه
 کفرسى رهان هذا من هنا وهذا من هنا حتى یكون هلاک بنی فلان علی ایدیها اما
 انهم لا یبقون منهم احدا ثم قال خروج السفیانى والیمانی والخراسانی فی سنه
 واحده فی شهر واحد فی يوم واحد نظام کظام الخرز یتبع بعضه بعضا فیکون
 البأس من کل وجه ویل لمن ناواهم ولیر فی الترایات رايه اهدى من رایة الیمانی
 هی رایة همدی لانه یدعو الی صاجکم فاذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس
 وکل مسلم واذا خرج الیمانی فانهض الیه فان رایته رایة همدی ولا یجیل لمسلم ان
 یمتوی علیه فمن فعل ذلک فهو من اهل النار لانه یدعو الی الحق والی طریق مستقیم
 ثم قال لی ان ذهاب ملک بنی فلان کقصع الفخار وکجعل کانت فی یده فخاره وهوی
 اذ سقطت من یده وهوساه فانکسرت فقال حین سقطت هاء شبه الفرج فذهبا
 ملکهم مکنذا اعقل ما کانوا عن ذهابه

لغات هُردی منسوب بهرد بضم هاء است بمعنای زعفران وکل سرخ وینج در
 است که بران رنگ کند وهردی بمعنای ازهرد ورنک کرده وهردی بضم هاء وشدید
 یاء دشنه فی راگویند که گیاه بران پیچیده باشد وحضرت تشبه فرموده اثن را بدسته

زاجعلنا من الخصالنا

۳۶۳

فی که بزبان گویا پیچیده باشد یا زبانت ان زعفران رنگ و کلی رنگ باشد را قد بمعنای خوابیده و مراد از فلان عثمان است تحریر بمعنای تخریص کلی حرکت دیوانه گردیده و ختمان شده و فروما یکی کردن و سخت شدن زمانه یا س و قنوط مترادف بمعنای ناامیدی امر جدید زمان نازه ایت که بزبان حضرت مهر سدان طرف خدا بوسیله پیغمبر صلی علیه و اله یا امیر المؤمنین علیه السلام با جبرئیل امین چنانچه از بعضی از اخبار مستفاد میشود و کتاب جدید عبارت از آن صحیفه ای که مخصوص بخود آنحضرت بوده از دوازده صحیفه آنکه جبرئیل از جانب رب جلجل در مرض الموت پیغمبر صلی الله علیه و اله نزد آنحضرت که در هجرت از آن صحیفه ها تکلیف هر یک از ائمه علیهم السلام خصوصاً ثبت بوده و ما مورد بوده که انتقال امر امامت با و بمفاد آن عمل نماید نه اینکه مراد این باشد که آنحضرت کتاب نازه و شریعت و سنت نازه ای بیاورد برخلاف قرآن و شریعت و سنت حدیث حضرت خاتم پیغمبران صلی الله علیه چنانچه بعضی از صالحین مضلین و ملحدین گمراه و گمراه کننده بزبان رفته اند زیرا که امام حق قشیرع شریعت و تبدیل سنت را ندارد بلکه او حافظ شریعت و سنت پیغمبر است و بنص قرآن و سنت و بحکم عقل و ضرورت ثابت شده که بعد از وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله و سلم پیغمبری نیامده و نایافت نخواهد آمد بنویسند اشاره بنبی عباس است خرم معنای مهره التواء بلند کردن لواء یعنی پرچم قطع کاسه فخر خرق یعنی گل چخته شده هاه لفظی است که برای وعید و ترسانیدن استعمال میشود

معنی

بخش ششم در الحایب تیر

زمانیکه دبدی انقی را که از سمت مشرق ظاهر شود بشکل دسنه فی بزرگی که بر دور
 آن گیاهی پیچیده باشد سرخ رنگ که سه روز با هفت روز نمایان باشد پس منظر باشد
 فرج ال محمد علیهم السلام را اگر بخواهد خدای عز و جل که غالب و درستکار است
 پس فرمود که صدای امثال منی باشد مگر در ماه رمضان که ماه خدا است و آن
 صدای جبرئیل است نبوی این خلق پس فرمود که منادی از آسمان ندا میکند
 بنام قائم پس میشود آن ندا را هر که در مشرق باشد و هر که در مغرب باشد مانند
 خوابیده ای مگر آنکه از آن ندایا بشود و ندایا شده ای مگر آنکه نبیند و نه
 نشنود ای مگر آنکه بپا ایستد و سنا که از این نداء پس خدا رحمت کند کمی را که
 از این ندا عبرت گیرد پس جواب گوید و یا که صدا صدای جبرئیل است که روح الله
 باشد و فرمود علیه السلام که صدا در ماه رمضان در شب جمعه بیست و سوم
 خواهد بود پس شک نکنید در آن و بشنود و فرمانبرداری کند و در آخرها
 روز صدای شیطان لغت کرده شده بلند شود ندا میکند که آگاه باشید که ملا
 یعنی عثمان مظلوم کشته شد تا اینکه مردم را بشک بپندارد و بفرستد بپندارد
 ایشان را پس چه بسیار در آن روز شک کننده ای که متحیر و سرگردان شود و
 به انقی جهنم میل کند پس چون شنیدند صدا در ماه رمضان شک نکنند در
 آن صدای اول که صدای جبرئیل است و فاشان آن ایست که ندا میکند بنام
 قائم و نام پدر او علیهما السلام تا اینکه میشوند آن ندا را دختران با کبره ای که در

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۰۵

سر پرده های خود هستند پس تحریر می کنند پدران و برادران خود را بیرون
آمدن و فرمود ناچار است از اینکه این دو صدا بلند شود پیش از خروج قائم علیه
السلام صدائی از آسمان که آن صدای جبرئیل است با اسم صاحب این امر و اسم
پدرا و صدای دوم که از زمین است و آن صدای شیطان لعین است که فدا ^{می کند}
با اسم فلان یعنی عثمان که مظلوم کشته شد و مراد او از این صدا فتنه انداختن ^{است}
پس پیروی کند صدای اول را و بر شما باد اجتناب و دوری کردن از صدای دوم
که بواسطه آن در فتنه خواهد افتاد و فرمود علیه السلام که قیام نمی کند
فالم مگر با ترس سختی از مردم و لغزشها یا زلزله ها و فتنه و بلائی که بر مردم می رسد
و واقع شدن طاعون پیش از آن و شمشیر بران در میان قبائل عرب و اختلاف
شد بد در مردم و پراکندگی درد بینشان و تعب یافتن حاکمان بید بخوبی که
هر صبح و شامی شخص از روی مردن کذا از بزرگی آنچه که می بیند از دیوانگیهای مردم
و خشم گنی و فرومایگی ایشان و سختی زمانه و خوردن بعضی از ایشان بعضی دیگر را
پس خروج آنحضرت علیه السلام وقتی خواهد بود که مردم مابوس و ناله می شنود
از اینکه فرج را ببینند پس خوشحال گینکه در کذا و کذا و از باران او باشد
و وای بر کسیکه قصد بدی به او کند و مخالفت کذا و کذا و فرمان او را از دشمنان
او باشد و فرمود آنحضرت علیه السلام که چون قائم علیه السلام بیرون آید
قیام میکند بفرمان نازده ای و با کتاب نازده ای که دستور عمل حضرت در آن ^{است}

بخش ششم از احایب

۳۶۶

و سنت و روش تازه و حکم تازه که تحت آن بر عرب سخت است و کار او نیست مگر
 کشتن باقی نمیکند احدی از کفار و مشرکین و منافقین را و ملامت و سرزنش ملامت
 و سرزنش کنندگان او را نخواهد گرفت پس فرمود و قتی که بنی فلان یعنی بنی عباس
 با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و در میان ایشان اختلاف واقع شد منظر صحرای آسمانی
 در ماه رمضان و خروج قائم باشد و نمیبند آنچه را که دوست میدارد یعنی ظهور
 آنحضرت و خوشی و راحتی را تا وقتیکه در میان بنی عباس اختلاف واقع شود پس چون
 در میان ایشان اختلاف واقع شود مردم در ملک ایشان طمع کنند و اختلاف کلام در میان
 افتد و سببانی بیرون آید و فرمود ناچار است از اینکه بنی عباس مالک ملک شوند
 یعنی بعد از خلع شدن ملک از ایشان و انقراض خلفای مشهور از ایشان چنانچه
 از اخبار و احادیث دیگر مستفاد میشود پس چون اختلاف ملکی پیدا کردند کار
 مملکت ایشان و سلطنت ایشان بفرقه و پراکندگی گشت تا اینکه خراسانی بر ایشان
 خروج کند و سببانی این از مشرق و دیگری از مغرب یعنی خراسانی از مشرق و سببانی
 از مغرب و مراد از این دو مشرق و مغرب عراق است که سمت شام طرف مغرب است
 سمت خراسان طرف مشرق آن است و گویا این هر دو در خروج با هم سابقه گذارد
 اند مانند دو سواری که با یکدیگر در سابقه گری و بندی کنند هر دو و یکو فرقی
 ندارند بلکه هلاکت بنی عباس بدست این دو در سنه واقع شود و ایشان باقی نمیکند
 از بنی عباس احدی را پس فرمود خروج سببانی و یبانی و خراسانی هر کس

وَالْبَعْلَاءُ مِنَ الزَّوْجَاتِ

۳۴۷

در یکسال و در پنجاه و در یکروز واقع شود که هر کدام از محل خود خروج کنند مانند
نظام مهره ای که در یک رشته فکیده باشد هر کدام و بنابر دیگری پس از هر طرفی جنگ واقع
شود و ای بر کسی که بقصد جنگ کردن با ایشان بیرون آید و در میان این پرچمها
پرچی هدایت کننده تراز پرچم میانی بنست که پرچم او پرچم هدایت است زیرا که میخواست
مردم را بوی صاحب شما یعنی قائم آل محمد علیه السلام پس چون میانی خروج کند
حرام است فروختن اسلحه بر مردم و هر مسلمانی پس چون میانی خروج کند قیام کند
و بگوید ای او زیرا که پرچم او پرچم هدایت و حلال بنست برای مسلمانی که در
مقابل پرچم او بضر و مخالفت با او پرچی بلند کند پس کسی که این کار را بکند از اهل
جهنم خواهد بود زیرا که او یعنی میانی مردم را بحق دعوت میکند و پناه راست هدایت
میباید پس از آن فرمود که رفتن ملک بنی عباس مانند کاسه ای است که از گل آینه ساخته
شده باشد و مانند مردیست که در دست او کوزه ای که از گل ساخته شده است باشد
حالتی که راه میرود از دست او بیفتد و بشکند و او غمگین باشد پس چون رسید
که کوزه او شکست و از دست او افتاد اندوهگین شود واهی از دل بیرون کشد پس
رفتن ملک از دست بنی عباس همچون خواهد بود که غفله ملک از دستش برود

حدیث دوم

۳۴۸

غیبت نعمانی ص ۱۴۱ بسند خود از حضرت صادق از پدر بزرگوارش حضرت باقر
علیهما السلام روایت کرده که فرمود قال ابی یعنی ابی القری علی السلام لا بد لنا من

بخش ششم در احادیث باقریه

۳۰۸

اَذْرِ بَيَانَ لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ فَاذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا مِنْ أَحْدَاسِ بَيْتِكُمْ وَالْبَيْدِ
مَالِ بَيْدِنَاوَالنَّدَاءِ (خف ج ۱) بِالْبَيْدَاءِ فَاذَا تَحَرَّكَ تَحَرَّكَ فَاسْعُوا إِلَيْهِ وَلَوْ جَوًّا وَ
اللَّهُ لَكَائِي أَنْظِرَ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ بَيَاغِ النَّاسِ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ
شَدِيدٍ قَالَ وَوَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ

یعنی فرمود پدرم یعنی حضرت باقر علیه السلام ناچار است نفع ما از ^{فشنه}
اذر با بیان که برپا نمیشود برای آن چیزی یعنی چیزی از آن جلوگیری نمیکند پس
چون چنین شد یعنی آن فشنه ظاهر شد با شید از پلاس پاره ها و خانه های خود
و مقیم خانه های خود باشند همچنانکه ما مقیم خانه های خود هستیم یعنی ساکت
ماندیم و از جای خود حرکت نکردیم و ناچار است برای ما از بداء بیداء که آن نداء
جبرئیل است بر لشکر سفیانی یا بر زمین فرو رفتن ایشان پس چون حرکت کرد حرکت
کننده یعنی میانی چنانچه از اخبار دیگر مستفاد میشود بروید بسوی او و اگر چه
خود را مانند کودکان بر زمین بکشند تا راه را طی کنند و نزدیک شوند و قسم است
بذات خدا که هر آنکه میبینم او را یعنی قائم علیه السلام را در میان رکن حجر الاسود
مقام ابراهیم که بیعت میگردد از مردم بر کتاب فازه ای که در آن است دستور العمل
انحضرت که آنچه در آن است به آن عمل کند که عمل کردن انحضرت به آنچه در آنست بر
عرب سخت است فرمود وای بر عرب اندیشی که از روی تحقیق بر آنها نزدیک شود

حدیث سوم

۳۲۵

را بَعْلَاءُ الزَّوْجِ

۳۴۹

عنبت نعمانی . ص ۱۴۱ بند خود از ناجیه عطار روایت کرده که گفته است که شنیده از
ابی جعفر علیه السلام که میفرمود اِنَّ الْمَنَادِي يَنَادِي اَنْ الْمَهْدِي فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ بِاسْمِهِ
وَأَسْمِ ابْنِهِ فَبَنَادِي الشَّيْطَانِ اَنْ فُلَانًا وَشِيعَتَهُ عَلَى الْحَقِّ بِعَنِي رَحْلًا مِنْ بَنِي أُمَيَّةٍ

يَعْنِي

بدرستیکه منادی ندا میکند که مهدی فلان پسر فلان است بنام او و نام پدرش پس
ندا میکند شیطان که فلان دشمنان او برحقند یعنی مردمی از بنی امیه

مؤلف گوید مراد از فلان پسر فلان حضرت بقية الله محمد بن الحسن عليهما السلام
و حضرت باقر علیه السلام از باب نقیض از طایفه زمان خود بفلان پسر فلان تعبیر فرمود
و رحلا من بنی امیه مراد سفاحی ملعون است

حَدِيثُ جَهَادِ

۳۲۶

عنبت نعمانی . ص ۱۴۵ مسند از آنحضرت روایت کرده که فرمود اِنَّ بَيْنَ يَدَيِ هَذَا
الْأَمْرِ انْكَسَافَ الْقَمَرِ لِحُسْنِ تَقِيٍّ وَالشَّمْسِ لِحُسْنِ عَشْرَةٍ وَذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَعِنْدَهُ يَمُوتُ
حَسَابُ الْمُنَجِّينَ

یعنی بدرستیکه پیش از این امر یعنی پیش از قیام قائم علیه السلام گرفتن ماه
است در پنج روز باقی مانده و گرفتن آفتاب است در پانزدهم و این هر دو در ماه رمضان

واقع شود در آنوقت حساب منجین ساقط میشود (این دوایت برخلاف عادت است)

حَدِيثُ يَحْمَرُ

۳۲۷

بخش هشتم احیای باقریه

غیبت نعمانی . ص ۱۴۶ مسند از آنحضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود
 کَیْفَ تَقْرَءُونَ هَذِهِ السُّورَةَ قُلْتُ وَآيَ سُورَةٍ قَالَ سُورَةُ سَلِّ سَأَلَ بَعْدَ ذَٰلِكَ وَاقَعَ
 فَقَالَ لَيْسَ هُوَ سَلِّ سَأَلَ بَعْدَ ذَٰلِكَ وَاقَعَ أَمَّا هُوَ سَأَلَ سَلِّ وَهُوَ يَارْتَقِعُ فِي النَّوْثَةِ
 ثُمَّ مَضَى إِلَى كُنَاسَةِ بَنِي اسَدٍ ثُمَّ مَضَى إِلَى ثَقِيفٍ فَلَا نَدْعُ وَتَرَكَ آلَ مُحَمَّدٍ إِلَّا أَخْرَجَتْهُ
لُغَاتُ نَوْثَةٍ مُرَادٌ عَرَبِيَّيْنِ اسْتِ وَأَنْ دَرَجَتْ اسْتِ وَقَبْرُ كَيْلِ بْنِ زِيَادٍ دَرَجَتْ اسْتِ وَ

و کینه دار

بَعْنَى فرمود چگونه میخواهند این سوره را (جابر که راوی حدیث است میگوید)
 گفتم کدام سوره فرمود سوره سَلِّ سَأَلَ بَعْدَ ذَٰلِكَ وَاقَعَ پس فرمود آن سَلِّ سَأَلَ بَعْدَ
 وَاقَعَ نیست بلکه آن سَأَلَ سَلِّ است و آن انشی است که در نَوْثَةٍ که نام موضوعی است
 در نجف که در اینجا است قبر کیل بن زیاد ظاهر میشود و میرود بطرف کُنَاسَةِ بَنِي اسَدٍ که
 محلی است در کوفه و پس از آنجا میرود در قبیلۀ ثقیف از قبیلۀ هوازن و زیدۀ نمبکزار
 احدی از کینه جوینان را که بال محمد دشمنی دارند برای خاطر آل محمد علیهم السلام
مُؤَلِّفِ گوید قرائت حضرت ایه مبارکه را با این کیهنت از باب ناوِل است نه تَنَزُّلِ

و این یکی از ناوِلات ایه شریفه است
حَدِثِ شِسْتِ

۳۷۱

غیبت نعمانی . ص ۱۴۶ مسند از آنحضرت روایت کرده که فرمود کَآفً بِقَوْمٍ قَدْ

را بَعْدَ الْمَرْحَلَةِ

۳۷۱

خروجاً بالمرشق يطلبون الحق فلا يعطونه ثم يطلبونه فلا يعطونه فاذا رأوا ذلك ضجوا
سبوا ففهم على عوانتهم فيعطون ما سئلوا فلا يقبلونه حتى يقوموا ولا يدفعونها
إلا إلى صاحبكم قتلاهم شهداء أما اني لو أدركت ذلك لاستيقنت نفسي لصاحب هذا
يَعْنِي گو بامیستم که و هرا که پسرون میانند در مشرق و مطالبه میکنند حق را پس
بایشان نمیدهند پس از آن طلب میکنند از ایشان بایشان نمیدهند چون چنین
شمشیرهای خود را بگردنهای ایشان میگذازند یعنی آنها را میکشد پس میدهند
حق را بایشان پس نمیدنند از آنرا آنکه قیام میکنند و واگذار نمیکند از این مملکت
را مگر بصاحب شما یعنی امام زمان کشته‌های ایشان شهیدانند آگاه باش که اگر
من درک میکردم از زمان این میخواست که باقی گذارم نفس خود را برای صاحب این

مُؤَلِّفِ حَقِيقَةِ كَوْنِهِ

دور نیست که مراد از خروج کنندگان در مشرق سید حنی و یاران او باشند و مراد
از حقی که طلب میکنند سلطنت و حکومت باشد بر طریق حق و استیفاء الحضرت
نفس خود را برای صاحب الامر برای ثابت از انحضرت یا مراد حجاب و نصرت
از آن بزرگوار است و نیز از هر مابین حضرت مستفاد میشود که مشرقیها قیام میکنند و ملک
را میگیرند و پس از گرفتن بقاء علیه السلام واگذار میکنند

حَدِيثُ هَفْتِي

۳۲۹

غیبت نعمانی . ص ۱۴۶ این فرستاد از معروف بن خربوذ روایت کرده که گفت ما را خلا

تَحْسِینُ اَحْجَا بَاقِرِیَّةِ

عَلَى جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَطَّ الْأَفَالَ خُرَّاسَانَ خُرَّاسَانَ سَجَّتَانِ سَجَّتَانِ كَانَتْ
بِشْرًا بِذَلِكَ

یعنی هرگز داخل نشدیم بر اخی جعفر باقر علیه السلام مگر آنکه مبرمود خراسان
خراسان سیتان سیتان گو با بشارت میداد ما را به این یعنی قیام قائم علیه السلام

حَدِيثُ هَشْتُمِ

۳۳۰

غیبت نغانی . ص ۱۴۷ بسند خود از ابی الجارود روایت کرده که گفت شنیدم از ابی جعفر
علیه السلام که مبرمود ادا ظهرت بعة الصبی قام کل ذی صیصیة بصیصیة
یعنی زمانیکه اشکار شد بیعت کردن با کودکی قیام میکند هر صاحب قدری
با قدرت خود (صیصیه و صیصیه خارخوس و شاخ گاو و حصار و هر چیزیکه بدان باز
دارند چیزها و پناه گیرند بوی)

حَدِيثُ نَهْمِ

۳۳۱

غیبت نغانی . ص ۱۵۱ مسند از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود
يَا جَابِرُ لَا يَظْهَرُ الْقَائِمُ حَتَّى تَشْتَلَّ (النَّاسُ) الشَّامُ فَتَنْتَهَ يَطْلُبُونَ الْمَخْرَجَ مِنْهَا فَلَا
يَجِدُونَهُ وَيَكُونُ قَتْلُ الْكُوفَةِ وَالْحِمَةِ قِتْلًا هُمْ عَلَى سِوَاءٍ وَبِنَادِي مَنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ
یعنی ای جابر ظاهری نمیشود قائم تا وقتیکه شامل شود شام یا مردم شام را فتنه ای که
راه بیرون رفتن از آن را میطلبند و نمیابند از راه را و وقتیکه قتل در کوفه و حمه که
یکی از شهرهای عراق است واقع شود که قتل و مقتول اهل باطل باشند و کشته ها

وَأَجْعَلِ الْمَرْحُومَ

۳۷۳

هر دو طرف مسادی باشند یعنی اهل آتش باشند زیرا که قیام هر دو در شهر ^{طی} برپا
و خلاف حق خواهد بود

حَدِيثُ رَهْمٍ

۳۳۲

غیبت نعمانی . ص ۱۵۱ بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود تَوَقَّعُوا الصَّوْتِ
بِأَيْتِكُمْ بَعْنَةً مِنْ قَبْلِ دِمَشْقَ فِيهِ لَكُمْ فَرْجٌ عَظِيمٌ
یعنی انتظار یکسپد صدای مخصوصی را که بیاید شما را بناگاه از طرف دمشق
که در آن است برای شما فرج بزرگی

حَدِيثُ يَازُ رَهْمٍ

۳۳۳

غیبت نعمانی . ص ۱۵۱ بسند خود از جابر بن یزید جعفی از آنحضرت روایت کرده که
فرمود يَا جَابِرُ الزَّهْرُ الْأَرْضُ وَلَا تَحْرُكْ يَدًا وَلَا رِجْلًا حَتَّى تَرَى عِلَامَاتِ أَذْكَرَهَا
لَكَ إِنَّ أَدْرَكَهَا أُولَئِكَ اخْتَلَفَ بَيْنَ الْعَبَّاسِ وَمَا أَرَاكَ تَذَرُكَ ذَلِكَ وَلَكِنْ حَدَّثَ
بِهِ مَنْ بَعْدِي عَمِّي وَمَنَادَ بِنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَبِحَبِّكَ كَصَوْتٍ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ
بِالْفَتْحِ وَتَحْتَفِ قَرْيَةٌ مِنْ قُرَى الشَّامِ قَتْمَى الْجَابِيَةِ وَتَقْطُ طَائِفَةٌ مِنْ مَسْجِدِ دِمَشْقَ
الْأَيْمَنِ وَمَادِرَةُ تَمُرٍ مِنْ نَاحِيَةِ الزَّكِّ وَيَعْقِبُهَا فَوْجُ الرُّومِ وَسَبْقِلُ خَوَانِ الزَّكِّ
حَتَّى يَنْزِلُوا الْخَزِيرَةَ وَسَبْقِلُ مَادِرَةِ الرُّومِ حَتَّى تَنْزِلَ الرَّمْلَةَ فَلَمَّا سَمِعْتَ يَا جَابِرُ
فِيهَا اخْتِلَافَ كَثْرَةٍ فِي كُلِّ أَرْضٍ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ فَأَوَّلُ أَرْضِ الْمَغْرِبِ (تَحْزِينٌ) أَرْضُ
الشَّامِ يَنْغَلِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثَ رَايَاتٍ رَايَةُ الْأَصْهَبِ وَرَايَةُ الْأَبْقَعِ وَرَايَةُ

بِحِشِّ شِمْرِ بْنِ أَخِي أَبِي قُبَيْصَةَ

٣٧٤

السَّيْفَانِ فَلَبِثَ فِي السَّيْفَانِ بِالْأَبْعِ فَيَقْتُلُونَ فَيَقْتُلُهُ السَّيْفَانِ وَمَنْ تَبِعَهُ وَ(مَنْ) يَمُرُّ
يَقْتُلُ الْأَصْهَبَ ثُمَّ لَا يَكُونُ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا الْإِقْبَالُ نَحْوَ الْعِرَاقِ وَبِمَرْجَبِهِ يَمُرُّ قُبَيْصَةُ فَيَقْتُلُونَ
بِهَا فَيَقْتُلُ بِهَا مِنَ الْجَبَارِينَ مِائَةَ أَلْفٍ وَيَبْعَثُ السَّيْفَانِ جَبْشًا إِلَى الْكُوفَةِ وَعَدَّتْهُمْ
سَبْعُونَ أَلْفًا فَيَصِيبُونَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَتْلًا وَصَلْبًا وَسَبْيًا فَيَبْنِيانِ هُمَا كَذَلِكَ إِذَا قُبِلَتْ
رَأْيَاتُ مَنْ قَبْلَ (نَاجِيَةٍ) خُرَاسَانَ وَتَطْوِي الْمَنَازِلَ طِيًّا حَتَّى (عِنْفَاءً) وَمَعَهُمْ نَفَرٌ مِنْ
أَحْبَابِ الْقَائِمِ ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِي أَهْلِ الْكُوفَةِ فِي ضَعْفَاءٍ فَيَقْتُلُهُ أَمِيرُ حِشِّ السَّيْفَانِ
بَيْنَ الْحِجَّةِ وَالْكَوْفَةِ وَيَبْعَثُ السَّيْفَانِ بَعَثًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَنْفِرُ الْمَهْدِيُّ مِنْهَا إِلَى مَكَّةَ
فَيَبْلُغُ أَمِيرُ حِشِّ السَّيْفَانِ الْبَيْدَاءَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ مَدَّ خُرُوجَ إِلَى مَكَّةَ فَيَبْعَثُ جَبْشًا عَلَى الْبَيْدَاءِ فَلَا
يُدْرِكُهُ حَتَّى يَدْخُلَ مَكَّةَ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ عَلَى سَنَةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ وَنَزَلَ أَمِيرُ حِشِّ السَّيْفَانِ
الْبَيْدَاءَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا بَيْدَاءُ بَيْدَاءُ بِالْقَوْمِ فَيَخْشَفُ لَهُمْ فَلَا يَقِلَّتْ مِنْهُمْ
إِلَّا ثَلَاثَةٌ نَفَرٌ بِحَوْلِ اللَّهِ وَجُوهُهُمْ إِلَى أَقْسَمَتِهِمْ وَهُمْ مِنْ كَلْبٍ وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آوَوْا إِلَى الْكُفَّارِ أَمْوَإِمَّا أَنْزَلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَقْضَ وَجُوهَهَا
فَزِدْهَا عَلَى أَدْبَارِهَا قَالَ وَالْقَائِمُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ قَدْ اسْتَدْرَجَهُ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ
مُسْتَجْبِرًا فَيُنَادِي يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا لَسْتُ بِرَبِّ اللَّهِ وَمَنْ آجَابُنَا مِنَ النَّاسِ وَأَنَا (فَأَنَا)
أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَنَحْمَدُكَ صَلَّي اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ حَاجَّني فِي آدَمَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِآدَمَ وَمَنْ حَاجَّني فِي نُوحٍ فَأَنَا أَوْلَى
النَّاسِ بِنُوحٍ وَمَنْ حَاجَّني فِي إِبْرَاهِيمَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ وَمَنْ حَاجَّني فِي مُحَمَّدٍ

وَابْعَثْنَا خَيْرَ الْأَنْبِيَاءِ

٣٧٥

فَإِنَّا أَوَّلَى النَّاسِ بِمُحَمَّدٍ وَمَنْ حَاجَّتْ فِي النَّبِيِّينَ فَإِنَّا أَوَّلَى النَّاسِ بِالْبَيِّنِ الْبَيِّنِ اللَّهُ يَقُولُ فِي
 مُحْكَمِ كِتَابِهِ أَنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذَرِيَّةً بَعْضُهَا
 مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ فَإِنَّا بَقِيَّةٌ مِنْ آدَمَ وَذُرِّيَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَمُصْطَفَى مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ
 صَفْوَةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَوَّلَى مَنْ حَاجَّتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّا أَوَّلَى النَّاسِ
 بِكِتَابِ اللَّهِ أَوَّلَى مَنْ حَاجَّتْ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّا أَوَّلَى النَّاسِ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ
 فَإِنَّا شِدَاءُ اللَّهِ مَنْ سَمِعَ كَلَامِي يَوْمَ لَمَّا بَلَغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ وَاسْتَلْكَ بِحَقِّ اللَّهِ وَ
 بِرَسُولِهِ وَبِحَقِّي فَإِن لِي عَلَيْكُمْ حَقَّ الْقُرْبَى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا اعْتَمَدْنَا وَمَنْعَتُنَا مِنْ
 يَظْلَمُنَا فَقَدْ أَخْفَانَا وَظَلَمْنَا وَطَرَدَنَا مِنْ دِيَارِنَا وَآبَاءِنَا وَبَنِي عَلَيْنَا وَدَفَعَانَا عَنْ
 قَوْمِنَا أَهْلَ الْبَاطِلِ عَلَيْنَا فَاللَّهُ اللَّهُ فَبِنَا لَا تَخْذَلُونَا وَاضْرُونَا بِضَرْكِ اللَّهِ قَالَ
 فَجَمَعَ اللَّهُ عَلَيْهِ (لَهُ) أَصْحَابَهُ ثَلَاثَةَ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَيَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَهُ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ
 قَرَعَا كَقَرَعِ الْخَرْيَفِ وَهِيَ يَا جَابِرَ الْأَيَّةِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ إِنَّمَا تَكُونُ آيَاتٍ
 بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَيُنَازِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَمَعَهُ عَهْدٌ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ تَوَارَثَهُ الْأَنْبَاءُ عَنِ الْأَبَاءِ وَالْقَائِمُ بِالْجَابِرِ
 رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ الْحَمِينِ يَصِلُ اللَّهُ لَهُ أَمْرُهُ فِي لَيْلَةٍ فَمَا أَشْكَلَ عَلَى النَّاسِ مِنْ ذَلِكَ يَا جَابِرُ
 فَلَا يَشْكَلُ (يَشْكُلُنَ) عَلَيْهِمْ وَلَا دَنَتْهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَرَاثَتُهُ
 الْعُلَمَاءُ عَالِمًا بَعْدَ عَالِمٍ فَإِن أَشْكَلَ هَذَا كُلَّهُ عَلَيْهِمْ فَإِن الصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ لَا يَشْكَلُ
 عَلَيْهِمْ إِذَا نَادَى بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ

مبحث ششم در احکام بافتن

۳۷۶

لغات و شرح جایته قریه ایت از قریه های دمشق و باب جابیه در دمشق معروفست ما و قه گروه خواب و این نام نامیده اند یعنی بیرون روندگان از این روم در عرف عرب در سابق اطلاق بر بیتانیا میشد و امروز بر مسجین شرقی کالوکی و ارا و ذکر اطلاق میشود و روم یا رومیه مرکز آن ایتالیا است جزیره شهرهاست میان دجله و فرات که آنها را بین النهرین گویند که شمالی عربی آنرا جزیره و جنوبی شرقی آنرا عراق گویند ترک قتیله هائی هستند که شب آنها را او غور خان بن قره خان مهر که عبارت باشند از قره خاینها و مغولها و غزنویها و سلجوقیها و غزها یا اغزها که دسسه هائی مهم ایشان در آسیای وسطی شمال کوههای التائی زندگی میکردند در میان سیبری و دریای قزوین و ایران و افغانستان و روسیه و چین و هند و ترکیه هستند رمله شهر بیت در فلسطین شمالی شرقی بیت المقدس و نام قریه ایت در سوریا اصهب صفت یکی از صاحب پرچمهای سرگانه است که از شامات بلند میشود چنانچه ابقع هم صاحب پرچم مصری است قرقسیا شهر بیت در کنار فرات نزدیک نهر خابور که بنام قرقسیا پسر طهور شد و پو بند ساخته شده کس نباید بد شدن قرق پاره های ابریتک خریف فضل یا پسر و سه ماه میان نابتان و زمستان را گویند

معنی

ایجا بر ملازم زمین باشد یعنی از جای خود بر مجز و حرکت مده دست را و نه پارا ناوتی که ببینی نشانه ها پیرا که برای تو ذکر میکنم اگر دریای انرا اول آنها مخالف نباشد

وَابْعَلَا لِيُخْرِجَنَا

۳۷۷

است بایکد بگر و نمیدیم نور که در کئی ان زمانه و لیکن حدیث کن بعد از من ارض و
مناد می است که ندا میکند از آسمان و صدا از ناحیه دمشق بگوش شما میرسد و آن صدا
فتح و گشایش است و فرموده بر زمین دهکده ای از دهکده های شام که آنرا جابیه
گویند و آن در نزدیکی دمشق واقع است و اُنقادن همتی از دیوار مسجد دمشق است که
مسجد اموی باشد از سمت راست آن و بیرون آمدن خارجهای از دین است از
توکها و در پی آن است خروج رومیها و برادران ترک زود باشد که روانه زندان اینک
در جزیره یعنی در شکست شمال غربی جزیره است فرود آمدن یعنی فرودگاه و پایگاه خود را
در آنجا قرار دهند و زود باشد که خارجهان روم هم عده خود را در رقطه که شهر است
واقع در فلسطین شمالی که در سمت شرقی بیت المقدس با قریبای از سوریا پیاد کنند
و آنجا را فرودگاه و پایگاه خود قرار دهند پس در آنسال آنجا بزرگ اختلاف بسیار
در هر زمینی از ناحیه مغرب واقع خواهد شد پس اول زمین مغرب با اول جابیه
خراب میشود شام خواهد بود در آنوقت اختلاف در میان اهل شام خواهد افتاد
در آنوقت سر پرچم مخالف بکد بگر بلند میشود پرچم اَصْهَب و پرچم اَبْقَع و پرچم
سفیانی پس سفیانی با اَبْقَع که پرچم مصریها باشد با هم تلافی کند و مقابلت
سفیانی با اَبْقَع غالب شود و او را با نابین او میکشد پس از آن اَصْهَب غالب
میشود و او را نیز میکشد در آنوقت سفیانی هیچ همتی و فکری ندارد مگر اینک آنجا
عراق روانه شد پس لشکر او بقر قیسینا که شهر است در کنار فرات نزدیک نهر خابور

بخش ششم از اجاباقر

است پس در آنجا قتال میکنند و لشکر سفیانی صد هزار نفر از جباران و گردن کشان را میکشد بعد از آن سفیانی لشکری را بکوفه میفرستد که شماره آنها هفتاد هزار نفرند پس از اهل کوفه بسیار بپاکشد و بر دار میزنند و اسیر میکنند پس در آن میان نه هجنانیکه مشغولند بر چهای خراسانی افزاشته شود و از خراسان رو بقرامیا و رند و بصری شد بد و سخت طی منازل و مراحل میکنند طی کردنی با شتاب و عجله تمام و با ایشانند که گروهی از اصحاب قائم علیه السلام پس بیرون میآید مردی از دوستان الامجد علیهم السلام از کوفه با جمعی از ضعفاء و نافعوانان پس سر لشکر سفیانی آنها را میکشد در میان کوفه و سفیانی لشکری بمدینه میفرستد و حضرت مهدی علیه السلام در آنوقت در مدینه است از آنجا کوچ میکند بطرف مکه خبر سر لشکر سفیانی میرسد که مهدی علیه السلام از مدینه بیرون رفت بجانب مکه پس آن ملعون لشکری بدینالاحضرت میفرستد آنها حضرت را منبأ بند و انجناب وارد مکه میشود در حالتیکه ترسان و مضطرب فرمان الهی است برویش موسی بن عمران فرمود و فرود میآید سر لشکر سفیانی با خود در سرزمین بیداء پس ندا کننده ای از آسمان ندا میکند که ای زمین بیداء بخود فرو گیر این گروه را پس زمین آنها را بخود فرو میبرد و باقی نمیکند از آنها مگر سر نفر را که خدای و رهای ایشان را بعقب بر میگردد و ایشان از قبیله کلباند و این آیه در باره ایشان نازل شده (که خدا میفرماید) ای کسانیکه کتاب بر آنها آورده شد ایمان بیاورید به آنچه که فرود فرستادیم در حالتیکه تصدیق کننده فر آنچه را که با شماهاست پیش از آنکه

را بجهانم از خدا

۳۷۹

بخوان و ناپود کنیم روها پرا و آنها را بعبا ایشان برگردانیم ^{فرمود حضرت باقر علیه السلام}
 قائم علیه السلام در آن روز در مکه تکیه میدهد پشت خود را بخانه خدا در حال تکیه پنا
 شده است پس ندا میکند که ای گروه مردم ما طلب پاری میکنم خدای را و کسانی
 که اجابت کنند ما را از مردمان و ما بم اهل بیت پیغمبر شما محمد (صلی الله علیه و اله)
 و ما بم سزاوارترین مردم بخدا و محمد صلی الله علیه و اله پس کسیکه بامن حاجه کند و
 ادم من سزاوارترم ^{از منم} به ادم و کسیکه بامن حاجه کند در نوح پس من سزاوارترم ^{از منم} نوح و
 کسیکه بامن حاجه کند در ابراهیم پس من سزاوارترم به ابراهیم از مردم و کسیکه بامن
 حاجه کند محمد (صلی الله علیه و اله) پس من سزاوارترم از مردم محمد (صلی الله علیه
 و اله) و کسیکه بامن حاجه کند در پیغمبران پس من سزاوارترم از مردم پیغمبران ^{از منم} ابا نیلوف
 خدا در محکم کتاب خود بدرستی که خدا برگزید ادم و نوح و ال ابراهیم و ال عمران را
 بر جهانان ذر به هستند که بعض از آنها از بعض دیگرند و خدا شنوای دانا است پس
 من با قیامنده ای هستم از ادم و ذخیره ای هستم از نوح و برگزیده شده ای هستم از
 ابراهیم و مصفا شده ای هستم از محمد درود متصل فرستد خدا بر ایشان هگی اگر
 باشد کسیکه بامن حاجه کند در کتاب خدا پس من سزاوارترم از مردم بکتاب خدا
 اگر بایستد کسیکه حاجه کند بامن بخت پیغمبر پس من سزاوارترم از مردم بخت پیغمبر
 خدا پس شما را قسم میدهم بخدا کسیکه کلام مرا امروز میشود باید برساند حاضر شما
 بدانکه غایب است و سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق فرستاده او و بحق خودم زیرا

بخش ششم در احکام باقی

۳۱۰

که از برای من بر شما حق خویشاوندی من است از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خواست
از شما مگر اینکه با و بکنند ما را و منع کنند از ما ظلم کنند پس از روی
تحقیق خفت داده شدیم ما و ستم کرده شدیم ما و در شدیم ما از خانه های خود مان و
فرزندان خود مان و تعدی کرده شد بر ما و حق ما از ما دفع کرده شد و اهل باطل بر
ما دروغ بستند پس خدا را در نظر داشته باشید خدا را در نظر داشته باشید در حق ما
و حواریان ما را و یاری کنند ما را که باری میکند خدا شما را فرمود یعنی حضرت
باقر علیه السلام پس جمع میکند خدا برای او و افاضت را که سبب و سبزه نهند
بدون اینکه با هدی بگو و عده کرده باشند مانند یاره های آب و ناز که در فضل پاش
در هوا منفرد و بیکدیگر می پیوندند و اینست ای جابر معنای آیه ای که ذکر کرد
است خدا در کتاب خود (که میفرماید) هر کجا باشید میاورد خدا همه شما ها را
بدرستی که خدا بر هر چیزی توانا است پس بیعت میکند با او در میان رکن و مقما
و با او است عهدی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که وارث شده اند از او پسرها
از پدرها پس قائم ای جابر مرد بیت از فرزندان حین که اصلاح میکند خدا را
او کار او را در یک شب پس چقدر مشکل میشود بر مردم از اینجهت پس استحال نمیکند
اینجا برو مشکل نمیشود بر ایشان ولادت او از پیغمبر صلی الله علیه و آله و وارث بود
او علم را از دانا بان هر کدام بعد از دیگری پس اگر هر اینها مشکل باشد بر ایشان صد
که از اسمان شنیده میشود مشکل نمیشود بر ایشان زیرا که مذکور شد میشود بنام او

از جامع کرامت اهل بیت

۳۸۱

و نام پدر او و مادر او — (در اخضا من شیخ مفید طهرانی . مکتبه صدوق . ص ۲۵۵ نیز

هین حدیث را روایت کرده اند و بنی المقدام از جابر جعفی از حضرت)

حدیث سیزدهم

سپرده هم بخار . ۱۷۴ از کتاب امامت و تنجیه خلیف علی بن بابویه بسند خود نقل کرده از ابیعبیده خذاء که گفت سَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ يَكُونُ قَالَ أَنْ كُنْتُمْ تَوُفُّوْنَ أَنْ يَجِبَ عَلَيْكُمْ مِنْ وَجْهِ فَلَا تَنْكُرُوْهُ

معنی پرسیدم از ابیجعفر عی حضرت باقر علیه السلام از این امر یعنی فرج که چه وقت مهیا شد فرمود اگر شما کساف هستید که از روز دیدن یکدیگر بیا بد شما را از جهتی پس انکار نمکنید و از بعضی انکار وجود و از او یا اینکه دعوت او را منکر میشوید

حدیث سیزدهم

سپرده هم بخار . ۱۷۵ از کتاب سرور اهل ایمان بسند خود از برید از ابیجعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود یا بُرِّدُ اتَّقِ جَمْعَ الْأَصْهَبِ قُلْتُ وَمَا الْأَصْهَبُ قَالَ الْأَبْقَعُ قُلْتُ وَمَا الْأَبْقَعُ قَالَ الْأَبْرَصُ وَاتَّقِ السَّفِيَانِيَّ وَاتَّقِ الشَّرِيدَ مِنْ وَلَدِ فُلَانٍ يَا نَايَا مَلَكٌ يَقِيْمُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ يَنْشِئُهُمْ بِالْقَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاتَّقِ الشَّاذَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ قُلْتُ وَهَرَيْدٌ بِالْشَّاذِّ الرَّبْدِيَّةُ لَصُغْفُ مَقَالَتِهِمْ أَمَا كُفُّهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَكْهَمُ مِنْ بَنِي فَاطِمَةَ

معنی ای بُرِّدُ پرهیز از جمع اصهب گفتم اصهب چیست فرمود ابقع گفتم ابقع چیست فرمود ابرص یعنی صاحب لك و پسته و پرهیز از سفیانی و پرهیز از زانده و آواره:

بخش ششم از اخبار اربعه

شده از پیران فلان یعنی عباس که میانند بمکه و در اینجا تقسیم اموال میکنند و خود را ^{شبه} قائم مینمایند و پیر هیز از شذا از آل محمد گفتم اراده میکند از شذا فرقه زند بر وجهه ضعیف در گفتارشان و اما بودن ایشان از آل محمد برای اینست که ایشان از فرزندان

فاطمه (علیها السلام) اند

حدیث چهارم

۴۴۳

سیزدهم بحار . ص ۱۷۵ از همان کتاب مسند از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود اِذَا سَمِعْتُمْ بِاخْتِلَافِ الشَّامِ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَالْهَبْ مِنْ الشَّامِ فَاِنَّ الْقَتْلَ بِهَا وَالْفِتْنَةَ قُلْتُ اِلَى اَيِّ الْبِلَادِ فَقَالَ مَكَّةُ فَانْهَاجَ بِلَادَ يَهْرَبِ النَّاسِ اِلَيْهَا قُلْتُ فَالْكُوفَةُ قَالَ الْكُوفَةُ مَا ذَا يَلْقَوْنَ قَتْلَ الرِّجَالِ اَلَا شَامِي وَلَكِنَّ الْوَيْلَ لِمَنْ كَانَ فِي اطْرَافِهَا مَا ذَا يَمُرُّ عَلَيْهِمْ مِنْ اَذَى بِهِمْ وَتَقَى بِهِمْ رِجَالٌ وَنِسَاءٌ وَاحْتَنَمَ حَالًا مِنْ بَعْرِ الْفِرَاتِ وَمَنْ لَا يَكُونُ شَاهِدًا بِهَا . قَالَ . مَا تَرَى فِي سَكَنِ سَوَادِهَا فَقَالَ بَدَهٌ يَعْنِي لَا ثُمَّ قَالَ الْخُرُوجُ مِنْهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَقَامِ فِيهَا قُلْتُ كَمْ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ يَمَارٍ قُلْتُ مَا حَالُ مَنْ يُوْخَذُ مِنْهُمْ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِمْ بَأْسٌ اَمَّا اَنْتُمْ سَيَنْقُذُكُمْ اَقْوَامٌ مَا لَهُمْ عِنْدَ اَهْلِ الْكُوفَةِ يَوْمَئِذٍ قَدْرٌ مَا لَا يَجُوزُونَ بِهِمُ الْكُوفَةَ

یعنی وقتیکه شنیدید اختلاف را که در شام واقع میشود در میان خودها پس وقت فرا کردن از شام است زیرا کشتن و فتنه در اینجا خواهد بود گفتم بکدام

وَالْبَعْلَاءُ الْخُرَّمَاءُ

۳۱۳

از شهرها فرار کنند فرمود بمکه که آن بهترین شهرها است که مردم بدانجا فرار میکنند
گفتم پس کوفه در چه حال خواهد بود فرمود اهل کوفه چه بلاها بیکه خواهند دید
میشوند مردان مگر آنکی که از اهل شام است ولیکن زای برای کسانی که در اطراف کوفه
ساکنند که چه میگذرد بر آنها از آذینی که با ایشان وارد آید و اسپر میشوند در آنجا مردان
و زنانی و نیکوترین حال از ایشان کسی است از فرات عبور کند و کسی که در آنجا حاضر
نباشد گفت زای پس حال ساکنین سواد کوفه را چگونه میبینی بدست مآثر فرمود
که نه بیرون رفتن از آنجاها بهتر است از ماندن در آنجاها گفتم تا چند رطل میکش
فرمود بقدر یک ساعت از روز گفتم حال آنها بیکه گرفته شده اند یعنی اسپر شده اند چو
خواهد بود فرمود برای آنها باکی نیست یعنی آنها کشته میشوند آگاه باش که زود
باشد که آنها را از کشته شدن نجات دهند و دستگیری کنند گروهها بیکه در آنروز
نزد اهل کوفه کوچتر قدر و منزلتی ندارند و آنها را بکوفه راه نمیدهند

حَدِيثُ يَافِي هَمْرٍ

۳۳۷

تفسیر صحیح ص ۲۱۹ سوره یونس مسند از فضیل روایت کرده که گفت گفتم بحضرت ابی جعفر
علیه السلام فدایت شوم بما خبری رسیده که برای ابی جعفر پرچی است و برای ابی
عباس دو پرچم خواهد بود آیا بشما در علم با این موضوع چیزی منتهی شده است فرمود
أَمَّا آلُ جَعْفَرٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ وَلَا إِلَى شَيْءٍ وَأَمَّا آلُ الْعَبَّاسِ فَإِنَّ لَهُمْ مُلْكًا مُبْطَلًا يَقْرَبُونَ
فِيهِ الْبَعْدَ وَبَعْدُونَ فِيهِ الْقَرِيبَ وَسَلَطَ بِهِمْ عَرَبِيٌّ فِيهِ خَيْرٌ حَتَّى إِذَا آمَنُوا

بخش ششم از اجابا باقر

۳۱۴

مَكَرَ اللَّهُ وَأَمَّنَا عَقَابَهُ صِيحَ فِيهِمْ صِيحَةٌ لَا يَبْقَى لَهُمْ مَنَالٌ يَجْعَلُهُمْ وَلَا أَذَانٌ
يَسْمَعُهُمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا أَلَيْتُ قُلْتُ خَلَّتْ
فَذَلِكَ مَنَى يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ أَمَا أَنَا لَا بَوَاقُ لَنَا فِيهِ وَقْتُ وَلَكِنْ إِذَا حَدَّثْنَاكُمْ فِيهِ
وَكُنَّا كَمَا نَقُولُ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَإِنْ كَانَ بَخْلَافَ ذَلِكَ فَقُولُوا
اللَّهُ وَرَسُولُهُ تَوَجَّرَ وَأَمْرُهُمْ وَلَكِنْ إِذَا اشْتَدَّتْ الْحَاجَةُ وَالْفَاقَةُ وَانْكَرَ النَّاسُ
بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُوا هَذَا الْأَمْرَ صَبَاحًا وَمَسَاءً فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِذَا
الْحَاجَةُ وَالْفَاقَةُ فَذَعَرْنَاهَا فَمَا انْكَرَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا قَالَ بَاقِي الرَّجُلِ أَخَاهُ
فِي حَاجَةٍ فَيَلْقَاهُ بَغَيْرِ الْوَجْهِ الَّذِي كَانَ يَلْقَاهُ فِيهِ وَيَكْلِمُ فِيهِ الْكَلَامَ الَّذِي كَانَ
يَكْلِمُهُ

تمام آیه که در حدیث بعض از آن ذکر شده اینست انما مثل الحیوة الدنیا کما انزلنا
من السماء فاخلط به نبات الارض مما یأکل الناس والانعام حتی اذا اخذت
الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها اناها امر بالبلاد
اولهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامین كذلك نفصل الایات لقوم یتفکرو

معنای حدیث

اما ال جعفر چیزی میشنند و نه بسوی چیزی راه میا بند یعنی صاحب ریاست خلافت
وسلطنت میشوند و اما ال عباس پس برای ایشان است مُلک جمع با فرغت بالی
که نزدیک میکنند و در را و دور میکنند نزدیک را و پادشاهی ایشان سخی است

وَابْعَدُ مَا خَلَا النَّوْمَا

۳۱۵

و در آن اساعی بخت نازمانیکه همین شوند از معامله مکر کردن خدا و این شوند از عقاب او! الوقت در میان ایشان صبحی ای زده میشود که باقی همان برای ایشان ملکی که جمع اوری کند و نه گوشها بیک بشوند و اینست فرموده خدای عز و جل که فرموده است نا اینکه بخود گیر در زمین پیرایه و از این خود را و زینت خود را ظاهر کند و چنین گمان کنذ اهل آن که قدرت بر آن دارند که ناگهان در شب با روز عذاب را بر آنها بیاورد پس قرار دهیم آنها را چیده و در و پده شده و نابود بخوبی که گوید در روز گذشته پیشیا بوده و هیچ زینتی و پیرایه ای نداشته گفتم فدایت شوم چه وقت اینجا دشر بر آنها رو خواهد داد فرمود وقتی برای ما قرار داده نشده در وقوع آن ولیکن هر وقت چیز برای شما حدیث کردیم و واقع شد بر شما همچنان که گفته ایم بگوئید راست گفت خدا و پیغمبر او و اگر خلاف آن شد باز بگوئید راست گفت خدا و پیغمبر او ناد و مرتبه فرمود ببرد و لیکن هرگاه احتیاج و فقر و تنگدستی سخت شد و بعضی از مردم بعض دیگر را منکر شدند پس در آنوقت هر صبح و شامی انتظار این امر را بکشید پس گفتم فدایت شوم احتیاج و فقر و تنگدستی را دانستم اما مراد از انکار بعضی از مردم بعض دیگر را چیست فرمود اینست که مرد بیا بد نزد برادر خود برای حاجتی که دارد پس آن برادر بچستی که سابق با او نگاه میکرد نگاه میکند و طوری با او سخن گوید که پیشتر از اظهار احتیاج با او سخن نمیکشید یعنی پیش از اظهار احتیاج بنظر عزت و احترام به او نگاه میکرد و بزبان لطف و مهربانی و دوستی با او سخن میکشید و در هنگام اظهار احتیاج بچشم حقارت و خواری و ذلت به او

بخش ششم از احباب ائمه

۳۱۶

با و نگاه کند و بر بی اعتنائی و ننداختن و سخنان خست لا میر با و سخن گوید

حدیث شانهم

۳۳۱

تفسیر قمی ص ۲۸۱ گفته است و فی روایت ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی قل ارا یم ان انا کم عذابہ بیاناً یعنی لیدا او بهار اما ذا یستجیل منه المجرمون فهذا عذاب یترل فی اخر الزمان علی فسقه اهل القبلة وهم یجدون نزول العذاب علیهم

یعنی در روایت ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده در قول خدای تعالی که فرموده (در سوره بقره) بگو ای پیغمبر ابادانسته اید که میاید شما را عذاب او یعنی خدا در شب یا روز چیست آنچه که بجهل از آن میگذرگاهان پس این عذاب چیست که نازل میشود در آخر الزمان بر فاسقهای اهل قبله و حال آنکه انکار میکنند نازل شدن عذاب را بر ایشان

حدیث هفدهم

۳۳۹

کمال الدین و تمام النعمه . بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود القائم منصور بالرب و مؤید بالنصر یظوی له الارض و یظهر له الکون و یملک سلطانه المشرق و المغرب و یظهر الله عز و جل به دینه و لو کره المشرکون فلا یبقی فی الارض خراب الا عمر و بنی روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فیصلى خلفه فقلت یا بن رسول الله

وَابْعَدُكُمْ بِالْزَّكَاةِ

۳۸۷

متی بخرج قامکم قال اذا تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء وركب ذوات الفروج السروج وقبلت شهادات الزور وردت شهادات العدل واستخف الناس بالدماء وارتكاب الزنا واكل الربا وانقضى الاشرا فحافوا السنهم وخرج السفیانی من الشام والیمان من الیمین وخسف بالبیداء و قتل غلام من آل محمد بین الركن والمقام اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية واجاء صبيحة من السماء بان الحق فيه وفي شيعته فعند ذلك خروج قائما فاذا خرج اسند ظهره الى الكعبة واجتمع اليه ثلثمائة وثلاثة عشر رجلا واول ما يطق به هذه الآية بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين ثم يقول انا بقية الله في رضى فاذا اجتمع اليه العقدة وهو عشرة الاف رجل خرج فلا يبقى في الارض معبود دون الله عز وجل من صنم وغيره الا وقعت فيه نار فاحترق وذلك بعد عينة طويلة ليعلم الله من يطعه بالعيب ويؤمن به

يَعْنِي قائم (عليه السلام) باری کرده شده است برسی که از او درد لها میخا و تا بید کرده شده است بیاری کردنی مخصوص از جانب خدا با ملائکه نصر پادشاه خاص با همه اینها پیچیده میشود از برای اوزمین و ظاهر میشود برای او گنجها پادشا و سلطنت او بمشرق و مغرب جهان میرسد و اشکار میگردد از خدا شخص و دین خود را و اگر چه مکروه خاطر مشرکان باشد پس باقی بنماند در زمین جای خرابی مگر اینکه آباد شود و فرود میاید عیسیای روح الله پسر مریم علیه السلام پس نماز میگردد

بخش ششم از اخبار ائمه

پشت سَرا و پس باحضرت عرض کردم که ای پسر رسول خدا چه وقت بیرون میآید
 قائم شما فرمود و مکتبه شبیه شدند مرد ها بزنها و زن ها بمرد ها و اکثفا کردند در
 فجور مرد ها بمرد ها و زن ها بزنها و سوار شدند زن ها بزنها و پزیرفته شود شهادتها
 دروغ و رد شود شهادتها راست و سبک شما اند مردم و بخت خونهای باحق را
 و مرکب شدن زن را و خوردن و بار اواز مردمان شر بر بقیه کنند از ترس زبانه
 ایشان و بیرون بیاید سفیانی از شام و یحیای از یمن و فروروند لشکر سفیانی در
 بئداء و کشته شود پیری از آل محمد در میان رکن و مقام که نام او محمد بن الحسن نفس
 زکبه باشد و بیاید صدای اسمانی باینکه حق در او یعنی قائم و شعبان او است
 در آنوقت زمان بیرون آمدن قائم ما است پس چون بیرون آید پشت خود را
 بکعبه میبهد و نزد او جمع میشود بسصد و سیزده مرد و اول چیزی که بر آن سخن
 گوید این است (که خدا فرموده) با قیامنده خدا نگو و نگو تراست برای شما
 اگر میباشید مؤمنان پس میفرماید منم با قیامنده خدا در زمین او پس چون
 جمع شود در نزد او بکعبه که عبارت از ده هزار نفر مرد باشد خروج میکند پس
 باقی نمینماند پرسیده شده ای غبار خدای عز و جل از بت و غیر آن مگر اینکه
 آفتشی در آن مپاقتد و میسوزد و اینها بعد از آنی است که غیبت طو لانی گذرنا بد
 خدا کجی فرمائید داری میکند او را در غیبت او و ایمان میاورد بر او

حَدِيثُ هَجْدَم

رَأَيْتُ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ

۳۱۹

سپزدهم بحار. ص ۱۷۰ از غیبت نغائی بسند خود از زرارة بن اعین از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده در تفسیر قول خدای تعالی ففَضَّلَ اجْلًا وَاَجَلَ مَسْمُوعٍ عَنْهُ فرمود انْهَذَا اجْلَانِ اجْلٍ مَحْمُومٍ وَاَجَلَ مَوْقُوفٍ قَالَ لَهُ حَمْرَانٌ مَا الْمَحْمُومُ قَالَ الَّذِي لَا يَكُونُ غَيْرَهُ قَالَ وَمَا الْمَوْقُوفُ قَالَ هُوَ الَّذِي لَمْ يَلَهُ فِيهِ الْمِثْلَةُ قَالَ حَمْرَانٌ اِنِّي لَا رَجْوَانَ يَكُونُ اَجَلَ السَّفِيَاخِ مِنَ الْمَوْقُوفِ فَقَالَ ابُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا وَاللَّهِ اِنَّهُ مِنَ الْمَحْمُومِ **يَعْنِي** فرمود این مدتی که خدا در این آیه فرموده دو مدت است مدتی که حتم شده و مدتی که موقوف است حمران با حضرت عرض کرد محموم که غیر از این نیست کدام است فرمود آنست که غیر از این نیست عرض کرد موقوف کدام است فرمود آنست که برای خدا در آن مشیت است یعنی موقوفت بمشیت خدا اگر بخواهد میشود و اگر نخواهد نمیشود حمران گفت که من هر آینه امیدوارم که مدت سفیانی از موقوف باشد پس حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود نه بذات خدا قسم است که آن از مدت محموم است یعنی حتما باید واقع شود و واقع شدنی است (غیبت نغائی ص ۱۶۲)

حَدَّثَ نَوْزَهُمُ

۳۱۹

غیبت نغائی. ص ۱۶۱ بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود اَتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَعِينُوا عَلٰی مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ بِالْوَعْدِ وَلَا جَهَادَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ فَإِنْ اَشَدَّ مَا يَكُونُ أَحَدُكُمْ اَعْتَابًا بِمَا هُوَ فِيهِ مِنَ الدِّينِ لَوْ قَدَّ صَارَ فِي هَذِهِ الْآخِرَةِ وَانْقَطَعَتِ الدُّنْيَا عَنْهُ فَاِذَا صَارَ فِي ذَلِكَ الْحَدِّ عَرَفَ أَنَّ

وَأَجْعَلْ لِّمَنْ يَخِفُّ إِلَيْنَا

۳۹۱

میدانند که نعمتها و کرامتهای خدا روی آورد و مرده بهشت و امینی از آنچه که ترسید
شود داده میشود و یقین میکند باینکه این راهی که میرفته راه حق بوده و بدو تکیه
کسیکه بادرین خود مخالفت کرده و راه باطل را پیموده هلاک خواهد بود پس مرده با
شمارا و پی از آن مرده باد شمارا بر آنچه که میخواهید ایا نمیبینید یا نمیدانید که دشمنان
شما کشته میشوند یا میکشند در معصیتهای خدا و میکشند بعضی از ایشان بعضی دیگر
و اگر سر دُباد ریش روی شما و شما در خانه های خود در گوشه ای امن هستید از
شر ایشان و کفایت میکند که سفیانی عذاب باشد برای شما از دشمنان شما و هر چه
آمدن او از نشانه هاست برای شما باینکه آن فاسق اگر بیرون آید همراه به بعد از
خروج او یکماه یا دو ماه در ملک خواهد کرد و بر شما باکی نخواهد بود تا اینکه میکشد
خلق بسیاری را جز از شما پس بعضی از اصحاب عرض کردند که آن ملعون باز نهاده
خواهد کرد و قتی که ایستور شد فرمود غائب و پنهان شود هر مردی از شما از او زپل
غیظ و حرص و مخصوص است برای شیعیان ما و اما زنها پس برای ایشان باکی نیست
اگر خدای تعالی بخواهد باحضرت گفته شد پس مرده ها که بیرون روند یکجا قرار کنند
از شر او کمی که میخواهد از ایشان که فرار کند بیرون رود بجا ب مدینه یا مکه یا بعض
شهرهای دیگر پس فرمود بمدینه چکار دارید زیرا که لشکر انفاق بر آنجا میرود
ولیکن شما بمکه بروید زیرا که محل جمع شدن شما در آنجا خواهد بود و غیر از این نیست
که فنند او بقدر مدت حمل یکن که نه ماه است زیاد تر نمیشود اگر بخواهد خدا

بخش ششم از اخبار ائمه

حدیث بیستم

غیبت نعمانی . ص ۱۶۳ بسند خود از جابر بن یزید جعفی روایت کرده که گفت از ابی جعفر علیه السلام سؤا کردم از سفینائی فرمود کجا می پند شما از سفینائی یعنی زود است تا خروج او بیرون میاید پیش از او شیصائی واتی لكم بالسفینائی حتی یخرج قلبه الشیصائی یخرج من ارض کوفان ینبع کما ینبع الماء یقتل و قد کفر فوقعوا بعد ذلك السفینائی و خروج القائم علیه السلام

یعنی شیصائی که از خلیفه بنی عباسی است و نام او عبد الله است طبق بعضی از اخبار دیگر (از کوفه بیرون میاید جو شش میکند همچنانیکه آب جو شش کند میکشد و اردین بر شما را پیر انتظار بکشید پس از آن سفینائی و خروج قائم

علیه السلام را

حدیث بیست و یکم

غیبت نعمانی . ص ۱۶۲ بسند خود از ابن ابی یعفور روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود ان تولد العباس والمرانی لوقعة بقر قیسایثیب فیها الغلام الحر ورو یرفع الله عنهم الضر و یوحی الی طیر السماء و سیباع الارض اشبعی من الحوم الجبارین ثم یخرج السفینائی

یعنی برای پیران عباس و مر وانی هرا نه جنگی است در قر قیسایثیب شوند در آن پیران نازه بجوای رسیده با قوت و توانا بر میارند خدا از ایشان نصر

وَالْبَعْلَامُ وَالْخَزَائِفُ

۳۹۳

و باری را و الهام میفرماید مرغان هوا و درندگان زمین را که بخوردند از گوشتهای
ستمکاران پس از آن بیرون میاید سفیانی (قرقیسا شهریت در کتاره ایت نزدیک خابو)

حَدِيثُ بَيْتِ رَوْحٍ

۳۴۳

غیبت نعمانی . ص ۱۶۳ بند خود از مغیره بن سعید از آنحضرت روایت کرده که فرمود
اِذَا خَلَفْتَ الرَّحْمَانَ بِالسَّامِ لَمْ تَجْلِ الْأَعْنَ اَيَّةٍ مِنْ اَيَّاتِ اللَّهِ قَبْلَ مَا هِيَ بِالْإِمْرِ
الْمُؤْمِنِينَ قَالَ رَجْفَةٌ تَكُونُ بِالسَّامِ يَهْلِكُ فِيهَا أَكْثَرُ مِنْ مِائَةِ أَلْفٍ يَجْعَلُهَا اللَّهُ
رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَعَذَابًا عَلَى الْكَافِرِينَ فَذَاكَ كَانَ ذَلِكَ فَانْظُرْ إِلَى أَصْحَابِ الْبِرَازِينِ^{الشَّهْبِ}
الْمَحْذُوفِ وَالرَّابَاتِ الصَّفَرِ يَقْبَلُ مِنَ الْمَغْرِبِ حَتَّى تَحُلَّ بِالسَّامِ وَذَلِكَ عِنْدَ الْخُرُوجِ الْإِلَى
وَالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ فَذَاكَ كَانَ ذَلِكَ فَانْظُرْ وَاحْفَظْ قَرِيبَةً مِنْ دِمَشْقَ يَقَالُ لَهَا مَرَمَسَا
(خَرِيشَا حَل) فَذَاكَ كَانَ ذَلِكَ خَرَجَ ابْنُ الْكَلَّةِ الْكَبَادِ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ حَتَّى يَبْتَوِي
عَلَى مَبْنَدِ مَشْقَ فَذَاكَ كَانَ ذَلِكَ فَانْظُرْ وَخُزْجِ الْمَهْدِيِّ

بَعَثِي وَفَتِيكَ اخْتَلَفَ افْتَادِ مِيَانِ دُو صَاحِبِ سِرْبَةِ دَر شَامِ اِنْ تَبَرَكِي وَظَلَمِي
اختلاف روشن و بزم داشته میشود مگر از نشانه ای از نشانه های خدا گفته شد که^{حسب}
ان نشانه با اهل المؤمنین فرمود زمین لرزه ای رو میدهد در شام که هلاک میشود در^{ان}
بیشتر از صد هزار نفر که ان ایت را رحمت قرار میدهند خدا برای مؤمنان و عذاب قرار
میدهد برای کفار پس چون چنین ایت و نشانه ای رخ داد نظر کنید با منظر باشد صاحبان^{ان}
اسمهای سَخَنَ بُؤِي یا اسمها بکه سفیدی و سیاهی آنها هم ایمنه باشد با اسمها الشکر^{ان}

بخش ششم از اجابا مری

۳۹۴

قوی که موهای دُم آنها را پیده باشند و پرچه‌های زرد را که از طرف مغرب رو
وارد نا اینک وارد شام شود و این وقتی است که نا شکبائی بزرگتری رخ دهد و
مراسخ در آنها واقع شود یعنی جلد خونی پس چون اینطور شد منتظر باشید فرو رفتن
قرنه‌ای از قرنه‌های دمشق را که انرا مرمر یا خریشا یا بنا بر بعضی از روایات خریشا گو
ی پس در آنوقت پس در فرزند جگرها یعنی سفیانی ملعون که از دزیه هند جگر خور و نکل
ابی سفیان لعین است خروج میکند از بیابان خشک بیاب و عاف نا اینک میابد
در دمشق و بر منبر می‌نشیند پس چون این قضا با واقع شد انظار خروج مهک را بکشد

حد بیست و سوم

۳۹۵

غیبت نعمانی . ص ۱۶۵ بسند خود از محمد بن مسلم از آنحضرت روایت کرده که فرمود
السَّيِّئَاتِي أَحْمَرُ صَفَرٍ أَرْقَ لَمْ يَعِدَ اللَّهُ قَطَّ وَلَمْ يَرْمَكْ وَلَا الْمَدِينَةُ قَطَّ يَقُولُ يَارَبَّ
ثَارِي وَالنَّارِ

یعنی سفیانی سرخ رو و زرد موزاق چشم است بندگی نکرده است خدا را هرگز
و ندیده است مکه و مدینه را هرگز میگوید پروردگار را نخواهی میبکشد و در انش

حد بیست و چهارم

جهنم مهروم
۳۹۶

غیبت نعمانی . ص ۱۶۷ بسند خود از ابی حمزه ثمالی از آنحضرت روایت کرده که فرمود
يَا ثَابِتُ كَانَتْ بَقَاؤُنَا أَهْلَ بَيْتِي قَدْ أَشْرَفَ عَلَيَّ نَجْعُكُمْ هَذَا وَأَوْحَى بَيْدَهُ إِلَى نَاحِيَةِ

راجملا بمخرج الزمان

۳۹۵

الكوفة فاذا هو اشرف على نجفكم فشرابة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاما
هو نشرها انخطت عليه ملائكة بدر فقلت وما ذابة رسول الله صلى الله عليه وآله وقال
عودها من عند عرش الله ورحمته وسابرها من نصر الله لا يهوى بها الى شيء الا اهلكه
الله قلت فخبوة هي عندكم حتى يقوم القائم فيجدها ام يوتى بها قال لا بل يوتى بها
قلت من ياتيه بها قال جبرئيل عليه السلام

يَعْنِي اي ثابت كونا مبينهم قائم اهل بيتهم راكه مشرف شده است برنجف شما اين
نجف واساره فرمود بدست خود بطرف كوفه پس چون مشرف شد برنجف شما باز ميگفت
پرچم رسول خدا صلى الله عليه وآله والراذون انرا ميگرفتند فرشتگان بنكه در روز بدر بباري
ومدد يغير صلى الله عليه وآله الامدند گفتم چيست پرچم يغير صلى الله عليه وآله واله
فرمود چوبان از پايه هاي عرش خدا و رحمت او است وسابرها چنبره هاي ان از نصر و باري
خدا است مبل نميگند با ان پرچم بسوي چرخي مگر اينكه نابود ميگند انرا خدا گفتم هي
ان پرچم پنهان است نرود شما تا قيام كند قائم و ببارد انرا با انكه آورده ميشود بسوي
او فرمود بلكه آورده ميشود ان پرچم گفتم كي ميآورد فرمود جبرئيل عليه السلام

حديث نبوي مجيد

۳۹۷

عنيت بخاني . ص ۱۷۱ بسند خود از ابی الجارود و ديگر روایت کرده كه گفت اي رسول خدا
محمد عليه السلام فرمود اصحابا لقيام ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا و اولاد العجم
يحل في السحاب فهاذا يعرف باسمه واسم اميه و نسبه و حليته و بعضهم نام

بخش ششم در اخبار باستانی

علی فرشته فیواضه (فرهی دار) فی مملکت (فوفوفه بمکتبه) علی غیر میعاد
یعنی اصحاب قائم سبّ و سبزه نهند فرزندان عجم بعضی از ایشان بر آب
حاکم کرده میشوند در روز که شناخته میشود بنام ونب و شمشر راسته خود و بعضی
از ایشان خوابیده است بالای فراس خود پس گذارده میشود و میبند خود را در مکتبه

بدون اینکه با هم وعده ای گذارده باشند

حکایت بیست و ششم

۳۴۸

اربعین میرلوحی ۱۰ والزام الناصب ص ۱۸۸ مسند از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود کانی بقوم قد خرجوا من اقصی بلاد المشرق من بلدة يقال لها
يطلبون حقهم من اهل الصين فلا يعطون ثم يطلبون فلا يعطون فاذا راو ذلك
وصعوا سبوا فمهم على عوانتهم فوضوا باعطاء ما سئلوهم فلم يقبلوا وقتلوا منهم
خلقا كثيرا ثم يهتزون بلاد الترك والهند كلها ويتوجهون الى خراسان و
يطلبون بها من اهلها فلا يعطون فيأخذونها فقرا ويريدون ان لا يدفعوا
المالك الا الى صاحبكم مع الذين قتلوهم فانفقوا منهم وتعتبوا في سلطانه
الى اخر الدنيا (۱) شيلا در بعضی گمیلان نوشته شده و بنیاست نبت

یعنی گویا میبینم که بیرون میآیند از دورترین شهرهای مشرق
از شهر بیکه آنرا شیلا گویند و میخواهند حق خود را از اهل چین و اینها حشاش را
نهند پس از آن باز مطالبه میکند و اینها نمیدهند پس چون چنین دیدند

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۹۷

شمشیرهای خود را بگردنهای ایشان میگذارند پس آنها را ضعیف می‌شوند بدارن حق ایشان آنچه را که ایشان خواسته اند از آنها پس ایشان دیگر نمی‌پذیرند و میکشند از آنها خلق بسیاری را در دست خود میگردانند شهرهای ترک و هند را همه آنها را و رومیها بجا بخراسان و انجا را از اهلش مطالبه می‌کنند پس آنها حاضر بدارن نمی‌شوند پس بقهر و غلبه انجا را می‌گیرند و عضدی از گرفتن انجا ندارند مگر اینکه انجا را و ائمه را با بصاحب شتابی قائم ال محمد علیهم السلام و اگر از کند با کسانی که از ایشان گشته اند تا انتقام بکشند از ایشان و تعیش و زیاده می‌کنند در دوره سلطنت انحضرت تا آخر دنیا

مُؤَلَّفَاتُ جَمْعُودُ

دور نیست خروج کنندگان از دورترین بلاد شرق عده خراسانی باشند چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هم به آن اشاره فرموده و فرمایش انحضرت در حدیث فقها در هفتم از احادیث علویه در همین جزو از کتاب گذشت در ص ۲۷۶ که خراسانی از چین و ملتان

میآید و خروج آنها بنفع الح محمد علیهم السلام است
 حَدِثُ بَيْتِ هَفْتُمُ ۳۹۷

غیبت طوسی . ص ۲۱۹ پسند خود از حضرت باقر علیه السلام روايت کرده که فرمود
 تَنْزِيلُ الرِّايَاتِ السَّوْدَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ خِرَاسَانَ إِلَى الْكُوفَةِ فَإِذَا ظَهَرَ الْمَهْدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بَعَثَ إِلَيْهِ بِالْيَعْنَى

يَعْنَى فرود میآید پرچمهای سیاه که از خراسان بیرون میآید در کوفه و چون

بَحْثُ شَرِّهِ الْأَجَابَاتِ

ظاهر شد مهتد علیه السلام میفرستد نذر او و او را دعوت به بیعت کردن فرمود

حَدِيثُ بَيْتِ هِشْمٍ

غیبت طوسی . ص ۲۱۹ پسند خود از آنحضرت علیه السلام روايت کرده که فرمود
كَانَ بِالْقَامِ يَوْمَ السَّبْتِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَأَمَّا بَيْنَ الْأَرْكَانِ وَالْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ جَبْرِئِيلُ
بَنَادَى الْبَيْعَةَ لِلَّهِ فَمَلَأَهَا عَدَلًا كَامَلَتْ ظِلْمًا وَجُورًا

یعنی گو یا مبینم قائم (علیه السلام) را در روز عاشورا ببیند که روز شنبه باشد در
رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در مقابل او ندا میکند که بیعت کنید برای خدا پس میگوید

ز من را از عدل همچنانکه بر آن ظلم و جور شده باشد

حَدِيثُ بَيْتِ نَهْمٍ

۳۵۱

غیبت طوسی . ص ۲۹۵ پسند خود از آنحضرت روايت کرده در حدیث طویل که فرمود
بَدَخَلَ الْمَهْدُ الْكَوْفَةَ وَبِهَا ثَلَاثُ رَأْيَاتٍ قَدْ اضْطَرَبَتْ بَيْنَهَا فِصْقٌ لَهُ فَبَدَخَلَ حَتَّى لَأَى
الْمَنِيرَ وَنَجَّطَ وَلَا يَدْرِي النَّاسَ مَا يَقُولُ مِنَ الْبِكَاءِ وَهُوَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالِهِ وَسَلَّمَ كَانِي الْجَمْعَةِ الْحَكِيمِي وَمَقَادَاهَا فَمِيلُهَا إِلَى الْحَقِيقِ مَبَايِعُونَهُ فَإِذَا
كَانَتِ الْجَمْعَةُ الثَّانِيَةَ قَالَ النَّاسُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ الصَّلَاةُ خَلْفَكَ نَضَاهِي
الصَّلَاةُ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْمَسْجِدَ لَا يَسْعَانَا فَنَقُولُ أَنَا مَرَادُكُمْ
فَنُخْرِجُ إِلَى الْغَزِيِّ فَنُحِطُّ مَسْجِدًا لَهُ الْفُتَابُ يَسْعُ النَّاسَ عَلَيْهِ أَصْبَحُ وَبَيْعُ صُحُفٍ
مَنْ خَلَفَ قَبْرَ الْحَبِيبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُمْ نَهْمًا يَجْرِي إِلَى الْغَزِيِّ حَتَّى يَبِيدَ فِي الْخُفِّ

وَأَجْعَلِ الْآخِرَ زَيْنًا

وَيَعْلَ عَلَى فَوْهَتِهِ قَطَاطُ وَأَرْحَاءُ فِي السَّبِيلِ وَكَانَ بِالْعُجُوزِ وَعَلَى رَأْسِهَا مَكْتَلٌ فِيهِ
بُرْجَتِي نَظْمَةً بَلَاغًا (روضه الواعظین ابن قتال طبع قم ص ۳۱۲)

لغات تصفیق دست بردست زدن مضاهاته مانند بودن بیکدیگر رَوْد و اَوْتِیَا
بمعنای طلب کردن و رَاَد و مُرَاد کی است که پیش روی کذب و گریه برای طلب کردن مثل یکدیگر
اَن است یا دینال اب و علف پیش روی کذا اصْبَص برون امیر بنای محکم قوه بمعنای دهن
و دَهَنه اَرْحَاء جمع رَحی بمعنای اسیا مَكْتَل برون منبر زنبیلی است که ظرفیت گرفتن نانو
صانع گندم داشته باشد

یَعْنِ مَهْدٌ (علیه السلام) داخل کوفه میشود در حالتیکه در آنجا سر پرچم در
جنبش است پس دست بدست زده میشود برای او و آنحضرت وارد میشود تا آنکه بر
منبر می رود و خطبه بخواند و از شدت گرته آنحضرت مردم نمی فهمند که چه میگوید و این
گفته رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم است گو یا می بینم حتی و حَسْبُنِی اَلَا که میکند
پرچمها را پس حَسْبُنِی پرچم را بَحَسْبُنِی میدهد و عده او یا آنحضرت بیعت میکنند و چون
جمعه دوم شود مردم عرض میکنند ای سر سنجین نماز گذاردن در پشت سر تو برابر است
با نماز گذاردن در پشت سر سنجین خدا صلی الله علیه و اله و این مسجد گنجایش جمعیت ما
را ندارد پس میفرماید که من پیش روی می کنم که جای مرا فراهم کنم و می رود بطرف غری که محف
اشرف باشد و خط مسجد پرامیکشد که از برای آن هزار در باشد که گنجایش همه مردمان را
را داشته باشد و بنای محکم بنا میکند و میفرماید که از پشت قبر چنین (علیه السلام) از

بخش ششم از اجابا نوری

کر بلا نهری حفر و جاری می‌کند بطرف غریب که بنحیف جاری شود و در دهانه آن
نهر پل‌های بنا کنند و در راه آسیاها ساخته شود و کانه می‌بینیم که پیر و نر بر سر خود
و نیکل کندم گذارده برای ارد کردن فیروزه را در می‌کند بدون مرز

۳۵۲

حدیث سی و یکم

عنبت طوسی . ص ۲۹۷ پسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان القائم
یملاک ثلثمائة و تسع سنین کما لبث اهل الکهف فی کهفهم مائة الارض عددا
و قسطا کما ملئت ظلما و جورا یفتح الله شرق الارض و غربها و یقتل الناس حتی
لا یبقی الا دین محمد صلی الله علیه و آله پسرسره سلیمان بن داود (تمام الخبر)

یعنی

بدوستی که قائم سیصد و نود سال پادشاهی می‌کند همچنانکه اصحاب کهف در
کهف خود شان در نیک کردند و زمین را بر از عدل و داد می‌کند همچنان که پُر از
ظلم و جور شده باشد و می‌گشاید خدا مشرق و مغرب زمین را برای او و
می‌کشد مردم مانوانا اینکه باقی نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله و سیر
می‌کند بروش سلیمان پسرداود (علیها السلام)

۳۵۳

حدیث سی و یکم

ملاحم و فتن . ص ۳۰۳ پسند خود از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام روا
کرده که فرمود اذا بلغ العباسی خراسان طلع من المشرق کالقرن ذوالشقا و کا

در اعلام الحزب النبی

۱-۴

أَوَّلَ مَا طَلَعَ أَمْرُ اللَّهِ بِهَلَاكِ قَوْمِ نُوحٍ حِينَ غَرَقَهُمُ اللَّهُ وَطَلَعَ فِي زَمَنِ إِبْرَاهِيمَ حِينَ
الْقَوَّةِ فِي النَّارِ وَحِينَ أَهْلَكَ اللَّهُ فِرْعَوْنَ وَمَنْ مَعَهُ وَحِينَ قَتَلَ يُحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا
فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَاسْتَعِذُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الْفِتَنِ وَيَكُونُ طُلُوعُهُ بَعْدَ انْكَسَافِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ
ثُمَّ لَا يَلْبِثُونَ حَتَّى يَظْهَرَ إِلَّا بَقَعَ بِمِصْرَ

یعنی زمانی که عباسی بخراسان رسید از سمت مشرق ستاره ای طالع شود مانند
شاخ صنایع روشنی و نمایانی و این ستاره اول مرتبه ای که طلوع کرد امر فرمود خدا
قوم نوح را یعنی وقتیکه طالع شد قوم نوح هلاک شدند و طوفان آنها را غرق کرد و مرتبه
دیگر در زمان ابراهیم طالع شد و وقتیکه او را در آتش انداختند و مرتبه دیگر در زمان فرعون
طالع شد و او و قومش هلاک شدند و مرتبه دیگر وقتی طالع شد یحیی بن زکریا کشته
شد پس چون دیدید که آن ستاره طالع شد پناه ببرید بخدا از شر فتنه ها و طلوع
آن بعد از گرفتن آفتاب و ماه است پس چون طالع شود طول نمیکشد که آفتاب در
مِصْرَ ظاهر میشود (و آفتاب در مِصْرَ مثلًا بمصر لک و پیشه)

حدیث سی و دوم

۳۵۴

ملاح و فتن. ص ۴۳ پسند خود را از آنحضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود خرج
سَابَّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ بَكْتَهُ الْيَمَنِيُّ خَالَ وَبَاتِي مِنْ خُرَّاسَانَ بِرَأْيَاتٍ سَوْدٍ مِثْلِ بَدَنِ
شُعْبَةَ بْنِ صَالِحٍ يَقَاتِلُ أَصْحَابَ السَّفِينَانِ فِيهِمَا مَهْلِكُهُمْ
یعنی بیرون میاید جوانی از بنی هاشم که در کف دست راست او خالی است و میاید

بَحْثُ شَرِكَةِ الْإِجَابَةِ

از خراسان با پرچمهای سیاه و در پیش روی او است شعب بن صالح که مفاصله

میکند با اصحاب سفیانی و آنها را فرار میدهند

حَدِيثُ سَيِّدِ سُو

۳۵۵

ملاحم و فتن . ص ۵۵ بند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود ثم ینظر المهدی
 بمکه عند العشاء ومعہ رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و قیصره و سیفه و
 علامات و نور و بیان فاذا صلی العشاء الاخوة نادى باعلى صوته یقول اذکرکم
 الله ایها الناس و مقامکم بین یدی ربکم و قد اذکر الحجۃ و بعث الانبیاء و نزل
 الکتاب یا مکرر ان لا تشرکوا به شیئا و ان تحافظوا علی طاعته و طاعة رسوله
 صلی الله علیه و آله و ان تحبوا ما احی القرآن و تمیتوا ما امات و تكونوا اعوانا
 علی الهدی و ازر و اعلی التقوی فان الدینا قد فی فناءها و زوالها و
 اذنت بالوداع و انی لادعوکم الی الله و الی رسوله صلی الله علیه و آله و
 الحلب کتابه و امانة الباطل و احیاء السنة فیظهر فی ثلثاء و ثلاثه عشر رجلا
 عدده اهل بدر علی غیر معاد قرعما کفرع الحریف رهبان باللیل اسد بالنهار ففتح
 الله ارض الحجاز و یخرج من کان فی السجین من بنی هاشم و نزل الرایات السود
 الکوفه فنبعث بالبیعة الی المهدی جوؤه الی الافاق و همیت الجور و اهله و
 تسقیم له البلدان و یفتح الله علی یدیه القسطنطینیة

یعنی

وَأَجْعَلِ الْغُرُفَاتِ

۳۴

پس ظاهر میشود مهدی (علیه السلام) در مکه در اول شب و با او است پرچم رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و پیاله ن او و شمشیر او و نشانها و نوری و بیانی پس چون نماز
 عشاء آخر را بجا آورد بلندترین صدای خود ندا میکند و میفرماید یا داوری میکنم به
 شما خدا را و ایستادن شما را در مقابل پروردگار شما اگر چه مردمان خدا تحت خود را
 بر شما ناکید فرمود و برانگیز پیغمبران را و فرستاد کتابها را و شما را امر میکند باینکه
 چیز برای او شربک فرارند هب و نگاه دارید فرمانبرداری او و فرمانبرداری پیغمبر فرستاد
 او صلی الله علیه و آله را و زنده بدارید چیز را که قرآن زنده داشته و همایند چیز را
 که قرآن مبرایند است و نگهها باشد قرآن و حجت را که هادی را همانند و پستین
 بکد بگر باشد بر تقوی و پرهیزکاری زیرا که نزد یکشده است فانی شدن این جهان
 و نابود شدن آن و اعلام میکند شما را بوداع کردن با او و من شما را میخوانم که سوی
 خدا و رسول او را آورید و بکتاب خدا عمل کنید و باطل را بپایانید و سنت پیغمبر را زنده کند
 پس ظاهر میشود با سبب و سبزه مرد که بشماره اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز
 بدرند که بدون وعده و بیخبر از یکدیگر مانند پاره های ابرو نازک که در فصل پاییز در استخوان
 ظاهر میشود و بهم پیوسته میشوند یکدیگر پیوسته خواهند شد و آنها کانی هستند
 که در شب از خوف خدا ترسند و در روز مانند شتر خشناکند پس فتح میکند خدا برای
 ایشان زمین حجاز را و بیرون میاورند همه زندانیان بنی هاشم را و فرود میاید بر آنها
 سیاه که پرچمهای خراسانی باشد در کوفه و با مهدی بیعت میکنند و لشکر خود را به

بخش ششم از اخبار ائمه

۴۰۴

باطراف جهان میفرستد و جور و ستم و اهل انرا میپزند و تمام شهرها را بقصر خود
در آورد و بدست او خدا قطنطنیه را میگذارد

حدیث سی و چهارم

۳۵۶

اختصاص شیخ مفید . طبع طهران . مکتبه صدوق . ص ۲۵۷ . بسند خود از جابر روایت
کرده که گفت شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود وَاللّٰهُ لَيَمْلِكُنَّ رَجُلًا مِّنْ اَهْلِ الْبَيْتِ
بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثَ اَسَنَةٍ وَبِرْزَادٍ تَعَا قَالَ فَقُلْتُ فَمَنْ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ بَعْدَ
الْقَائِمِ قُلْتُ لَهُ وَكَمْ يَقُومُ الْقَائِمُ فِي عَالَمِهِ حَتَّى يَمُوتَ قَالَ فَقَالَ سِتَّةَ عَشْرَ سَنَةً مِنْ
يَوْمِ قِيَامِهِ اِلَى يَوْمِ مَوْتِهِ . قَالَ قُلْتُ لَهُ فَيَكُونُ بَعْدَ مَوْتِهِ الْهَجَرُ . قَالَ لَيْسَ خَيْرَ سَنَةٍ
ثُمَّ يَخْرُجُ الْمَنْصُرُ اِلَى الدُّنْيَا فَيُطْلَبُ بِدَمِهِ وَدَمَاءِ اصْحَابِهِ فَيَقْتُلُ وَيُسَبِّحُ حَتَّى يَقَالَ لَوْ كُنَّا
هَذَا مِنْ ذُرِّيَةِ الْاَنْبِيَاءِ مَا قَتَلْنَا نَاسَ كُلِّ هَذَا الْقَتْلُ فَيَجْمَعُ عَلَيْهِ النَّاسُ بَعْضُهُمْ
اَسْوَدُهُمْ فَيَكْرَهُونَ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْجِئُوهُ اِلَى حَرَمِ اللّٰهِ فَاِذَا اسْتَدْبَلُوهُ عَلَيْهِ وَقَتْلُ الْمَنْصُرِ
خَرَجَ السَّفَاحُ اِلَى الدُّنْيَا غَضَبًا لِلْمَنْصُرِ فَيَقْتُلُ كُلَّ عَدُوِّنَا وَهَلْ نَدْرِي مِنَ الْمَنْصُرِ
مَنْ السَّفَاحُ بَا جَابِرِ الْمَنْصُرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالسَّفَاحُ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

یعنی

بذات خدا قسم است که هر آینه مالک میشود البته مردی از ما اهل بیت بعد از مردن
سپس صد و نه سال جابر گفت پس عرض کردم مالک شدن او چه وقت است فرمود بعد
از مردن قائم علیه السلام عرض کردم بیا بگو چه قدر وقت است از مدت قیام قائم

وَأَجْعَلْ لَّيْلِي لَيْلًا

۴۰۵

نا وقتیکه بپرد گفت حضرت فرمود نوزده سال از روز قیام او تا روز مردن او است
عرض کردم خدمت آنحضرت بعد از مردن او خونریزی بناحق هست فرمود اری تا پنجا
سال خونریزی هست پس از آن بیرون میاید منصرف بر میگردد بدینا و خون خود و
خونهای پاران خود را مطالبه میکند پس میکشد و اسپر میکند با اندازه آنکه در حق
او میگویند که اگر این از زید پیغمبر آن بود این همه مردم را نمیکشت پس جمع میشوند
همه مردم از سفید پوست و سیاه پوست ایشان بطرفیت با آنحضرت و جمعیت بسیاری
بر او حمله میکنند تا اینکه آنحضرت پناهنده بحرم خدا میشود چون بلاء بر آنحضرت
شدت کرد آنحضرت کشته میشود در آنحال سقاح بیرون میاید و بر میگردد بدینا
در حالتیکه غضب آلوده است از جهت کشته شدن منصرف میکشد هر دشتیکه از
برای ما هست و ابا میدان منصرفیت و سقاح کیت ایجاب منصرف حسین بن علی
است و سقاح علی بن ابی طالب علیهما السلامند

حَدِيثُ مَعِي بَحْبُ

۳۵۷

انوار النعمانية . تالیف عالم نبیل و محدث جلیل سید رفیع الله جزائری علی الله مقامه الشریف
طبع تبریز مطبعة شرکت چاپ جردوم . در نور علامات ظهور آنحضرت با قر و انیکرد
در تفسیر قول خدای تعالی ان نازلنا علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعين
قال سيفعل الله ذلك بهم قال فقلت من هم قال بؤامیه و شعبه تم قلت و ما الایه قال
رکود الشمس ما بین زوال الشمس الى وقت العصر و خروج صدر رجل و وجهه فی عين الشمس

بخش ششم در انجاء باقریه

يعرف بحجبه وفيه وذلك في زمان القيان وعندها يكون بواره وبوار قوميه
يعني

خداوند متعال میفرماید اگر بخواهم فرو میفرستم بر ایشان نشانه ای را که گردنهای
ایشان برای آن خاضع و ذلیل شود فرمود زود باشد که بکند خدا با ایشان اسکار را
(راوی) گفت پس عرض کردم اینها که مشغول این ایام اند کیامتد فرمود بنی امیه و شعبیان
ایشانند گفتیم آیت و نشانه ای که خدا در این امیه فرموده است کدام است فرمود ایستادن
افتاب است از حرکت از وقت زوال افتاب از خط نصف النهار یعنی از اول ظهر تا وقت عصر و
پس رون آمدن سپیده مردی و روی و است در چشم افتاب که شاخه شود بحسب و نسب خود
و این نشانه در زمان خروج سفیانی واقع میشود در آنوقت وقت هلاک شدن او و هلا

شدن قوم و است

کتاب سی و ششم

۳۵۸

روضة الواعظین تألیف ابن قتال نیشابوری. ص ۳۱۳ طبع قم از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده که فرمود انما قام المهدي سارا الى الكوفة يهدم بها اربعة مساجد و
يبقى على وجه الارض مسجد له شرف الاهد مهابا و جعلها جبا و وسع الطريق
الاعظم و كسر كل جناح خارج في الطريق و ابطل الكف و المياريب الى الطرقات و لا
يترك بدعة الا ازالها و لا سنة الا افامها و يفتح مستططنة و الصبن و جبال
ديلم فتهتك على ذلك سبع سنين مقدار كل سنة عشرين سنين من سنينكم هذه

وَالْجَعْدُ مِنْ حَرِّهَا

۴۰۷

ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ قِتْلَهُ جَعَلَ فِدَاكَ فَكَيْفَ يَطُولُ السَّنُونَ قَالَ بِأَمْرِ اللَّهِ
الْفَلَكَ بِاللَّيْثِ وَقِلَّةَ الْحَرَكَةِ فَطَوَّلَ الْأَيَّامَ لِذَلِكَ وَالسَّنُونَ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَهْتَمُّ
يَقُولُونَ أَنَّ الْفَلَكَ أَنْ تَغَيَّرَ فَسَدَّ قَالَ ذَلِكَ قَوْلُ الزَّانِقَةِ فَأَمَّا الْمُسْلِمُونَ فَلَا
سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى ذَلِكَ وَقَدْ شَقَّ اللَّهُ الْقَمَرُ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَدَّ الشَّمْسُ
مِنْ قَبْلِهِ لِبُوشَعِ بْنِ نُونٍ وَاجْتَبَى بِطُولَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَقَالَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا نَعُدُّونَ

يَعْنِي

چون قیام کند مهدی (علیه السلام) مه‌رود بکوفه و در آنجا خراب میکند چهار
مسجد را و باقی نمیکند در روی زمین مسجدی را که بناهای بلند و کنگره‌ای داشته
باشد مگر اینکه خراب میکند آنها را و صاف و هموار میکند و راههای بزرگ را وسعت
و گشایش میدهد و گوشه و کنارها و اطراف خانه‌ها پیرا که بیرون از حد آنها است و
در راه واقع شده آنها را میشکند و راه را صاف میکند و پوشش خانه‌ها و مستراحها و ناهای
را که در راهها واقع است همه را نابود میکند و بدین معنی را باقی نمیکند مگر اینکه زابلستان
و سنتی را نگذارد مگر اینکه آنرا برپا میدارد و قسطنطنیه و چین و کوهستانهای دیلم را
فتح میکند و بهین حال ناهفت سال که هر سالی بقدر بیت سال از سالهای شما ^{شد} با
در میان مردم همانند پس از آن خدا آنچه را که میخواهد میکند با نوحتر گفته شد که فدا
شوم چگونه سالها طولانی و دراز میشود فرمود امر میفرماید خدا فلک را تا بکندی ^ک حر
کند و گردش او کم شود پس با نوحتر روزها و سالها دراز میشود راوی گفت با نوحتر

بخش ششم از اخبار ابن عباس

عرض کردم که ایشان میگویند یعنی طبعی و فلاسفه که هرگاه فلک تغییر کند فاسد میشود فرمود این سخن زنادقه و بیدبهاست و اما مسلمانان را هیچ بانی سخن ندارند و حال آنکه خدا ماه را برای پیغمبرش صلی الله علیه و اله شکافت و برگرداند آفتاب را پیش از آن برای پوشش بن نوین و جز فایده بداد نبودن روز قیامت که آن بقدر هزار سال شماها است که ستاره کند

حدیث سی هفتم

۳۵۹

روضة الواعظین ص ۳۱۴ از آنحضرت روایت کرده که فرمود باقر علیه السلام در حدیث طویلی اذ قام القائم سار الى الكوفة فخرج منها بضعة عشر ألف يدعون التبرية عليهم السلاح فيقولون له ارجع من حيث جئت فلا حاجة لنا في بني فاطمة فيضع فيهم السيف حتى ياتي على اخرهم ثم يدخل الكوفة فيقتل بها كل منافق مرثاب ويهدم قصرها وبقيل مقاتليها (مقاتلها) حتى يرضى الله عز وجل

یعنی چون قیام کند قائم (علیه السلام) مهرداد کوفه پس از آنجا بیرون میآید ده هزار و کسری که آنها را بر تپه گویند (و آنها اگر واهی هستند از زبیدی مذبهها که منشو بمغیره بن ابتر بن سعد) با اسلحه پس با آنحضرت میگویند از جانب که آمده ای برگرد ما حاکم بفرمان فاطمه نداریم پس حضرت شمشیر میگذارد در میان ایشان و ناچار آنها را میکشد پس داخل کوفه میشود و در آنجا هر منافقی که هست که اهل شکرت و پند هم را میکشد و خراب میکند قصر حکومتی کوفه را و میکشد کسانی که با او قتال میکنند تا اینکه خدای

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَنْ وَجَلْ خَشُودُ شُود

حَدِيثُ سِي وَهَشْتُمُ

۳۶۰

روضة الواعظین . ص ۳۱۴ از انحضرت روایت کرده که فرمود اذ قام القائم من آل محمد .
صلى الله عليه وآله . ضرب فساطط لمن يعلم الناس القرآن على ما أنزل الله عز وجل
فأصعب ما يكون على من حفظه اليوم لأنه يخالف فيه ألف

يَعْنِي

وقتی که قیام کند قائم از آل محمد صلی الله علیه و آله خمیه های زده میشود برای کتاب
تعلیم میدهند به مردم قرآنرا بخوبی که نازل فرموده است خدای عز و جل پس دشوار
تر است حفظ کردن آن در آنروز از هر چیزی زیرا که فالیف و ارتباط عبارات و کلمات آن
بقرآنیست که فعلا در دست مردم است

حَدِيثُ سِي وَهَشْتُمُ

۳۶۱

روضة الواعظین . ص ۵۵۷ از انحضرت روایت کرده که فرمود ان الزلازل والكسوف
والرياح الهائلة من علامات الساعة فاذا رأيتم من ذلك فذكروا قيام الساعة و
افزعوا الى مساكنكم

يَعْنِي

بدرستی که زلزله ها و گرفتن آفتاب و ماه و وزیدن باد های هولناک
از علامات ساعت است پس چون دیدید اینها را یاد کنید قیام قیامت را و بترسید و برو
مسجد های خودتان و بجای پناه شد شونید

بخش ششم در اخبار باقی

حدیث چهل و دوم

۳۴۲

تفسیر عباسی . جزو اول . طبع تم ص ۱۰۳ از جای از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود در تفسیر قول خدای تعالی فی ظلل من الغمام والملائكة وقضى الامر فرمود بنزل فی سبع قباب من نور لا یعام فی ایها هو حین بنزل فی ظلمة الکوفة فهذا حین یبعث میاید (یعنی قائم علیه السلام) در هفت قبه ای از نور که زمانیکه فرود میاید داشته میشود که آنحضرت در کدام یل از آن قبه ها است و قتی که فرود میاید در پشت کوفه (و بنا بر جز دیگر در همان کتاب و همان جزو و همان صفحه در فاروق) پس انوقت این ملائکه نازل میشوند (و بذیل جز دیگر فرمود و اما بقی الامر فهو الوسم علی الحرطوم يوم یوسم الکافر یعنی و اما معنای قضی الامر پس آن داغ گذاردن است بر بینی و وزبکه بر شخص کافر داغ گذارده شود (که آن ایست برای جدا شدن جبهات طین

حدیث چهل و یکم

۳۴۳

تفسیر عباسی . ص ۳ جزو دوم طق از ابی لبید مخزومی روایت کرده که قال ابو جعفر یا ابا لبید انه یملک من ولد العباس اثنی عشر فیصل بعد الثامن منهم اربعة فنصب احدثهم الذیجة فذبحه هم فیه قصرة اعمارهم قبله مدتهم خبیثه سیرتهم منهم الفویق الملقب بالهادی والناطق والعاوی یا ابا لبید ان فی حروف القرآن المقطعة لعلماء جم ان الله تبارک وتعالی انزل الهم ذلك الکتاب فقام محمد حتی ظهر نوره وثبت کلمته وولد یوم ولد و قد مضی من الالف السابع مائة سنة وثلاث

را بجهت خیر الزمان

۴۱۱

سین ثم قال وتبانه في كتاب الله في الحروف المقطعة اذ اعدتها من غير تكرار و
ليس من حروف مقطعة حرف ينقصى ايام (الايام) الا وقائم من بنى هاشم عدد
انقضاء قال الالف واحد واللام ثلاثون والميم اربعون والصاد تسعون فذل
واحدى وستون ثم كان بدو خروج الحسين بن علي عليه السلام اكرم الله فلما بلغ مد
قام قائم ولدا عباس عند النقص ويقوم قائما عند انقضاءها بالكر فافهم ذلك وعه و

الكمه

يَعْنِي

فرمود ابو جعفر يعني حضرت باقر عليه السلام اي ابا البكر مالك ملك ميشود
از اولاد عباس دوازده نفر که بعد از هشتين آنها چهار نفر آنها کشته شوند پس یکی از ایشان
مبلا ميشود بگلودرد که فرجی در کوی او عارض شود که از آن خون آید و با مبلا بخن
شود (دقیري) که نفس قطع شود و میرد ایشان گروهی هستند که عمرهای ایشان کوتاه است
و مدتشان کم است و باطن ایشان خبث و پلید است از جمله ایشان است فوسق که لقب است
عباسی است و ناطق و گره ای ابا البكر در حرفهای قرآن یعنی حروف مقطعة قرآن هر اینه
علمهای بسیاری است بدرستی که خدای تعالی آنم ذلك الكتاب را که فرستاد محمد صلی الله
عليه واله قیام کرد تا اینکه نور او اسکار و کلمه او ثابت شد و راست شد در روزیکه راسته شد
زمانیکه از هزار سال هفتم از هبوط آدم صد و سه سال گذشته بود پس فرمود یعنی حضرت باقر
عليه السلام که توضیح این معنی در حروف مقطعة اینست که در کتاب خداست هر کلمات را بشمار
و مکررات آنها را بیند از بیست حرفی از حروف مقطعة که بعد از ان ایام بگذرد یعنی سالها

بخش ششم از اجاباوت

مگر اینکه عدد انقضاء قیام کنده ای از قیام کنندگان بنی هاشم است پس الفیل
و لام سی و مهم چهل و صاد بود میشود که مجموع آنها صد و شصت و یک میشود پس ابتداء
خروج حسین بن علی علیهما السلام که الله بوده و قتیکه مدت آن بر رسید قاضی از
پیران عباس نزد المص قیام کرد و قائم ما وقت منقضی شدن مدت به الر قیام میکند
پس بفهم این را و حفظ و کتمان کن این را

مؤلف ناخبر گوید

که این حدیث شریف از اسناد و معضلات احادیث و اخبار اهل بیت اطهار علیهم
صلوات الله الملك الجبار است و از منشایات آثار بشمار میرود علامه مجلسی علی
مقامه در کتاب ربیعین و سیزدهم بحار الانوار از روی حدیث و تخریج و جوهری برای
حل آن احتمال داده اما از باب استحسان و تاویل نه بر وجه حکومت و تجلیل و اتمام
به انجذاب فرموده است تقلید محقق آن بزرگوار عالم جلیل و محدث نبیل مولی ابوالحسن
بن محمد طاهر عاملی عامله الله بلطفه الحق و الجلی از باب تغال بخر چنانچه در پا و ترقی
عیاشی توجیهاتی از ایشان نقل کرده است و چون توجیهات این دو بزرگوار مسکن
خاطر نبود و غبار حجاب را از چهره دوشیز حدیث بخوبی باید دور نمیشود لذا از ذکر آن
در این کتاب صرف نظر نمودم و بفرموده جبر مجری و نامد بصیر و محدث جبر سپید نعمت الله
جزاثری در کتاب انوار نعمانی در نور ربیعین وقت ظهور که فرموده آنچه را که معنای
آن اینست که ما تحقیق نکرده ایم بلکه گمان هم نداریم اراده این معنی را از خبر و حق اینست که

را بعلامه خرد نما

۱۴۱۳

که این خیر از قبیل اخلاص و مشایبه است که ممکن نیست رسیدن بحقیقت آن و بیان واقع
کردن چه که مختصه شیعیان است که در هر صبح و شام بلکه در هر لحظه و آن انتظار فرج د^ش
و آن منافق با این قبیل توجهات است لذا از شرح و بیان که در خاطر خلیان مینمود خود را
کرده و ناوید آن را بعهده را سخن در علم گذاردم زیرا که توقف در مشایبهات مأموریه
و احتیاط طریق نجاه است نذا در خارجی کو حبت در بیت که اهل بیت دارند بالیت

پایان سخن

المته لله وله الحمد که جزو دوم کتاب نواب الدهور فی اعلام الطهور پایان یافت و
دبانه آن شروع بخروج سوم خواهم نمود که از بخش هفتم در اخبار صادق علیه السلام
افتتاح میشود و از خداوند متعال یاری میطلبم و از باطن ولایت کلیه لایستما قطب^ی آن
امکان و محور کون و مکان اعلی حضرت خلیفه الرحمن صاحب العصر الزمان عجل الله تعالی
فرجه مدد میخواهم که بتوفیق اتمام آن نایل گردم و این بضاعت مزجاء در پیشگاه اقدس
پذیرفته شود هدی بضاعت مزجاء بحضرت یابن الحسن فقیهها من الحسن
و چون اعتضام این جزو بعقبه میلاد حضرت مولی الکوین و امام الخافقین رسید
جوانان اهل بهشت ابجد الله الحسین که از شایع مکر فتنه این بنده فاسد بود افتتاح یافت
خوش داشتم که اختتام آن نیز به بخش^ی الهی که از ان ترطیع بنده شرمسار است در تلو
قلب عالم امکان حضرت صاحب الزمان روحی و ارواح العالمین له الفداء افتشاء کرده ام
از خود در خاتمه این جزو بیادگار گذارم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلنا و الیه انیب

فَصِيحَةُ خَمْسِيَّةٍ رَائِيَةٍ

لِلْمَوْلَى الْمَخْلَصِ بِحَبْرَانِ

حق باز بجلی کرد از عجب دیگر بار
بی پرده برون آورد از پرده رخ بار
ناچند بغم مدغم همان آیدل بهار
عبد است زجا برخیزدین جلوه دلدار

ذا دار جهانی بجهاد ادجهاندار

بنوشت قلم سرخط تقدیر بیشتات
بگرفت بفرمان برکش از همه میثاق
افراشت قضا پرچم توحید بنه طا
برچید قدر را بیت ثلث زافات

کز عجب عیان کشته زنده ناز بار

همان بنه شعبانست در عشر کوشید
در چشم جهان جان اشخربند خورشید
کالای غم و غصه بشادی فروشید
بر قامت دل جامه ای از وجد پوشید

کامروز بشد مهد زمین مهابت انوار

از مشرق سائر خورشید علم زد
بر صفحه مهر و ماه از نور قلم زد
چون از افق عجب در آیند از قدم زد
لا هوت بر ناسوت خود دم ز عدم زد

شرمنده شد از نور رخس تابش پیتا

میلاد ولایت عصر فخر بشر آمد
مولود مدار کون کان گهر آمد
گوئی بجهان ظاهر سر قدر آمد
خورشید جلال حق از پرده در آمد

نابید بهر حجر و برود زه و کسار

میلاد نبی خیر الله

از آمدنش خالق جبار خبر داد بر لوح و قلم عالم اسرار خبر داد
جبریل بنه گنبد دوار خبر داد بر مقدم او سید مختار خبر داد

کردند میلادش ملک و ملک اشرار

از پرده برون آمد و در پرده نهان شد در پرده غیب اندر از چشم خزان شد
چون که خفی مخفی از خلق جهان شد بر عجب خدا مظهر اندر زمان شد

نا وقت معین که شود ظاهر اسرار

از فیض دمش گیتی اندر دوران ^{است} منظومه هستی هست زان روح روان ^{است}
از بهر قیامش کون هر دم نگران ^{است} املا در آفاقش از منظر ان ^{است}

که قامت زبانش قیامت کذاظهار

خبل رسلش یکبار افاد مطلق دادند خبر بر خلق کین قاسم بر حق
از مشرق غیب ابد منصور و موفق آفاق پر از داد کد بد هدا و وفق

وز تیغ عدالت بر د دست شکار

دانا بنویسید که اینها در ابد نادان هم کوشید که اورخ ننماید
حق از حق بدو بشید میگفت که بسا خوا موش کذابین نور کر غیب بسا بد

غافل که خدا پیش بود همراه و نگه دار

قبس و سطح و شق و رتقا گفتند وین در سخن قبس و جبرانش گفتند
اجار چو ریون ابن سر نهفتند از یادریان نیز هزاران بست نهفتند

مُحَسِّنِ مِیلِ اِیْرِ حَسَنَت

ناکرده عَدَّاس وِشَع وِباهِلَه اَمکار

از صُلْبِ حَسَن عَنکَرِی اِنْ نُحْت کَبَرِی

خویشد رخ قائم بر حق شده پیدَا

در عرش برین ختم رُسل سید اَبَرار

هِنْدُوش بِاِ تَنکَل از اودام فِشانه

کُو مَوَسِب وِ جوموسب وِ پیماَن مِهانَه

کین شاه شود ظاهر در اِخرا دَار

هَم مُؤبِد اَرَد اَکَت در دوره بَابک

دِر زُحْرُم زردشت وِ گَهِبَار اَنابَلَت

از دُخت قَیْن وِ خُشور شاهِ اِبد در کار

اِنْ پورِ پِین وِ خُشور از مَکَر دَر اِید

بَا اَهَر مَنان فِهرتِش از حد بَد رَا اِید

بِیاد بَر اَندارد باداد شود یار

مِشون کُت عَهد عَقیق از جَبَر اَو

هَم هوشع وِ شِعیالَکَت نام وِ سِیر اَو

وِ اَدند جَبَر زَا مَدَفش بِمِجَر وِ سِیار

دَا دَه اِست نوید قَدَمش صَفحَه اِجْجیل

دِر چار دَکُم فَصل زِ پُوحَا نَقَصیل

وَلَمَّا عَصَىٰ اللَّهُ فِرْعَوْنَ

هم مرقس و هم لوقا گفتند بتجیل مَتَّی بعباداتی ادا سنه تزیل

در کشت پیوختا ظاهرا شده اشرار

آمد بر نور از حق اوصاف ظهورش داود نبی بر خواند زایات زبورش

بمؤد خبر دار بر مار سرورش از مولد و از آمدن و غیب و حضورش

کر عیب شود ظاهرا بتبع شر بار

دادند رسولان هم بر خلق بشارت از مقدم پاکش بصراحت و اِشَارَت

مخصوص رسول دو جهان مبرامات با سلسله ال رسالت و طهارت

کز پرده در ابد چو جهان شد چو شبار

نزدیک شد از اهرمان باج بگیرد هم ز ندقه و کثر به املاج بگیرد

وز نازک شد جهان تاج بگیرد ز ناز و چلیپا و بُت و خاج بگیرد

بر ملحد و کافر بد دهد کفر کردار

افسوس که چشم همه را خواب گرفته و ز جور و جفا مزرع دین آب گرفته

ظلم و بدع و کینه زد دل ناب گرفته بیگانه ده صحبت احباب گرفته

ایکاش از این خواب شدندی هم بیدار

وقت است که عنقا انجایات در آید خورشید جمالش ز افق رخ بنماید

ز ملک غم و اندوه ز سر لها بر آید ابواب فرج را بروی خلق گشاید

برگردد جهان دور ز ند چون خط پرگار

قصیده میلادین

اثار و علامات ظهور ارجه زیاد است معیار دران پر شدن جور و فساد است
هر چند که حق وقت مصرح نهاده است باری نکشد طول که عالم بمراد است

از عجب شود ظاهر و بنیاد دیندار

یعین نموده است نبی وقت ظهورش نصیح نغمه زده است ایام و شعورش
لکن نبی مضمحل از جلوه نورش داده است نشان بسیار زیادت ز نورش

اما شود واقف از سر نهان اغیار

انقدر که شاید بتو آسار بگویم وز آمدن و جلوه دلدار بگویم

فی الحبله از آن مطلع انوار بگویم اندک سخنی زان همه بسیار بگویم

از آنچه دل از فیضش شد زنده و شرار

در پرده سخن گفت سخنگوی یکانه بی پرده نشاید داد زان گفته فشانه

ترسم که رفیق بار دگرش همیانه وین دانه بدزدی ببرد دُر شبانه

وز بجزدی دم زند از سخره و اینکار

نا باد شمالی سوی مغرب نبرد راه وز شرق بمغرب نبرد خیمه و خرگاه

وز جای نجیبند دل یکدل و هراه وز راست ننازند یچ بکمر ناگاه

بگشوده نخواهد شدن این عقد شوار

از خاورد و راندم خیزد بنی الاصف چاین را بشود فاتح و منصور و مظفر

پس روی نهد زانجا بر جانب دیگر از راه خراسان اونا گام نکشد سر

وَلِيَّ عَصْرِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرْجَهُ

انجا که رسد جلوه گر ابد رخ دلدار

دورا نچه که من گفتم از پیش نباشد مهلت دیگر افزون بجای کیش نباشد

نافه سه و چار دیگر پیش نباشد کاسا پیش از بهر بد اندیش نباشد

بیدار شو و پاره کن این پرده پندار

تا آخر شش از تیغ دلها همه خون است اوضاع جهان بکسر چون بوقلمون است

ظلم و ستم و جور و جنایات فرو ن است بنیاد زوی جمله و نیز ن و قون است

انگاه شود منعکس آثار بیکار

شاهان من چنان که شاخوان تو باشم ذاتی که بهر جمع پریشان تو باشم

کن گوشه چمنی که زیاران تو باشم اندر دو جهان ریزه خور خوان تو باشم

مگذار مرا زار و پریشان و گرفتار

وَقَدْ وَقَعَ الْفَرَاغُ

من متوبه هذه الاوراق بعد الجمع والناليف والصنيف والترصيف بيناى الدار

فى اليوم الثامن من شهر ذيقعدة الحرام سنة الف وثلثمائة وثلث وثمانين من الهجرة

المقدسة النبوية عليه والذالاف الصلوات والحيات ونبيلوه الخ وثلث

بحول الله تعالى وقوتهم ان شاء الله وانا العبد الفانى الخ

محمد حسن الميرزا الطباطبا الخ قو الاصفهنا

فهرست مجلدات و حدود

صفحہ ۲	مطالعہ دنیا چہ کتاب	صفحہ ۱۵	مطالعہ استیلاط مؤلف از جلدات این
صفحہ ۳ تا ۵	مولودیه حضرت سید الشہدا	صفحہ ۱۵	تمت از خطبہ و اشارہ حضرت علیہ السلام برجعت دران و اخبار از
صفحہ ۶	خطبہ تطبیخہ منسوبہ بامیر مومنان		خروج مشرقہا پیش از قیام قائم
	و مصاد در نقل ان		علیہ السلام و سلطنت نمودن
صفحہ ۷	فتحی از خطبہ و شرح لقان		بیت و چہار نفر از خلفاء بنی عباس
صفحہ ۸ تا ۹	صحیحہ زدن نافوس و شایع شدن مرض کابوس و سخن گفتن گاو پیش و ظهور ایشان		و بیان اوصاف ایشان و افتادن زمام کار بدست کودکان و زنان و بروز فتنہ و فساد و نیک و عار در مردمان در روی زمین
	و خروج شعب بن صالح از مکه	صفحہ ۱۵	فتحی از خطبہ و بلند شدن پرچمها
	بجای لقان و بیعت کردن با سعد	تا ۱۶	بنی کذہ از عقبہ شام و پرچمهای بنی عتبہ و بنی کنانہ و آمدن آنها بجا
	سوسی در خوزستان و قیام عدہ ای از کردہا و علیہ عرب		اہلہ بصرہ و بروز عجائب و فتنہ بنی فلول
	بر بلاد آرمین و فروتنی پادشاه		کہ چینہا با شرفتها باشند و مالک شدن ایشان عراق و اطراف آنرا
	و ظهور مکمل موسی از شجرہ		و غیر اینها

کتاب نواب الدُّهُور

۴۲۱

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۱ تا ۲۰	قصه از خطبه مشعر گرفتن نبطها بصره را با عربهای ناصبی ناپسند بیاپسند در واسط و اطراف آن ناهو از	ص ۲۳ تا ۲۴	بیان مؤلف در نکته های بیکار از این قسمت از خطبه استنباط میشود و تحقیقی در باب قرن
	و اول خرابی عراق و بروز بلاهای بزرگ و عجایبی قرن باز دهم و ظهور دیلم و گیلانی و گرجی و خراسانی و مالک شدن ایشان بر را و نصب امیر کردن برایشان واضطراب عراق و وقوع جنگها در میان همدان و حلوان و زوز ملک دیلم بعرب عجمی زبانی و آمدن پرچمهای از شط چگون بفراس و نصیبین و بلند شدن پرچمها عرب و عجمیها	ص ۲۵ تا ۲۷	ارشاد و امر فرمودن امیر المؤمنین علیه السلام مردم را بر جوع کردن بائمه علیه السلام و احتیاجات خود را از ایشان تقلم گرفتن و توصیف حضرت به اینها و رفع نعمت غلو از خود نمودن و تقلم دادن انحضرت دعای امیر برای دفع بلاها در پیرامون خطبه البیان منسوبه بامیر مؤمنان علیه السلام نقل روایاتی از کتاب اختصاصی شرح مفید و شرح کردن حضرت بعضی از کلمات خود را که شنیدن و نقل کردن ان بر اینهاست که شنیدند دشوار آمد

دُرُ كِتَابِ نَوَآءِ الدِّهَوِ

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۴۹	در بیان صد خصلت که	ص ۶۲	متممی از خطبه و شرح لغات آن
نا ۵۱	و علامات عامه است	نا ۶۵	و در آن است فتنه ها بیکه در
	و در ضمن آن است بعضی		بصره و کوفه رخ داده میشود
	از علامت مهمله از قبیل		و اخبار حضرت از فتنه بنی امیه
	بنا گذاردن پایگاه ها و		و بنی عباس و جنگها بیکه در
	فرودگاهها در شهرها و غیر		بصره واقع میشود و غیر اینها
	انها	ص ۶۵	متممی از خطبه و شرح لغات آن
ص ۵۹	طبقه بندی حضرت مریم	نا ۶۷	و اخبار از فتنه های بصره و بغداد
نا ۶۰	و از بعد هجرت نازمان		و دیلم و شاهون که مراد شاهان
	ظهور قائم علیه السلام و		اعمال ما زندان است و همدست
	اجال بیان حالات هر طبقه		شدن دیلم با کردهای همدان
	و پایان طبقه هفتم را خروج		و دو قبیله حمزه و عدوان که از
	هجری ورقطی و سفیانی و		سمت خراسان ببلاد عجم آیند
	ظهور قائم علیه السلام تمام		از سمرقند تا بر سند بقر و بن و
	نموده		کاشان و کشتن ایشان در پیغمبر
ص ۶۰	اظهار ثنائی سادات و اکا	نا ۶۱	و از منادات در شیراز و حله و بنو
نا ۶۱	عرب از وقوع این علامات		عربها ببلاد حبل

کتاب فی اب اللمع

۴۲۵

مطالب

صفحه

مطالب

صفحه

پکنفر از بنی عباس واضطراب
اهل شام و فلسطین و در خواست
ممودن اهل شام از سفیانی قیام
اورا و رای اعتماد گرفتن سفیانی
از ایشان و قیام او و فتنه گری
او در شامات و عراق و مدینه
و فرورفتن لشکر او بر زمین در
بهاء و فرار کردن گروهی از بنی
هاشم بطرف روم و درخواست
سفیانی از پادشاه روم ^ع _ج
دادن آنها را بشام و کشتن او

او ایشان را در شام

ص ۱۰۵ قمتی از خطبه

ص ۱۰۶ شرح لغات و معنای خطبه و بیانی
از مؤلف راجع بپایگاهها که در این خطبه
حضرت از ساختن شدن آنها خبر داده

ص ۹۳ قمتی از خطبه
ثا ۹۴ لغات و معنای خطبه
ص ۹۵ تا ۹۱ حاکم از بیرون آمدن شخص

اصغر با فتنه ها بیکه در
اوست و خرابی در روم
فتنه بغداد و جنگ بابل و
کشته شدن خلق بسیار و
و کشته شدن پنجاه هزار نفر
در جزائر و شامات و هلاکت
دو خلیفه در پیکر و زرقطع
راه مکه و وقایع دیگر

ص ۹۹ قمتی از خطبه

ثا ۱۰۰ لغات خطبه و معنای آن
ص ۱۰۱ و در انت علامات خروج
ثا ۱۰۵ سفیانی و بلند شدن سه
پرچم و وقایع مصر و خروج

فهرست مندرجات اجزاء

۴۲۶

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۹۹ تا ۱۱۰	فتمتی از خطبه	ص ۱۱۳	مشعر براذن دادن خدا ^{تعالی}
ص ۱۱۰ تا ۱۱۱	معنای خطبه و خروج		مهتد علیه السلام و تداجیر ^{شیل}
	سفیانی و جنگهای او		در مکه
	در شامات و کوفه و	ص ۱۱۴	فتمتی از خطبه
	قتل عام کردن اوشیعیان	ص ۱۱۵	معنای خطبه مشعر بر بعضی از
	رادر کوفه و فرار کردن		اثار و لایقی و حاضر شدن ^{باران}
	سفیانی از کوفه بشام		خاص حضرت در مکه و صفات
	وفسق و فجور و جور و		ایشان
	بعدی او در دمشق	ص ۱۱۶	اسامی سپید و سپرده نفر و
	ص ۱۱۳ فتمتی از خطبه و اشعرا	ص ۱۲۵ تا	شهرهای ایشان
	آنحضرت در علام ظهور	ص ۱۳۶	حاضر شدن باران حضرت در
	مهتد علیه السلام و		مکه بمدت کم از نصف شب و
	اشاره به هجوم او کردن		امتحان کردن حضرت ایشانرا
	نژکها و ذلیل شدن		سه مرتبه و بیعت گرفتن از
	ملوک روی زمین که از		ایشان به سی شرط و عهد
	بنی هاشمند و بیعت ^{با کوه}		بستن حضرت با ایشان بچند امر

رُومِ کِنَانِ نَبِیِّ الدَّهْوِ

۴۲۷

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۱۲۹	قیام حضرت و لشکرا را	ص ۱۳۱	قیام حضرت و لشکرا را
نا ۱۳۱	او ملاقات انجناب با سید		لشکر بجهت با حضرت و اصحاب آن
	حسفی و احتجاج سید با آن		جناب و هجوم آوردن ایشان بطور
	حضرت و ظاهر کردن قائم		که از شهرهای حضرت است و غارت
	مغیراتی را برای او و قتل		کردن اموال شیعیان و اسیر کردن
	سید حسفی بالشکری و رفتن		زنان ایشان و لشکر فرستادن
	ایشان بجهت با سفیانی و		حضرت بجهت با آنها و کشتن ایشان
	بیان نسب سفیانی و جهل		بنی کلاب و رومیان را و فرار
	اصحاب آنحضرت بالشکری		کردن پادشاه روم و پیازان
	سفیانی و کشته شدن لشکر		قتل شدن پادشاه روم حضرت
	سفیانی بدست ایشان و		و خراج دادن اوبه انجناب و برگردان
	فرار کردن سفیانی و گرفتار		او اسیران مسلمانان را بجوی آنحضرت
	شدن او و کشته شدن او		و در تحت فرمان آنحضرت درآمدن
ص ۱۳۴	قیام بنی کلاب بخونخواهی	ص ۱۳۶	قیام بنی کلاب بخونخواهی
نا ۱۳۶	سفیانی و حمایت کردن	ص ۱۳۷	رفیق حضرت در قبله بنی کلاب
		نا ۱۳۷	و کشتن بیشتر از مردان آنها را و

فهرست مندرجات

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۱۳۱	کشتن اصحاب حضرت پابند	۱۳۹	اسپر کردن زنان ایشان
۱۳۹	نفر مرد جنگی از سپهین		و ایمان آوردن ایشان
	و از جا کردن حضرت تقدس		و بیعت کردن آنها با آن
	خدا شهر افکار و معلق دانستن		جناب و رفتن حضرت
	شهر را در هوا و فرار کردن		ببلاد روم و فتح کردن
	انها و حمله کردن بشری بر		او انجارا و بیرون آوردن
	ایشان و غنیمت بسیار است		انجناب گنجهای جواهر
	مسلمانان آمدن و شتم		و طلا و نفوس را و تقسیم
	کردن آنها را در میان لشکر		فرمودن آنها را بپارتن
	و رفتن مهد علیه السلام		و لشکر بان خود و آمدن
	بمدینه النخ و فتح نمودن		راهی از نصاری مجذفت
	او انجارا و رفتن حضرت از		انجناب و احتجاج کردن
	انجا بقاطع در کنار بحر		او با حضرت و اسلام آوردن
	و کشتن حضرت در انجا صد		او و ممانعت کردن اهل
	هرار مرد جنگی را و غالب		ارمنیه از آن حضرت
	شدن حضرت بر ایشان		و جنگیدن حضرت با آنها

کتاب نوافل الدُّهُور

۱۴۹

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۱۳۹	تتمی از خطبه و معانی آن	ص ۱۴۱	مشرع بر ماندن مهله علیه
نا ۱۴۱	السلام مدت هفت سال	ص ۱۴۲	در قاطع کنار بحر اخضر و ده
	برابر آنچه از رومیان غنیمت	ص ۱۴۳	کشتن عیسی دجال را و طلوع
	برده اند غنیمت بریند و پیرو	ص ۱۴۴	افتاب از مغرب و مالک شدن
	آمدن آنحضرت از آنجا با	ص ۱۴۵	حضرت مشارق و مغاربین
	صد هزار مرکب (یا مویک) که	ص ۱۴۶	را از جا بر قافا جا بر سلا
	هر مرکب یا مویک زیاده بریت	ص ۱۴۷	امن شدن زمین و چرخیدن
	هزار مرد خبیث است و فرود	ص ۱۴۸	گوسفند با گاو در یکجا و بازی
	آمدن آنجناب در ساحل فلسطین	ص ۱۴۹	کردن بچه ها با مار و عقرب و
	در شاعکا و پایگاه غره و	ص ۱۵۰	واذیت نرسا بیدن آنها با ایشان
	عسقلان و رسیدن جن	ص ۱۵۱	و ظاهر شدن برکات در زرعا
	خروج دجال و فتنه او به آن	ص ۱۵۲	و مرتفع شدن محرمات و کشتن
	حضرت علیه السلام و نابو	ص ۱۵۳	مهله علیه السلام مرتکبین آنها
	کردن او حرث و شل را	ص ۱۵۴	را و معتکف شدن مردم بر عبادات

فهرست مکتوبات

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۱۴۶ ص نا ۱۴۹	بطورن آمدن، باجوج و ماجوج ودایة الارض وظهور صیحه اسمانی و سنا دنبال داری در مغرب و دو ستاره در سمت مشرق و ظاهر شدن خط سفیدی در آسمان کز آن نور برین ناید و گرفتن ماه و طلوع آفتاب از مغرب و ظاهر شدن آفتی از آسمان و سوزانیدن دشمنان آل محمد را	۱۴۶ ص نا ۱۴۷	وطاعات و دیانت و در شدن عمرها و بیاسیدن میوه درختان و در سالی دو مرتبه میوه دادن و باقی نماندن دشمنان آل محمد علیهم السلام و سنا حضرت اصحاب خود را در شهرهای روی زمین بگو کردن و تعمیر شهرهای جهان بجذل و باقی ماندن حضرت در دنیا تا چهل سال
۱۴۶ ص نا ۱۴۷	مردن مهدی علیه السلام وزیران او و برگشتن اهل دنیا بجهالت و گمراهی و کفر و خراب کردن خدا شهرها را با انواع بلاها	۱۴۶ ص نا ۱۴۷	مردن مهدی علیه السلام وزیران او و برگشتن اهل دنیا بجهالت و گمراهی و کفر و خراب کردن خدا شهرها را با انواع بلاها

کتاب فی ابوالدهو

۳۱

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۱۵۱	نسخه دیگر خطبه البیان بروایت	۱۵۱	خطب و ماه گرفته
۱۵۵	دو دیگر و کلام مؤلف در اطرافان	۱۵۲	طلوع میکند و نور ندارد
۱۶۵	و نکته جالب توجه از مؤلف صبر	۱۵۳	و ظاهر شدن صبحی ای
۱۶۵	فتمی از خطبه و شرح لغات آن	۱۵۴	و مردن مردم و دمیدن شدن
۱۷۰	و در آن است خبر دادن از فتنه	۱۵۴	صور و آیات قیامت
۱۷۱	بنی قنطورا در بصره و قتل عام	۱۵۵	بیانات مؤلف در اطراف
۱۷۲	کردن ایشان و خرابی حصار	۱۵۶	این علامات
۱۷۳	شامات عمر از دمشق و وارد	۱۵۷	در پیرامون دجال
۱۷۴	شدن ایشان در بعلبک و بلا	۱۵۸	کلمات جامع سب حکیم در
۱۷۵	ایشان و قیام شخصی بر ضربی	۱۵۹	موضوع دجال و زابجه
۱۷۶	قنطورا و وقایع مهمه دیگر	۱۶۰	طالع او از روی علم نجوم
۱۷۷	فتمی از خطبه و شرح لغات آن	۱۶۱	و زابجه طالع آنکه ضعیف
۱۷۸	و خروج مرد بیباکی در بصره	۱۶۲	دارد
۱۷۹	ورفتن او و بشام و بیعت کردن	۱۶۳	بیان مؤلف و خلاصه
۱۸۰	مرد بد دل از روی خدعه ناو	۱۶۴	سخن در پیرامون حالات
۱۸۱	ورفتن مرد بیباک با عده اش	۱۶۵	دجال لعین

فهرست و کتابخانه

۴۳۲

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	بجانب عراق و کشته شدن		مطالب
	او در آنتبار پیش از رسیدن		و کشته شدن پادشاه
	بمقصود خود و خروج خویش		و خرابی ساحلهای روم و
	ملقب بجاکم و وقایع سخت		ایجاد فتنه در میان چینها
	دیگری		و بربریهها و ظاهر شدن فتنهها
	ص ۱۷۳ قتمی از خطبه و شرح لغات		سخت در خراسان و قتمی از
نا ۱۷۵	ان و قیام بنی قنطورادر		خطبه
	دفعه سوم در ماه رمضان		ص ۱۷۶ قتمی از خطبه و شرح لغات
	و قتال ابوالفوارس با ایشان		اختلاف افتادن میان ترکها
	و انتقال ملک هندوستان	نا ۱۷۱	و چینها و خراب شدن محل
	ای بجای نواده دیگر و خونریزی		تجارت طلا و زلزلهها و
	در شامات و خرابی آنها		نزاعها و زده و خوردنهای
	نوبه و حبشه و قطع ارتباط		در منطقه جاوه و شدت
	و اختلاف در مملکت اندلس		جنگ و خونریزی در زمین فارس
	و جنگ و خونریزی در مصر		و وقوع جنگ در مشرق
	و رفتن لشکر بایان بطرف بربر		و ظهور زلزلهها در خراسان
	ساحلهای فارس که سیراف باشد		و فرود آمدن نازلهها در
			همدان و کار بجنگ کشیدن

دُرُ كِتَابِ اَبِ الدَّهْوِ

۴۳۳

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	و ظهور فتنه در عراق و حمله آوردن شخص کوناَه قدس بنا حلها و سرحداتی بر و تجدید و ساختن شدن بناهای جنگی در حجاز و اختلاف لشکر بان با اهل همین در مملکت و شدت فتنه در اطراف جهان		اهل شرک و کشته شدن هفتین اولاد ترک و تفرقه افتادن در عربها و فرقه فرقه شدن ایشان و قطع شدن راهها و اسباب و محجوب شدن فقر سلطنتی و قیام مردمی ناراحت و ناشکیبا و بلند شدن پرچمها و شدت بلا در بابل و زیاد شدن بلاها و فتنه ها و جنگها و ظاهر شدن گرائی در شام و کشته شدن شخص جلیلی و قیام عبدالله نامی که اخر با پادشاهان بنی عباسی است و کشته شدن او
ص ۱۷۹	متممی از خطبه و لغات	ص ۱۸۱	شرح لغات و معنای خطبه و
ص ۱۸۰	معنای خطبه و در افت	ص ۱۸۲	بیان صفات مذمومه اهل اخر
ص ۱۸۱	از ظهور فتنه های شدید در قرن یازدهم و بعضی و تنگی افتادن دین اسلام بواسطه مردم بدبینی که در شام ظاهر میشود و و گذار شدن شاهان بر		الزمان و بیرون آمدن سقیا

فهرست منکجات خرق

۴۳۴

صفحه مطالب صفحه مطالب

ص ۱۸۵ در معنای خطبه و در آن است
نا ۱۸۶

خبر از ظهور شخص پدیدین سحر

که در خلعت او کجی باشد با

جمعیت زیادی که از زیارتی

و بسیاری آنها عدد آنها

بشماره در نباید و کسی نتواند

آنها را برگرداند و با آنها قبل

و برگردن باشد و آنها احاطه

میکند دمشق و اطراف آنرا

با اسکندریه و اطراف آنرا

و این جماعت از فرزندان

حام بن فوح اند که عبارت از

سودا و آنها و حبشها با چینها

با بربرها یا ترکها باشند

و وقوع خو بر بزی شد بد در

فلسطین و بیت المقدس و فساد مصر

و جهنمه پس و هب آن

جزیره کثیر و با او باشد

شباطین سحر و کشتن

یکی از آنها سعید نامی را

و گرفتن او دختر سعید

ولیده را برای خود و و قیام

دیگر

ص ۱۸۳ ممتی از خطبه و شرح لغا

نا ۱۸۴ آن و در آنست تحقیقی از

مؤلف در اطراف لغت

سلعین یا شلعین و اینکه

محمّد است اگر لغت شلعین

باشد رخ ناربجی باشد

برای خروج شخص علی کرد

خطبه خبر داده که مراد سال

هزار و سیصد و نود باشد

در کتاب نواب الدهور

۴۳۵

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۱۸۶	فتمتی از خطبه و معنای	و بیان فرمودن انحضرت علامه	
نا ۱۸۷	آن و در آن است اخبار از	خروج او را و صفات و حالات	
	رسیدن فرج و قیام حضرت	او را و بیان مؤلف در اینها	
	بقیة الله عجل الله تعالی فرجه	ص ۲۱۵	داستان مراجعت حضرت امیر علیه
ص ۱۸۸	فتمتی از خطبه که مشتمل است	نا ۲۲۰	السلام از یفران و شرفیاب
نا ۱۹۹	بر ذکر نامه های حکامی که	شدن راهب جباب نام بنجد	
	انحضرت بشهرهای روی	انجناب و بروز اعجاز از انحضرت	
	زمین میفرستد و خبر دادن	و دستور دادن حضرت ساجد	
	بمکانهای هر یک از ایشان	مسجد پرا و بنام بنای او نام گذاشتن	
ص ۲۰۰	فتمتی از خطبه مشتمل بر	و اینکه خراب شدن از علامه	
نا ۲۰۷	شدن پرچمهای حق و هدایت	ظهور قائم علیه السلام است	
	و ظهور حضرت و بعضی از	ص ۲۲۰	راجع بصفات زینهای آخر زمان
	وقایع هنگام ظهور و پیش	نا ۲۲۲	و بیانات مؤلف در شرح
	از آن	حدیث	
ص ۲۰۶	سؤال معصمه از حضرت امیر	ص ۲۲۲	حدیث بیستم بخار و شرح لغات
نا ۲۱۵	از وقت خروج دجال و	نا ۲۲۶	آن و در آن است اخبار از

فهرست مندرجات

۴۳۹

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	صفات ذمیه مردم		شعیان اختلاف واقع شود
	آخر الزمان و بلندید		و بیان لغات حدیث و معنای
	شدن ماهها که ماه ش		ان و در ضمن ان اخبار و اجمع
	اول دوشنبه بنظر آید		بزنان
	پا ماه در شب اول دیده	ص ۲۳۳	اول ضعف اسلام و صفات
	نشود نا اینکه روزه روز	نا ۲۳۵	مردم آخر الزمان و تکلم
	اول ماه رمضان گرفتار شود		کردن مردمان پست خیس
	و روز عید در آخر ماه گرفتار		در امور عامه و آشغاری
	شود و اخبار باینکه در آن		از مؤلف ناچهر
	بعثت عذاب مردم را فرو	ص ۲۳۶	فتنه و فساد صاحبان
	گیرد بخوبی که آنها را مهلت	نا ۲۳۷	پرچهای سیاه و زی و
	نداده هلاک کند		لباس و صفات صاحبان
	ص ۲۲۷ از مابیش و امتحان شدن		ان پرچها و آمدن ایشان
	نا ۲۲۸ مردمان آخر الزمان		بمراق و فتنها بیک از ایشان
	ص ۲۲۹ ظهور حضرت در وقتی		رخ میدهد و بیان لغات
	نا ۲۳۳ خواهد بود که در میان		و معنای حدیث

در کتاب فی اب الدھو

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۲۳۱	انتهای ملک بنی عباس	ص ۲۴۵	خروج زندیقی از قزوین
نا ۲۴۰	بکشته شدن نفس زکیه	نا ۲۴۶	وفتنه او و بیانی از مؤلف
	و صبحه استنابت درما		در ابواب
ص ۲۴۱	راکب در غلبه یعنی نامرئو	ص ۲۴۷	نجات بنابند در آخر الزمان
	محمد بن الحسن نفس زکیه است		مگر مردمان گننام که کمی
ص ۲۴۲	پیش از قیام قائم موقت اسپن		ایشان را شناسد و مستثنی
نا ۲۴۳	و موت آخر و آمدن ملحد		امور شدن زلفا و فرما
	در وقت و غیروقت است		فرمائی کردن کودکان و
	بر نیک خون و صفات مردم	ص ۲۴۱	نذیر امور کردن نامرکها
	آخر الزمان و تکلم رؤیضه	نا ۲۵۰	صفات اهل آخر الزمان
	یعنی مرد خبیثیت در امور		و بیان مؤلف در اطراف
	عامه		حدیث
ص ۲۴۴	بعضی از صفات قائم علیه	ص ۲۵۱	تحقیق و توجیهات مؤلف
نا	السلام و قیام سفیانی و	نا ۲۵۲	در معنای جمله و بیایع المضرون
	قیام قائم از سمت مشرق		فرمایش امیر علیه السلام و بیانی
			شش وجه در آن

فهرست مندرجات اجزای

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۲۵۳	سلط یافتن زنهار و کنبران	ص ۲۵۷	کشته شدن و مردن دو
ص ۲۵۴	و فرمان دادن کودکان و ضایع کردن حقوق رختا		مردم و باقیماندن یگانه و
	و نفی کردن بقرآن و خراب شدن بصره بدست		چون ندای اسماعیل بلند شود
	ترکها		محبت مهد علیه السلام در د
ص ۲۵۵	پرورش دادن صاحبان	ص ۲۵۸	فرستادن سفیانی بطلب اهل
	منق و فجور و کارهای زشت		خراسان و بیرون آمدن
	(هنر پیشگی) و مقرب شدن		اهل خراسان بطلب مهد
	سخن چپها و سعادت کنندگان		علیه السلام و ملاقات آنها
	نزد سلطان و امارت کردن		با حسنی ها مثنی صاحبان پرچمها
	کنبران و مسلط شدن آنها		سیاه که پیش رو لشکر او است
	و فرمانداری کردن اشخاص		بن صالح است و نالایق آنها
	نادان		بالشکر سفیانی در دروازه
ص ۲۵۶	پرچمهای سپاه خراسان		اصطخر و وقوع جنگ سترگ
	عباز پرچمها سیاه حسنی است		در میاندا ایشان و فرار کردن
			لشکر سفیانی و در قتل مردم

دو کتاب فی آداب الدُّهُو

۴۳۹

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۲۵۱	فرایکردن حضرت مهدی علیه السلام با منضاران مدینه بمکه بعد از ورود لشکر سفیانی بمکه و لشکر فرسنادن سر لشکر سفیانی در غضب ایشان و نرسیدن لشکر به ایشان	ص ۳۵۹	فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداء و خبر ایشان و بقیام مهدی با اهل شام رسیدن و گفتن پیشرو لشکر سفیانی بسفیانی که مهدی خروج کرده با با او بیعت کن و اگر نه تورا میکشیم و واسطه فرسنادن آن لعین برای بیعت کردن با آنحضرت و در انوقت حضرت
	بیت المقدس میرود و خرابی آنجا را بر میدارد و عرب و عجم و جنگجویان را در میان و غیر ایشان مطیع مهدی علیه السلام میشوند بدون جنگ کردن و آنحضرت مسجد هائی در قسطنطنیه و غیر آن بنا میکند و پیش از قیام آنحضرت خروج میکند مردی از اهل تنبک در مشرق و هشت ماه جنگ میکند تا اینکه کشته میشود و حضرت را در بیت المقدس درک نمیکند	ص ۳۶۰	تقریب طالقان و گنجهای آن که از طلا و نقره نیست بلکه از مرصع آن شجاعی هستند عمار

فهرست مسند جارجی

۴۴۰

مطالب	صفحه	مطالب	صفحه
ازامه دارد نا خروج سفایه		بجز که از یاران مهذبند	
و چون خروج کند حاکم دشت		ص ۲۶۰ خطبه امیر المؤمنین علیه السلام	
فزاری شود و ربی و جری		نا ۲۶۹ در ولایت و علامان قیام	
و اصهب و غیر ایشان قیام		و شرح لغات خطبه و معنا	
کند و سفایان بر همه غالب شود		ان که محتوی بسیاری از	
و قیام کنند ای از خراسان		علام مهمه است	
قیام کند که او از چین و ملتان		ص ۲۶۹ فرمانش علی علیه السلام	
آمده باشد و بر سفایان غالب		نا ۲۷۴ راجع بقتل و محن اخر الزما	
شود پس از آن فامی از گیلان		و فتنه و فساد در مقام روی	
قیام کند که مشرقی او را یاری		زمین و جنگها و وقایع مهمه	
کند برای دفاع از شعبان		و قیام جمعی از قیام کنندگان	
عثمان و گیلانی را ابر و دلم		و شرح لغات و معاجد	
اجابت کند و نداها و پرچها		ص ۲۷۵ افتادن انش در حجاز و جاز	
بنفع امام زمان بلند شود		شدن اب در نجف از علما	
و میا بند بصره و انجار آخر		ظهور است	
کند و کوفه را آباد میکند و		ص ۲۷۶ اختلاف میان عرب و عجم	

کتاب فی الدُّهُو

۴۴۱

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	میانی تجبه لشکر کند		گفته نشود چون چنین شود
	و آن سر لشکر کشته شود انکار		بر آنگزاند خدا جماعتی را که مانده
	میانی قیام کند برای جنگ		قطعات ابر در فضل پائیز که
	با سنیان و میکشد نضای		در هوا منفرد و هم دیگر متصل
	را چون او با پیر فاجر شسته		میشوند انجاعت نبرد را طراف
	شوند و پادشاه صائب کشته		جهان منفرد از یکدیگر همه
	شود و نایب و بجای او برخیزد		با هم جمع و یکی شوند
	دجال قیام کند و پس از آن	ص ۲۸۳	و افتادن و فایع غریب و عجیب
	قائم علیه السلام قیام کند	تا ۲۸۶	و ظاهر شدن علامات بعد
ص ۲۷۷	شرح لغات و معنای حدیث		و قریب از حکومت کردن کودکان
تا ۲۷۹	قیام مشرقیها و طولانی شدن		وزیاد شدن تجارتها و گرم شدن
ص ۲۸۱	ملك ال محمد عليهم السلام تا		نفعها و مردن علما و شایستگان
تا ۲۸۲	سپصد سال چهل روز کم و		و محلی شد بد و زیادتى جور
	معنای حدیث		و کشته شدن اهل بیت پنجم
	ص ۲۸۳ که شدن رونق اسلام نابکده		صلی الله علیه و آله در بغداد
	اینقدر ضعیف شود که لا اله الا الله		بالبهای شسته و نفاق ملوک

فهرست میند جا جری

صفحه	مطالب	ص	مطالب
	با پادشاه عجم و فالل		در بازار و مسجدان و وقوع طغیان
	شدن ترك و فتنه مصر		اب در بصره و ظاهر شدن خسف
	و كوفه و بصره و نابود شدن		در مصر و شش مرتبه زلزله و سبك
	بصره از مرد بی نام و نسب		باریدن از آسمان و بعد از آن و
	بی اصل و فرعی و دفره		كوفه و بیرون آمدن سفینائی
	شدن مردم و ریخته شدن		از شام پس از آن قیام مهدی
	خوبنهای زیاد كه ناسه		علیه السلام و بیان مختصر
	روز اب فرات خون و شفق		از مؤلف
	شود كه مردم قادر بر اثبات	ص ۲۸۶	دو مرتبه دار الخلافه شدن
	آن نباشند و هجوم عربها	نا ۲۷۷	بعد از آنكه مكر خلافت
	و كشتن خلیفه خود را و		از آنجا منتقل شود و كارها
	بلند شدن پرچمهای بی		بشوری و رای دادن و رای
	در پی و خروج سفینائی		گرفتن برقرار شود و با نچه رای
	و آن بعد از هلاک شدن اهل		غالب شد عمل شود و آن مقد
	مصر و وقوع دو خسف در		خروج سفینائی است و وقایع
	بصره و دو خسف دیگر در بصره		دیگر از خروج سفینا و قیام قائم

کتاب فی البدایه و النهایه

۴۳۴

مطالب

صفحه

مطالب

صفحه

یاران حضرت بنابر وایت‌سند
ابن طاووس در کتاب ملاحم
وفتن و بعضی از وقایع زمان
ظهور و عهد و بیعت گرفتن
امام زمان از اصحاب خود
بسی شرط زیادتر و کیفیت‌ها
انحضرت وعده لشکران و
اصحاب حضرت از ملائکه و

جن و ائمن و وقایع مهمه
زمان ظهور امام علیه السلام
وسیره و زقار و اخلاق حضرت
خطبه امیر علیه السلام از نهج
البلاغه راجع بصفات اهل

الآخر الزمان

شرح لغات خطبه و معنای
۳۰۶ تا ۳۰۷
ان

و آمدن عیسی و خروج دجال
از میان بصره و آمدن او
بغفوان و سنام و طلوع
از مغرب تا چهل سال بقیات
کبری مانده

ص ۲۱۸ بیرون رفتن مردم از دین
همچنانکه زن از اطاعت شوهر
خود بیرون رود

ص ۲۱۹ فتنه از سفیانی شروع میشود
و بسفانی دیگر ختم میشود
سفیان اول ابوطاهر سلیمان بن
حسن قرمطی است و سفیانی
دوم عثمان بن عنبه است و
بیان حال شیعیان در زمان

و در نزد خدا

ص ۲۹۲ تا ۳۰۱ نامه‌های سپید و سرده بنفرت

فهرست مندرجات اجزای

۴۴۴

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۳۰۷ تا ۳۰۹	از خطبه های امیر علیه السلام در بیان اجتناب از آمدن زمانیکه در آنجا نجات نیابد مگر مؤمنی که گمنام باشد و کسی او را شناسد و در آن زمان بدین سرنگون شود همچنانکه ظر	ص ۳۰۹ تا ۳۱۱	دوی زمین ظاهر شود خطبه مخزون امیر المؤمنین علیه السلام مشتمل بر حمد و ثنای الهی و شهادت و در بر حضرت رسالت پناهی و علیّه و اله و بعضی از اوصاف آنحضرت و شرح لغات و معانی
ص ۳۱۱ تا ۳۱۲	اب سرنگون شود و بیان شرح لغات خطبه و معانی	ص ۳۱۲ تا ۳۱۶	متممی از خطبه و شرح لغات و معانی آن
ص ۳۱۲ تا ۳۱۶	بظهور قائم علیه السلام برکات آسمان و زمین ظاهر شود و عداوت و دشمنیها از میان مردم برداشته شود و بهائیم با یکدیگر سازش کنند و امنیت واقعی در	ص ۳۱۶ تا ۳۲۶	متممی از خطبه در ملاحم و قاج مهمه آخر الزمان و زنده شدن بعضی از عرّه ها و بیان برخی از شؤون و لا و ظهور فتنه شرقیها و غریبها و بیان معنای خطبه
ص ۳۲۶ تا ۳۲۷		ص ۳۲۷ تا ۳۲۹	متممی از خطبه در علامه

در کتاب فی ابی الدھو

۴۴۵

مطالب

ص

مطالب

صفحه

و خروج سفیانی با پرچم سبز
با سرخ و صلیب طلا و صفا
سر لشکر او و فتنه های او
در مدینه و زندانی کردن
کروهی از بنی هاشم زاد زمد
در خانه ابوالحسن اموی
و فرستادن او لشکری را
در طلب مردی از آل محمد که
با جمعی از مستضعفین از
شیعیان بمکه رفته باشند
و فرستادن سفیانی بکشد
سی هزار لشکر بکوفه و فرود
آمدن آنها در فاروق و
روحا و موضع حرم و علی
علیها السلام در قادیس
و فرستادن هشتاد هزار

آخر الزمان و حصار بندی
و خیابان کثی در کوفه و تعطیل
مساجد ناچهل شب و بلند
شدن سه پرچم در اطراف
مسجد کوفه و خونریزی قر
میان دود سینه که فانی و
مفتونان هر دو از اهل
و خونریزی بسیار و موقت
و کشته شدن نفس زکیه ای
در پشت کوفه با هفتاد نفر
از هزاره ها و او کشته شد
نفس زکیه ای در میان کن
و مقام و کشته شدن شخصی
دارای مرض لک و پین بقتل
صبر در راه بیعت کردن با آنها
با بسیاری از شپا طین اشی

فهرست مندرجات

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	از آنها را بکوفه در نخله		شام شدن ایشان و رؤی
	در موضع قبر هود و هجو		آوردن پرچمهای شرقی که
	آوردن امیر بغداد که جای		نه از پنبه است و نه از تکان
	گرفت و کاهن است با پنجمین		و نه حریر و سرنیزه آن پرچمها
	کاهن و جادوگر برایشان		مخوم بهم خاتم الا نبی صلی الله
	و کشته شدن هفتاد نفر		علیه و الله باشد و یکصد آنها
	نفر کنار جسر که ناسر روز		و آمدی از آل محمد علیه السلام
	اب خون و متعفن شود		و قیام پیران سعد ملعون
	و اسپرم خوردن بسیاری از		و هجوم آوردن حنی بر ایشان
	دختران با عفت را که از		و بیرون آمدن مردی از
	حیا و عفت کف دستها		مضارای فخران و اجاب بشکوه
	و کنار مقبره های آنها		او امام علیه السلام را و
	کمی ندیده و آوردن آنها		اسلام آوردن او و شکستن
	و اثبوت و عزت پیر و پیر		او صلیب صومعه خود را
	آمدن صد هزار منافق		و خراب کردن صومعه و کشته
	و مشرک از کوفه و متوجه		شدن سه هزار نفر یهودی

در کتابی ابوالدھو

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۳۲۹	شرح لغات خطبه	۳۴۳	در بیان بخش پنجم کتاب در اجاب
۳۳۱	تا	۳۴۴	حسبه و حسیه
۳۳۱	معنای خطبه	۳۴۴	زمان ظهور قائم بیعت احد
۳۳۵	تمت از خطبه شمل بر صی	۳۴۴	بگردن انحضرت نیست و حضرت
۳۳۵	اسمائی و وقایع مهمه و قبا	۳۴۴	عبی از اسمایا بدین مین
۳۳۱	حضرت و گرفتن افاب و	۳۴۴	با انحضرت نماز بگذار و در
۳۳۱	خروج دانه الارض و آمدن	۳۴۴	هنگام ظهور بعد از غیبت ط
۳۳۱	رومها در ساحل دریا کنا	۳۴۴	در صورت جوانی ظاهر شو
۳۳۱	کھف اصحاب کھف و رجعت	۳۴۴	وقیام انحضرت از چهل سال
۳۳۱	امیر المؤمنین علیه السلام و	۳۴۴	کثر نماید
۳۳۱	قضایای مهمه عجیبه دیگر	۳۴۴	قیام حضرت در سخت ترین
۳۳۱	شرح لغات خطبه	۳۴۴	زمانها است و چون قیام
۳۳۱	معنای خطبه	۳۴۴	کند نماید کند خدا و او را به
۳۳۱		۳۴۴	ملائکه و حفظ کند یاران او
۳۳۱		۳۴۴	و او همه روی زمین از روی
۳۳۱		۳۴۴	رجعت و کراهت به او ایمانی او

فهرست منکبات اجزای

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۳۴۸	وروی زمین را پرازد ل	۳۴۸	نقل حدیثی از حضرت سید الشهدا
۳۴۷	وداد کند و در زمان انحضرت	۳۴۸	علیه السلام کرد و آن است خبر
۳۴۷	در تمام روی زمین عدالت	۳۴۸	از فضیلت اصحاب انحضرت و
۳۴۷	واقعی حکم فرما شود	۳۴۸	شهادت ابنزرگوار و رجعت آن
۳۴۷	تحقیق از علامه مجلسی	۳۴۸	جناب باید برزگوارش مصاد
۳۴۷	حضرت وقتی ظاهر شود که	۳۴۸	باقیام قائم علیه السلام و فوق
۳۴۷	مردمان از عهد بگزار	۳۴۸	امدن گرونی از ملائکه که نا
۳۴۷	باشند و بیکدیگر لعن کنند	۳۴۸	آن زمان بر زمین بنامد باشد
۳۴۷	و اب دهان بصورت بیکدیگر	۳۴۸	و نزول جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
۳۴۷	اندازند و شهادت بکفر	۳۴۸	و فرود آمدن پیغمبر و امیرالمؤمنین
۳۴۷	بیکدیگر دهند	۳۴۸	و حضرت مجتبی با حضرت درختان
۳۴۷	باقی نگذاردن حضرت	۳۴۸	بر اسبهای نور سوار باشند
۳۴۷	قریش را و کشتن انحضرت	۳۴۸	که بر آن اسبها احد از مخلوقات
۳۴۷	ایشان را در دود فعه هر	۳۴۸	سوار شده باشند و بسیار
۳۴۷	دفعه ای پانصد نفر قبیل	۳۴۸	از وقایع غریبه و عجیبه و یا
۳۴۷	صبر و معنای قتل صبر	۳۴۸	بسیار مهمتر دیگر

کتاب فی ابواب الدُّعَا

پیمان و لا یتقی گرفته باشد

ص ۳۵۹ سبیل جاری شدن در نجف

ظاهر شدن آتش در حجاز و ما

شدن ترکهای نانا و بغداد

را و بیان مؤلف در ذیل آن

ص ۳۶۰ ظاهر شدن انشی از سمت

نا ۳۶۲ مشرق بسکال دشنه بی بزرگ

که ناسه روز با هفت روز ظا

باشد و بلند شدن صبحه آسمان

در شب جمعه بیت و سوم ما

رمضان و ظهور فتنه های

واخلاف در دین و بروز علا

زیاد دیگر

ص ۳۶۳ شرح لغات و معنای حد

نا ۳۶۷ شریف

ص ۳۶۷ فتنه اوز با بجان و قتی ظاهر

شود در خانه های خود بنشیند

ص ۳۵۳ تشریح مؤلف جعفر از حدیث

نا ۳۵۵

شریف سنی امر را

ص ۳۵۶ خروج عوف سلمی از جرزه

که جای و در گوشت پاکریت

باشد و کشته شدن او در

مسجد دمشق و خروج شعب

صالح از سمرقند و بیانی از

مؤلف

ص ۳۵۷ گشادگان از جامه های خوا

خود سپید و سپرده نفرند

بیشماره اصحاب بدر که صبح

میکند در حال تنگه همه ایشان

در مکه حاضرند و در زمان قیام

قام کلیه اوقات از هر مؤمنی ر

شود و هر قوی گردند

ص ۳۵۸ از فتنه های اخوان زمان کمی

نجات نمیباید مگر آنکه خدا را

فهرست مستاجرو

۴۵۰

مطالب صفحه

و تحویل امام زمان علیه
السلام دادن و بیانی از
مؤلف

ص ۳۷۲ فتنه خراسان و سیستان
و بیعت کودت و فتنه شام
و غیره

ص ۳۷۳ بلند شدن صدا بناگاه
ص ۳۷۴ از طرف دمشق و اخلاص

بنی عباس و ندای اسمانی
از طرف دمشق بفتح و فرود
قریب جابیه در شام بر زمین
و افغان قتمی از دیوار مسجد
جامع اموی در دمشق از
سمت راست مسجد و خروج
بدیعی از ناحیه ترك و عقب
کردن رومیان از آنها و رو

مطالب صفحه

از جای خود حرکت نکند
و منتظر ندای اسمانی باشد
و بعد از آن خسف و طهو

مهد علیه السلام است
ص ۳۷۹ گرفتن ماه پنجم ثار رمضان
و گرفتن افساب در پانزده
آن و ساقط شدن حساب
منجین

ص ۳۷۰ ظاهر شدن انبی در ثوبه
که برود بکاسه بنی اسد و از
انجاد در قبله شقیف و باقی نکند
احد از دشمنان آل محمد را
مگر اینکه بوز انداختن را

ص ۳۷۱ قیام مشرقها بطلب حق خود
حق ایشان را ندان و قیام کرد
و شمشیر زدن و ملل را مضر

کتاب فی ابواب الدُّعَا

۴۵۱

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	اوردن توله در جزیره و	۳۱۴	بمکه که انجا بهترین شهر است در
	بید بیهای روی در رمله		ان زمان که به انجا پناه برند
	واخلاف بسیار در هر سر	۳۱۶	فتنه بنی عباس
	زبونی از زمینهای مغرب		وارد شدن عذاب را آخر الزما
	و خراشدن شام و بلند		بر سقعه اهل قبله کسانیکه منکر
	شدن سه پرچم اصهب ابق		نزول عذابند
	و سفیانی و بلند شدن	۳۱۷	فتن و محن و اوصاف مردم
	پرچمهای خراسانی و وقایع	۱۸۱	آخر الزمان و بعضی از وقتها
	مهمه دیگر و قیام و رفتار و		وسلوک قائم علیه السلام
	سلوک انحضرت علیه السلام		بعد از ظهور
۳۷۶	شرح لغات و معانی حدیث	۳۱۹	خروج سفیانی از محرمات است
۳۸۰	نا	۳۹	در فتنه های سفیانی و بنا
۳۸۱	پرچم بنی از فتنه اصهب یعنی	۳۹۲	اینکه شش صباخی پیش از سفیانی
	ابقع صاحب لك و پس و فتنه		خروج کند و جنگ شد دید
	سفیانی و عباسی و زیدیه ها		مروانی بابی عباسی در وقت
۳۱۲	هنگام ظهور و اختلاف در شام	۳۹۳	و وقوع زمین لرزه ای در شام
۳۱۳	و قتل و خونریزی در آن بروز		

فهرست مندرجات اجزاء

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	که صد هزار نفر هلاک شوند و فرورفتن قریه ای از دمشق بزمین		برای حضرت کف زنند و سپید حسنی با حضرت بیفت کند و حضرت در اینجا مسجد بنا کند که هزار در داشته باشد و نهری از پشت قبر امام حسین علیه السلام بخف کشیده شود که اسبها را در راه آن ساق گردد
ص ۳۹۴	سپاهی هرگز خد را نپسند و مکه و مدینه را ندیده	ص ۳۹۵	باز کردن قائم علیه السلام پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله را در بخف و بیا اینکه اصحاب حضرت برابر سوار شوند
ص ۳۹۶	قیام قائم علیه السلام در روز عاشورا و روز شنبه است و در بیان اینکه وقت دخول مهد علیه السلام در کوفه پرچمها بیکه در کوفه است مضطرب شود و مردم	ص ۳۹۷	سناره ای در سمت مشرق مانند شاخی و طلوع از بعد از گرفتن افق و ماه است و از علامات جوان هاشمی خالی است در کف دست او ص ۳۹۸
		ص ۳۹۹	دوره سلطنت قائم سیصد و تیز سال است و در بیان ظهور سناره ای در سمت مشرق مانند شاخی و طلوع از بعد از گرفتن افق و ماه است و از علامات جوان هاشمی خالی است در کف دست او ص ۴۰۰
		ص ۴۰۱	تیز سال است و در بیان ظهور سناره ای در سمت مشرق مانند شاخی و طلوع از بعد از گرفتن افق و ماه است و از علامات جوان هاشمی خالی است در کف دست او ص ۴۰۲
		ص ۴۰۳	تیز سال است و در بیان ظهور سناره ای در سمت مشرق مانند شاخی و طلوع از بعد از گرفتن افق و ماه است و از علامات جوان هاشمی خالی است در کف دست او ص ۴۰۴

کتاب الفوائد

۵۳

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	نماز عشاء است و موعظه		شدن سالها و رد قول ناد
	و صحبت انجناب و مجمع اصحاب	ص ۹۰	جنت کردن حضرت با فرق زید
	و بیرون آوردن انحضرت	ص ۹۱	مربا شدن خیمه هائی در مسجد
	زندانیان بنی هاشم را و		کوفه برای تعلیم دادن قرآن
	فرود آمدن پرچمهای سیا		بخوبی که نازل شده و وقوع
	در کوفه		زلزله ها و باد های سخت
	ص ۹۴ رجعت منصرف و سفاح		ترساننده
	ص ۹۵ رکود اقباب مابین زوال	ص ۹۱ تا ۱۳۴	نازل شدن حضرت با هفت قبّه
	تا وقت عصر ظاهر شدن		نور که ندانند انحضرت در کدام است
	سرو سپهری در اقباب که		افانها است و خبری بسند
	بجک و شب شناخته شود	ص ۱۳ تا ۱۳۴	بیان مؤلف و پایان سخن او
	و ان در زمان سفیانی است	ص ۱۳۴ تا ۱۹	قصیده مولودیه فاطمه اثر
	ص ۹۶ خراب کردن انجناب چهار		طبع فاضل مؤلف و در انست
	را و بعضی از کارها بشک انجا		بعضی از اشارات و رموز
	میدهد و امر کردن خدا به		تمام شد
	کنز حرکت کردن فلک و در		فهرست جزو دوم

اشعار النجاشي مؤلف

سادتي روحى فداكم جبلت نفسى فداكم
 منكوا جزئى وكلّى لا من الشج العلل
 انكم عني جوتى في جاني ومما
 خرفني الله انتم كنز سر الله انتم
 عندكم علم المنايا وبكم نحو الخطايا
 كعبه الامال انتم معرض الاعمال انتم
 غره الامجاد انتم علة الاجا انتم
 محور الامكان انتم مصد الامان انتم
 محكم التريل انتم عالم الناول انتم
 انتم اركان البلاد ابناء للعباد
 حاتم راحة روحي ودمك عني فوجي
 حاتم زاد معادي راحتي يوم الشاد
 وانا العاصي الذليل من خطاياي عليل
 انفلت ظهري ذنوبي سودت وجهي عبوي
 شقوتي قد غلبتني وزنوبي حدتني
 غشني نفسي هواها ضاع عري في هواها
 انا خير ان ضعيف مذنب عاص لهف
 طال ما اشتقت لفاكم طاش لبي في هواكم
 فيكم يدفع ذلتي وبقي في بقاكم
 وبكم ارجو نجاتي ونجاني في ولاكم
 سر عبي الله انتم قد اذاه من اذاكم
 انكم بحر العطايا ربنا الله صطفاكم
 معذ الاقضا انتم لاهد الاهداكم
 شافع الميعاد انتم لن نجيبن قدانكم
 منبع الاحسان انتم لطف ربنا اجناكم
 باطن التهلل انتم ما حي من قد عصاكم
 شفعا في المعاد ورضي الله رضاكم
 لستم الا فلك نوح من نجيت عداكم
 ذكركم روح فودا ليس في قلبي سواكم
 ان روحي لكليل فاسفحوا لي دعاكم
 فاكشفوا عني كروني واجيبوا من دعاكم
 وعيوني ففحتني فبح اعالي جفاكم
 وبلها تبت يداها كيف لا ارجو حاكم
 مسعين مستصيف مسجرا نصفاكم

دُرِّ نِظَاوَلِی مُنْطَرَحْ

لِلْمَوْلَى الْفَقِيرِ

بلکه رخسارش بپیم شهبانیا یَد	منظر من مینشمن شه بیاید بیاید
روز و شب با غم قرینم شه بیاید بیاید	هجر او اقس بدل زد گر بموزم با غم
میکنم صیر و تحل شه بیاید بیاید	رنج خاوار چیدن گل گریه می بینم
میکنم بار فراغش شه بیاید بیاید	اشک غم با باد رویش من بریزم با تیر
دوست خواهد اینچنینم شه بیاید بیاید	با جفا و جور دشمن گریه بارم با تیر
برگدشته از سرایم شه بیاید بیاید	غرق در غرقاب هجرم او بخواید یا نه
میشدم قربان کوش شه بیاید بیاید	کاش می مردم بیادش او بخواید یا نه
نرم را ناب جدائی شه بیاید بیاید	نه توانم صبر کردن گریه نام بیاتم

خاطرش افروخته جان کس بداند بداند

سوخت مغز استخوانش شه بیاید بیاید

نظری شها که غم مرا نکند بغیر تو چاره	جَدَّاتِ ناز و فراق تو بدلم فکند و شراره
چه کنم که از تو نمیدهد خیرم مهری و ستاره	همه شب سواره بی شمع ز غمت نشانی از صبر
که برای شرح و بیان آن ندر بود نه شماره	ز فراق تو و خون دل شب و روز گشتیب
بر ذای زینک غم از دلم با شماره ای و بشاره	توبیا برای خدا شی بهشتان مرا بکار خو
بنشستم برامیزان که کنی ز لطف اشارت	من و انتظار لقای تو تو و بار جوهرها

اثر طبع مؤلف حقیر

۴۵۶

بجای صبح وصال تو شبانه فریاد کن
که مگر بکوش دلم رسد ز سر و شویبارد ای

بجای چو میز چنان توانی
بنموده خوش و سوسن است

با میدانه مرا بیا
ز کار خود بکوش

در دل کشدم آتش هجر تو زبانه
از کشتن از غمت این آه شبانه

خونم چکار زده ز دوری تو تا کی
تا چند روم در طلبت تا منم چانه

هر سو نگم مهر دل ارای تو جویم
هر جا گذرم می طلسم از تو شانه

دل بر سران شد که بیا تو دهد
گر دست دهد وصل تو ای دریا

آبار سدا آن طالع فروز که روزی
روزی شوم دولت دیدار تو یانه

سخن است بهر جمع پریشان تو بیند
باران همه مشغول و تو غایب میانه

بر خیز بساط ستم جور تو بر چین
برهان هر یاران خود از جور زمانه

چرا آن به امید است که دیدار تو بیند

روز بکه زنی تیکه به او زند شهنشاه

سلسله پای دل طره گسوی تو
قائل دلدادگان خنجر ابروی تو

این دل تنهای من نیست که قرارم
فزون دل از صد هزار بسته سیکوی تو

تا بکی از دور بت ساحل و سوختن
خنجر زرخ پرده گهر نانگرم روی تو

نبستی از دل برون زده گریه غایی
میگذرم هر کجا میوزدم بوی تو

قامم بر حق توئی مصد مشفق توئی
روی دل عاشقان جلد بود سوی تو

تَاشِیْنَالِقَاوَلِیْ عَصْرَ

منظران را رسید جان بلباز دُش
کاش که ببیند آن قامت دلجوی تو
دشنه دبدار تو با غم و سخت قرین
هست تمنای او جوعه ای از جوی تو

حاجی اگر در حجاز سعی صفا میکند

کعبه حبران بود خالت سیرکوی تو

من که از آتش هجران تو دلخیزم
آتش عشق بکافون دل افروخته ام
بتمنای وصال تو من ابهر مثال
روز و شب بده امید بده دوخته ام
ببکی جلوه روت هم دادم از دست
سود و سرمایه بکمر که اندوخته ام
خسروانیت متاعی دیگرم خرن و
که بودای لقاییت همه بفروخته ام
دفر و سبجه و سجاده بدادم از دست
ناکه در مدرّس عشقت ادباً موخته ام
جامه طاعت و تقوی همه را چاکرد
ناکه پیراهن عشق تو بین دوخته ام

سربزافوی غم آورده بکجی حبران

نامگر رحم نمائی بدل سوخته ام

این دل داغ دیده را حالت نظارین
بارها کشته را طاق و اختیارین
نار فراق روی شه سوخته استخوان من
صبر قرار از کف رفت و دیگر فرارین
هر چه بگویم از غم هجر چها کشته ام
شرح نمیتوان دهم گفته بکاف زهارین
فصل بهار در وستان جمله بطرف تو
من چکم که بیرخ یار مرا بهارین
بوالهوشا بکام دل شادی و غنای کار
چون من مبتلا کی با غم دل دچارین

اثر طبع مؤلف کتاب

۴۵۸

وعدہ وصل دمدم میسدم بگوش دل
لیک مرا تخیل فرقت روی پارین
افش شوق پیرتر میبشود و مینشود
ساخت لب و ختن در چاه دیگر بکاری
بهر نثار مفد نقد روان مرا بکفت

چهران را خراش شها مایه و اعتباری

من که روز و شب از شوق میبکم غمخوار
نعت لقای شه خواهم شد از آرزو
وعدہ وصال داد بار گلزار من
چونکه کردم از اخلاص بر درش شاخوار
دوش کلبه مانا از کرم منور کرد
از در ادم ناگه با جمال خود را
پرده بر فکند از رخ مات حسن خویشم کرد
ز در اقامت ابی انی شراب روحانی
گفتش شها ناکی دیده بر دخت دوزم
گفت گفتمت از پیش مدتی تحمل کن
ناکه پرده برگری و اری ز پنهانی
گفتش مگر ناچند صبر بایدم کردن
ناید ست خود گریم خاتم سلیمانی
گفت چون زحل راستد حال رجعی حاصل
ناکه افتاب از عجب سرزند باستانی
در که و بال او نیاب فیض رحمانی

رخز دیگری فرمود باز با من چهران

گفت رو برو کن زود در کما ظلم

ز بصر ناچند گهر بدارم که مگر اید ز سفر بدارم
غم دل ناکی توان گفتن که هر چه بکست گمنا
نه بها امزیه بسرشد بفرق شده عمر طی
ز غمش گریم فلک ناکی بجا کردم بکه رو
نظری شها بکدایت بگرای خود تو عنایت کن
سوخوا و لقا و هدایت کن که غم ز روز و شب دارم

در اشقیای مقام و محضر

۵۹

ز نظر هچند تنها تو شوم کرم بر تنها تو
بکار خود بنشانی تو بختی مرقم بدل زان
زده نار هجرش بر دل شد کار دل ز غمت مشکل
من سرگردان شد یاد رگل بنماد و نادل بیمار
من مرا باری نه مدکار که زیای دل کشدم زای
بکنار اجناس بگو فانی نگذار دزار در از ارم
من مرا باری غم حرم نه کی دردم بگذرد
نه کند شام نظر احسان کشد از این غم بیمار
بوی از جبران تو شها گرسه بفر دجبران تو هرگز دل

سران دارم که تو را بپیم سروجا آنکه بتو بیاید

من که جان و ز از فراق خسرو دباو بپیم
اشک غم در دامن و سوزنده آه آتشیم
از سر شب تا سحر جاری سرشکم از دیو
نامگر بار دیگر روی دلا را این ببینم
پیچ و تاب گپوش افکنده اند پیچ و تاب
در خیال خال رویش با غم و محنت قرینم
افتاب اسماء اطعن زن شد افتابم
پر تو مهرش ر بوده تاب از قلب حزینم
در هوای وصل رویش روز و شب ناگهان
درین زانوای غم از هجر او ناکی نشینم
سوزم و سازم بیادش اشک غم آرد
نامگر از خرم حنش تو ام خوشی چرم
زدش در نافرراق او بمنز استخوانم
برده صبر و تابم از دل و جگر با العالمینم

تابکی شاهان جهان در این آتش بونم

خود تو میدانی که من لب نشسته ماء معینم

خجل خیال روی شده در دل فرگشته
ملک دل که داشتم شد بفراق شده زکف
بر سرانم آنکه من سوزم و بر بزم اشک
عمر غریب خویش را در ره او کنم تلف

اِشْتِیاءُ مَوْلٰی بِلِقَاوِ الْعَصْرِ

۴۵۵

قیل که ملازمان مشرعی رشتو بجان
 پیش که شرح غم برم کرستم مخالفان
 خونچکرم ز دیدگان صبح و پین شد
 کابرد و خالت پای و سهره دیدگان کنم
 جاب بلا کشیده را من بفر و شمشیر
 مهر جمال شاه را پرده شب شد کلف
 ناکه مگر بیدش با جلوات مختلف
 بهر نثار معذش جان سپرم از شغف
 بجزند ابلهان گاو و خران خوش علف
 با و جفای هجر را سوختگان همی کنند

حیران با خیال شه خوش بنشین بگوشتی
 ناله ز بھرن که نادامنش اوری بکف

قربان ماه رویت ای مهر عالم ادا
 ناکی در انتظارت روز و شبان بنالم
 در حال بینوائی ازین کتم نوائی
 با با دخال رویت ناچند اشد نرم
 دلدادگان عشقت در سوز و سنا
 ناچند پرده داری بی پرده چهره
 شوق لقایت از دل برده شها و ادا
 رحمی با بن بلا کش کن از کرم خدا
 گویم شها کجائی در باب بینوارا
 حتی امتی انادی با مطلق الاسار
 مستوحین هجر مستوفدین نارا
 دلهای عاشقان بر زان چهره دلا
 درهم شکسته گردید بدگرچه سندھا
 ناعکس روی ماهت در شبستر دلقا

حیران ز نادر هجران آتش گرفته جانش

ایا شود که ببند روی تو اشکارا

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله - قَسَمَ النَّحْمَةُ بِالْحَبِيبَةِ